# منشور جاوید

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

نگارش
استاد محقق جعفر سبحانی

جلد هفتم

مؤسسه امام صادق (ع)
قم - ایران


بسم الله الرحمن الرحیم

# منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# منشور جاوید جلد ۷

## مشخصات کتاب

سرشناسه:سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور:منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر:قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۱۴ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷ : ؛ ۳۸۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵ : ؛ ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال : ج.۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱ : ؛ ج.۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷ : ؛ ج.۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴ : ؛ ۲۲۰۰۰ ریال : ج.۹ : ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸ ؛ ج.۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱ : ؛ ج.۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت:ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت:ج.۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ق.= ۱۳۸۸).

یادداشت:این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت:ج.۷ ( چاپ دوم: ۱۳۸۸ ).

یادداشت:ج.۱۱و ۱۲ ( چاپ سوم: ۱۳۸۸ ).

یادداشت:عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:- ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن.- ج.۳. درباره پیامبران " نبوت عامه".- ج.۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن.- ج.۶. پیامبر در قرآن.- ج.۵. ضرورت معاد ، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیا، و کیفیت معاد.- ج.۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص).- ج.۹. منافقان در قرآن وشناخت انسان.- ج.۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد:منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر:نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده:موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره:BP۹۸/س ۲م ۸ ۱۳۰۰ی ث

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی:۱۲۳۱۷۶۲

ص:۱

## اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

جلد هفتم

نگارش آیه الله جعفر سبحانی

منشور جاوید

جلد ۷

پیامبر در قرآن

ص : ۳

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ * وَوَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَکَ * الذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ * وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا * فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ * وَإِلَى رَبِّکَ فَارْغَبْ).

## ۲۵- صلح و بیعت در حدیبیه

### آیات موضوع

۱ــ (إِنَّ الّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً).(فتح/۱۰)

۲ــ (لَقَدْ رَضِىَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرِهِ فَعَلِمَ ما فى قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَهَ عَلَيْهِمْ وَأَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً).(فتح/۱۸)

۳ــ (وَ مَغانِمَ كَثِيرهً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكيماً).(فتح/۱۹)

۴ــ (وَعَدَكُمُ اللّهُ مَغانِمَ كَثِيرَهً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِىَ النّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَهً لِلْمُؤْمِنينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِراطاً مُسْتَقيماً * وَأُخْرى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها قَدْ أَحاطَ اللّهُ بِها و ـ كانَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيراً).(فتح ۲۰ــ ۲۱)

۵ــ (سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الأَعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً*بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلى أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِى قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوءِ وَ كُنْتُمْ قَوماً بُوراً).(فتح/۱۱و۱۲)

۶ــ (لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قاصِداً لاتَّبَعُوكَ وَ لكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّهُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ

لَکاذِبُونَ).(توبه/۴۲)

۷_ (سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلی مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْکُمْ یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلامَ اللّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا کَذلِکُمْ قالَ اللّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَیَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ کانُوا لا یَفْقَهُونَ إِلاّ قَلِیلاً).(فتح/۱۵)

۸_ (قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ مِنَ الأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلی قَوْم أُوْلی بَأْس شَدِید تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ یُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِیعُوا یُؤتِکُمُ اللّهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوا کَما تَوَلَّیْتُمْ مِنْ قَبْلُ یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلِیماً).(فتح/۱۶)

۹_ (فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوّاً إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّه فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفِینَ).(توبه/۸۳)

۱۰_ (وَلَوْ قاتَلَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوَلَّوُا الأَدْبارَ ثُمَّ لا یَجِدُونَ وَلِیّاً وَ لا نَصِیراً* سُنَّهَ اللّهِ الَّتی قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلُوَ لَنْ تَجِدَلِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِیلاً* وَ هُوَ الَّذی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّهَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ وَکانَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیراً *هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِالْحَرام وَالْهَدْیِ مَعْکُوفاً أَنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْلا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِیبَکُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّهٌ بِغَیْرِعِلْم لِیُدْخِلَ اللّهُ فِی رَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِیماً)(فتح/۲۵_۲۲)

۱۱_ (لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِکَ فَتْحاً قَرِیباً).(فتح/۲۷)

**ترجمه آیات**

۱_« آنان که با تو بیعت می کنند، با خدا بیعت می نمایند دست خدا بالای دست آنها است هر کس پیمان شکنی کند به ضرر خود پیمان شکسته است وهرکس نسبت به پیمانی که با خدا بسته است وفا نماید

خدا به او پاداش بزرگ می دهد».

۲ـ «خدا از مؤمنانی که با تو زیر درخت بیعت کردند خشنود گردید و از آنچه در قلوب آنها است آگاه شد آرامشی برای آنان فرو فرستاد و فتح نزدیکی را (به عنوان پاداش) نوید داد».

۳ـ «و غنیمت های فراوانی را به دست می آورند و خداوند عزیز و حکیم است».

۴ـ «خداوند غنایم فراوانی را به شما وعده داده است که به دست می آورید ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت ودست دشمنان را از شما کوتاه کرد تا نشا نه ای برای مؤمنان باشد وشما را به راه راست هدایت می نمایدغنایم دیگری را وعده کرده است که بر آن قادر نبودید خداوند بر آن احاطه دارد وخداوند بر همه چیز توانا است».

۵ـ «به زودی پس ماندگان بادیه نشین به تو می گویند: اموال واهل خانه ما را مشغول ساخت، در باره ما طلب آمرزش کن، به زبان آنچه در دل ایشان نیست می گویند، بگو چه کسی می تواند برای شما کاری انجام دهد، اگر خدا بخواهد برای شما زیان ویا بخواهد سودی برساند، بلکه خدا به آنچه که انجام می دهید آگاه است.نه (علت عدم شرکت شما مسئله کار وکسب وزن وفرزند نبود) بلکه شما تصور کردید که در این سفر پیامبر وافراد با ایمان که با او همراه بودند، به سوی خانواده های خود باز نمی گردند وکشته می شوند) واین مطلب در دلهای شما قوت یافت وگمان بد بردید وسرانجام از گروه هلاک شدگان شدید».

۶ـ «اگر غنایمی نزدیک وسفر نزدیک وآسانی باشد، به خاطر «غنایم» شرکت می کنند ولی چون راه (تبوک) برای آنان دور وپرمشقت بود، سرباز زدند وبه زودی سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم بیرون می آمدیم و شرکت می کردیم آنان با این دروغ خود را هلاک می کنند خدا می داند که آنها دروغگو هستند».

۷ـ «به هنگام حرکت به سوی اخذ غنایم (جهاد توأم با آن) متخلفان از سفر عمره می گویند اجازه دهید ما نیز از شما پیروی کنیم می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو نباید به دنبال ما بیایید خدا از قبل آن را گفته است. در این موقع می گویند بر ما حسد میورزید، بلکه آنان جز اندکی نمی فهمند».

۸ـ «به متخلفان (بادیه نشین) بگو بزودی از شما دعوت می شود که به سوی گروهی قدرتمند بروید وبا آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند ویا کشته شوند اگر پذیرفتید خدا به شما پاداش نیکو می دهد واگر این بار نیز مانند دفعه قبل روی برگردانیدید، شما را گرفتار عذاب دردناک می کند».

۹ـ «شما هرگز در هیچ نبردی با من بیرون نخواهید آمد وهرگز با دشمن نبرد نخواهید کرد شماها در آغاز کار کناره گرفتید; پس با مخالفان همدم شوید».

۱۰ـ «اگر افراد کافر با شما نبرد می کردند پشت به شما می نمودند وبرای خود، دوست ویاوری پیدا نمی کردند. این سنّت کلی الهی است در گذشته وهرگز بر آن تغییر ودگرگونی پیدا نمی کنید. او است که دست آنان را از شما ودست شما را از آنان در دل مکه کوتاه ساخت، پس از آن که شما را بر آنان مسلّط نمود وخدا به آنچه که انجام می دهید بینا است.آنان کسانی هستند که کافر شدند وشما را از مسجد الحرام وقربانیان را از اینکه به قربانگاه برسند بازداشتند واگر مردان وزنان مؤمن (در مکه نبود) که بدون آگاهی، زیر دست وپای شما آسیب می دیدند (شما را بر آنها مسلّط می کرد) خدا هرکس را بخواهد در رحمت خود وارد می سازد واگر گروه کافر ومؤمن (مکه) جدا می زیستند کافران را با عذاب دردناک عذاب می کردیم».

۱۱ـ «خدا خواب پیامبر خود را راست نمود به خواست خدا به زودی، در نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می شوید در حالی که سرهای خود را تراشیده وناخن های خود را کوتاه کرده اید از کسی نمی ترسید خدا

چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید(او از مصالح تأخیر فریضه عمره آگاه است) وپیش از آن فتح نزدیکی برای شما قرار داده است».

## تفسیر آیات

### اشاره

در اواخر سال ششم هجری پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)در رؤیا مشاهده کرد که یاران او وارد «مسجد الحرام» شده اند ومراسمی را انجام می دهند. رسول خدا، خواب خویش را به فال نیک گرفت وبرای یاران خود نقل کرد.

چیزی نگذشت که(گویا به امر الهی) مأمور شد که در ماه «ذی القعده الحرام» با یاران خود رهسپار مکه گردد ومراسم عمره را انجام دهد(مراسمی که در ظرف یک روز انجام می گیرد)وسپس به مدینه بازگردد، اعمال عمره با «احرام» شروع می شود وبا طواف خانه خدا و دو رکعت نماز در «مقام» ابراهیم، وسعی میان صفا ومروه وکوتاه کردن چند دانه از موی سر وصورت ویا گرفتن ناخن به ضمیمه طواف نساء پایان می پذیرد واگر افرادی قربانی همراه خود به مکه آورده باشند در همان نقطه ذبح می کنند ونیازی به منی رفتن ندارند.

خبر سفر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مکه برای ادای فریضه عمره موقعی اعلام گردید که قدرت قریش بر سرزمین حرم تا چه رسد به کعبه ومسجد الحرام، سایه افکنده، وخانه توحید در قبضه قدرت ابولهب صفتان بود، چیزی که مایه امید بود واینکه در این سفر به مسلمانان آسیبی نمی رسد همان زمان مسافرت بود که از ماههای حرام به حساب می آید، ودر تمام شبه جزیره، سایه امنیت و ایمنی حکمفرما می گردد وبسیار بعید بود که قریش در ماههای حرام، در سرزمین حرم به روی زائران خانه خدا شمشیر بکشند واگر بر اثر جهالت ونادانی از این در وارد می شدند، با حیثیت خود در منطقه بازی نموده ونفرت اعراب را بر ضد خود می شورانیدند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) برای اینکه حسن نیت خود را نشان دهد دستور داد که از حمل سلاح جز سلاح مسافر(شمشیر) خودداری شود، تا قریش وتمام قبائل واقع در

اثنای راه با دیدگان خود مشاهده کنند که مسلمانان بدون حمل سلاح، عازم عمره بوده وهدفی جز زیارت وبازگشت به مدینه ندارند واگر برنامه جهادی داشتند برای آن، تدارکی می دیدند. در هرحال پایان کار از دو صورت بیرون نیست:

۱ــ اگر قریش راه را باز کنند، مراسم انجام می گیرد ومشرکان از نزدیک با تعالیم اسلام وعظمت رهبری آشنا می شوند وبخشی از تهمت ها، خود به خود از میان می رود ومشرکان با دیدگان خود می بینند که رهبر عالیقدر اسلام با مراسم حج وعمره یادگار نیای عرب (ابراهیم) مخالف نیست.

۲ــ اگر راه را به روی مسلمانان ببندند در این صورت قریش مورد نکوهش دیگر قبائل مشرک قرار گرفته وزورگویی آنان روشن می گردد واین خود در انعطاف جهان عرب نسبت به اسلام بی تأثیر نمی باشد.

در این شرائط حساس جمعیتی کمتر از دو هزار نفر، ندای پیامبر(صلی الله علیه وآله) را لبیک گفته همگی به پیروی از دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله)بدون سلاح جز سلاح مسافر به سوی حرم ومکه به حرکت درآمدند، وگروه اطلاعاتی پیامبر (صلی الله علیه وآله)قدری جلوتر از آنان حرکت کرد تا اگر در نیمه راه به مانعی برخورد کردند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از جریان آگاه سازند.

از آنجا که در این سفر امید به «غنیمت» در کار نبود، واحتمال برخورد با قریش نیز وجود داشت، گروه دنیاپرست وناتوان از نظر ایمان، از شرکت، سرباز زدند، واقامت در مدینه را بر همه مزایای احتمالی ترجیح دادند، وقتی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از این سفر پیروزمندانه بازگشت، این گروه در شرمندگی فرو رفتند وبه حضور پیامبر رسیدند وبه عذر تراشی دست زدند که بعداً یادآور می شویم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) با یاران خود بدون آمادگی مدینه را به عزم انجام «فریضه عمره»ترک گفت، هنوز به سرزمین حرم نرسیده بود که دستگاه اطلاعاتی پیامبر او را از آگاهی قریش از مسافرت پیامبر واجتماع آنان در «ذی طوی» آگاه ساخت ویادآور شد که سران قریش سوگند یاد کرده اند که به هیچ وجه، اجازه ندهند که مسلمانان وارد سرزمین حرم گردند وبه همین جهت سردار شجاع خود «خالد بن ولید» را با دویست

سواره نظام به نقطه ای به نام «کراع الغمیم» اعزام کرده اند که از ورود افراد جلوگیری کنند، پیامبر برای اینکه کوچک ترین برخوردی رخ ندهد، به راهنمایی فردی از قبیله «اسلم» مسیر خود را عوض کرد، واز راههای صعب العبور گذشت ودر سرزمینی به نام «حدیبیه» فرود آمد وگفت در این نقطه به سر می بریم تا تکلیف ما را خدا روشن سازد واگر قریش از من چیزی بخواهد که مایه تحکیم پیوند خویشاوندی شود، مضایقه نخواهم کرد گویا پیامبر طوری سخن گفت که کلام او در میان قریش منتشر گردید، و قاصدها وپیکهایی از طرف آنان به سوی «حدیبیه» آمدند از هدف مسلمانان آگاه شوند.

نخست «بدیل» با چند تن از شخصیتهای«خزاعه» که روابط خوبی با پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشتند به نمایندگی از طرف قریش حضور رسول خدا رسیدند تا از هدف او آگاه شوند، پیامبر هدف خویش از این سفر را جز ادای فریضه چیز دیگر توصیف نکرد بار دوم «مکرز» حضور او رسید و همان پرسش وپاسخ میان آنان رد وبدل شد، مرتبه سوم«حلیس» بن علقمه از طرف قریش مبعوث گردید تا حقیقت را برای آنان روشن سازد زیرا قریش دیر باور تصور نمی کردند که اهداف دیگری در میان نباشد.

وقتی چشمان «حلیس» به شتران لاغر مسلمانان افتاد که از فرط گرسنگی پشمهای یکدیگر را می خوردند، از همان نقطه به سوی قریش بازگشت وبر سران قریش نهیب زد وگفت ما با شما پیمان نبسته ایم که زائران خانه خدا را از زیارت باز داریم مسلمانان جز زیارت خانه خدا هدف دیگری ندارند به خدا سوگند اگر از ورود آنان جلوگیری کنید با قبیله ام بر شما می تازم، ریشه شما را قطع می کنم.

تهدید «حلیس» قریش را بر آن داشت که از سیاست «دفع الوقت» صرف نظر کنند وبه علاج واقعه بپردازند از این جهت «عمرو بن مسعود ثقفی» را که به عقل ودرایت معروف بود، حضور پیامبر فرستادند او مرعوب روحانیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)وعواطف بی پایان مسلمانان نسبت به او شد وبا دیدگان خود دید که قطرات آب وضو را در میان خود تقسیم می کردند واجازه نمی دادند که مویی از سر او به زمین افتد ولی او

نیز نتوانست طرحی بریزد که طرفین به هم نزدیک شوند.

### پیامبر (صلی الله علیه وآله) نماینده ای به میان قریش می فرستد

این بار پیامبر (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت که او نیز نماینده ای بفرستد تا نقطه نظرهای او را در این سفر از نزدیک برای قریش تشریح کند مردی از قبیله «خزاعه» بنام «خراش بن امیه» برای این کار برگزیده شد ولی قریش سرمست قدرت، او را دستگیر کردند وبر خلاف رسوم جهان که سفیر مصونیت خاصی دارد، نزدیک بود خون او را نیز بریزند سرانجام به وساطت برخی جان به سلامت بدر برد.

برای تبیین نظریه پیامبر (صلی الله علیه وآله) باید فردی برگزیده شود که در میان قریش حامی وفامیل داشته باشد ازاین جهت عثمان بن عفان اموی برای این کار انتخاب گردید واو در پناه ابان بن سعید بن عاص وارد سرزمین حرم گردید، حتی به او اجازه دادند که بیت را طواف کند ولی او به احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله) از طواف خودداری کرد، امّا قریش به او اجازه بازگشت ندادند.

### بیعت رضوان

تأخیر نماینده پیامبر (صلی الله علیه وآله) موجی از اضطراب وهیجان در میان مسلمانان پدید آورد، پیامبر برای آزمودن پایه ایمان وایثار یاران خود، وتحریک احساسات پاک آنان در زیر سایه درختی نشست، واز یکایک آنها پیمان گرفت که تا آخرین نفس از دین وآیین وپیامبر خود دفاع کنند، این همان پیمانی است که در سوره«فتح» از آن سخن به میان آمده وآیاتی در این مورد وارد شده است چنانکه می فرماید:

(إِنَّ الّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً).(۱)



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۰.

«آنان که با تو بیعت می کننـد، با خـدا بیعت می نماینـد دست خـدا بالای دست آنها است هر کس پیمان شـکنی کند به ضـرر خود پیمان شکسته است وهرکس نسبت به پیمانی که با خدا بسته است; وفا نماید خدا به او پاداش بزرگ می دهد».

(لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ ما فی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ وَأَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً).(۱)

«خـدا از مؤمنانی که با تو زیر درخت بیعت کردنـد خشـنود گردید و از آنچه در قلوب آنها است آگاه شد آرامشـی برای آنان فرو فرستاد، وفتح نزدیکی را (به عنوان پاداش) نوید داد».

این بیعت گذشـته بر اینکه احساسات مسـلمانان را بر ضدّدشـمن در سـرزمین دور از وطن تحریک کرد وآنان را بر ضدّ دشمن بسیج نمود، آوازه آن در میان دشـمن پیچید وآنان را مصمم ساخت که از درِ مسالمت وارد شوند، وخشونت را کنار بگذارند در غیر این صورت بایـد ضایعات وتلفات سـنگینی را متحمل گردنـد وبا گروهی جان برکف روبرو شوند تا نکشـند ویا کشـته نشوند دست از کارزار بر نمی دارند.

از این جهت فوراً «عثمان» را آزاد کردند وآخرین نماینده خویش را با اختیاراتی به نام «سُهیل بن عمرو» به سوی پیامبر (صـلی الله علیه وآله)گسیل داشتند.

### اطاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تجدید بیعت

شکی نیست که اطاعت پیامبر (صـلی الله علیه وآله) از واجبات اسلامی است تا آنجا که قرآن اطاعت او را در کنار اطاعت خدا قرار داده می فرماید:

(أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیْعُوا الرَّسُولَ وَ أُوْلِی الأَمْرِ مِنْکُمْ).(۲)



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۸.

۲- [۲] سوره نساء، آیه ۵۹ .

«خدا را اطاعت کنید وپیامبر را وصاحبان فرمان از خویش را نیز اطاعت کنید».

در این صورت «بیعت» چه لزومی داشت؟

پاسخ این سؤال روشن است وجوب اطاعت پیامبر مسئله ای است وتحریک احساسات نسبت به چنین تکلیف مسئله ای دیگر، پیامبر (صلی الله علیه وآله)باید در شرایط حساس; شرایط عمل به تکالیف الهی را فراهم سازد تا همگان در آن لحظات بر آن تکلیف عمل نمایند.

بنابراین هدف از اخذ پیمان تأکید بر همان اطاعتی بود که وحی الهی از پیش آن را بیان نموده بود.

بیعتی که پیش از هجرت، مسلمانان با پیامبر (صلی الله علیه وآله)می کردند به خاطر اینکه هنوز حدود وظایف مسلمانان نسبت به او روشن نبود، کاملاًـ جنبه تأسیسی داشت، یعنی خود بیعت عاملی بود که اطاعت را بر آنان لازم می ساخت در حالی که بیعت با پیامبر پس از هجرت بسان بیعت با امام معصوم همگی جنبه تأکیدی دارد هدف تأکید بر اطاعتی است که وحی الهی بر آنها لازم ساخته است.

### مقصود از فتح قریب چیست؟

مقصود از فتح قریب جنگ خیبر است که در سال هفتم رخ داد وغنایم فراوانی نصیب مسلمانان گردید، نه«فتح مکه» ونه جنگ «حنین» زیرا فتح مکه گذشته از اینکه در سال هشتم رخ داده نه (سال هفتم) با غنیمت هم همراه نبود وجنگ«حنین» هر چند با غنیمت همراه بود ولی در سال هشتم رخ داد، وبا وجود پیروزی نزدیک همانند «خیبر» نمی توان آیه را با فتوحات بعدی تفسیر نمود.

خلاصه: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) پس از حدیبیه فتوحاتی به صورت زیر انجام داد:

۱ــ فتح خیبر در سال هفتم با غنایم همراه بود.

۲ــ فتح مكه در سال هشتم بدون خونریزی ودور از غنایم انجام گرفت.

۳ــ جنگ حنین كه در سال هشتم همراه با غنایم رخ داد.

۴ــ جنگ تبوك در سال نهم كه فقط یك نوع پیروزی سیاسی همراه داشت.

وبا وجود فتح نزدیكی مانند برچیده شدن قلاع یهودان در شرق مدینه نمی توان آن را به غیر آن تفسیر نمود، بالأخص كه پس از فتح قریب، موضوع دستیابی بر غنایم را مطرح می كند ومی فرماید:

(وَمَغانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكيماً).(۱)

«غنیمتهای زیادی به دست می آورند، خداوند قدرتمند وحكیم است».

## طرح صلح

### اشاره

مذاكرات «سهیل»، منجر به عقد پیمان میان طرفین گردید وما برای ارائه پایه علاقه پیامبر به صلح وآزادی افراد در گزینش آیین، متن آن را در این جامی آوریم.

### متن پیمان حدیبیه

سرانجام پس از توافق در عناوین پیمان، قراردادی میان پیامبر (صلی الله علیه وآله) وقریش تحت شرایطی بسته شد كه مواد آن را یادآور می شویم:

۱ــ قریش ومسلمانان متعهد می شوند كه مدّت ده سال جنگ وتجاوز را بر ضدّ یكدیگر ترك كنند، تا امنیت اجتماعی وصلح عمومی در نقاط عربستان مستقر گردد.

۲ــ اگر یكی از افراد قریش بدون اذن بزرگتر خود از مكه فرار كند، واسلام آورد



---

۱- [۱] سوره نساء، آیه ۵۹.

و به مسلمانان بپیوندد، محمّد باید او را به سوی قریش بازگرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد، قریش موظف نیست آن را به مسلمانان تحویل بدهد.

۳_ مسلمانان وقریش می توانند با هر قبیله ای که خواستند پیمان برقرار کنند.

۴_ محمّد ویاران او امسال از همین نقطه به مدینه باز می گردند، ولی در سال آینده می توانند آزادانه، آهنگ مکه نموده وخانه خدا را زیارت کنند مشروط بر اینکه سه روز بیشتر در مکه توقف ننمایند وسلاحی جز سلاح مسافر که همان شمشیر است، همراه نداشته باشند.(۱)

۵_ مسلمانان مقیم مکه، به موجب این پیمان می توانند آزادانه شعائر مذهبی خود را انجام دهند، وقریش حق ندارند آنها را آزار دهد ویا مجبور کند که از آیین خود برگردند ویا آیین آنها را مسخره نماید.(۲)

۶_ امضاء کنندگان متعهد می شوند که اموال یکدیگر را محترم بشمارند، وحیله وخدعه را ترک کرده وقلوب آنها نسبت به یکدیگر خالی از هرگونه کینه باشد.

۷_ مسلمانانی که از مدینه وارد مکه می شوند، مال وجان آنها محترم است.(۳)

این متن پیمان صلح حدیبیه است وما آنها را از مدارک گوناگون جمع آوری کردیم که به برخی از آنها در پاورقی اشاره شد پیمان با مواد یاد شده در دو نسخه تنظیم گردید سپس گروهی از شخصیتهای قریش واسلام، پیمان را گواهی کرده یک نسخه به «سهیل» ونسخه دیگر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) تقدیم گردید.(۴)



---

۱- [۱] سیره حلبی، ج۲، ص۲۴.
۲- [۲] بحار الأنوار، ج۲، ص۳۵۳.
۳- [۳] مجمع البیان، ج۹، ص ۱۱۷.
۴- [۴] سیره حلبی، ج۳، ۲۵_ ۲۶.

### نتایج صلح

حوادث بعـدی به خوبی نشان داد که قرارداد حـدیبیه تا چه اندازه مفید بود زیرا پیامبر در پرتو این پیمان،پس از ایمنی از ناحیه هجوم قریش بر مدینه وهمکاری آنها با سایر دشمنان، توانست دو کار بزرگ را انجام دهد:

۱ــ بـا ارتش مجهز آخرین لانـه فسـاد در شـبه جزیره را به نـام «خیبر» به محاصـره در آورد، وپس از یـک نبرد چنـد روزه همه یهودان «خیبر» و «وادی القری» را خلع سلاح نمود. و اگر چنین اطمینانی از جانب جنوب وجود نداشت توجه به شمال ونبرد با متحدان قریش (یهودان خیبر) امکان پذیر نبود.

۲ــ پیـامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله) در سـال هفتم تـوانست، سـفیران خود را به اطراف نقـاط معموره آن روز، روانه سـازد وسـران کشورهـای متمـدن را به آیین خود دعوت نمایـد و از این طریق جهـانی بودن آیین خویش را اعلام دارد وبرسانـد که دوران شرایع دیگر، سپری شده وهمگی باید از آخرین سلسله شرایع سماوی پیروی کنند.

برخی از مواد صـلحنامه در کام برخی از یاران پیامبر شیرین نبود خصوص ماده ای که می گفت پیامبر باید فراری قریش را که از کفر بـه اسـلام پناهـده می شـود،پس بدهـد ولی قریش فراری مسـلمانان را کـه از اسـلام به سـوی کفر پنـاه می برد بـاز پس نخواهد داد این ماده در نظر عمر بن خطاب یک نوع تن به ذلّت دادن بود.

ولی حوادث بعـدی به خوبی ثابت کرد که هر دو قسـمت ماده به نفع اسـلام بود، تا آنجا که خود قریش احساس کردند که در تحمیل این ماده بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)اشتباه کردند وبعدها خواهان الغای آن شدند.(۱)

مسلمانان با پیروزی سیاسی به مدینه بازگشتند و آیاتی درباره این حادثه نازل

ص : ۱۷

---

۱- [۱] فروغ ابدیت، ص ۲۰۳ــ ۲۰۵ .

گردید ومسلمانان را از یک رشته پیروزی های دیگر خبر داد، ویادآور شد که دو نوع غنیمت نصیب آنان می شود یکی به همین زودی ودیگری پس از اندی، چنانکه فرمود:

(وَعَدَکُمُ اللّهُ مَغانِمَ کَثِیرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَکُمْ هذِهِ وَ کَفَّ أَیْدِیَ النّاسِ عَنْکُمْ وَ لِتَکُونَ آیَةً لِلْمُؤْمِنینَ وَ یَهْدِیَکُمْ صِراطاً مُسْتَقیماً).(۱)

«خداوند غنایم فراوانی را به شما وعده داده است که به دست می آورید ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت ودست دشمنان را از شما کوتاه کرد تا نشانه ای برای مؤمنان باشد وشما را به راه راست هدایت می نماید».

(وَأُخْری لَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْها قَدْ أَحاطَ اللّهُ بِها وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیراً).(۲)

«غنایم دیگری را وعده کرده است که بر آن قادر نبودید خداوند بر آن احاطه دارد وخداوند بر همه چیز توانا است».

در این دو آیه به سه نوع غنایم اشاره است:

۱ــ غنایم مؤجل یا مدّت دار (وَعَدَکُمُ اللّهُ مَغانِمَ کَثِیرَةً).

۲ــ وغنایم معجّل یا سریع (فَعَجَّلَ لَکُمْ هذِهِ).

۳ــ غنایم غیر مقدور(وَأُخْری لَمْ تَقْدِرُوا عَلَیْها).

مقصود از غنایم نخست غنیمتهایی است که در فاصله های بعدی نصیب مسلمانان خواهد گشت ومی توان غنایم به دست آمده در جنگ «هوازن» را مصداق روشن آن دانست.

ومقصود از غنایم دوّم (معجّل) غنایمی است که در فاصله بسیار کمی در سال هفتم



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۲۰.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۱.

هجرت نصیب آنان گردید وروشن ترین مصداق آن غنایم «خیبر» است که با «فتح قریب» تفسیر یکسان دارد.

ومقصود از غنایم غیر مقدور، فتوحاتی است که مسلمانان بر آن پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله)دست یافتند.

در این جا احتمال دیگری نیز وجود دارد که بر فرض صحت، تطبیقات قبلی را دچار خدشه می سازد وآن اینکه:

اگر صلح حدیبیه را یک نوع پیروزی به شمار آوریم چرا مقصود از (فَعَجَّلَ لَکُمْ هذِهِ) همین پیروزی واغتنام سیاسی نباشد که در این سفر نصیب آنان گردید در این صورت غنایم معجّل با فتح قریب تفسیر یکسان نخواهند داشت، بلکه مقصود از معجّل، پیروزی «حدیبیه» ومقصود از فتح قریب، همان فتح خیبر خواهد بود.

وبه عبارت دیگر: مقصود از غنایم غیر معجّل که در آغاز آیه دوّم آمد (وَعَدَکُمُ اللّهُ مَغانِمَ کَثِیرَهً) غنایم خیبر خواهد بود.

وغنایمی که در پرتو عنایات الهی بر آن دست خواهند یافت، غنایمی خواهد بود که در جنگ «حنین» و«هوازن»نصیب مسلمانان گردید و از آنجا که مسلمانان در این نبرد مشمول الطاف الهی شدند چنانکه می فرماید:

(لَقَدْ نَصَرکُمُ اللّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیره وَ یَوْمَ حُنَیْن) [(۱)]. آیه (وَ أُخْری لَمْ تَقْدِرُوا) بر آن کاملاً منطبق خواهد بود.

### منافقان عذرتراش

وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با پیروزی سیاسی عظیمی وارد مدینه گردید، منافقان به تکاپو افتادند که به نوعی ظاهر سازی بپردازند از این جهت حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله)رسیدند و گفتند:



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۲۵.

کسب وکار ومشکلات خانوادگی، مانع از شرکت ما در این سفر گردید، چه بهتر در حقّ ما طلب آمرزش فرمایی.

قرآن یادآور می شود که آنان دروغ می گویند، وعلّت تخلف آنان از این سفر، خطری بود که احساس می کردند وبا خود می گفتند: پیامبر ومسلمانان که بدون حمل سلاح به سرزمین دشمن گام نهاده اند جان به سلامت نمی برند، ومسئله کسب وکار وخانواده بهانه ای بیش نیست.

این گروه باید بدانند که ایمنی معلول اقامت، وخطر نتیجه مسافرت نیست، چیزی مانع از اراده نافذ خدا نیست او اگر زیان وسود کسی را بخواهد، قطعاً همان می شود. اینک آیاتی که در این مورد نازل شده است:

(سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الأَعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً).(۱)

«به زودی پس ماندگان بادیه نشین به تو می گویند: اموال واهل خانه ما را مشغول ساخت، در باره ما طلب آمرزش کن، به زبان آنچه در دل ایشان نیست می گویند، بگو چه کسی می تواند برای شما کاری انجام دهد، اگر خدا بخواهد برای شما زیان ویا بخواهد سودی برساند، بلکه خدا به آنچه که انجام می دهید آگاه است».

(بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلى أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوماً بُوراً).(۲)

«نه (علت عدم شرکت شما مسئله کار وکسب وزن وفرزند نبود) بلکه شما تصور کردید که در این سفر پیامبر وافراد با ایمان که با او همراه بودند، به سوی



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۱.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۱۲.

خانواده های خود باز نمی گردند وکشته می شوند) واین مطلب در دلهای شما قوت یافت وگمان بد بردید وسرانجام از گروه هلاک شدگان شدید».

اصولاً یک فرد منافق که با مسائل معنوی سروکار ندارد برای او زندگی مادی مطرح است آنجا که احساس خطر کند ویا راه جهاد دور وخسته کننده باشد، به عناوینی از شرکت سرباز می زند ولی در مسافرتهای نزدیک توأم با منافع وغنایم، اشتیاق به شرکت پیدا می کند، چنانکه در سوره توبه آنان را چنین توصیف می کند:

(لَوْ کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لاَتَّبَعُوکَ وَ لکِن بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّهُ وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ).(۱)

«اگر غنایمی نزدیک وسفر نزدیک وآسانی باشد، به خاطر «غنایم» شرکت می کنند ولی چون راه (تبوک) برای آنان دور وپرمشقت بود، سرباز زدند وبه زودی سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم بیرون می آمدیم، وشرکت می کردیم آنان با این دروغ خود را هلاک می کنند خدا می داند که آنها دروغگو هستند».

### منافقان آزمند

منافقان طمّاع وآزمند وقتی فهمیدند که در سفرهای آینده که راه نزدیک وهموار است وآسیب وصدمه ای در کمین نیست، غنایمی وافر نصیب مسلمانان خواهد شد، به حضور پیامبر رسیدند اجازه خواستند که در سفرهای آینده افتخار شرکت در جهاد در راه خدا را داشته باشند پیامبر (صلی الله علیه وآله) در پاسخ آنان منتظر وحی الهی بود که فرود آمد.

از مفاد آیه ای که در این مورد نازل شده، استفاده می شود که آنان در میان مسلمانان شرکت خود را در جهاد آینده مطرح می کردند وسرانجام می افزودند که



---

۱- [۱] سوره توبه،آیه ۴۳.

ممانعت شما از شرکت ما در جهاد، علتی جز حسادت نخواهد داشت قرآن در پاسخ درخواست شرکت، وابطال اندیشه حسادت دو آیه فرستاد که نکات آن را پس از نقل وترجمه یادآور می شویم:

(سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلاّ قَلِيلاً).(۱)

«به هنگام حرکت به سوی اخذ غنایم (جهاد توأم با آن) متخلفان از سفر عمره می گویند اجازه دهید ما نیز از شما پیروی کنیم می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو نباید به دنبال ما بیایید خدا از قبل آن را گفته است. در این موقع می گویند بر ما حسد میورزید، بلکه آنان جز اندکی نمی فهمند».

(قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلى قَوْم أُوْلِي بَأْس شَدِيد تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤتِكُمُ اللّهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوا كَما تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً).(۲)

«به متخلفان (بادیه نشین) بگو بزودی از شما دعوت می شود که به سوی گروهی قدرتمند بروید وبا آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند ویا کشته شوند اگر پذیرفتید خدا به شما پاداش نیکو می دهد واگر این بار نیز مانند دفعه قبل روی برگردانیدید، شما را گرفتار عذاب دردناک می کند».

اینک بیان نکات هر دو آیه:

۱ـ جمله (لَنْ تَتَّبِعُونا) هر چند جمله خبریه است ولی احتمال دارد که به معنی نهی از پیروی باشد چنانکه در ترجمه نیز به معنی نهی گرفته شد ولی احتمال دارد که یک خبر غیبی باشد که خداوند پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از آن آگاه می سازد تا پیامبر (صلی الله علیه وآله)



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۱۵.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۱۶.

از آینده آنان گزارش دهد که سرانجام شما در آینده در نبرد با دشمن شرکت نخواهید کرد.

۲ـ جمله (یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلامَ اللّهِ) اشاره به این است که آنان در این اصرار هدف دیگری را نیز تعقیب می کنند، وآن اینکه می خواهند سخن خدا را تکذیب کنند، زیرا خدا به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله)، خبر داده بود که این گروه به شرکت درجهاد موفق نمی شوند گویا گزارش به گوش آنان نیز رسیده بود به همین جهت می خواستند که با شرکت در جهاد، کلام خدا را تکذیب کنند. واین مطلب با «خبریه» بودن جمله «لن تتّبعونا» مناسب تر است.

۳ـ جمله ( بَلْ تَحْسُدُونَنا) اشاره به سلاح تهمت است که منافقان به دست گرفته بودند ومی گفتند چرا از شرکت ما در جهاد جلوگیری می کنید، چرا مانع ترقی ما هستید ولی قرآن نثار تهمت بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نشانه بی خردی آنان می داند ومی گوید:(بَلْ کانُوا لا یَفْقَهُونَ إِلاّ قَلِیلًا) جز کمی از آنان چیزی نمی فهمند.

۴ـ آیه دوّم همگان را خلع سلاح می نماید ویادآور می شود که اگر واقعاً شماها اهل تقوی وپرهیزگاری وخواهان پیشرفت آیین خدا هستید کمی صبر کنید به همین زودی بر ضدّ گروه قوی ونیرومندی بسیج می شوید وآن قدر باید نبرد کنید که دشمن یا اسلام بیاورد ویا کشته شود در چنین وقت می توانید، در این جهاد مقدّس شرکت نمایید.

از اینکه قرآن پایان یافتن جنگ را منوط به اسلام آوردن ویا نابودی طرف می داند، می توان حدس زد که طرف نبرد مشرک خواهد بود نه اهل کتاب زیرا ضابطه یاد شده از خصایص مشرکان است نه اهل کتاب، جنگ با اهل کتاب با پرداختن جزیه وعمل به احکام ذمه، پایان می پذیرد، ولازم نیست که حتماً اسلام بیاورند ویا کشته شوند.

بنابراین می توان گفت مقصود جنگ «حنین» ونبرد با قبایل «هوازن» است که به قدرت وسرسختی معروف بودند، وتفسیر آیه با جنگ «موته» که طرف نبرد اهل

کتاب بودند، چندان استوار به نظر نمی رسد.

این آیه حاکی است که در سال نزول آن (که اواخر سال ششم هجرت بود) امید به اصلاح متخلفان وجود داشت و _ لذا _ اجازه داده می شود که در آینده در جهاد با مشرکان شرکت کنند ولی از آیاتی که در سال نهم هجرت پیرامون غزوه «تبوک» نازل شده است استفاده می شود که آنان در نفاق کاملی فرو رفته دیگر صلاحیت شرکت در امر جهاد را نداشتند و _ لذا _ قاطعانه حرکت آنان را رد می کند ومی فرماید:

(فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوّاً إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّه فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفِینَ).(۱)

«شما هرگز در هیچ نبردی با من بیرون نخواهید آمد وهرگز با دشمن نبرد نخواهید کرد شماها در آغاز کار کناره گرفتید; پس با مخالفان همدم شوید».

## پایه قدرت دشمن در حدیبیه

در این جا وحی الهی نکته مهمّی را متعرض می گردد ویادآور می شود که صلح وسازش مسلمانان با قریش در سرزمین حدیبیه نه به خاطر این بود که اگر نبردی رخ می داد، مسلمانان خسارت عظیمی را متحمل می شدند وپیروزی از آن قریش می شد، بلکه اگر نبردی رخ می داد، قریش پشت به رزمندگان اسلام می کردند وپا به فرار می گذاردند، چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ قاتَلَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوَلَّوُا الأَدْبارَ ثُمَّ لا یَجِدُونَ وَلِیّاً وَ لا نَصِیراً).(۲)

«اگر افراد کافر با شما نبرد می کردند پشت به شما می نمودند وبرای خود، دوست ویاوری پیدا نمی کردند».

آنگاه قرآن پیروزی اسلام وشکست کفر را اصل کلی وسنتی از سنن الهی یاد



---

۱- [۱] سوره توبه،آیه ۸۳.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۲.

می کنـد وتأکید میورزد که شـکست کفر در مقابل سـپاه توحید یک اصل کلی است ولی شـرایطی دارد که نباید از آن غفلت ورزید، وهرکجا که سـپاه اسـلام شـکست خورد به خاطر فقدان آن شـرایط بود که شکست را به دنبال آورد، وگرنه ایثارگران تن و روان، پیوسته بر دشمنان پیروزند چنانکه می فرماید:

(سُنَّهَ اللّهِ الَّتی قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلُوَ لَنْ تَجِدَلِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِیلًا).(۱)

«این سنّت کلی الهی است در گذشته وهرگز بر آن تغییر ودگرگونی پیدا نمی کنید».

تحقق این سـنت الهی در گرو اخلاص وایثار است اوّلاً رعایت انضـباط وپیروی از دسـتورهای فرماندهی لایق. ثانیاًفراهم سازی وسائل رزمی وتجهیزات کافی . ثالثاً در این شـرایط ایمان وایثار رزمنده را به پیروزی می رساند واگر هم در آغاز کار، نوسانی رخ دهد سرانجام پیروزی کامل از آن اسلام ومسلمانان می باشد.

### پاسخ پرسش

جای یک پرسـش باقی است وآن اینکه اگر این مطلب (اگر نبردی رخ می داد مسـلمانان بر مشـرکان قریش پیروز می شدنـد) حقیقت دارد پس چرا رهبر اسـلام از در مسالمت وارد شد حتّی در اثناء مذاکرات صلح گروهی از مهاجمان قریش را که قصد غارت واسیرگیری داشتند دستگیر کرده، سپس همگان را آزاد ساخت وآیه یاد شده در زیر به این گروه اشاره می نماید:

(وَ هُوَ الَّذی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّهَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ وَکانَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیراً).(۲)

«او است که دست آنان را از شما ودست شما را از آنان در دل مکه کوتاه



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۲۳.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۴.

ساخت، پس از آن که شما را بر آنان مسلّط نمود وخدا به آنچه که انجام می دهید بینا است».

چیزی که این پرسش را تشدید می کند این است که این گروه از مشرکان دو جرم بزرگی را مرتکب شده بودند:

۱ــ زائران را از زیارت خانه خدا جلوگیری کردند. ۲ــ از رسیدن قربانیان به قربانگاه ممانعت به عمل آوردند زیرا برخی از یاران پیامبر قربانی همراه خودبرده بودند که می بایست پس از انجام فریضه عمره ذبح گردد ــ مع الوصف ــ کار به صلح و سازش انجامید.

### پاسخ پرسش

آیه یاد شده در زیر نخست به دو گناه آنها اشاره می کند سپس یادآور می شود که به خاطر حفظ جان مردان وزنان مؤمن بی گناه که در مکه زندگی می کردند فرمان مداخله نظامی داده نشد زیرا در سرزمین مکه مردان وزنان مستضعف ومؤمنی زندگی می کردند که به عللی نتوانسته بودند که به مدینه مهاجرت نمایند واگر حمله نظامی انجام می گرفت دامنه حمله به مکه می رسید واین گروه بدون آگاهی مسلمانان، زیردست وپا آسیب می دیدند وخود این کار یک نوع خسارت وزیانی برای مسلمانان بود واگر در سرزمین مکه گروه کافر، جدا از مؤمنان می زیستند حتماً کافران را مؤاخذه می کردیم.

(هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِالْحَرام وَالْهَدْیِ مَعْکُوفاً أَنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْلا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِیبَکُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَیْرِعِلْم لِیُدْخِلَ اللّهُ فِی رَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِیماً) (۱)



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۲۵.

«آنـان کسـانی هسـتند که کافر شدنـد وشـما را از مسـجد الحرام وقربانیان را از اینکه به قربانگاه برسـند بازداشـتند واگر مردان وزنـان مؤمن (در مکه نبود) که بـدون آگاهی، زیر دست وپای شـما آسـیب می دیدنـد (شـما را بر آنها مسلّط می کرد) خـدا هرکس را بخواهد در رحمت خود وارد می سازد واگر گروه کافر ومؤمن (مکه) جدا می زیستند کافران را با عذاب دردناک عذاب می کردیم».

جمله (هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِالْحَرامِ)اشـاره به گنـاه نخست آنان وجمله (وَالْهَدْیَ مَعْکُوفاً)اشاره به گناه دوّم وجمله(وَ لَوْلا رِجال...) اشاره به نکته عدم مداخله نظامی است.

## آخرین نوید

قرآن نویـد می دهـد، که اگر امسـال از زیـارت خـانه خـدا، محروم گردیدیـد به زودی زود (در سال آینـده) با حالت احرام به مسـجد الحرام وارد می شویـد وبـا کمال امن وامان فریضه عمره را انجام می دهیـد وخواب پیامبر (صـلی الله علیه وآله)، خواب درست ورؤیای صادقه ای بوده است.

چنانکه می فرماید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِکَ فَتْحاً قَرِیباً).(۱)

«خـدا خواب پیامبر خود را راست نمود به خواست خـدا به زودی، در نهایت امنیت وارد مسـجد الحرام می شویـد در حالی که سرهـای خود را تراشـیده ونـاخن هـای خود را کوتـاه کرده ایـد از کسـی نمی ترسـید خـدا چیزهـایی می دانست که شـما نمی دانستید(او از مصالح تأخیر فریضه عمره آگاه است) وپیش از آن فتح نزدیکی



۱- [۱] سوره فتح، آیه ۲۷.

برای شما قرار داده است».

این آیه دهن ها را بست; افرادی که به نوید پیامبر (صلی الله علیه وآله)ایراد می گرفتند ومی گفتند: ما وارد مسجد الحرام نشدیم سر نتراشیدیم; لب فرو بستند.

تاریخ می گوید: مسلمانان سال آینده ( سال هفتم) هجرت در ماه ذی القعده به مکه رفتند وبا کمال عزّت وعظمت اعمال عمره را انجام دادند وآن را عمره القضاء خواندند ودر همان سال قبل از اعمال عمره، در سرزمین «خیبر» پیروزی بزرگی وغنایمی وافر نصیب مسلمانان گردید.

***

## ۲۶- غزوه ذات السلاسل

### آیات موضوع

(وَ الْعادِياتِ ضَبْحاً* فَالْمُورِياتِ قَدْحاً* فَالْمُغِيراتِ صُبْحاً* فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً* فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً).(عاديات/۵_۱)

### ترجمه آیات

«سوگند به اسبان دونده که نفس زنان به سوی میدان پیش می روند و بر اثر برخورد سم آنها به سنگها، برق از آنها می جهد و صبحگاهان برق آسا بر دشمن حمله می برند وبا حرکت سریع خود ذرات غبار را در فضا پراکنده می کنند، ودشمن را در حلقه محاصره قرار می دهند».

### تفسیر آیات

#### اشاره

مأموران پیامبر (صلی الله علیه وآله) گزارش دادند که در سرزمینی به نام «وادی یابس» هزاران نفر با یکدیگر هم پیمان شده اند که با تمام قوا در کوبیدن اسلام بکوشند ودر این راه کشته شوند، ویا محمّد (صلی الله علیه وآله) وافسر دلاور وفاتح او علی (علیه السلام) را از پای در آورند.

ولی علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر خود می نویسد:پیک وحی، پیامبر را از توطئه آنان آگاه ساخت(۱) و دانشمند محقّق «شیخ مفید» می گوید یکی از مسلمانان



---

۱- [۱] تفسیرعلی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۴۳۴ سوره العادیات.

چنین گزارشی به پیامبر داد ومحل توطئه را «وادی الرمل»معرفی نمود(۱) ونیز افزود که قبائل مزبور تصمیم گرفته اند شبانه به مدینه حمله کنند وکار را یکسره سازند.(۲)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) لازم دید مسلمانان را از این خطر بزرگ آگاه نماید در آن روز، رمز گرد آمدن مردم برای نماز ویا شنیدن مطلب لازم، جمله: «الصلاه جامعه» بود از این نظر، منادی به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) در نقطه مرتفعی از بام مسجد قرار گرفت، وجمله مزبور را با صدایی رسا بازگو نمود چیزی نگذشت که مسلمانان در مسجد گرد آمدند وپیامبر بالای منبر قرار گرفت ودر ضمن بیانات خود چنین فرمود:

«دشمنان خدا، در کمین شما نشسته اند، وتصمیم گرفته اند که با حمله شبانه، شما را غافلگیر نمایند گروهی باید برای دفع این فتنه قیام نمایند»

در این لحظه دسته ای برای این کار معیّن گردیدند، وفرماندهی لشگر به «ابی بکر» واگذار شد او با ستون مخصوصی به سوی قبیله «بنی سلیم» رهسپار گردید مسافتی را که سربازان اسلام طی کردند، سنگلاخ عجیبی بود، وقبیله مزبور در میان دره بسیار وسیعی زندگی می کردند وقتی که سربازان اسلام خواستند، به دره سرازیر شوند، با مقاومت «بنی سلیم» روبرو شدند، وفرمانده سپاه چاره جز این ندید که از همان راهی که آمده بود، بازگردد.(۳)

علی بن ابراهیم، در تفسیر خود می نویسد: وقتی سران قوم به ابی بکر گفتند منظور از این لشگر کشی چیست؟ وی در پاسخ آنان گفت: من از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمورم اسلام را بر شما عرضه بدارم، واگر از پذیرفتن آن سربرتافتید با شما نبرد کنم در این لحظه سران قبیله، کثرت نفرات خود را به رخ وی کشیده، او را سخت مرعوب ساختند، واو علی رغم تمایلات سربازان اسلام به جنگ ونبرد، دستور بازگشت داد، وهمه را به مدینه بازگردانید.



---

۱- [۱] احتمال دارد «وادی الرمل = بیابان شنزار» همان «وادی یابس = بیابان خشک» باشد.

۲- [۲] ارشاد،مفید، ص ۸۳.

۳- [۳] ارشاد، ص ۸۴.

بـاز گشت سـپاه اسـلام بـا آن وضع، پیـامبر را متـأثر سـاخت این بـار، پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) مقام فرمانـدهی را به دوسـت وی،«عمر» واگذار نمود این دفعه دشـمنان از اوّل بیدارتر، ودر دهانه درّه، زیر سـنگها ودرختان، پنهان شده بودند از این جهت، موقع ورود سـربازان اسـلام، از کمینگاه های خود در آمدند ودلاورانه به جنگ پرداختند وفرمانده سپاه به سربازان خود، فرمان عقب نشینی داد وآنان به مدینه باز گشتند.

«عمروعاص» سیاسـتمدار حیله گر عرب _ که در آن روزها تازه اسـلام آورده بود _ خدمت پیامبر (صـلی الله علیه وآله)رسـید وگفت:«الحرب خـدعه» پیروزی در جنگ، تنها در گرو شـجاعت وقـدرت بازو نیست، بلکه قسـمتی از آن، مربوط به کاردانی وخـدعه است.اگر من این بـار سـربازان اسـلام را رهبری نمـایم، گره از کـار می گشایم پیامبر روی مصالحی با نظر او موافقت کرد، ولی او نیز به سرنوشت فرماندهان گذشته گرفتار شد.

### امیرمؤمنان به مقام فرماندهی برگزیده شد

شکسـتهای پیـاپی، مسـلمانان را بـا انـدوهی جانکـاه روبرو سـاخت در آخرین بـار، پیـامبر سـپاهی تنظیم نمود وعلی را به مقـام فرمانـدهی انتخاب کرد وپرچمی به دست او داد، علی وارد خانه خود شد، وپارچه مخصوصـی را که در لحظات سـخت به سـر می بست، از همسـر گرامی خود فـاطمه(علیهـا السـلام) خواست، وآن را به سـر خود بست، دختر پیامبر (صـلی الله علیه وآله) با دیـدن این منظره گریست ومتوجه شـد که شوهر عزیزش به سوی امر سـخت وهولناکی رهسـپار است، پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله) او را دلداری داد واشک از دیدگان فاطمه پاک نمود، سـپس علی (علیه السلام) را تا مسجد احزاب بدرقه کرد علی (علیه السـلام) در حـالی که بر اسب ابلقی سوار بود، ودو لبـاس «یمنی» بر تن داشت، ونیزه ساخت هنـد در دست گرفته بود، به راه افتاد، وی مسـیر خود را کاملاً عوض کرد، تا آنجا که سـربازان تصوّر کردند که او رهسـپار سـمت عراق است پیامبر (صلی الله علیه وآله)جمله زیر را بدرقه علی (علیه السلام)نمود وفرمود:

«أرسلته كرّاراً غير فرّار» او را به فرماندهی برگزیدم، زیرا او فرماندهی حملهور است وهرگز پشت به دشمن نمی کند.

تخصیص این گفتار به علی (علیه السلام) حاکی است که فرماندهان قبلی، نه تنها شکست خورده بودند، بلکه بر خلاف اصول نظامی اسلام، عقب نشینی آنها توأم با هزیمت بوده است.

### رمز پیروزی امیر مؤمنان(علیه السلام) در این نبرد

رمز پیروزی علی (علیه السلام) را می توان در سه مطلب خلاصه کرد:

۱ــ دشمن را از حرکت خود آگاه نساخت، زیرا مسیر حرکت خود را عوض کرد تا حرکت وی به وسیله اعراب بیابانگرد وقبائل مجاور به دشمن نرسد.

۲ــ او کاملاً به یک اصل مهم نظامی، یعنی اصل «استتار» عمل نمود، شبها راه می رفت وروزها در نقطه ای پنهان می گردید، وبه استراحت می پرداخت، هنوز به دهانه دره نرسیده بود، که به همه سربازان دستور استراحت داد، از طرفی برای اینکه دشمن از ورود آنها به نزدیکی دره آگاه نشود، مقرر فرمود که سربازان اسلام دهان اسبان خود را ببندند، که شیهه آنها دشمن را بیدار وآگاه نسازد.

سپیده دم، علی (علیه السلام) نماز صبح را با یاران خود خواند وسربازان را از پشت کوه تا بالای آن، و از آنجا به داخل دره حرکت داد سپاهیان نیرومند اسلام، به فرماندهی افسری دلاور وشجاع، برق آسا به دشمن خواب آلود حمله برده، گروهی را دستگیر کردند ودسته ای نیز پا به فرار گذاردند.

۳ــ دلاوری وشجاعت بی نظیر فرماندهی همانند امیرمؤمنان (علیه السلام) هفت تن از دلاوران دشمن را دستگیر کرد، که دیگر دشمن در خود توان مقاومت ندید، با ترک غنایم زیاد پا به فرار گذارند.(۱)



---

۱- [۱] تفسیر فرات، ص ۲۲۶ــ ۲۲۲ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۸.

سردار دلاور اسلام با پیروزی بی سابقه ای به مدینه بازگشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) سپاه اسلام را با گروهی از یاران خود استقبال نمود فرمانـده سپاه با دیدن پیامبر(صلی الله علیه وآله)، فوراً از اسب پیاده شد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حالی که دست خـود را بر پشت علی (علیه السـلام)می زد، فرمود: «بر اسب سوار شو، خـدا ورسول او از تو راضـی است». در این لحظه، پرده اشـکی از فرط شادی وزیادی سـرور، در دیدگان علی (علیه السـلام)حلقه زد، وپیامبر (صـلی الله علیه وآله) جمله تاریخی خود را در بـاره علی (علیه السـلام) القاء کرد:«اگر نبود که گروهی از امّت من، مطلبی را که مسـیحیان در باره حضـرت مسـیح گفته اند، در باره تو نیز بگویند، در حقّ تو سـخنی می گفتم که از جایی عبور نمی کردی مگر اینکه خاک زیر پای تو را برای تبرک برمی گرفتند».(۱)

این جانبازی وفـداکاری به قدری ارزش داشت که سوره «العادیات» در باره این واقعه نازل گردید سوگندهای بدیع وشورانگیز این سوره، به منظور تقدیر از روح نظامی وبطولت سربازان فداکار این واقعه می باشد اینک آیاتی از این سوره:

(وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً* فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً* فَالْمُغِیراتِ صُبْحاً* فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً* فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً).(۲)

«سوگند به اسـبان دونده که نفس زنان به سوی میدان پیش می روند، وبر اثر برخورد سم آنها به سنگها، برق از آنها می جهد، وصـبحگاهان برق آسا بر دشـمن حمله می برند، وبا حرکت سـریع خود ذرات غبار را در فضا پراکنده می کنند، ودشمن را در حلقه محاصره قرار می دهند».

### فلسفه سوگند به اسبان سپاه پیکارگر

قرآن برای نشان دادن عظمت جهاد، به زیباترین ولطیف ترین بیانی چهره



---

۱- [۱] شرح ابن ابی الحدید، ج۹، ص ۱۶۸ و مناقب ابن المغازلی، ص ۲۳۸_ ۲۳۷.

۲- [۲] سوره عادیات، آیه ۵_۱.

مجاهـدان را ترسـیم می کنـد، وبه لحظـات حساس جانبازی وفـداکاری آنها در راه خـدا، یعنی به دویـدن وصـدای پیاپی نفس اسبهای آنان، وجرقه سم اسبها که در حال دویدن ودر برخورد با سنگها ایجاد می شود سوگند یاد می کند(وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً* فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً).

خداونـد به سـپاه جنگ، سوگند یاد نموده ودر واقع به نیرو وفراهم نمودن آمادگی سوگند یاد کرده است تا مؤمنان را به جهاد در راه خدا ترغیب نماید که خود را با نیرویی هرچه تمامتر برای کوبیدن دشمنان خدا وانسانیت مجهز نمایند.(1)

***



---

۱- [۱] در کتاب «سوگندهای قرآن» که به خامه فاضـلانه فرزند روحانیم شـهید ابوالقاسم رزاقی ــ رضوان اللّه علیه ــ به رشـته تحریر کشـیده شده و با مقدمه اینجانب چاپ شده است،درباره سوگندهای این سوره و تمام سوگندهای قرآن به طور گسترده سخن گفته شده است، ص ۲۲۸ــ۲۱۳.

## ۲۷– فتح مکه یا فتح مبین

### آیات موضوع

۱ـ (إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً) ( فتح/۱).

۲ـ(إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعاد)(قصص/۸۵).

۳ـ(وَیَقُولُونَ مَتی هذَا الْفَتْحُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ* قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَلا هُمْ یُنْظَرُونَ).(سجده/۲۸و ۲۹)

۴ـ (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَوَإِیّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّهِ رَبِّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِی سَبِیلی وَابْتِغاءَ مَرْضاتِی تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْوَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَالسَّبِیلِ*إِنْ یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ أَعْداءً وَیَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ*لَنْ تَنْفَعَکُمْ أَرْحامُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ یَوْمَ القِیامَهِ یَفْصِلُ بَیْنَکُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ* قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی إِبْراهِیمَ وَالَّذینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَءَؤُا مِنْکُمْ و مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَبَیْنَکُمُ الْعَداوَهُ وَالْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ حْدَهُ إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِیمَ لأَبِیهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْء رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا و إِلَیْکَ أَنَبْنا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ *رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلَّذینَ کَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ) (ممتحنه/۱ـ۵)

ص : ۳۵

۵ــ (وَما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهیمَ لأَبیهِ إِلاّ عَنْ مَوْعِدَه وَعَدَها إِیّاهُ فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهیمَ لأَوّاهٌ حَلیمٌ).(توبه/۱۱۴)

۶ــ (قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بی حَفِیّاً وَأَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ).(مریم/۴۷)

۷ــ(فَلَمّا اعْتَزَلَهُمْ وَما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَکُلاًّ جَعَلْنا نَبِیّاً).(مریم ۴۹)

۸ــ (إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَهذَا النَّبِیُّ وَالَّذینَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ).(آل عمران/۸۸)

۹ــ (لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمید* عَسَی اللّهُ أَنْ یَجْعَلَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الَّذینَ عادَیْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللّهُ قَدیرٌ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ* لا یَنْهَیکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ* إِنَّما یَنْهَیکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ وَ ظاهَرُوا عَلی إِخْراجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ).(ممتحنه/۶ــ ۹)

۱۰ــ (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزنینَ وَلا یَقْتُلْنَ أَولادَهُنَّ وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ فَبایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ).(ممتحنه/۱۲)

## ترجمه آیات

۱ــ «پیروزی روشنی را ما برای تو(ای پیامبر) مقدّر کردیم».

۲ــ «آن کس که قرآن را بر تو فرض ولازم کرد تو را به وطن بازخواهد

ص : ۳۶

گردانید.

۳ـ معترضانه می گویند اگر راست می گویید این فتح وپیروزی چه وقت است بگو روز فتح، ایمان افراد کافر سودی نمی بخشد وبه آنان مهلت داده نمی شود».

۴ـ «ای افراد با ایمان، دشمن من ودشمن خود را دوست خود قرار ندهید، نسبت به آنها اظهار دوستی می نمایید در حالی که به آنچه که بر شما از حق(اسلام وقرآن) آمده است کفر میورزند، شما وپیامبر را به جرم اینکه به خدایی که پروردگار همه شماها است ایمان آورده اید (از مکه) بیرون می کنند، اگر شماها واقعاً برای جهاد در راه حق وکسب خشنودیم مهاجرت کرده اید(آنان را دوست ندارید) ولی برخی از شما، به طور پنهانی نسبت به آنها اظهار دوستی می کند ومن از آنچه که آشکارا ویا پنهانی انجام دهید آگاهم، هرکس این کار را انجام دهد از راه راست گمراه می شود.اگر بر شما پیروز شوند، دشمنان شما خواهند بود، دست وزبان خود را به بدی به سوی شما دراز خواهند کرد ومی خواهند که شماها کافر بشوید.بستگان وفرزندان شما به حال شما سودی نخواهند داشت، روز رستاخیز خداوند میان شماها داوری می کند خدا به آنچه که انجام می دهید، آگاه است.برای شما ابراهیم وکسانی که به او ایمان آورده بودند، نمونه والگوی نیکویی است آنگاه که به بستگان (مشرک) خود گفتند که ما از شماها وآنچه که جز خدا می پرستید بیزاریم، ما به آیین شما کفر میورزیم میان ما وشما عداوت ودشمنی برقرار است تا لحظه ای که به خدای یگانه ایمان بیاورید مگر سخن ابراهیم به پدر خود که در باره تو طلب آمرزش می کنم ولی در برابر خدا، برای تو چیزی را مالک نیستم پروردگارا بر تو توکّل نمودیم وبه سوی تو بازگشتیم، وبازگشت همه به سوی تو است.پروردگارا ما را مایه گمراهی کافران قرار مده، ما را بیامرز تو قدرتمند وحکیمی».

۵ـ «طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر به خاطر وعده ای بود که به او

داده بود، وقتی روشن گشت که او دشمن خدا است از او بیزاری جست ابراهیم مهربان وبردبار بود».

۶_ «سلام بر توای آزر از پروردگارم برای تو طلب آمرزش می کنم، او نسبت به من مهربان است و از شماها(بستگان) و از آنچه که غیر خدا می پرستید بیزاری می جویم».

۷_ «وقتی از همه آنان ومعبودهای غیر از خدا، تبرّی جست به او اسحاق ویعقوب را بخشیدیم وهر یک را نبی وپیامبر قرار دادیم».

۸_«شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که عملاً ـ از او پیروی کرده اند واین پیامبر وکسانی که با او ایمان آورده اند وخدا ولی مؤمنان است».

۹_ «برای شما در رفتار ابراهیم وپیروان وی، اسوه نیکویی است، برای کسانی از شما که به خدا و روز بازپسین امید دارند، هرکس از این الگو روی برگرداند(خدا را ضرر نمی زند). خدایی که بی نیاز وشایسته ستایش است.شاید خدا میان شما وکسانی که (به خاطر کفرشان) دشمن می دارید پیوند دوستی برقرار کند خداوند توانا وبخشاینده ورحیم است.خداوند شما را (از برقراری رابطه) با کسانی که در امر دین با شما نبرد نکرده اند وشماها را از سرزمینهایتان بیرون نرانده اند نهی نمی کند، خداوند افراد دادگر را دوست می دارد.خدا شما را از دوستی کسانی بازمی دارد که با شما به خاطر دین نبرد کرده اند و از خانه هایتان بیرون رانده اند وبرای بیرون رفتن شما کمک کرده اند کسانی که این گروه را دوست بدارند، ستمگرانند».

۱۰_ «ای پیامبر آنگاه که زنان مؤمن بخواهند با تو بیعت کنند که برای خدا شریکی قائل نشوند و دزدی نکنند، زنا ننمایند، فرزندان خود را نکشند، افترا وتهمتی پیش دست وپای خود نیاورند و در کارهای نیک وشایسته با تو مخالفت نکنند، در این صورت با آنان بیعت بنما وطلب آمرزش کن خداوند بخشاینده ورحیم است».

## تفسیر آیات

### اشاره

سرزمین مکه که در آن خانه توحیـد به نام «کعبه» قرار دارد از روز نخست متعلّق به یکتاپرسـتان بوده است و هدف از بنای آن این است که موحـدان جهان سالی یک بار در آن نقطه گرد آینـد، وبا قهرمان توحید، ابراهیم(علیه السـلام) در پیروی از اصـل توحید تجدید بیعت کنند.

این محیط، تا مدّتی محیط یکتاپرسـتان بود، ولی از صد و اندی پیش از بعثت پیامبر(صـلی الله علیه وآله)، اندیشه بت پرستی از طریق بت پرستان «شام» به آنجا راه یافت، وسرانجام خانه توحید به خانه شرک، تبدیل گردید، وکوشش پیامبر پس از استقرار در مدینه این بود که این دژ بزرگ بت پرستان عرب جزیره را بگشاید وکعبه را از لوث بتان بی ربط وبی معنی پاک سازد، تا از این طریق به شرک وبت پرستی در منطقه خاتمه بخشد.

پس از انعقاد صلح میان قریش وپیامبر(صلی الله علیه وآله)، به فکر کسی نمی رسید که مسلمانان به این زودی بر این دژ مسلّط گردنـد، زیرا در قرارداد صـلح حـدیبیه، طرفین پـذیرفته بودنـد که تا ده سال، نبرد بر ضـدّ یکـدیگر را ترک کنند، ولی پس از رجوع از «حدیبیه» وحی الهی به مسلمانان دو فتح وپیروزی را نوید داد و این دو عبارتند از:

۱ــ فتح قریب: پیروزی نزدیک.

۲ــ فتح مبین: پیروزی روشن.

مقصود از پیروزی نزدیـک، فتـح قلاـع خیبر بود که در مـاه جمادی الاولی سال هفتم هجرت انجام گرفت(۱) ودر نتیجه امنیّت مدینه از جهت شـمال تضـمین گردید، ویهودان خیبر خلع سـلاح شدند، وچون فاصله آن با صلح حدیبیه بسیار کم وناچیز بود، از این جهت قرآن آن را «فتـح قریب» نامیـد آنجا که فرمود:(وَأَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً):«در نزدیکی "صـلح حـدیبیه "پیروزی نزدیکی قرار دارد».(۲)



---

۱- [۱] طبقات ابن سعد، ج۲، ص ۷۷.

۲- [۲] سوره فتح، آیه های ۱۸ و۲۷.

در عین حال در آغاز این سوره، پیروزی دیگری را که آن را پیروزی روشن می نامد به مسلمانان نوید داد وفرمود:(إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً):«پیروزی روشنی را برای شما مقدّر کردیم».(۱)

چون از نظر مفسّران، آیات این سوره پس از بازگشت از حدیبیه فرود آمده است طبعاً مفاد آیه این خواهد بود که ما پیروزی آشکاری را بر تو مقدّر نمودیم وآن روز که وحی الهی تلاوت گردید، کسی ازمسلمانان نمی دانست که مقصود از «فتح مبین» چیست، خصوصاً با توجه به یکی از بندهای قرارداد که هر دو طرف را ملزم می سازد که نبرد وجنگ وتجاوز را به مدّت ده سال ترک نمایند.(۲)

هنوز دو سال از تاریخ عقد صلح نگذشته بود که قریش عملاً این بند از قرارداد را زیر پا نهادند وشبانه به کمک قبیله «بنی بکر» (تیره ای از کنانه) به سرزمین یکی از قبائل متحد با مسلمانان (خزاعه) حمله بردند وگروهی را کشته واموالی را به یغما بردند وکار را آنچنان ترتیب دادند که فقط «بنی بکر» به تجاوز ولشگرکشی متهم شوند وخود را از هر نوع خطا پیراسته نشان دهند، تا بهانه به دست مسلمانان نیفتد ولی ستمدیدگان قبیله با اعزام شخصیتهایی ندای مظلومیت خویش را به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآله)رسانیدند، ونماینده آنان در مسجد پیامبر برخاست وجریان حمله ددمنشانه قریش را به همدستی «بنی بکر»، شرح داد وبرای تحریک عواطف پیامبر وکلیه مسلمانان اشعاری سرود، که حس همدردی را در همه زنده کرد، در این شرایط پیامبر به خاطر پیمان شکنی دشمن تصمیم گرفت که قرارداد را نادیده بگیرد، وفساد را ریشه کن سازد، ولی بیشتر سعی داشت که به خاطر احترام حرم امن الهی، این سرزمین بدون خونریزی گشوده گردد، وتا ضرورت ایجاب نکند، خونِ کسی نریزد در این شرایط بود که طرح «فتح مبین» ریخته شد وتیزهوشان دریافتند که وقت تحقّق نوید الهی در آیه (إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً)فرا رسیده است.



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱.

۲- [۲] سیره حلبی، ج۳، ص ۳۴.

گذشته از این، بازگشت پیامبر به سرزمین مکه، به هنگام مهاجرت اجباری به مدینه به پیامبر نوید داده شده بود، ومفسّران می گویند آیه یاد شده در زیر در سرزمین «جحفه» به هنگام هجرت به «یثرب» فرود آمده است چنانکه می فرماید:

(إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعاد).(۱)

«آن کس که قرآن را بر تو فرض ولازم کرد تو را به وطن بازخواهد گردانید».

برخی از مفسّران دو آیه یاد شده در زیر را مربوط به فتح مکه می دانند آنجا که می فرماید:

(وَیَقُولُونَ مَتی هذَا الْفَتْحُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ* قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَلا هُمْ یُنْظَرُونَ).(۲)

«معترضانه می گویند اگر راست می گویید این فتح وپیروزی چه وقت است بگو روز فتح، ایمان افراد کافر سودی نمی بخشد وبه آنان مهلت داده نمی شود».

طبرسی از «فراء» نقل می کند که مقصود فتح مکه است، ولی مضمون آیه با فتح مکه تطبیق نمی کند زیرا ایمان افراد کافر در فتح مکه نتیجه بخشید وبه آنان فرصت ومهلت داده شد. از این جهت می توان گفت آیه ناظر به فتح دیگری است که با این دو علامت توأم بوده است.

### جاسوسی به دام افتاد

مسلمانان از تصمیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) دایر بر فتح مکه آگاه شدند، سران قریش در رأس آنان ابوسفیان به مدینه آمد وبا پیامبر(صلی الله علیه وآله)تماس گرفت که پیامبر را از هر نوع واکنش بازدارد، ولی دیگر کار از کار گذشته بود، وقتی ابوسفیان شرایط را نامساعد دید بر شتر خود سوار شد وراه مکه را در پیش گرفت.



---

۱- [۱] سیره حلبی، ج۳، ص ۲۴.

۲- [۲] سوره سجده، آیه ۲۸_ ۲۹.

استتار وغافلگیری از اصول نظامی است وپیامبر (صلی الله علیه وآله)در نبردهای خود کاملاً مقیّد بود که از این اصل بهره گیرد، ومردم مکه می دانستند، پیامبر روزی واکنش نشان خواهد داد وانتقام مظلومان قبیله «خزاعه» را خواهد گرفت امّا از وقت وزمان آن آگاه نبودند برای عملی ساختن این اصل، تمام راههایی که به مکه منتهی می شد به دستور پیامبر تحت مراقبت قرار گرفت، تا خبر حرکت سپاه اسلام را کسی به مردم مکه اطلاع ندهد، هنوز سپاه اسلام حرکت نکرده بود که امین وحی، پیامبر را از خیانت مسلمانان ساده لوحی به نام «حاطب بن ابی بلتعه» آگاه ساخت ویادآور شد که او نامه ای به وسیله زنی به نام «ساره» به مردم مکه نوشته وآنها را از آمادگی مسلمانان بر فتح مکه آگاه ساخته است.

«ساره» از خوانندگان ونوحه سرایان مشهور قریش بود، وپیش از جنگ بدر بازار او چه در شادی وچه در عزا گرم وداغ بود ولی پس از غزوه بدر، که نوحه سرایی ممنوع گردید، وبساط شادی نیز به نوعی برچیده شد او از فرط بیچارگی به مدینه آمد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) از او پرسید آیا اسلام آورده ای؟

گفت: نه.

ـ از مکه هجرت کردی؟

گفت: نه.

ـ پس برای چه آمده ای؟

گفت:از فرط بدبختی وگرسنگی.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به فرزندان عبدالمطلب دستور داد که پوشاک وخوراک در اختیار او قرار دهند.

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) آماده حرکت به سوی مکه بود در این موقع حاطب بن ابی بلتعه با «ساره» تماس گرفت وبا پرداخت ده دینار او را اجیر کرد که نامه وی را به سران قریش برساند پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از اطلاع از جریان، علی (علیه السلام) وعمار وزبیر

وطلحه را مأمور کرد که هرچه سریع تر مسیر ساره را پی گیرند و او را دستگیر ونامه را پس بگیرند، آنان در سرزمین «خلیقه» او را دستگیر کردند وقتی نامه «حاطب» را طلبیدند وی سخت انکار کرد وقتی با تهدید علی (علیه السلام)روبرو شد نامه را از لابلای موی سر خود در آورد وتسلیم علی (علیه السلام) کرد در این موقع همگی به مدینه بازگشتند ونامه را تسلیم پیامبر (صلی الله علیه وآله)نمودند، پیامبر (صلی الله علیه وآله)به دنبال «حاطب» فرستاد وگفت نامه خود را می شناسی؟ گفت: آری، فرمود: هدفت از نوشتن نامه چه بود؟ وی در پاسخ گفت از روزی که اسلام آورده ام کفر نورزیدم، ولی همه مهاجران، در مکه کسانی را دارند که از بستگان آنها حمایت کنند، ولی من کسی در آنجا ندارم از این جهت خواستم تظاهر به خدمت کنم تا شاید بستگانم را آسیب نرسانند ولی من می دانستم که خدا عذاب خود را بر سر آنها فرو می ریزد، ونامه من، آنها را نجات نمی دهد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) از ساده لوحی «حاطب» آگاه شد وپوزش او را پذیرفت عمر بن خطاب خواهان اعدام او گردید، ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، با پیشنهاد او به خاطر اینکه او از مجاهدان «بدر» بود موافقت نکرد، ودر این مورد آیات یاد شده در زیر نازل گردید که در برگیرنده یک رشته دستورات اخلاقی وسیاسی در اسلام است وما مجموع آیاتی که در این زمینه در سوره «ممتحنه» نازل شده است در این بخش نقل می کنیم:

۱ـ (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَوَإِیّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّهِ رَبِّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِی سَبِیلی وَابْتِغاءَ مَرْضاتِی تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْوَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَالسَّبِیلِ).(۱)

«ای افراد با ایمان، دشمن من ودشمن خود را دوست خود قرار ندهید، نسبت به آنها اظهار دوستی می نمایید در حالی که به آنچه که بر شما از حق(اسلام وقرآن)



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۱.

آمـده است کفر میورزنـد، شـما وپیـامبر را به جرم اینکه به خـدایی که پروردگـار همه شـماها است ایمان آورده ایـد (از مکه) بیرون می کننـد، اگر شـماها واقعـاً برای جهـاد در راه حق و کسبِ خشـنودیَم مهاجرت کرده ایـد(آنان را دوست نداریـد) ولی برخی از شـما، به طور پنهـانی نسبت به آنهـا اظهـار دوستی می کنـد ومن از آنچه که آشکارا ویا پنهانی انجام دهیـد آگاهم، هرکس این کار را انجام دهد از راه راست گمراه می شود».

۲ـ (إِنْ یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ أَعْداءً وَیَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ).(۱)

«اگر بر شـما پیروز شوند، دشـمنان شـما خواهند بود، دست وزبان خود را به بدی به سوی شـما دراز خواهند کرد ومی خواهند که شماها کافر بشوید».

۳ـ (لَنْ تَنْفَعَکُمْ أَرْحامُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ یَوْمَ القِیامَهِ یَفْصِلُ بَیْنَکُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ).(۲)

«بستگان وفرزندان شما به حال شما سودی نخواهند داشت، روز رستاخیز خداوند میان شماها داوری می کند خدا به آنچه که انجام می دهید، آگاه است».

۴ـ (قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی إِبْراهِیمَ وَالَّذینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَءَؤُا مِنْکُمْ و مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَبَیْنَکُمُ الْعَداوَهُ وَالْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَ حْدَهُ إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِیمَ لأَبِیهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْء رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا و ۭإِلَیْکَ أَنَبْنا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ).(۳)

«برای شما ابراهیم وکسانی که به او ایمان آورده بودند، نمونه والگوی نیکویی است آنگاه که به بستگان (مشرک) خود گفتند که ما از شماها وآنچه که جز خدا



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۲.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۳.

۳- [۳] سوره ممتحنه، آیه ۴.

می پرستید بیزاریم، ما به آیین شما کفر میورزیم میان ما وشما عداوت ودشمنی برقرار است تا لحظه ای که به خدای یگانه ایمان بیاورید مگر سخن ابراهیم به پدر خود که در باره تو طلب آمرزش می کنم ولی در برابر خدا، برای تو چیزی را مالک نیستم پروردگارا بر تو توکّل نمودیم وبه سوی تو بازگشتیم، وبازگشت همه به سوی تو است».

۵ـ (رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلَّذینَ کَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکِیمُ)(۱)

«پروردگارا ما را مایه گمراهی کافران قرار مده، ما را بیامرز تو قدرتمند وحکیمی».

تا اینجا با متون وترجمه آیات پنجگانه سوره ممتحنه آشنا شدیم وچهار آیه دیگر را به ضمیمه آیه دوازدهم که همگی درباره فتح مکه نازل شده است بعداً یادآور می شویم.

### نکات آیات:

### ۱ـ طرح دوستی با کافران

موضوع سخن در این آیات طرح دوستی واظهار مودت به کافران است واین مسئله ارتباطی به روابط تجاری وسیاسی معقولانه ندارد در مسئله دوستی، کفر طرف نادیده گرفته می شود با او بسان یک برادر مؤمن رفتار می گردد، واگر روزی دوستی با او به ضرر اسلام تمام شود دوستی او بر مصالح دینی غلبه می کند تا آنجا که اسرار نظامی اسلام در اختیار کافران قرار می گیرد، همان طور که «حاطب بن ابی بلتعه» در دوستی خود با کافر تا این حد پیش رفت، یک چنین دوستی، بسیار خطرناک ومقدمه محو اسلام وسیطره کفر بر اسلام می باشد.



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۵.

سرگذشت درد آور «اندلس» سابق واسپانیای امروز، گواه روشن نتیجه دوستی با کافران است.

احتمال دارد که آیه از اطلاق ومفاد گسترده ای برخوردار باشد وهمه نوع علایق حتی تجاری وسیاسی با کافران ممنوع باشد، چیزی که هست، اطلاق آیه با آیه های هشتم ونهم که کافران را به دو گروه تقسیم می کند، مقید می گردد به این معنی، منع از طرح دوستی به هر نوعی وشکلی، مربوط به کافران محارب باشد نه «ذمی» و «مهادن» چنانکه آیه های هشت ونه به تفصیل در این مورد سخن می گویند.

در آیه دوّم به عواقب وخیم چنین دوستی اشاره می کند ومی فرماید:

(إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْداءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدوُّا لَوْ تَكْفُرُونَ).(۱)

«اگر بر شما دست یابند چهره دشمنی خود را نشان می دهند وبه سوی جان ومال وعرض شما دست دراز می کنند وتا شما را از آیین یکتاپرستی بازنگردانند دست برنمی دارند».

توگویی دو آیه نخست این سوره هشداری بود بر ملّت اسپانیا که بدبختانه بر اثر نادیده گرفتن فرمان خدا، همه عزّت خود را از دست دادند و دود آن نخست به چشمشان وبعد به چشم همه ملّت اسلام رفت.

خلاصه رابطه دوستی وپیوند مودّت ومهرورزی در گرو یک نوع وحدت فکری واعتقادی است به گونه ای که اگر طرف فاقد این پیوند باشد نمی تواند مورد علاقه ومهر قرار گیرد هرچند فرزند خود انسان باشد، چنانکه می فرماید:

(لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحامُكُمْ وَلا أَوْلادُكُمْ): «بستگان وفرزندان شما به حال شما سودی ندارند».



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۲.

### ۲_ ابراهیم الگوی جاودان

هرگـاه اصـل اخلاـقی، اجتماعی وسیاسـی که طبعاً با منطق وبرهان توأم است با نمونه والگوی روشـنی همراه گردد، اثر آن دو چندان می شود.

قرآن در دسـتور بازداری مؤمنان از طرح دوستی با دشـمنان، الگوی تمام عیاری را نشان می دهـد که چگونه در راه خـدا تمام بسـتگان خـود را رهـا کرد، بسـتگانی که سـدّی در راه آرمانهـای الهی او بودنـد و او بـا تربیت یافتگـان مکتبش یـک صـدا به بسـتگانشان گفتنـد: (إِنّا بُرَءؤُا مِنْكُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعداوَةُ وَالْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّى تُؤْمِنُوا بِاللّهِ).(۱)

«مـا همگی از شـما ومعبودهـای شـما بیزاریم وعـداوت ودشـمنی میان ما وشـما برقرار است تا روزی که به خـدای واحـد ایمان بیاورید».

### ۳_ فلسفه استغفار ابراهیم در باره عموی مشرک خود

آزر عموی ابراهیم مرد مشـرکی بود، ابراهیم به او وعـده اسـتغفار داد به امیـد آنکه او در طریق بازگشت به آیین توحیـد اسـت ولی وقتی احساس کرد که او دشمن خدا است وبر آیین شرك اصرار دارد، از عمل خود منصرف شد و از او تبرّی جست.

قرآن مسئله استغفار ابراهیم را در باره آزر، در مواردی مطرح ونکته آن را توضیح می دهد آنجا که می فرماید:

(وَما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهيمَ لأَبِيهِ إِلاّ عَنْ مَوْعِدَه وَعَدَها إِيّاهُ فَلَمّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ للّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهيمَ لأَوّاهٌ حَلِيمٌ).(۲)



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۴.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۱۴.

«طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر به خاطر وعده ای بود که به او داده بود، وقتی روشن گشت که او دشـمن خدا است از او بیزاری جست ابراهیم مهربان وبردبار بود».

از این آیه به روشـنی اسـتفاده می شود که وعـده اسـتغفار ویا انجام آن در موقعی بود که هنوز عـداوت او با خـدا، (لجاجت بر شرک) روشن نگشـته بود، وامیـد به هـدایت عموی خود داشت، از این جهت به او نویـد اسـتغفار داد، وقتی افق روشن گشـت وعداوت او معلوم گردید، از او تبرّی جست بنابراین استغفار او در موقعی بود که شرایط تبرّی فراهم نبود، وقتی فراهم شد فوراً تبرّی جست.

شایـد برخی از مسـلمانان به بهانه اینکه ابراهیم برای آزر بت پرست، طلب آمرزش نمود، مایل بودند که آنها نیز برای بسـتگان کافر خود طلب آمرزش کنند قرآن در آیه گذشـته به دفع این توهّم پرداخته ویادآور می شود که او در شـرایطی نوید اسـتغفار داد که در آن شـرایط وظیفه «تـبرّی» نبود، زیرا هنوز امیـد به هـدایت او داشت و«تبرّی» در صورتی است که یـأس ونومیـدی از هدایت کافر، محقّق گردد وابراهیم در شرایط دیگری از عموی خود آزر بسان بستگانش تبرّی جست.

از آیه دیگری این حقیقت به گونه ای واضح نیز استفاده می شود آنجا که می فرماید:

(قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بِی حَفِیّاً وَأَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ).(۱)

«سـلام بر توای آزر از پروردگارم برای تو طلب آمرزش می کنم، او نسبت به من مهربان است و از شماها(بستگان) و از آنچه که غیر خدا می پرستید بیزاری می جویم».

دقت در آیه می رساند که او از قوم خود به حکم جمله «وأَعتزلکم» تبرّی جسته



---

۱- [۱] سوره مریم، آیه ۴۷.

بود در حالی که هنوز از آزر، تبرّی نجسته وبه او نوید طلب مغفرت داده بود، واین تبعیض به خاطر این بود که شرایط تبرّی، در غیر «آزر» فراهم بود نه در او، ولی وقتی آزر نیز شرایط مشابه با قوم خود را پیدا کرد، از او تبرّی جست ولذا در آیه بعد، از یک اعتزال کلی که شامل آزر وهمه اقوام می گردد گزارش می دهد ومی فرماید:

(فَلَمّا اعْتَزَلَهُمْ وَما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَکُلًا جَعَلْنا نَبِیّاً).(۱)

«وقتی از همه آنان ومعبودهای غیر از خدا، تبرّی جست به او اسحاق ویعقوب را بخشیدیم وهر یک را نبی وپیامبر قرار دادیم».

روی این اساس نباید عمل ابراهیم وارتباط معنوی او با آزر، بهانه ای برای برقراری ارتباط با مشرکان باشد، ودر نتیجه طرح دوستی ریخته شود.

اکنون لازم است به تفسیر«استثنا وارده در آیه چهارم از سوره ممتحنه که مورد بحث است، بپردازیم آنجا که می فرماید:

(إِلّا قَوْلَ إِبْراهِیمَ لأَبِیهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْء رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرَ). (۲)

سخن در مفاد استثناء در گرو تبیین «مستثنی منه» آن است، توضیح آن در گرو بیان جمله های پیشین است که در سایه دقّت در آنها «مفاد استثناء» روشن می گردد اینک جمله های پیشین:

(قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی إِبْراهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْقالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَءؤُا مِنْکُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ).(۳)



---

۱- [۱] سوره مریم، آیه ۴۹.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۴.

۳- [۳] سوره ممتحنه، آیه ۴.

در آغاز نظر یکی از دو جمله می تواند، متعلّق استثناء باشد:

۱ــ (أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ) استثناء از «اسوه بودن».

۲ــ (إِذْقالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّابُرَءؤُا مِنْکُمْ) استثناء از تبری جستن از «قوم».

هرگاه استثناء ناظر به جمله نخست باشد مفاد آن «تبعیض در اسوه بودن»ابراهیم است یعنی ابراهیم از هر نظر برای شما الگو است، جز از این نظر که نباید از او پیروی کرد.(۱)

این نظر از دو جهت استوار نیست:

۱ــ این تفسیر با عصمت پیامبری مانند ابراهیم سازگار نیست پیامبری که قرآن راه ورسم او را شایسته پیروی برای همه پیامبران حتی پیامبر عظیم الشأن اسلام می داند ومی فرماید:

(إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَهذَا النَّبِیُّ وَالَّذینَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ).(۲)

«شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که عملاً از او پیروی کرده اند واین پیامبر وکسانی که با او ایمان آورده اند وخدا ولی مؤمنان است».

هدف این آیه این است که افتخار انتساب به ابراهیم در لفظ خلاصه نمی شود آنچنانکه برخی از یهود ونصاری می اندیشند; بلکه افتخار از آن کسانی است که به راه ورسم او ایمان بیاورند وراه او را بروند، این افراد در گذشته همان کسانی بودند که پیش از بعثت پیامبر اسلام به ابراهیم ایمان آورده وراه ورسم او را رفته اند، واکنون نیز پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) وپیروان او است که همگی راه ابراهیم را می پیمایند، وبه خاطر تکریم پیامبر ومؤمنان به او، این گروه را از گروه نخست جدا کرده ومستقلاً متعرض گردیده وفرمود:«وهذا النبیّ...».



---

۱- [۱] مجمع البیان، ج۵، ص ۳۷۱.
۲- [۲] سوره آل عمران، آیه۶۸.

آیا با توجه به این اصل صحیح است بگوییم مقصود این است که ابراهیم همه جا اسوه والگو است جز در مورد استغفار؟!

۲_ آیات پیشین که بیانگر تبیین شرایط ابراهیم در نوید استغفار ویا انجام آن می باشد حاکی است که عمل ابراهیم یک عمل صحیح وپابرجا بود، در این صورت چرا نباید اسوه والگو شمرده شود.

در این صورت باید گفت که استثنا ناظر به جمله (إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّابُرَءؤُا مِنْكُمْ) می باشد وچون مفاد این جمله به حکم صیغه «قالُوا» این است که ابراهیم با پیروان خود همگی از قوم خود بیزاری جستند، حتی ابراهیم از عموی خود «آزر»، بیزاری جست در حالی که بیزاری ابراهیم به حکم آیه ۴۸ سوره مریم مربوط به غیر از آزر بود، هرچند بعدها نیز از او تبرّی جست، از این جهت قرآن برای تکمیل بیان حقیقت، نوید ابراهیم به عموی خود را از جمله (قالوا إِنّابُرَءؤُا) استثناء می کند ومی گوید ابراهیم وپیروان وی بیزاری گسترده ای انجام دادند جز یک نوع بیزاری وآن نوید مغفرت ابراهیم به آزر بود که به طور موقت به او داد و او از این بیزاری به دور ماند هرچند بعدها او نیز مشمول این تبرّی کلی شد.

تا اینجا با نکات آیات پنجگانه آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که آیات بعدی این حادثه وطرح دوستی با مشرکان را مطرح نماییم.

***

۶_ (لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللّهَ وَ الْيَوْمَ الآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيد).(۱)

«برای شما در رفتار ابراهیم وپیروان وی، اسوه نیکویی است، برای کسانی از شما که به خدا و روز بازپسین امید دارند، هرکس از این الگو روی برگرداند(خدا را ضرر نمی زند). خدایی که بی نیاز وشایسته ستایش است».



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۶.

۷_ (عَسَى اللّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكَمْ وَ بَيْنَ الَّذينَ عادَيْتُم مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللّهُ قَدِيرٌ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).(۱)

«شاید خدا میان شما وکسانی که (به خاطر کفرشان) دشمن می دارید پیوند دوستی برقرار کند خداوند توانا وبخشاینده ورحیم است».

۸_ (لا يَنْهَيكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِى الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).(۲)

«خداوند شما را (از برقراری رابطه) با کسانی که در امر دین با شما نبرد نکرده اند وشماها را از سرزمینهایتان بیرون نرانده اند نهی نمی کند، خداوند افراد دادگر را دوست می دارد».

۹_ (إِنَّما يَنْهَيكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ قاتَلُوكُمْ فِى الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَ ظاهَرُوا عَلى إِخْراجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ).(۳)

«خدا شما را از دوستی کسانی بازمی دارد که با شما به خاطر دین نبرد کرده اند و از خانه هایتان بیرون رانده اند وبرای بیرون رفتن شما کمک کرده اند کسانی که این گروه را دوست بدارند، ستمگرانند».

اینک تفسیر وبیان نکات این گروه از آیات:

### ۴_ نوید برقراری مجدد دوستی

خدا در آیه ششم بر اسوه بودن ابراهیم وپیروان او تأکید می کند ویادآور می شود که اعراض از سنّت او (قطع پیوند با خدا و دوستی با دشمنان خدا) جز ضرر



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۷.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۸.

۳- [۳] سوره ممتحنه، آیه ۹.

به خویش، ضرری به خدای غنی نمی رساند.

سپس در آیه هفتم نوید می دهد شاید در آینده شرایط کافران مکه دگرگون گردد وآنان ایمان بیاورند، در این صورت طرح دوستی میان مسلمانان وبستگانشان مجاز خواهد بود واین خود نیز نوید ضمنی به پیروزی مسلمانان بر کفار مکه است.

## ۵ـ اصل کلی در برقراری رابطه سیاسی وتجاری

ظاهر آیه نخست این سوره، بر قطع هرنوع رابطه میان مسلمانان وکافران تأکید می کند، در حالی که کافران معاصر با عصر رسالت بر دو نوع بودند:

الف: کافرانی که در امر دین با مسلمانان از در جنگ وارد نشده وآنها را وادار به مهاجرت نکرده بودند وبه تعبیر قرآن:(لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ).

ب: کافرانی که درست نقطه مقابل آنان بودند، وبه خاطر گرایش مسلمانان به آیین توحید، جنگ های خونینی به راه انداختند وهمگان را به ترک خانه وزمین وادار کرده بودند.

در باره گروه نخست، برقراری رابطه در حدّ «نیکی کردن ورفتار به عدالت» وبه تعبیر آیه هشتم(أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ)اشکال ندارد زیرا چنین ارتباطی مایه گسترش اسلام وبهبودی زندگی مسلمانان می باشد.

در حالی که حکم الهی که در آغاز سوره بیان گردید (لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ) در باره گروه دوّم به قوّت خود باقی است ودوستی با آنان جز ستم پیشگی چیز دیگری نیست چنانکه در آیه نهم می فرماید:(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ).

در این جا از یادآوری نکاتی ناگزیریم:

الف: شکی نیست که آیه های هشتم ونهم مبیّن ابهام ومقیّد اطلاقی است که

بر آیه نخست این سوره حاکم است زیرا آیه نخست، برقراری هر نوع رابطه دوستی را با همه کافران ممنوع می شمرد در حالی که آیه های هشتم ونهم آنان را به دو گروه تقسیم می کند، نهی از تولی را مخصوص یکی از دو گروه که در اصطلاح فقهی «محارب» نامیده می شوند، می داند وگروه دوّم را که در همان اصطلاح به آنان «ذمی» و«مهادن» و «متصالح» می گویند، مجاز می شمرد.

ب: در باره گروه ذمی ومهادن آیا برقراری همه نوع دوستی وابراز همه گونه محبت جائز وشایسته است یا محدود به خوش رفتاری وعدالت پیشگی می باشد وبه دیگر سخن: آیا این روابط باید در حدّروابط تجاری وسیاسی وبه تعبیر خود آیه (أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ) خلاصه گردد یا دائره آن گسترده تر است ظاهر آیه با احتمال نخست موافق است زیرا رفتار با فردی در حدّ یک برادر که از خلوت وجلوت انسان آگاه ودر راه او همه نوع فداکاری کند، مخصوص مسلمان است نه کافر.

ج: برخی از مفسّران احتمال می دهند که آیه هشتم، منسوخ «آیه سیف» باشد که در سوره توبه وارد شده است آنجا که می فرماید:

(فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ).(۱)

«مشرکان را هرکجا پیدا کردید بکشید آنان را بگیرید ومحاصره نمایید».

ولی این اندیشه بسیار سست وناتوان است زیرا آیه «سیف» مخصوص محارب است در حالی که آیه مورد بحث مربوط به «معاهد» و«ذمی» و«مهادن» است در این صورت معنی ندارد که آیه ای ناسخ آیه ای باشد که دو موضوع متغایر دارند.

به دیگر سخن: آیه وارده در سوره برائت مربوط به افرادی است که هیچ گونه عهد وپیمانی با مسلمانان نداشته ودر صورت داشتن، آن را زیر پا نهاده باشند چنانکه می فرماید:



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۵.

(أَلا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ).(۱)

«چرا با گروهی که پیمان خود را شکستند وتصمیم بر تبعید پیامبر از موطن گرفته اند نبرد نمی کنید».

در حالی که آیه مورد بحث، درست نقطه مقابل آن می باشد. بنابراین آیات وارده در سوره «برائت» که آیات سیف نامیده می شود، ناظر به مورد آیه نهم است وبا آن کمال هماهنگی دارد، نه آیه هشتم.

د: آیه های هشتم ونهم وهمچنین آنچه در سوره برائت آمده، طراح زمینه های نخستین سیاست خارجی وحکومت اسلامی است وحکومت اسلامی را ملزم می سازد که در برقراری علائق سیاسی وتجاری با حکومت های کافر باید شرایط حاکم بر دشمن را در نظر بگیرد، آنگاه رابطه برقرار کند، ودر این مورد، برقراری رابطه با حکومت غاصب اسرائیل، امریکای متجاوز و دیگر جنایتکاران کاملاً روشن است هرچند عداوت اسرائیل رویاروئی، وعداوت شوروی، منافقانه وعداوت آمریکا مشخص است.

### ۶_ سرگذشت فتح مکه وپیمان از زنان

قرآن از بازگویی جزئیات «فتح مبین» خودداری نموده است تنها تاریخ وحدیث بازگو کننده تفصیل آن است وما نیز توضیح آن را به عهده آن دو، می گذاریم تنها به توضیح پیمانی که از زنان مکه پس از فتح آن گرفته شد، وقرآن یادآور آن است می پردازیم قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزنِینَ وَلا یَقْتُلْنَ أَولادَهُنَّ وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتان یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۱۲.

لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوف فَبایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).(۱)

«ای پیامبر آنگاه که زنان مؤمن بخواهند با تو بیعت کنند که برای خدا شریکی قائل نشوند، ودزدی نکنند، زنا ننمایند، فرزندان خود را نکشند، افترا وتهمتی پیش دست وپای خود نیاورند، ودر کارهای نیک وشایسته با تو مخالفت نکنند، در این صورت با آنان بیعت بنما وطلب آمرزش کن خداوند بخشاینده ورحیم است».

کیفیت پیمان به این نحو بود که پیامبر دستور داد، ظرف آبی بزرگ بیاورند، آنگاه دست خود را در گوشه آن نهاد، سپس دستور داد که زنان هم دست در آن فرو برند وهرگز رسول گرامی با زنان دست نداد.

اصول پیمان را امور یاد شده در زیر تشکیل می دهد همان گونه که ملاحظه خواهید نمود همگی مربوط به ترک یک رشته کارهای زشت است که در زندگی زن در عصر جاهلیت رواج داشت:

۱ـ ترک هرگونه شرک برای خدا:(أَنْ لا یُشْرِکْنَ).

۲ـ ترک سرقت ورعایت احترام اموال مردم اعم از شوهر وغیره:(لا یَسْرِقْنَ).

۳ـ ترک فحشا وهر نوع روابط نامشروع جنسی:(وَلا یَزْنِینَ).

۴ـ ترک قتل اولاد:(ولا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ) خواه به صورت سقط جنین ویا زنده به گور کردن، که قرآن از آن به «وئاد» یاد می کند آنجا که می فرماید:

(وَإِذَاالْمَوْؤدَهُ سُئِلَتْ* بِأَیِّ ذَنْب قُتِلَتْ).(۲)

«آنگاه که از دختر زنده به گور شده سؤال شود که چرا کشته شد؟».

۵ـ ترک بهتان وافترا به طور مطلق (وَلا یَأْتِینَ بِبُهْتان) ولی تعبیر به (بین أیدیهن وأرجلهنّ) آن را به افترای خاصی محدود می سازد شاید مقصود کودکان



---

۱- [۱] سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره تکویر، آیه ۸ـ۹.

خاصی است که در دامن خود پرورش می دادند، بنابراین احتمال دارد مقصود کودکان سرراهی باشد که در غیاب شوهر به فرزندی می گرفتند وپس از بازگشت شوهر، به او نسبت می دادند همچنانکه ممکن است مقصود کودکانی باشد که از طریق نامشروع باردار می شدند وآن را به شوهر نسبت می دادند وعلت اینکه از آن به جمله (بین أیدیهن وأرجلهن) تعبیر کرده است این است که بچه به هنگام تولّد، میان دو دست ودو پای مادر به زمین می افتد.

۶_ با پیامبر آنگاه که به کارهای نیک فرمان می دهد مخالفت نورزند (ولا یَعْصینک فی معروف) پیامبر زنان را از نوحه سراییهای باطل، وپاره کردن جامه در مصائب باز می داشت.

## ۷_ پرده ها بالا می رود

در اینجا مفسّران، تاریخ عجیبی را نقل می کنند، می گویند پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر روی «صفا» از زنان بیعت گرفت و«عمر بن خطاب» در قسمت پائین آن قرار داشت پیامبر هر یک از مواد بیعت را برای آنها می خواند، و زن ابوسفیان، چیزی می گفت وواکنشی در حضار به وجود می آمد، پیامبر فرمود:

«أُبایعکنّ علی أن لا تشرکن باللّه شیئاً» با شما بیعت می کنم که بر خدا شریکی قائل نشوید، زن ابوسفیان به نام «هند» گفت:شما از ما به گونه ای بیعت می گیرید که هرگز از مردان چنین بیعت نگرفتی، شما از مردان بیعت می گیری که در راه خدا جهاد کنند.

تاریخ هرچند، پاسخ پیامبر را متذکر نشده است، ولی پاسخ آن با توجه به ساختار وجود زن ومرد، بسیار روشن است، مردان قهرمان میدان جهاد، وزنان پدید آورنده شیرمردان جهاد می باشند، در حقیقت هر دو سپاه جهادند، یکی جهادگر است دیگری «مجاهد پرور» که به گفته برخی با یک دست گهواره را حرکت می دهد، با دست دیگر دنیا را.

ص : ۵۷

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ولا یسرقن» دزدی نکنند. هند گفت: ابوسفیان مرد خسیسی است ومن مقداری از مال او را برداشته ام آیا برای من حلال است یا حرام پیش از آنکه پیامبر پاسخ بگوید، شوهرش ابوسفیان گفت: گذشته را بر تو حلال کردم در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآله)خندید، زیر از پاسخ ابوسفیان او را شناخت وبه او گفت تو هند دختر «عتبه »هستی؟ گفت: بلی ای پیامبر، خدا ما را ببخشد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ولا یزنین» زنا نکنند هند گفت آیا زن آزاد تن به فحشا می دهد؟(در این موقع«عمر بن خطاب» لبخند زد زیرا در دوران جاهلیت با او رابطه داشت) پیامبر فرمود: «ولا یقتلن أولادهن» فرزندان خود را نکشید هند گفت: در کوچکی آنها را تربیت کردیم، وقتی بزرگ شدند، شما آنها را کشتید(اشاره به قتل فرزند خود «حنظله» که در جنگ بدر، به دست علی بن ابی طالب کشته شد. در این لحظه «عمر» خندید وعقب عقب رفت وپیامبر نیز تبسم کرد».

پیامبر فرمود:(ولا یأتین ببهتان) هند گفت به خدا سوگند تهمت قبیح است و ما را به رستگاری و اخلاق نیکو دعوت می نمایید.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:(وَلا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوف) در کارهای نیک با تو به مخالفت برنخیزند هند گفت ما در مقامی ننشسته ایم که تصمیم بر مخالفت با تو بگیریم.(۱)

در فتح مکه، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)سخنانی دارد که به تفصیل در کتابهای سیره وتاریخ وارد شده است وچون بحث ما کاملاً قرآنی است از بازگویی آنها، خودداری می کنیم.(۲)

***



---

۱- [۱] مجمع البیان، ج۵، ص ۲۷۶.

۲- [۲] به فروغ ابدیت، ج۲، ص ۳۴۲_ ۴۳۰ مراجعه فرمایید.

## ۲۸- غزوه حنین

### اشاره

غزوه حنین(۱)

### آیات موضوع

۱ـ (لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیره وَ یَوْمَ حُنَیْن إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَضاقَتْ عَلَیْکُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرینَ*ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوها وَعَذَّبَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ ذلِکَ جَزاءُ الْکافِرِینَ * ثُمَّ یَتُوبُ اللّهُ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).(توبه۲۵ـ ۲۷)

۲ـ (وَ مِنْهُمْ مَنْ یَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ یَسْخَطُون* وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّا إِلَی اللّهِ راغِبُونَ* إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَالْمَساکِینِ وَالْعامِلینَ عَلَیْها وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَالْغارِمینَ وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَهً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).(توبه/۵۸ـ۶۰)

### ترجمه آیات

۱ـ«خدا شماها را در مواردی کمک کرد و در روز «حنین» آنگاه که فزونی



---

۱- [۱] سرزمینی است میان مکّه و طائف.

افراد شما را به شگفت آورد(تصوّر کردید که فزونی نیرو تنها کلید پیروزی است) ولی سودی نبخشید وزمین با آن گسترش بر شما تنگ شد وپشت به دشمن کردید وفرار نمودید.سپس خدا آرامش خود را بر پیامبر خود ومؤمنان فرود آورد و آنان را با سپاهی که ندیدند، کمک کرد وافراد کافر را عذاب نمود، این است سزای کافران.سپس خدا پس از آن به هر کسی که بخواهد به رحمت باز می گردد خدا بخشنده ورحیم است».

۲ـ «برخی از آنان به تو در باره غنایم طعن می زنند، اگر به آنان سهمی داده شود راضی می شوند واگر محروم شوند خشم میورزند.اگر آنان به آنچه که خدا وپیامبر به آنها عطا نمود، راضی شوندو بگویند خدا ما را کافی است به زودی خدا ورسول او از کرمش به ما می دهند، ما به سوی خدا توجه داریم، بهتر بود.صدقات فقط برای فقرا، بینوایان، وکارکنان برگردآوری آنها، مؤلفه القلوب وکسانی که با دادن زکات، به اسلام راغب می شوند، کسانی که در بند بندگی هستند، بدهکاران در راه خدا، ودر راه ماندگان، حکم لازمی است از جانب خدا، خدا دانا وحکیم است».

## تفسیر آیات

### اشاره

سرزمین مکه وحومه آن به وسیله ارتش اسلام فتح گردید وبساط بت پرستی برچیده شد، ولی هنوز، سرزمین «طائف» وحومه آن که محلّ سکونت قبائل «هوازن» و «ثقیف» بود، برای بت پرستان دژ تسخیرناپذیری به شمار می رفت، از این جهت پیامبر (صلی الله علیه وآله)تصمیم گرفت که هرچه زودتر به «طائف» دست یابد وبرای فتح آن ناچار بود از گذرگاه عمیق وطولانی که میان دو کوه قرار داشت وبه سرزمین «حنین» منتهی می شد، عبور کند.

قبائل «هوازن» و«ثقیف» از فتح مکه آگاه بودند واحتمال می دادند که پیامبر به فتح آنجا اکتفا نکرده وبا نیروی آماده خود به سمت آنان نیز حرکت نماید. از این

جهت تمام تیره های دو قبیله، دست وحدت به هم دادند وجوان مصّمم وبا اراده ای را به نام «مالک بن عوف» به فرماندهی برگزیدند. شورای نظامی دشمن تصویب کرد که پیش از آنکه سپاه اسلام به سراغ آنها بیاید آنها به استقبال سپاه بروند. برای احیاء روح حماسی وپایداری در مردان، زنان واحشام را همراه خود آوردند ودر پشت سر قرار دادند تا اندیشه فرار در مغز کسی خطور نکند، حتی به این نیز اکتفا نکردند جاسوسانی به سوی «مکه» فرستادند تا از پایه آمادگی رزمی دشمن اطلاعاتی به دست آورند.

فرمانده تصمیم گرفت که کمی افراد وضعف قدرت رزمی خود را از طریق اعمال نیرنگ نظامی وبه کار بستن اصل «غافلگیری» جبران نماید،از این جهت نیروی نظامی خود را در انتهای درّه ای که به سرزمین «حنین» منتهی می شد، فرود آورد و همه را در نقاط مرتفع درّه، پشت صخره ها و سنگها و شکاف کوهها، مخفی ساخت تا به هنگام ورود ارتش اسلام به گذرگاه، همگی از کمینگاه های خود بیرون آیند، و واحدهای اسلام را زیر رگبار تیر و سنگ گیرند سپس گروهی مخصوص ازمخفیگاههای خود بیرون آیند ودر پناه تیراندازان، سپاه اسلام را از دم تیغ بگذرانند.

ارتش اسلام در حالی که دو برابر نیروی دشمن بود، صبحگاهان به فرماندهی «خالد» وارد درّه گردید وپیامبر اسلام از پشت سر حرکت می کرد، وقتی قسمت اعظم سپاه اسلام وارد گذرگاه عمیق وتنگ شد، دشمن با خروج از کمینگاهها، برنامه خود را پیاده کرد، حمله غافلگیرانه آنچنان بی نظمی و وحشت در سپاه اسلام پدید آورد که منافقان سپاه گفتند، سحر باطل شد.

### پایداری پیامبر (صلی الله علیه وآله) وگروه فداکار

فرار وگریز مسلمانان، که علّت آن، وحشت وحکومت هرج ومرج بر سپاه بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله)را سخت متأثّر کرد. او احساس کرد که که اگر لحظه ای تأخیر کند محور تاریخ دگرگون شده وجامعه بشری مسیر خود را عوض می کند وسپاه شرک سپاه

توحید را درهم می کوبد از این لحاظ، روی مرکب خود با صدای بلند گفت:

«یا أنصارَ اللّهِ وَأَنْصارَ رَسُوله أَنَا عَبْدُ اللّهِ وَ رَسُولُهُ».

«ای یاران خدا ویاران پیامبر، من بنده خدا وپیامبر وی هستم».

این جمله را گفت وسپس استر خود را به سوی میدان نبرد که سربازان «مالک» آنجا را جولانگاه خود قرار داده ومشغول کشتار بودند، حرکت داد و گروه فداکاری همچون امیرمؤمنان (علیه السلام) وعباس وفضل بن عباس واُسامه وابوسفیان بن الحارث، که از آغاز نبرد لحظه ای از پیامبر(صلی الله علیه وآله) غفلت نورزیده ونگهبان جان او بودند، همراه او حرکت کردند(۱)، پیامبر (صلی الله علیه وآله)به عموی خود عباس که صدای بلند ورسایی داشت دستور داد، که مسلمانان را چنین صدا بزند:ای گروه انصار که پیامبر را یاری کردید وای کسانی که در زیر درخت «رضوان» با پیامبر بیعت کردید کجا می روید؟ وقتی ندای عباس به گوش آنها رسید، حمیت وغیرت دینی آنها را تحریک کرد فوراً همگی گفتند: لبیک ودلیرانه به سوی پیامبر بازگشتند.

ندای عباس ــ که از سلامت پیامبر نوید می داد ــ موجب شد که دسته های فراری با ندامت وپشیمانی عجیبی به سوی پیامبر بازگردند، وصفوف خود را در برابر دشمن منظم وفشرده تر سازند. مسلمانان به دستور پیامبر وبرای پاک کردن لکه ننگ فرار، به حمله عمومی دست زده ودر اندک زمانی دشمن را به عقب نشینی وفرار مجبور ساختند. پیامبر (صلی الله علیه وآله)، برای تشجیع مسلمانان می فرمود: من پیامبر خدا هستم وهرگز دروغ نمی گویم و خدا وعده پیروزی به من داده است.

این تدبیر نظامی باعث شد که جوانان «هوازن» و «ثقیف» ومردان جنگجوی آنان، زنان واحشام خود را ترک گفته وبا دادن تعدادی کشته وگروهی اسیر به منطقه «اوطاس» و «نخله» و دژهای «طائف» فرار نمایند.



---

۱- [۱] واقدی در مغازی گوشه۳ای از جانبازی۳های امیر مؤمنان (علیه السلام)را در ج ۳، ص ۶۰۲ آورده است.

**قرآن در مورد نبرد «حنین» چنین می فرماید:**

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ فِی مَواطِنَ كَثِیره وَ یَوْمَ حُنَیْن إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَیْئاً وَضاقَتْ عَلَیْكُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرینَ).(۱)

«خدا شماها را در مواردی كمك كرد و در روز «حنین» آنگاه كه فزونی افراد شما را به شگفت آورد(تصوّر كردید كه فزونی نیرو تنها كلید پیروزی است) ولی سودی نبخشید وزمین با آن گسترش بر شما تنگ شد وپشت به دشمن كردید وفرار نمودید».

«ابن سعد» در طبقات می نویسد: ابی بكر، به فزونی سپاه اسلام مباهات كرد وگفت ما چند برابر دشمن هستیم، هرگز شكست نخواهیم خورد، در حالی كه فزونی نیروها، جزئی از عامل پیروزی است بایـد در كنار آن ایمان به هدف و تجسس وكسب اطلاعات، اعمال شیوه های رزمی، كوچك نشمردن دشمن ــ هرچه هم زبون باشد ــ نیز وجود داشته باشد در حالی كه در جنگ حنین از این عوامل، كمتر بهره گرفته شده بود.

(ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَكِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوها وَعَذَّبَ الَّذینَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الْكافِرینَ).(۲)

«سپس خدا آرامش خود را بر پیامبر خود ومؤمنان فرود آورد، وآنان را با سپاهی كه ندیدند، كمك كرد وافراد كافر را عذاب نمود، این است سزای كافران».

(ثُمَّ یَتُوبُ اللّهُ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) .(۳)

«سپس خدا پس از آن به هر كسی كه بخواهد به رحمت باز می گردد خدا بخشنده و رحیم است».



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۲۵.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۲۶.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۲۶.

مقصود از سپاهی که ندیدند، فرشتگانی است که مسلمانان را یاری کردند وآیه اخیر حاکی از آن است که افرادی که به مسلمانان پشت کردند وبه تعبیر آیه نخست (وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ) مرتکب گناه شدند وخدا آن کس را که بخواهد می بخشد.

### غنایم جنگی

غنایمی که در این نبردنصیب مسلمانان شد، کاملاً بی سابقه بود. کافی است بدانیم که دشمن با دادن شش هزار اسیر وبیست وچهار هزار شتر وچهل هزار رأس گوسفند و۸۵۲ کیلوگرم طلا، پا به فرار نهاد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای تعقیب دشمن، ناچار شد همه غنایم را به «جعرّانه» که سرزمین امنی برای نگهداری آنها بود منتقل سازد و خود با سپاه تجربه دیده به تعقیب دشمن بپردازد وآنها را در مناطق «اوطاس» و« نخله» و «طائف» تعقیب نماید.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این تعقیب کاملاً پیروز بود، جز فتح طائف، که به عللی، موفق به فتح این دژ نگردید وبدون اخذ نتیجه برای تقسیم غنایم به «جعرانه» بازگشت در این جا تاریخ، سرگذشتهای شیرین وآموزنده ای را نقل می کند که ما غالب آنها را در بحثهای تاریخی خود آورده ایم تنها به نقل یک حادثه می پردازیم:

### تقسیم غنایم واعتراض مرد تمیمی

یاران پیامبر اصرار داشتندکه هرچه زودتر غنایم جنگی میان مجاهدان تقسیم شود پیامبر برای اینکه بی نظری خود را ثابت کند، کنار شتری ایستاد ومقداری پشم از کوهان آن گرفت، در حالی که آن را میان انگشتان خود قرار داده بود، رو به مردم کرد وگفت: من از تمام غنایم شما حتی از این پشم جز «خمس» حقّی ندارم حتی این خمس که حقّ من است، آن را به خود شما باز خواهم داد بنابراین، هر فردی از شما هر نوع غنیمتی در پیش او هست اگر چه نخ وسوزن هم باشد همه را برگرداند تا

از روی عدالت میان شماها تقسیم گردد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) همه بیت المال را میان مسلمانان قسمت کرد و خمس بیت المال را که مخصوص خود او بود، میان سران قریش که تازه اسلام آورده بودند تقسیم نمود وبه «ابوسفیان» وپسر او «معاویه» و« حکیم بن حزام» و«حارث بن حارث» و «حارث بن هشام» و «سهیل بن عمرو» و «حویطب بن عبد العزی» و «علاء بن جاریه» و... که همگی تا دیروز از سران شرک وکفر و از دشمنان سرسخت محمّد (صلی الله علیه وآله) بودند، شتران زیادی داد. همچنین، به گروهی که موقعیت آنها نسبت به گذشتگان کمتر بود، پنجاه شتر داد و آنان به وسیله این بخششهای گران، تحت تأثیر عواطف ومحبتهای پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفتند وخواه ناخواه به سوی اسلام کشیده شدند این دسته را در فقه اسلامی «مؤلفه القلوب» می نامند ویکی از مصارف زکات اسلامی همین دسته می باشد.(۱)

ابن سعد(۲) صریحاً می نویسد: که این بذل وبخشش همگی از خمسی بود که شخصاً متعلّق به خود پیامبر بود. هرگز دیناری از حقوق وسهام دیگران در راه تألیف قلوب این گروه خرج نگردید.

بذل وبخشش پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر جمعی از مسلمانان وبخصوص برخی از انصار سخت گران آمد، آنان که به مصالح عالی عطایای پیامبر (صلی الله علیه وآله)واقف نبودند، تصوّر می کردند که تعصب خانوادگی، پیامبر را واداشت که خمس غنیمت را میان خویشاوندان خود تقسیم کند حتی مردی از قبیله «بنی تمیم» به نام «ذو الخویصره» گستاخی را به جایی رساند که رو به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرد وگفت: امروز در تقسیم غنایم راه عدالت را پیش نگرفتید، پیامبر از سخن گستاخانه این مرد سخت ناراحت شد وآثار خشم در چهره اش آشکار گشت وگفت: وای بر تو اگر عدالت وانصاف پیش من نباشد، پس پیش چه کسی خواهد بود. خلیفه دوّم از پیامبر خواست که اجازه دهد او



---

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۳، ص ۴۹۳.

۲- [۲] طبقات، ج۲، ص ۱۵۳.

را بکشد حضرت فرمود: او را رها کنید او در آینده پیشوای گروهی خواهد بود که از دین اسلام بیرون خواهند رفت، چنانکه تیر از کمان خارج شود(۱) همان طوری که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده بود، این مرد در دوران حکومت علی (علیه السلام)رئیس فرقه خوارج گردید ورهبری این گروه خطرناک را برعهده گرفت ولی به حکم اینکه قصاص قبل از جنایت مخالف اصول اسلام است، پیامبر (صلی الله علیه وآله)متعرض او نشد.

«سعد بن عباده» به نمایندگی از طرف انصار، پیام گله آمیز آنها را حضور پیامبر رسانید پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: همه آنها را در یک نقطه گرد بیاور تا من موضوع را برای آنها تشریح کنم پیامبر (صلی الله علیه وآله) با شکوه خاصی وارد جلسه انصار شد وبه آنان چنین خطاب کرد:

شماها گروهی بودید گمراه به وسیله من هدایت یافتید، فقیر بودید بی نیاز شدید، دشمن بودید، مهربان گردیدید، همگی عرض کردند صحیح است ای رسول خدا. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود :شماها می توانید طور دیگر به من پاسخ بگویید ودر برابر خدمات من حقوقی را که بر گردن من دارید، به رخ من بکشید وبگویید ای رسول خدا روزی که قریش تو را تکذیب کرد، ما تو را تصدیق نمودیم، قریش تو را یاری نکردند، ما یاری کردیم، تو را بی پناه ساختند، ما پناه دادیم روزی که تهی دست بودی تو را کمک کردیم.

ای گروه انصار چرا از مختصر مالی که به قریش دادم تا آنها در اسلام استوار گردند و شما ها را به اسلام خود واگذار نمودم، دلگیر شدید، آیا راضی نیستید که



---

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۴۹۶ مغازی می نویسد پیامبر در باره او گفت:«انّ له أصحاباً یحقر أحدکم صلاته مع صلاتهم و صیامه مع صیامهم یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه». «برای او یارانی است که شما نماز و روزه خود را در برابر عبادت آنها کم و ناچیز می شمرید قرآن می خوانند ولی از حنجره های آنها به بالا تجاوز نمی کند آنان از آیین اسلام بیرون می آیند، همان طور که تیر از کمان به بیرون پرتاب می گردد».

دیگران شتر و گوسفند ببرند، وشما پیامبر را همراه خود ببرید، به خدا سوگند اگر همه مردم به راهی بروند وانصار به راه دیگر، من راه انصار را انتخاب می کنم سپس برای انصار وفرزندان انصار طلب رحمت نمود سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، آنچنان عواطف انصار را تحریک کرد که همگی گریه کنان گفتند: ای رسول خدا ما به قسمت خود راضی هستیم وکوچکترین گله ای نداریم.

آیه یاد شده در زیر در رابطه با این رویدادها نازل گردیده است:

(وَ مِنْهُمْ مَنْ یَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ یَسْخَطُونَ).(۱)

«برخی از آنان به تو در باره غنایم طعن می زنند، اگر به آنان سهمی داده شود راضی می شوند واگر محروم شوند خشم میورزند».

(وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّا إِلَی اللّهِ راغِبُونَ) .(۲)

«اگر آنان به آنچه که خدا وپیامبر به آنها عطا نمود، راضی شوند و بگویند خدا ما را کافی است به زودی خدا ورسول او از کرمش به ما می دهند، ما به سوی خدا توجه داریم، بهتر بود».

(إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَالْعامِلِینَ عَلَیْها وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَالْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَهً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ) .(۳)

«صدقات فقط برای فقرا و بینوایان وکارکنان برگردآوری آنها و مؤلفه القلوب وکسانی که با دادن زکات، به اسلام راغب می شوند و کسانی که در بند بندگی هستند و بدهکاران در راه خدا و در راه ماندگان، حکم لازمی است از جانب خدا، خدا دانا وحکیم است».



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۵۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیه های ۵۹_ ۶۰.

۳- [۳] سوره توبه، آیه های ۵۹_ ۶۰.

## ۲۹– غزوه تبوک

### آیات موضوع

۱_(الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ وَالَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ*اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّهً فَلَنْ یَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَاللّهُ لا یَهْدِی الْقَومَ الْفاسِقِینَ).(توبه/۷۹_۸۰)

۲_ (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مالَکُم إِذا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی الأَرْضِ أَرَضِیتُمْ بِالحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الآخِرَهِ إِلاّ قَلِیلٌ*إِلاّ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلِیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَلا تَضُرُوهُ شَیْئاً وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ) . (توبه/۳۸_۳۹)

۳_ (لَوْ کانَ عَرَضاً قَرِیْباً وَسَفَراً قاصِداً لاتَّبَعُوکَ وَ لکِنْ بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّهُ وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَو اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبونَ* عَفَا اللّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ * لا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ*إِنَّما یَسْتَأْذِنُکَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَدَّونَ*وَلَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لأَعَدُّوا لَهُ عُدَّهً وَ لکِنْ کَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِیلَ اقْعُدُوا مَعَ القاعِدِینَ * لَوْ خَرَجُوا فِیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلاّ خَبالاً وَ لأَوضَعُوا خِلالَکُمْ

يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَه وَ فِيكُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمينَ * لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَه مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الأمُورَ حَتّى جاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ وَهُمْ كارِهُونَ) .(توبه /۴۲_ ۴۸)

۴_ (فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ اللّهِ وَقالُوا لا تَنْفِرُوا فِى الحَرِّ قُلْ نارُ جَهنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كانُوا يَفْقَهُونَ) . (توبه/۸۱)

۵_ (فَإِنْ رَجَعَكَ اللّهُ إِلى طائِفَه مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُروجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِىَ أَبَداً وَلَنْ تُقاتِلُوا مَعِىَ عَدُوّاً إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّه فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفِينَ) .(توبه/۸۳)

۶_ (وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعْرابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا للّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى الْمُحْسِنينَ مِنْ سَبِيل وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَلا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاّ يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ* إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ وَ هُمْ أَغْنِياءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ وَ طَبَعَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ).(توبه ۹۰_ ۹۳)

۷_ (لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهاجِرِينَ وَالأَنْصارِ الَّذينَ اتَّبَعُوهُ فى ساعَهِ الْعُسْرَهِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيق مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحيمٌ*(وَعَلَى الثَّلاثَه الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّى إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ إِلَيْهِ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِم لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ* يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ) . (توبه ۱۱۷_ ۱۱۹)

ص : ۶۹

## ترجمه آيات

۱ــ «منافقانی كه به افراد متمكن كه با كمال رغبت ووسعت زكات می پردازند وهمچنين به افرادی كه با كمال مشقّت در حدّ توانايی خود كمك می نمايند، طعن می زنند ومسخره می كنند، خدا مسخره آنها را تلافی خواهد نمود وعذاب دردناكی در انتظار آنهاست.برای آنان طلب آمرزش بنمايی يا ننمايی (يكسان است) اگر هفتاد مرتبه هم برای آنها طلب مغفرت كنی، خدا آنها را نخواهد بخشيد آنان به خدا ورسول او ايمان نياورده اند خدا افراد فاسق را هدايت نمی كند».

۲ــ «ای افراد با ايمان چرا هنگامی كه به شما دستور بسيج در راه خدا(جهاد) داده می شود به زمين سنگينی می كنيد(ونمی خواهيد از جای خود حركت كنيد) مگر به زندگی دنيا، از آخرت راضی شده ايد، بهره دنيا، در برابر آخرت چيزی نيست.اگر كوچ نكنيد(ودر جهاد با دشمن شركت نكنيد) شما را به عذابی دردناك گرفتار می سازد وگروه ديگر را جانشين شما می كند وبه او (خدا) ضرری نمی رسانيد،خدا به همه چيز تواناست».

۳ــ «اگر بهره وغنيمتی نزديك وسفر كوتاهی بود تو را پيروی می كردند ولی اين مسافت (از مدينه تا تبوك) به نظرشان دور آمد وبه همين زودی سوگند ياد می كنند كه اگر توانايی داشتيم با شما در (جهاد) شركت می نموديم، خود را (با گفتن دروغ) هلاك می سازند خدا می داند كه آنان دروغگويانند.خدا از تو بگذرد چرا پيش از آنكه راستگويان بر تو آشكار شوند ودروغگويان را بشناسی، به آنان اجازه دادی. كسانی كه به خدا وروز ديگر ايمان دارند برای اينكه با مالها وجانهای خويش جهاد كنند، از تو اجازه نمی گيرند ويا برای ترك جهاد اذن نمی طلبند، خدا پرهيزگاران را می شناسد.فقط كسانی كه به خدا وروز ديگر ايمان ندارند ودلهايشان به شك افتاده ودر شك خويش سرگردانند از تو اجازه (برای مجاهده وياترك جهاد) می خواهند.اگر

تصمیم بر جهاد داشتند، لوازم آنرا آماده می کردند، ولی خدا حرکتشان را مکروه ساخت وبازشان داشت وگفته شد همچون از کار افتادگان به خانه بنشینید.اگر با شما بیرون می آمدند، در کارتان جز تباهی نمی افزودند، در صفوف شما به منظور فتنه جویی وارد می شدند ودر میان شما زودباورانی (عرب به افراد دهن بین «سماع» می گوید) هستند، خدا ستمکاران را می شناسد.از پیش نیز فتنه جویی کرده اند وکارها را بر تو آشفته اند تا حق پیروز شد و فرمان خدا با اینکه کراهت داشتند، آشکار گشت».

۴ــ «تخلّف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند ودوست نداشتند که با اموال وجانهای خود در راه خدا جهاد کنند(وبه یکدیگر وبه مؤمنان) گفتند، در این گرما حرکت نکنید، به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند».

۵ــ «هرگاه خدا تو را به سوی گروهی از آنها باز گردانید و از تو خواستند (که در جنگهای آینده) شرکت کنند( وبه سوی جبهه جنگ) بیرون آیند بگو هرگز (حق ندارید) با ما بیرون آمده وبا دشمنان ما بجنگید، زیرا شما در مرتبه اوّل به تخلّف تن دادید، باز هم با متخلّفان بمانید».

۶ــ «جمعی از بادیه نشینهای معذور آمدند تا به آنها اذن داده شود( در جهاد شرکت نکنند) ولی کسانی که به خدا ورسول او دروغ گفته بودند در خانه های خود نشستند. وبه زودی عذاب دردناکی به افرادی از آنها که کافر شده اند خواهد رسید.بر افراد ضعیف، مریض وبی بضاعت(در ترک جهاد) اشکالی نیست به شرط اینکه نسبت به خدا ورسول او اخلاص ورزند(در این وضع آنها نیکوکارند) وبر نیکوکاران ایرادی نیست خدا آمرزنده ورحیم است.وهمچنین بر افرادی که پیش تو آمدند تا مرکبی در اختیار آنها بگذاری، تو گفتی مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ندارم وآنها از غم اینکه وسیله ای برای آنها نبود که در راه خدا صرف کنند با چشم اشکبار از پیش تو برگشتند (ایرادی نیست).اشکال بر آن ثروتمندانی است که از تو اذن می گیرند(که در

جهاد شرکت نکنند) وراضی شدند که در ردیف معذوران باشند، خدا بر قلوب آنها مهر (غفلت) زده لذا چیزی درک نمی کنند».

۷_ «خداوند رحمت خود را بر پیامبر ومهاجران وانصار نازل کرد، مهاجران وانصاری که در لحظه های سخت که نزدیک بود دلهای برخی از حق منحرف شود، از وی پیروی کردند، باز رحمت خود را بر آنان نازل فرمود، زیرا خداوند نسبت به ایشان مهربان است.همچنین رحمت خود را بر آن سه نفری نازل نمود که از لشکر اسلام بازماندند (ودر جهاد شرکت نکردند) تا اینکه (بر اثر قطع رابطه مردم با آنها) زمین با آن وسعت بر آنها تنگ شد وجان آنها در فشار قرار گرفت، دانستند جز خداوند پناهگاهی نیست، خداوند آنها را مشمول رحمت خود قرار داد، تا توبه کنند، خداوند توبه پذیر ورحیم است.«ای ایمان آورندگان، از خداوند بپرهیزید وبا راستگویان باشید».

## تفسیر آیات

### اشاره

در عصر رسالت «سوریه» از مستعمرات روم شرقی که مرکز آن «قسطنطنیه» بود، به شمار می رفت و همه مرزنشینان وامراء حاکم بر آن از آیین مسیح پیروی می کردند و شیوخ وقبایل ساکن در مرزها، تحت حکومت مرکزی «سوریه» بودند که خود دست نشانده امپراتور روم بود.

سقوط دژ بزرگ بت پرستان (مکه) وفتوحات درخشان وچشمگیر مسلمانان، ترس عجیبی در دل امپراتور روم پدید آورد واندیشه اینکه مبادا «محمّد» به سوی «سوریه» لشکر کشی کند، وقلمرو حکومت خود را گسترش دهد، آنان را به خود مشغول ساخت.

امپراتور روم به این فکر افتاد که مسلمانان را غافلگیر سازد وقدرت آنها را بشکند، برای همین منظور فرمانروای دست نشانده خود را در سوریه مأمور ساخت که به کمک قبایل «لخم»، «عامله»، «غسان»و «جذام» به ضمیمه سپاه اعزامی از

روم، مدینه را تسخیر کند، وبا استفاده از اصل «غافلگیری» قدرت حکومت جوان اسلام را درهم بشکند.تحریکات ارتش روم در مرزهای سوریه به وسیله کاروانهای تجاری به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) رسید و پیامبر نیز تصمیم گرفت از اصلی که دشمن می خواهد استفاده کند، او نیز بهره گیرد.

خبر تحریکات دشمن موقعی به مدینه رسید که محصول مدینه روی زمین وخرماها در حال رسیدن بود; یک نوع قحطی سایه شوم خود را بر «مدینه» وحوالی آن، افکنده بود.

نـدای بسیج عمومی، مـدینه وحومه آن را فرا گرفت ومقصـد نیز معیّن گردید تا مسـلمانان با توجّه به دوری راه وقدرت رزمی دشمن، تا آنجا که می توانند خود را مجهّز سازند وبا آمادگی کامل به سوی جبهه روانه گردند.

باید هزینه جنگ به وسیله مسلمانان تأمین شود، وبه همین جهت پیامبر افرادی را به مکه وحومه مدینه اعزام کرد; ومسلمانان را به شـرکت در تأمین هزینه نبرد، دعوت نمود ودر این مورد زنان ومردان مسلمان کمکهای مؤثری نمودند اگر «عبدالرحمان بن عوف» بـا چهـار هزار دینار کمک کرد، در مقابل او یک مسـلمان آبکش به نام «ابوعقیل» که مالک دو من گنـدم بیش نبود با دادن یـک مـن گنــدم، بـه گروه کمـک کننــدگان پیـوست، کمـک نـاچیز ایـن مسـلمان مخلص در برابر کمـک چشــمگیر «عبدالرحمان» ، مایه طعن منافقان بی خبر از خدا گردید وحی الهی در توبیخ آنان چنین فرود آمد:

(الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ وَالَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ).(۱)

«منافقـانی که به افراد متمکن که بـا کمـال رغبت ووسـعت زکات می پردازنـد وهمچنین به افرادی که با کمال مشـقّت در حدّ توانایی خود کمک می نمایند، طعن



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۷۹.

می زنند ومسخره می کنند، خدا مسخره آنها را تلافی خواهد نمود وعذاب دردناکی در انتظار آنهاست».

(اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَاللّهُ لا يَهْدِى الْقَومَ الْفاسِقِينَ).(۱)

«برای آنان طلب آمرزش بنمایی یا ننمایی (یکسان است) اگر هفتاد مرتبه هم برای آنها طلب مغفرت کنی، خدا آنها را نخواهد بخشید آنان به خدا ورسول او ایمان نیاورده اند خدا افراد فاسق را هدایت نمی کند».

سرانجام، سی هزار نفر آمادگی خود را برای شرکت در این نبرد اعلام نمودند وهمگی در لشگرگاه مدینه «ثنیه الوداع» اجتماع نمودند واعضای این سپاه را ده هزار سواره نظام وبیست هزار پیاده نظام تشکیل می داد، پیامبر دستور داد در اختیار هر قبیله ای ، پرچم مشخصی قرار گیرد.

البته گردآوری یک چنین سپاه چشم گیر، کار آسانی نبود وبه آسانی نیز صورت نپذیرفت بلکه وحی الهی با انذار وتهدید، توانست چنین گروهی را در فصل چیدن محصول ومیوه حرکت دهد کافی است که بدانیم در هیچ رویداد وغزوه ای تأکید بر شرکت، مانند تأکید در این غزوه در قرآن وارد نشده است، اینک آیاتی در این زمینه.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مالَكُم إِذا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِى سَبِيلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالحَياهِ الدُّنْيا مِنَ الآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَياهِ الدُّنْيا فِى الآخِرَهِ إِلاّ قَلِيلٌ) .(۲)

«ای افراد با ایمان چرا هنگامی که به شما دستور بسیج در راه خدا(جهاد) داده می شود به زمین سنگینی می کنید(ونمی خواهید از جای خود حرکت کنید) مگر به زندگی دنیا، از آخرت راضی شده اید، بهره دنیا، در برابر آخرت چیزی نیست».

(إِلاّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلا تَضُرُوهُ شَيْئاً وَ اللّهُ عَلى



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۸۰.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۳۸.

كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ) .(۱)

«اگر کوچ نکنید(ودر جهاد با دشمن شرکت نکنید) شما را به عذابی دردناک گرفتار می سازد وگروه دیگر را جانشین شما می کند وبه او (خدا) ضرری نمی رسانید،خدا به همه چیز تواناست».

نکته قابل توجه در آیه دوّم جمله (يَسْتَبْدِلْ قَوماً غَيْرَكُمْ)است گروه دیگری را جانشین شما می سازد.

ودر سوره های «مائده ومحمّد» به این نکته نیز اشاره شده است آنجا که می فرماید:

(فَسَوْفَ يَأْتِى اللّهُ بِقَوْم يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّه عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّه عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللّهِ).(۲)

«گروهی را جانشین شما می سازد که خدا آنها را دوست دارد، وآنان نیز خدا را دوست دارند نسبت به مؤمنان افتاده ونسبت به کافران سرکشند، ودر راه خدا مبارزه می کنند».

ونیز می فرماید:

(وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثالَكُمْ).(۳)

«اگر روی گردانیدید به جای شما گروه دیگری می آورد که مانند شما نیستند».

از روایات وارد درمورد تفسیر این آیات به خوبی استفاده می شود که مقصود از این گروه همان موالی (غیر عرب) است.

مرحوم طبرسی نقل می کند پس از نزول آیه (يَسْتَبْدِلْ قَوماً غَيْرَكُمْ) مسلمانان



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۳۹.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۵۴.

۳- [۳] سوره محمّد، آیه ۳۸.

از پیامبر پرسیدند که این گروه کیانند در این موقع چشم پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سلمان افتاد که نزد پیامبر نشسته بود. فرمود«هذا وقومه» این وملّت او، سپس افزود:«لو کان الإیمان منوطاً بالثریا لتناوله رجال من فارس»: اگر ایمان در نقطه دوری باشد مردانی از فارس آن را به دست می آورند».(۱)

### تخلّف منافقان از شرکت در جهاد

تأکیدات الهی سبب شد که گروه علاقمند در این نبرد شرکت کنند و از طریق کمکهای مالی وجانی سپاه منظم ومرتّبی را راهی تبوک سازند، سپاهی که در باره آن مورخان می نویسند:

«وکان زادهم الشعیر المسوَّس والإهاله السخنه والتمر الزهید»: آذوقه آنان، جوهای کرم زده، وروغن گداخته وخرمای دور از رغبت» ولی آنچه این ضعف مادی را جبران کرد وجود سلاح برنده ای به نام «عشق به لقاء الهی» بود که کمبودها را برطرف می کرد ولی در مقابل گروه منافق از شرکت در این جنگ سرباز زدند، وجز عدّه معدودی که برای خرابکاری در آن شرکت جسته بودند ودر اثنای راه تصمیم بر ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله)گرفتند، کسی از آنان شرکت نکرد.

به خاطر یک چنین یاغیگری وسرپیچی روشن، خدا پرده ها را بالا می زند وبه توبیخ وانتقاد منافقان می پردازد وانتقادی که از منافقان در این سوره انجام گرفته، در هیچ سوره ای انجام نگرفته است وتفسیر مجموع آیاتی که مربوط به منافقان است ، مایه گستردگی سخن است، از این جهت به تفسیر آیاتی که مربوط به جنگ «تبوک» است می پردازیم وتفسیر آیات دیگر را به وقت دیگری موکول می کنیم.

### علل تخلف منافقان عبارت بود از:

۱ــ فقدان انگیزه های مادی.



---

۱- [۱] تفسیر مجمع البیان، ج۵، ص ۱۰۸.

۲ـ دوری راه.

۳ـ گرم بودن هوا.

۱و۲ـ فقدان غنیمت ودور بودن راه

(لَوْ کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَسَفَراً قاصِداً لاتَّبَعُوکَ وَ لکِنْ بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّهُ وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ).(۱)

«اگر بهره وغنیمتی نزدیک وسفر کوتاهی بود تو را پیروی می کردند ولی این مسافت (از مدینه تا تبوک) به نظرشان دور آمد وبه همین زودی سوگند یاد می کنند که اگر توانایی داشتیم با شما در (جهاد) شرکت می نمودیم، خود را (با گفتن دروغ) هلاک می سازند خدا می داند که آنان دروغگویانند».

(عَفَا اللّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ).(۲)

«خدا از تو بگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند ودروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی».

(لا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ) .(۳)

«کسانی که به خدا وروز دیگر ایمان دارند برای اینکه با مالها وجانهای خویش جهاد کنند، از تو اجازه نمی گیرند ویا برای ترک جهاد اذن نمی طلبند، خدا



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۴۲.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۴۳.

۳- [۳] سوره توبه، آیه۴۴.

پرهیزگاران را می شناسد».

(إِنَّما یَسْتَأْذِنُکَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ).(۱)

«فقط کسانی که به خدا وروز دیگر ایمان ندارند ودلهایشان به شک افتاده ودر شک خویش سرگردانند از تو اجازه (برای مجاهده ویاترک جهاد) می خواهند».

(وَلَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لکِنْ کَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِیلَ اقْعُدُوا مَعَ القاعِدِینَ).(۲)

«اگر تصمیم بر جهاد داشتند، لوازم آنرا آماده می کردند، ولی خدا حرکتشان را مکروه ساخت وبازشان داشت وگفته شد همچون از کار افتادگان به خانه بنشینید».

(لَوْ خَرَجُوا فِیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلاّ خَبالاً وَ لأَوضَعُوا خِلالَکُمْ یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَهَ وَ فِیکُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمینَ).(۳)

«اگر با شما بیرون می آمدند، در کارتان جز تباهی نمی افزودند، در صفوف شما به منظور فتنه جویی وارد می شدند ودر میان شما زودباورانی (عرب به افراد دهن بین «سمّاع» می گوید) هستند، خدا ستمکاران را می شناسد».

(لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَهَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الأُمُورَ حَتّی جاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ وَهُمْ کارِهُونَ) .(۴)

«از پیش نیز فتنه جویی کرده اند وکارها را بر تو آشفته اند تا حق پیروز شد، وفرمان خدا با اینکه کراهت داشتند، آشکار گشت».



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۴۵.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۴۶.

۳- [۳] سوره توبه، آیه۴۷.

۴- [۴] سوره توبه، آیه ۴۸.

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَقالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الحَرِّ قُلْ نارُ جَهنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كانُوا یَفْقَهُونَ).(۱)

«تخلّف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند ودوست نداشتند که با اموال وجانهای خود در راه خدا جهاد کنند(وبه یکدیگر وبه مؤمنان) گفتند، در این گرما حرکت نکنید، به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند».

انقلابات سیاسی، بحرانهای سخت و پیش آمدهای ناگوار، سنگ محکی است که پایدار را از ناپایدار جدا می سازد، امتحان وآزمایش بسان کوره داغی است که طلا وخاک را از هم جدا می کند و مدعیان وطرفداران واقعی را، از جرگه منافقان ودورغ پردازان سوا می نماید.

در شرایط عادی که شانس با حکومت وقت همراه باشد، وبه تعبیر صحیح امنیت وثبات سایه افکن شود، همه دعوی پایداری وخیرخواهی می نمایند، غریو سرودهای نصرت ووفاداری در تمام محیط طنین انداز می گردد، ولی اگر ورق برگردد و امنیت در خطر افتد، حملات دشمن موقعیت نظام حاکم را تهدید نمایددر چنین موقع امین وخائن، مؤمن ومنافق، راستگو وگزاف گو از هم جدا شده، وشکاف عمیقی در میان افراد پدید می آید.

روزی که امیرمؤمنان (علیه السلام) ـ پس از شورش مصریان که منجر به قتل خلیفه سوم گردید ـ از طرف مسلمانان به خلافت برگزیده شد، عموم مهاجران وانصار را با پیش آمدهای ناگوار، وامتحان های سخت وآزمایش های صعب تهدید نمود وچنین فرمود:«والّذی بعثه بالحقّ لتبلبلن بلبله، ولتغربلنّ غربله ولتساطنَّ سوط القِدْر حتی یعود أسفلکم أعلاکم، وأعلاکم أسفلکم».(۲)



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۸۰.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

«سوگند به آن کسی که پیامبر را به حق فرستاده، به راستی که درهم آمیخته می شوید ودر غربال امتحان از هم جدا می گردید، وبرهم زده می شوید، مانند برهم زدن کفگیر، آنچه را که در دیگ طعام است به وقت غلیان وجوشش، تا اینکه پست ترین شما به مقام بلندیرین شما، وبلندترین شما به مقام پست ترین شما بازگشت نماید».

دقّت در مفاد آیات به خوبی می رساند که اعضای این حزب از بیوجدانترین افراد بودند، زیرا در تمام مجامع دینی حضور بهم می رساندند و در همه جا به دیانت وایمان تظاهر می نمودند، و به همین لحاظ در همه جریانهایی که به نفع آنها تمام می شد، بهره کافی از غنایم جنگی می بردند. ودر نبردهایی شرکت می کردند که پیروزی مسلمانان در آن قطعی بود و چندان نیازی به طیّ مسافت نداشت. در چنین موارد با مسلمانان به منظور منافع مادّی همکاری می نمودند، ولی در نبردهایی که به پیمودن راههای سخت، آن هم در هوای گرم وسوزان، نیاز داشت، هرگز شرکت نمی کردند. از آنجا که کوچکترین علاقه ای به ایمان واسلام در کار نبود، از سقوط حکومت جوان اسلام باکی نداشتند.ولی برای حفظ ظاهر، عذرهایی می آوردند که دست کم از اعتذارهای قوم موسی نداشت، آیه ۴۲ سوره توبه می رساند که علّت سرپیچی اینها این بود که راه تبوک دور بوده و منافع متیقّن آنان در مدینه، با منافع مشکوک در جبهه جنگ تزاحم داشته از این نظر تقاعد را در مدینه بر خروج ترجیح دادند و این که می گویند که ما قدرت ونیرو نداریم، دروغ می گویند زیرا اگر مصمم می شدند مقدّمات مسافرت را آماده می ساختند چنانکه در سوره توبه می فرماید:(وَلَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لأَعَدُّوا لَهُ) : «اگر تصمیم شرکت د رجهاد داشتند برای آن لوازمی تهیّه می کردند» ولی از اوّل خیال سرپیچی از فرمان رسول خدا داشتند.

**نشانه های ایمان و نفاق**

آیه های ۴۴ و۴۵ سوره توبه نشانه واضحی برای تشخیص مؤمن از منافق بیان

می کند، وآن اینکه در چنین لحظات حساس وموقعیت باریکی که پایگاه مسلمانان از طرف ارتش روم در خطر افتاده، افرادی که به خدا وروز رستاخیز ایمان داشتند پس از شنیدن فرمان جهاد، اعلام آمادگی می کردند، وبهانه های بنی اسرائیلی را کنار گذارده وراه جبهه را پیش می گرفتند ولی افراد منافق غیر مؤمن به خدا و روز جزا، با بهانه ها وعذرهای خنده آور حضور رسول خدا شرفیاب شده، اذن می طلبیدند که در این جهاد شرکت نورزند ودر مدینه بمانند. ناگفته پیدا است در چنین لحظه حساس که ایمان واسلام در خطر افتاده، اذن گرفتن برای تقاعد وشرکت نورزیدن نشانه کامل بر فقدان ایمان در قلوب آنها وجوداست.

از بیان گذشته روشن می شود که متعلّق اذن در دو آیه مزبور، جهاد در راه خدا نیست، به این معنی که مؤمن برای شرکت در جهاد در راه خدا، اذن نمی طلبد ولی منافق پس از کسب اذن شرکت می کند، بلکه متعلّق آن، ترک جهاد، وتقاعد وشرکت نورزیدن است.(۱)

گواه ما بر اینکه متعلّق اذن همان ترک جهاد است، علاوه بر استقامت مطلب(زیرا اذن گرفتن برای ترک جهاددر لحظه حساس بهتر می تواند نشانه نفاق بشود تا اذن گرفتن برای جهاد) آیه های ۸۶ و۹۳ سوره توبه است که آشکارا متعلّق اذن در آنها بیان شده است چنانکه می فرماید:(استأذنک أُولوا الطول منهم وقالُوا ذَرنا نَکُنْ مَعَ القاعِدینَ) .

«افراد متمکّن از تو اذن می خواهند ومی گویند بگذار ما، مانند از کار افتادگان به خانه بمانیم» وهمچنین آیه ۹۳.



---

۱- [۱] بنابر این باید گفت که لفظ «کراهه» و امثال آن در آیه ۴۴ مقدر است ، امثال آیه (لا یستأذنک الّذین یؤمنون باللّه و الیوم الآخر(کراهه) أن یجاهدوا بأموالهم ) ویا «لئلا یجاهدوا بأموالهم» ونظائر آن در قرآن فراوان است.

### اذن پیامبر (صلی الله علیه وآله) مصلحت بود

گروهی که به عصمت پیامبران اعتقاد ندارند، با آیات مورد بحث برگفته خود استدلال نموده ومی گویند که اذن پیامبر در این جریان بر خلاف مصلحت بوده، یعنی خطا ولغزشی بوده است که خدا آن را بخشید. به گواه توبیخی که متوجّه او کرد، و او را مذمّت نمود وفرمود:

(عَفَا اللّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْکاذِبِینَ).(۱)

«خدا از تو بگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند، ودروغگویان را بشناسی، اجازه دادی».

معلوم می شود که پیامبر در دادن اذن به منافقین در (مدینه) خطا کار بوده، که خدا عفو فرمود وگرنه عفو معنا نداشت.از این لحاظ برخی کوشش کرده اند و(به منظور حفظ مقام عصمت که دلایل عقلی ونقلی بر آن گواهی می دهند)، گفته اند که اذن رسول خدا «ترک اولی» بوده است وبهتر این بود که اصلاً اجازه نمی داد ولفظ عفو همانطوری که در معصیت بکار می رود، در انجام دادن کاری که ترک آن بهتر می باشد نیز استعمال می شود.

ما تصوّر می کنیم که اصلاً احتیاجی به این جواب نیست، وظاهر آیات در رفع شبهه کافی است، وخود آیات گواه بر این است که اذن پیامبر صد در صد صلاح ومقارن با مصلحت بوده است. شما فرض کنید، که رسول خدا به آنها اذن نمی داد، و آنان را از توقّف در مدینه نهی می نمود، در این صورت از دو حال خارج نبود:



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۴۳.

۱_ یا شرکت می کردند، ونهی او را اطاعت می نمودند ودر صفوف مسلمانان وارد شده، ورو به سوی جبهه می آوردند.

۲_ با نهی صریح او مخالفت کرده و از فرمان صریح سرپیچی می نمودند.

هر دوصورت خالی از مفسده نبود، زیرا اگر در جهاد شرکت می کردند، به تصریح آیه ۴۷ سوره برائت جز تباهی در امور و فتنه جویی کار دیگر انجام نمی دادند و اختلاف کلمه ودو دستگی میان ارتش پدید می آوردند ومفسده آن به مراتب بیش از تخلّف آنان از جهاد بود.و در صورت دوّم، یعنی با نهی پیامبر (صلی الله علیه وآله)مخالفت می نمودند ودر مدینه می ماندند در این صورت رعب وعظمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از بین می رفت و کم کم جرئت وجسارت منافقان از مرحله سرّی به مراحل دیگری کشیده می شد.

بنابراین پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آن بصیرت خدادادی، صلاح در این دید که اگر منافقان برای توقّف در مدینه اذن بطلبند، به آنان اجازه دهد تا از شر هر دو مفسده آسوده گردد.

### منظور از عفو درآیه چیست؟

این تصوّر ما است که هرکجا عرب جمله (عَفَا اللّهُ عَنْکَ)را بکار برد ناچار بایست طرف خطاب مرتکب جرمی شده باشد، در صورتی که چنین نیست بلکه جمله مزبور مانند جمله ایست که به عنوان تحیت به خلفاء وامراء می گفتند مانند: «اصلح اللّه حال الأمیر»، وهرگز معنای آن این نیست که حال امیر بد است، وخدا او را رو براه کند، بلکه این سنخ گفتارها تحیّت ودعایی بوده که به یکدیگر می نمودند.

جمله (لِمَ أَذِنْتَ) اگر چه متضمن توبیخ است ولی حقیقت توبیخ متوجه منافقین می باشدنه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)، ومقصود این است که وضع منافقان ونفاق ودروغ آنان به قدری واضح وآشکار است که آزمایش مختصری در رفع پرده نفاق آنان

کافی است وکافی بود که تو اذن نمی دادی در این مورد مطلب برای تو آشکار می گشت.

چنانکه ملاحظه می فرمایید لبه تیز اعتراض متوجه منافقین است که آنان افراد دروغگو ولاف زن هستند و تو ای رسول خدا پرده بر دروغ آنان افکندی واگر اجازه نمی دادی، دروغ آنها آشکار می گشت.

اذن ندادن اگر چه مایه جداسازی مؤمن از منافق بود، ولی این یک طرف سکّه بود، طرف دیگر آن، مصلحت مهم تر داشت همان طور که بیان گردید.

مقصود از جمله(لَقَدِ ابْتَغَوا الفِتْنَه) ، سرگذشت غزوه حنین است که تفصیل آن در گذشته بیان شد.

مرد مجاهد وفداکار که هدف مقدسی دارد، هر نوع سختی را در راه آن آسان می شمرد، وهمه گونه ناراحتی را برای خود می خرد و این شیوه رجال فداکار است. گرما وسرما، رنج ومحنت، گرسنگی وتشنگی، غربت ودربدری، تأثیری در اراده آهنین آنها نمی گذارد ولی منافقی که نه ایمان دارد ونه هدف، در مواقع حساس به اعذار کودکانه توصل جسته وبه یکدیگر می گویند چنانکه در آیه هشتاد ویکم نقل کرده است (لاتَنْفِرُوا فِی الحَرِّ) : «در هوای گرم کوچ نکنید». گرمی هوا بهانه است وگرنه مطلقاًاین دسته تن پرور، روح جهاد و فداکاری ندارند.

معاویه یاغی، پس از تأسیس حکومت خودمختاری در شام برای تضعیف حکومت مرکزی، دسته های غارتگری به عراق می فرستاد تا بدین وسیله روحیه مردم عراق را تضعیف کرده ورخنه ای در حکومت علی امیر مؤمنان (علیه السلام) بوجود آورد.

سفیان بن عوف به شهر «انبار» حمله برد و فرماندار علی «حسان بن حسان بکری» را کشت واموال مردم را تاراج کرد. حتی زیور وخلخال زنان را به عنف از آنها گرفت. خبر به کوفه رسید، علی (علیه السلام) در خطبه ای که مردم را برای جهاد در راه حق دعوت کرده است، به اعذار کودکانه برخی از منافقان بی هدف اشاره کرده ومی فرماید:

«فَإذا أمرتكم بالسّـِير إليهم فى أيّام الصيف قلتم هذه حمارَّه القيظ، أمهلنا ينسلخ عنّا الحرّ وإذا أمرتكم بالسير إليهم فى الشتاء قلتم هذه صـبارّه القُر أمهلنا ينسـلخ عنا البرد، كلّ هذا فراراً من الحرّوالقرفإذا كنتم من الحرّ و القرّ تفرّون فأنتم واللّه من السـيف أفر يا أشباه الرجال ولا رجال».(۱)

«هرگاه در فصل تابسـتان به شـما گفتم به جنگ آنها روید، گفتید حالا موقع گرمای شدید است، بگذار تا گرما برطرف شود، وچون در وقت زمستان به شما امر کردم که برای نبرد آنان بیرون روید گفتید اکنون هنگام سختی سرما است،صبر کن تا سرما بگـذرد! تمام این بهانه ها از گرما وسـرما برای فرار از جنگ است، اگر از گرما وسـرما گریزان باشـید، به خـدا قسم از شمشـیر گریزنده ترید. ای افرادی که به ظاهر مرد هستید ولی مردانگی ندارید!»

روانشـناسان توسّل به این عـذرهای کودکانه را گواه بر تزلزل خاطر وبی ارادگی می داننـد ومعتقدنـد که چنین افرادی در هیچ زمانی گامی به پیش نمی گذارند، افرادی بی مصـرف وعاطل وباطل می گردند، شایسـته این افراد همانست که در آیه هشـتاد ودوّم فرموده است که بر روزگار سیاه خود بگریند و کمتر بخندند.

### وظیفه فرمانده سپاه با این افراد

چنین افراد سست عنصر وبی اراده وبی علاقه به هدف، هرگز به درد جهاد نمی خورند. هر آنی فکر فرار وتخلیه سنگر، در مغز خود می پرورانند روی این اصل در آیه هشـتاد وسوم به پیامبر (صـلی الله علیه وآله) دستور می دهد که افراد مزبور حقّ حضور در جنـگ ندارنـد، زیرا آنـان در گذشـته آزمـایش خـوبی ندادنـد چنـانکه می فرمایـد:(فَاقْعُـدُوا مَعَ الْخـالِفِینَ)(۲) :«بایـد مانند بازنشستگان از حضور خودداری کنند».

آیات وارده در این مورد:



---

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۸۳.

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَقالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كانُوا یَفْقَهُونَ) .(۱)

«تخلّف کننـدگان از جهـاد، از مخـالفت وجـدایی خود از پیامبر خوشـحال شدنـد و از جهاد با مال وجان سـرپیچی کردنـد وبه یکدیگر می گفتند که در هوای گرم کوچ نکنید. بگو آتش دوزخ(که در انتظار آنان است) اگر تعقّل کنند. سخت تر است».

(فَلْیَضْحَكُوا قَلیلاً وَ لْیَبْكُوا كَثِیراً جَزاءً بِما كانُوا یَكْسِبُونَ).

(«بگو) کمتر بخندید، بسیار گریه کنید این جزای کارهایی است که انجام داده اید».

(فَإِنْ رَجَعَكَ اللّهُ إِلی طائِفَه مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُروجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَلَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوّاً إِنَّكُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّه فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفِینَ) .(۲)

«هرگاه خدا تو را به سوی گروهی از آنها باز گردانید و از تو خواستند (که در جنگهای آینده) شـرکت کنند( وبه سوی جبهه جنگ) بیرون آیند بگو هرگز (حق ندارید) با ما بیرون آمده وبا دشمنان ما بجنگید. زیرا شما در مرتبه اوّل به تخلّف تن دادید. باز هم با متخلّفان بمانید».

افرادی که از شرکت در جهاد معافند

در کتابهـای فقهی، افراد معـاف از شـرکت در جهاد کاملاً بیان شـده است ولی در این سوره در طیّ آیه های ۹۱_ ۹۲ نام چند گروه به میان آمده است، یعنی افراد ضعیف که توانایی مزاجی ندارند وبیماران، وبی بضاعتان _ به شرط اینکه در غیاب



۱- [۱] سوره توبه، آیه۸۱.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۸۳.

پیامبر اخلاص ورزند وفساد ایجاد نکنند چنانکه جمله (إذا نَصحوا للّه ورسوله) کاملاً این مطلب را روشن می کند_ استثنا شده اند ولی تعداد کسانی که جهاد بر آنها مشروع یا لازم نیست بیش از اینهاست. از آنجا که بیان تمام این دسته ها مورد لزوم نبوده در این سوره فقط به ذکر گروههای یاد شده اکتفا شده است چنانکه می فرماید:

(وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعْرابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ).(۱)

«جمعی از بادیه نشینهای معذور آمدند تا به آنها اذن داده شود( در جهاد شرکت نکنند) ولی کسانی که به خدا ورسول او دروغ گفته بودند در خانه های خود نشستند. وبه زودی عذاب دردناکی به افرادی از آنها که کافر شده اند خواهد رسید».

(لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا للّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى الْمُحْسِنينَ مِنْ سَبِيل وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .(۲)

«بر افراد ضعیف، مریض وبی بضاعت(در ترک جهاد) اشکالی نیست به شرط اینکه نسبت به خدا ورسول او اخلاص ورزند(در این صورت آنها نیکوکارند) وبر نیکوکاران ایرادی نیست خدا آمرزنده ورحیم است».

(وَلا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاّ يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ).(۳)

«وهمچنین بر افرادی که پیش تو آمدند تا مرکبی در اختیار آنها بگذاری. تو گفتی مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ندارم وآنها از غم اینکه وسیله ای برای آنها نبود که در راه خدا صرف کنند با چشم اشکبار از پیش تو برگشتند (ایرادی نیست)».

ص : ۸۷

---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۹۰.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۹۱.

۳- [۳] سوره توبه، آیه۹۲.

(إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ وَ هُمْ أَغْنِياءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ وَ طَبَعَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ).(۱)

«اشکال بر آن ثروتمندانی است که از تو اذن می گیرند(که در جهاد شرکت نکنند) وراضی شدند که در ردیف معذوران باشند، خدا بر قلوب آنها مهر (غفلت) زده لذا چیزی درک نمی کنند».

## مبارزه منفی با متخلفان دنیا پرست

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در پرتو عنایت خداوند بر مشکلات پیروز شد وبا ارتش سی هزار نفری به سرزمین «تبوک» رفت واثری از دشمن در آنجا ندید. پیش از رسیدن سپاه اسلام، لشگر دشمن متفرّق شده بود. پیامبر با سران مرزنشین بومی پیمان بست وبه مدینه بازگشت. در این سفر که منافق از مؤمن کاملاً جدا شده بود، لازم بود برخی از افراد با ایمان مسامحه کار، تنبیه شوند، کسانی که با داشتن اسلام وایمان، منافع دنیا را بر جهاد با دشمن مقدّم شمرده بودند. و در مدینه مانده بودند.

قرآن مجید در آیات یاد شده به این سیاست اشاره می کند که ما پس از ترجمه آیات به تفسیر آنها خواهیم پرداخت.

(لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهاجِرينَ وَالأَنْصارِ الَّذينَ اتَّبَعُوهُ فى ساعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزيغُ قُلُوبُ فَريق مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحيمٌ) .(۲)

«خداوند رحمت خود را بر پیامبر ومهاجران وانصار نازل کرد. مهاجران وانصاری که در لحظه های سخت که نزدیک بود دلهای برخی از حق منحرف شود. از وی پیروی کردند. باز رحمت خود را بر آنان نازل فرمود. زیرا خداوند نسبت به



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۹۳.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۱۱۷.

ایشان مهربان است».

(وَعَلَى الثَّلاثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّى إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّواأَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ إِلَيْهِ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِم لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ).(۱)

«همچنین رحمت خود را بر آن سه نفری نازل نمود که از لشکر اسلام بازماندند (ودر جهاد شرکت نکردند) تا اینکه (بر اثر قطع رابطه مردم با آنها) زمین با آن وسعت بر آنها تنگ شد وجان آنها در فشار قرار گرفت. دانستند جز خداوند پناهگاهی نیست. خداوند آنها را مشمول رحمت خود قرار داد. تا توبه کنند. خداوند توبه پذیر ورحیم است».

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ) .(۲)

«ای ایمان آورندگان، از خداوند بپرهیزید وبا راستگویان باشید».

روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بسیج عمومی را اعلام کرد، سه نفر از مسلمانان حقیقی به نامهای «هلال» ، «کعب»، «مراره» از شرکت در این جهاد مقدّس که اساس اسلام را تهدید می کرد امتناع کردند و این جهاد طوری بود که اگر مسلمانان به موقع برای دفاع، قیام نمی کردند چه بسا با یک حمله ناگهانی تمام زحمات پیامبر ومسلمانان در طول بیست ودو سال نقش بر آب می شد. این سه نفر از پیامبر (صلی الله علیه وآله) معذرت طلبیدند که اکنون موقع رسیدن خرما وفصل جمع آوری محصول است ونیز افزودند که ما در ظرف چند روز کارهای خود را روبراه می کنیم وبلافاصله خود را به ارتش اسلام می رسانیم.

ناگفته پیداست، پوزش آنها منطقی نبود هرگز این گونه عذرها در لحظه ای که اساس مذهب در خطر افتاده است پذیرفته نیست. مال دنیا وثروت دنیا در صورتی



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه۱۱۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۱۱۹.

لـذت بخش است که اسـتقلال ملّت محفوظ بمانـد و اسـارت سایه شوم خود را بر سـر آنها نیافکنـد. ملّتی که به موقع دست به جهاد نزننـد وبه خاطر چنـد خروار گندم وجو وخرما دست روی دست بگذارند وجاده را برای ورود دشـمن وحمله ناگهانی او باز گذارند. هرگز در آینده از استقلال مالی واقتصادی برخوردار نخواهند شد.

عقل وخرد می گویـد در چنین مواقع بایـد از محصول وخرما و تمام درآمد یکسال چشم پوشـید ودر سایه اسـتقلال سیاسـی به استقلال اقتصادی نیز رسید. ولی متأسفانه خرد آنها این حقیقت را درک نکرد. سود موقت را بر سود دایم مقدّم داشتند.

حبّ دنیا چنان دامنگیر اینها شد که برای حرکت خود به جبهه امروز و فردا کردند که ناگهان خبر مراجعت موفقیت آمیز پیامبر (صـلی الله علیه وآله) در مـدینه پیچید. این سه نفر از کرده خود آنچنان پشـیمان بودند که حد نداشت. برای جبران به اسـتقبال رسول خـدا رفتنـد و سـلام عرض کردند وتبریک گفتند. ولی پیامبر (صـلی الله علیه وآله) اعتنایی نکرد وپس از ورود به مدینه تصـمیم خطرناکی در باره آنها گرفت ودسـتور داد که مسـلمانان همه گونه روابط خود را با آنان قطع کننـد. زنان آنها حضور پیامبر (صـلی الله علیه وآله) آمدنـد و گفتنـد: ای پیامبر خـدا آیا ما نیز در این باره تکلیف ووظیفه ای داریم؟ فرمود آری، لازم است در خانه های آنها بمانید، امّا با آنان همبستر نشوید.

اعتصاب عمومی در حقّ سه نفر اعلام گردیـد. نخستین مبارزه منفی در اسـلام به مرحله اجرا گـذارده شـد. سـیاست خردمندانه پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) که جزء لاینفـک آیین او بود، نقش عجیبی داشت تجـارت وبـازار متخلّفـان از جهاد، راکـد مانـد. اجناس آنها بفروش نرسـید نزدیکترین افراد آنها از سـخن گفتن با آنها امتناع کردنـد وبه تعبیر قرآن: (ضاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِما رَحُبَتْ)، سـرزمین پهناور مدینه برای آنها مانند قفس گردید. روح وروان آنان در فشار سختی قرار گرفت چنان که می فرماید: (وَضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ) .

این سه نفر به حکم خرد باکمال فراست فهمیدند در محیط اسلامی،، زندگی

جز با پیوستن به صفوف مسلمانان، امکان ندارد، در میان اکثریت تعداد اقلیت ناچیز نمی تواند زندگی کند، شاید منظور از جمله (وَظَنُّوا أَنْ لا ـ مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ ـ إِلَيْهِ)«دانستند که پناهگاهی جز خدا نیست» یک معنای وسیعی است که این مطلب را نیز شامل است. یعنی برای ایمان آنها دو انگیزه بود. یکی فطرت و وجدان، که آنان را به سوی ایمان وتوبه می کشانید، دیگری حسابهای اجتماعی، منهای حساب ایمان، زیرا آنان دیدند که با این وضع زندگی برای آنها بسیار مشکل خواهد بود. ناچار تسلیم حق وحقیقت گردیدند.

### اعتصاب چگونه شکسته شد؟

مدّت اعتصاب پنجاه روز تمام بود، چهل روز در مدینه بودند وده روز در اطراف مدینه در بیابانها، سه روز آخر را روزه گرفتند هر کدام در گوشه بیابان مشغول عبادت بودند ناگهان جبرئیل آمد، آیه صد وهیجده از سوره برائت را آورد، وپیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کسی را فرستاد وآنان را بشارت داد که خداوند توبه شما را پذیرفته است.(۱)

### مبارزه منفی از بی دردسرترین مبارزه ها است

سیاستی که جزء دین اسلام است، یکی از ابعاد آن همین سیاست معقولانه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)است، اداره یک خانواده، بدون تدبیر رئیس خانه امکان پذیر نیست، یک شرکت تجاری بدون تدبیر مدیر عامل و هیئت مدیره با شکست روبرو می گردد آیا اداره یک کشور پهناور که تحت نظر صاحب رسالت وجانشینان او اداره خواهد شد، ممکن است نقشه سیاسی نداشته باشد.

آیه فوق علاوه بر اینکه درسهای آموزنده ای به زمامداران مسلمان می دهد، هر فردی از افراد ملّت نیز می تواند یک سلسله نتایج جزئی از این آیه بگیرد.



---

۱- [۱] مجمع البیان، ج۳، ص ۷۹.

ما دایره اجرای این سیاست اسلامی را کوچکتر می گیریم، روی سخن با یک عدّه مسلمان است که سراسر اجتماع ما را فرا گرفته است، در فامیل همه ما افرادی پیدا می شوند که عملاً به احکام دین ما از خود بی اعتنایی نشان می دهند تکلیف ما با چنین افراد چیست؟

آیا لازم نیست پس از تذکرات مفید وسودمند و اعتراضات زبانی، روابط خود را با آنها محدودتر کنیم؟! وروی خوش به کسانی که از نصایح مشفقانه ما پند نمی گیرند، نشان ندهیم، تا لااقل از این راه آنها را به سوی ترک گناه وپیروی از تعالیم عالیه اسلام بکشانیم.البته این قسم امر به معروف ویا مبارزه با فساد پس از طیّ مراحلی است که اگر آن مراحل در باره شخص آلوده مؤثّر واقع نشد، در این هنگام باید دست به مبارزه منفی به صورت اعتصاب زد، در این جا برای تکمیل مطلب به نقل یک حدیث اکتفا می کنیم.

«أدنی الانکار أن تلقی أهل المعاصی بوجوه مکفهرّه».(۱)

امیر مؤمنان می فرماید:«کمترین مرتبه امر به معروف ونهی از منکر این است که مردم مسلمان با مردم مسلمان گنهکار با چهره های درهم کشیده روبرو شوند».

### منظور از جمله (لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ) چیست؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به حکم خرد و نصوص قرآن معصوم از گناه است.مهاجران وانصار با اینکه عصمت ندارند بلکه همه آنها هم مرتبه عدالت را دارا نیستند ــ مع الوصف ــ در این جریان (جنگ تبوک) گناهی از آنها که موجب فسق باشد سرنزده بود، به گواه اینکه می گوید:(مِنْ بَعْدِ ما کادَ یَزِیغُ قُلُوبُ فَرِیق مِنْهُمْ) : «نزدیک بود دلهای برخی از آنها از حق منحرف شود( ولی منحرف نشدند تا موجب فسق گردد). و مقصود از اینکه در آستانه انحراف قرار گرفتند همان تنبلی وسستی بود که اثر



---

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۱، باب ۶ ، از ابواب امر به معروف، حدیث ۲.

مستقیم گرمی هوا ورسیدن میوه ها بود، واین مطلب یک امر طبیعی است که در طبقات مختلف بوجود می آید.

بنابراین مقصود از جمله (تابَ اللّهُ) چنانکه لغت گواهی می دهد مشمول رحمت قرار دادن است، لغت می گوید:«تابَ عَلَیْهِ = رَجَعَ إلَیهِ بِالرَّحمَهِ»و هرگز چنین تعبیری بر صدور گناه دلالت نمی کند.

وتخلّف آن سه نفر اگر چه جنبه مخالفت داشت وجمله (وَعَلَی الثَّلاثَهِ) نیز عطف بر (عَلَی النَّبیِّ وَ الْمُهاجِرینَ)است، ولی با این وجه، دلیل بر صدور معصیت از نبی ویاران با وفای او که در لحظه های سخت از او پیروی کرده اند نمی شود زیرا در خود آیه صد وهفده که متعرض حال پیامبر واصحاب او است گواه محکم بر عدم صدور معصیت موجود است و اتحاد سیاق و عطف کردن جمله (وَعَلَی الثَّلاثَهِ) بر جمله (وَ عَلَی النَّبِیِّ) گواه بر اتحاد از نظر مضمون نیست.

***

ص : ۹۳

## ۳۰- مباهله و مناقب اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

### آیات موضوع

۱_ (فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جائَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ).(آل عمران/۶۱)

۲_ (إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً) (اسراء/۳).

۳_ (إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً) (......).

۴_ (وَ إِبْراهِیمَ الَّذی وَفّی) (نجم/۳۷).

۵_ (وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً)( ......)

۶_ (وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً) .(انسان/۷)۷_ (إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ) .(ص/۴۴)

۸_ (وَجَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً) .(انسان/۱۲)

۹_ (وَأَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیّاً) . (مریم/۳۱)

۱۰_ (الَّذِینَ یُقِیمونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ).(مائده/۵۵)

۱۱_ (یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ).(نحل/۵۰)

۱۲_ (وَیَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً) .(انسان/۷)

۱۳_ (فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ هُوَ یُطْعِمُ وَ لا یُطْعَمُ).(انعام/۱۴)

۱۴ـ (وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً).(انسان/۸)

## ترجمه آيات

۱ـ «هركس پس از روشن شدن جريان با تو مجادله بكند بگو بياييد فرزندان و زنان ونزديكان خود را گرد آوريم ولابه كنيم وبناليم ولعنت خدا را بر دروغگويان قرار دهيم».

۲ـ «او(نوح) بنده سپاسگزاری بود».

۳ـ «اين است پاداش شما وكوشش شما پسنديده است».

۴ـ «ابراهيمی كه به پيمان خود وفا كرد».

۵ـ «به فرزندان ابراهيم فرمانروايی بزرگ داديم».

۶ـ «اگر بنگری، در آن جا فرمانروايی بزرگ می بينی».

۷ـ «ما او را صابر وشكيبا يافتيم، چه نيكو بنده ای است ».

۸ـ «در برابر صبر وبردباری كه داشتند آنان را با بهشت ولباس ديبا پاداش می دهد».

۹ـ «نماز وزكات را تا زنده ام به من سفارش كرده است. ومقصود از سفارش اين است كه تا زنده است نماز بگزارد وزكات بدهد».

۱۰ـ «آنان كه نماز می گزارند وزكات می دهند در حالی كه در ركوعند».

۱۱ـ «از عذاب پروردگار خود كه بر آنان فائق است می ترسند وآنچه را دستور دارند به جا می آورند».

۱۲ـ «از روزی كه شرّ آن آشكار وانكار ناپذير است می ترسند».

۱۳ـ «آفريدگار آسمانها وزمين او است كه اطعام می كند ولی اطعام نمی شود».

۱۴ـ «غذا را با آن كه به آن احتياج دارند به مستمند ويتيم واسير می دهند».

## تفسیر آیات

### هیئت نمایندگی «نجران» در مدینه

بخش بـا صـفای «نجران» بـا هفتاد دهکـده تابع خود، در نقطه مرزی حجاز ویمن قرار گرفته است. ودر آغاز طلوع اسـلام، این نقطه تنها منطقه مسیحی نشین، در حجاز بود که به عللی از بت پرستی دست کشیده وبه آیین مسیح گرویده بودند.(۱)

پیـامبر اسـلام (صـلی الله علیـه وآلـه) بـه مـوازات مکـاتبه بـا سـران دول جهـان، ومراکز مـذهبی، نـامه ای بـه اُسـقف نَجران (۲) (ابوحارثه) نوشت وطیّ آن نامه، ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت نمود، که مضمون نامه آن حضرت چنین است:

«به نـام خـدای ابراهیم واسـحاق ویعقـوب( این نـامه ای است) از محمّـد پیـامبر ورسـول خـدا به اسـقف نجران، خـدای ابراهیم واسـحاق ویعقوب را حمد وستایش می کنم و شماها را از پرستش «بندگان» به پرستش «خدا» دعوت می نمایم، شما را دعوت می کنم که از ولاـیت بنـدگان خـدا خـارج شویـد ودر ولاـیت خداونـد وارد آییـد واگر دعوت مرا نپذیرفتیـد (لااقـل) بایـد به حکومت اسـلامی مالیات(جزیه) بپردازیـد(که در برابر این مبلغ جزئی از جان ومال شـما دفاع می کنـد)ودر غیر این صورت به شما اعلام خطر می شود».(۳)

ص : ۹۶

---

۱- [۱] یاقوت حموی، در معجم البلدان، ج۵، ص ۲۶۷_ ۲۶۶ علل گرایش آنان را به آیین مسیح بیان کرده است.

۲- [۲] اُسـقف، معرّب کلمه یونـانی «اپسـکوپ» به معنی رقیب و ناظر است و هم اکنون نشانه منصب روحانی ، مافوق کشیش می باشد.

۳- [۳] البدایه والنهایه، ص ۵۳; بحار الأنوار، ج۲۱، ۲۸۵.

برخی از مصادر تاریخی شیعه اضافه می کند که آن حضرت آیه مربوط(۱) به اهل کتاب را، که در آن همگی به پرستش خدای یگانه دعوت شده اند نیز نوشت.

نمایندگان پیامبر وارد نجران شده، نامه پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به اسقف دادند، وی نامه را با دقّت هرچه تمامتر خواند وبرای تصمیم، شورایی مرکّب از شخصیتهای بارز مذهبی وغیر مذهبی تشکیل داد، یکی از افراد طرف مشورت «شرحبیل» بود که به عقل ودرایت وکاردانی معروف بود وی در پاسخ «اسقف» اظهار نمود که اطلاعات من در مسائل مذهبی بسیار ناچیز است، بنابراین من حقّ ابراز نظر ندارم و اگر در غیر این موضوع با من وارد شور شوید، من می توانم راه حلهایی در اختیار شما بگذارم.

امّا ناچارم مطلبی را تذکر دهم وآن این که ما مکرّر از پیشوایان مذهبی خود شنیده ایم که روزی منصب نبوت از نسل اسحاق به فرزندان «اسماعیل» انتقال خواهد یافت، هیچ بعید نیست که محمّد از اولاد اسماعیل است همان پیغمبر موعود باشد.

شورا نظر داد که گروهی به عنوان «هیئت نمایندگان نجران» به مدینه بروند، تا از نزدیک با محمّد(صلی الله علیه وآله)تماس گرفته دلائل نبوت او را مورد بررسی قرار دهند.

شصت تن از زبده ترین وداناترین مردم نجران انتخاب گردیدند، که در رأس آنان سه تن پیشوای مذهبی قرار داشت.

۱ــ «ابوحارثه بن علقمه» اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود.

۲ــ «عبدُ المسیح» رئیس هیئت نمایندگی که به عقل وتدبیر وکاردانی معروفیت داشت.

ص : ۹۷

---

۱- [۱] منظور، آیه (قُل یا أهل الکتابِ تعالَوا إلی کلمه سَواء بَیْنَنا و بَینکم...) آل عمران، آیه ۶۴می۳باشد ; بحار، ج۲۱، ص ۲۸۷.

۳ــ «ایهم» که فرد کهنسال وشخصیت محترم ملّت نجران بشمار می رفت.(۱)

هیئت نمایندگی، هنگام عصر در حالی که لباس های تجملی ابریشمی بر تن، وانگشترهای طلا بر دست وصلیبها بر گردن داشتند وارد مسجد شده به پیامبر (صلی الله علیه وآله)سلام کردند ولی وضع زننده ونامناسب آنان آن هم در مسجد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را سخت ناراحت نمود. آنان احساس کردند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آنان ناراحت شده است امّا علّت ناراحتی را ندانستند که چیست. فوراً با عثمان بن عفان وعبدالرحمان بن عوف که سابقه آشنایی با آنان داشتند، تماس گرفتند وجریان را به آنها گفتند آنها اظهار داشتند که حلّ این گره به دست علی بن ابی طالب است، آنان به امیرمؤمنان مراجعه کردند علی (علیه السلام) در پاسخ آنها چنین گفت:«شما باید لباسهای خود را تغییر دهید، وبا وضع ساده بدون زر وزیور به حضور حضرت بیایید، در این صورت مورد احترام وتکریم قرار خواهید گرفت.

نمایندگان نجران با لباس ساده بدون انگشتر طلا، شرفیاب محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) شده وسلام کردند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با احترام خاص، پاسخ سلام آنان را داد وبرخی از هدایایی را که برای وی آورده بودند پذیرفت.

نمایندگان پیش از آن که وارد مذاکره شوند ، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است، پیامبر اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه بخوانند و آنان در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند، نمازشان را خواندند.(۲)

### مذاکره نمایندگان نجران با پیامبر (صلی الله علیه وآله)

گروهی از سیره نویسان ومحدّثان ومورخان اسلامی متن مذاکره نمایندگان نجران با پیامبر را نقل کرده اند ولی مرحوم سید بن طاوس خصوصیات مذاکره



---

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۶۶.

۲- [۲] سیره حلبی، ج۳، ص ۲۳۹.

و سرگذشت مباهله را دقیقتر و جامعتر و مبسوطتر از دیگران نقل کرده است. وی تمام خصوصیات مباهله را از آغاز تا پایان از کتاب «مباهله» محمّد بن عبدالمطلب شیبانی، وکتاب «عمل ذی الحجه» حسن بن اسماعیل نقل کرده است(۱) ولی نقل تمام جزئیات این واقعه بزرگ تاریخی که متأسفانه برخی از سیره نویسان حتی در اشاره به آن کوتاهی نموده اند، از حوصله این کتاب خارج است و فقط گوشه ای از مذاکرات آنان را که «حلبی» در سیره خود آورده است در اینجا ذکر می نماییم.(۲)

پیامبر (صلی الله علیه وآله): «من شما را به آیین توحید وپرستش خدای یگانه وتسلیم در برابر اوامر او دعوت می کنم سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان خواند».

ـ نمایندگان نجران:اگر منظور از اسلام ایمان به خدای جهان است ما قبلاً به او ایمان آورده وبه احکام وی عمل می نماییم.

ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله): «اسلام علایمی دارد وبرخی از اعمال شما حاکی است که به اسلام واقعی نگرویده اید چگونه می گویید که خدای یگانه را پرستش می کنید، در صورتی که شماها صلیب را می پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی کنید وبرای خدا فرزند معتقدید؟».

ـ نمایندگان نجران: ما او را خدا می دانیم زیرا او مردگان را زنده کرد وبیماران را شفا بخشید و از گل پرندگانی ساخت وآنها را بپرواز در آورد وتمام این اعمال، حاکی است که او خدا است.

ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله): نه ، او بنده خدا ومخلوق خدا است که او را در رحم مریم قرار داد واین قدرت وتوانایی را خدا به او داده بود».

ـ یک نفر از نمایندگان: آری او فرزند خدا است زیرا مادر او مریم، بدون این



---

۱- [۱] کسانی که می خواهند به تمام خصوصیات این واقعه تاریخی واقف شوند به کتاب «اقبال»مرحوم ابن طاوس صفحه۴۹۶ ـ ۵۱۳ مراجعه نمایند.

۲- [۲] سیره حلبی، ج۳، ص ۲۳۹.

که با کسی ازدواج کند او را به دنیا آورد، پس ناچار باید او همان خدای جهان باشد.

ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله): (فرشته وحی در این موقع نازل گردید وبه پیامبر گفت که به آنان بگوید) :وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی پایان خود، بدون این که دارای پدری ومادری باشد از خاک آفرید(۱) واگر نداشتن پدر گواه بر این باشد که او فرزند خدا است پس حضرت آدم برای این منصب شایسته تر است زیرا او نه پدر داشت ونه مادر».

ــ نمایندگان نجران: گفتگوهای شما ما را قانع نمی کند، راه این است که در وقت معیّنی با یکدیگر مباهله کنیم وبر دروغگو نفرین بفرستیم و از خداوند بخواهیم دروغگو را هلاک ونابود کند.(۲)

در این موقع پیک وحی نازل گردید وآیه مباهله را آورد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مأمور ساخت تا با کسانی که با او به مجادله ومحاجه برمی خیزند وزیر بار حق نمی روند، به مباهله برخیزد وطرفین از خداوند بخواهند که افراد دروغگو را از رحمت خود دور سازد. آیه مباهله:

(فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جائَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَهَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ).(۳)

«هرکس پس از روشن شدن جریان با تو مجادله بکند بگو بیایید فرزندان و زنان ونزدیکان خود را گرد آوریم ولابه کنیم وبنالیم ولعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

ص : ۱۰۰

---

۱- [۱] منظور آیه: (إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونَ) ، سوره آل عمران، آیه ۵۹ می باشد.

۲- [۲] بحار، ج۲۱ــ ۳۲، نقل از «اقبال» ولی از سیره حلبی استفاده می شود که موضوع مباهله را خود پیامبر پیشنهاد کرد.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۶۱.

طرفین به فیصله دادن مسئله از طریق مباهله آماده شدند، وقرار شد که فردای آن روز همگی برای مباهله حاضر وآماده شوند.

وقت مباهله فرا رسید. قبلاً پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هیئت نمایندگی «نجران» توافق کرده بودند که مراسم مباهله در نقطه ای خارج از شهر مدینه در دامنه صحرا انجام بگیرد پیامبر(صلی الله علیه وآله) از میان مسلمانان وبستگان زیاد خود فقط چهار نفر را انتخاب کرد که در این حادثه تاریخی شرکت نمایند، واین چهار تن جز علی بن ابی طالب (علیه السلام)وفاطمه(علیها السلام)دختر پیامبر وحسن و حسین(علیهما السلام)کس دیگری نبود زیرا در میان مسلمانان نفوسی پاکتر، وایمانی استوارتر از نفوس وایمان این چهار تن، وجود نداشت.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فاصله منزل ونقطه ای را که قرار بود در آنجا مراسم مباهله انجام بگیرد با وضع خاصی طی نمود، او در حالی که حضرت حسین (علیه السلام) را در آغوش(۱) ودست حضرت حسن (علیه السلام) را در دست داشت وفاطمه(علیها السلام)بدنبال آن حضرت وعلیبن ابی طالب (علیه السلام)پشت سر وی حرکت می کردند گام به میدان مباهله نهاد وپیش از ورود به میدان مباهله به همراهان خود گفت:«من هر موقع دعا کردم شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید».

سران هیئت نمایندگان نجران پیش از آن که با پیامبر روبرو شوند به یکدیگر می گفتند هرگاه دیدید که «محمد» افسران وسربازان خود را به میدان مباهله آورد، وشکوه مادی وقدرت ظاهری خود را نشان ما داد در این صورت وی یک فرد غیر صادق بوده واعتمادی به نبوت خود ندارد ولی اگر او با فرزندان وجگر گوشه های خود به «مباهله» بیاید وبا یک وضع وارسته از هر نوع جلال وجبروت مادی، رو به درگاه الهی گذارد، پیداست که او یک پیامبر راستگو است وبه قدری به خود ایمان واعتقاد دارد که نه تنها حاضر است خود را در معرض نابودی قرار دهد بلکه با جرأت



---

۱- [۱] در برخی از روایات وارد شده است:«پیامبر دست حسن و حسین را گرفته بود، وعلی پیش روی پیامبر و فاطمه پشت سر آن حضرت حرکت می کردند».بحار، ج۲۱، ص ۳۳۸.

هرچه تمامتر حاضر است عزیزترین وگرامی ترین افراد نزدیک خود را در معرض فنا ونابودی واقع سازد.

هنوز سران هیئت نمایندگی در این گفتگو بودند، که ناگهان قیافه نورانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با چهار تن دیگر که سه تن از آنها شاخه های شجره وجود او بودند برای مسیحیان نجران نمایان گردیدند و همگی با حالت بهت زده وتحیّر به چهره یکدیگر نگاه کردند و از این که او جگرگوشه های معصوم وبی گناه ویگانه دختر ویادگار خود را به صحنه مباهله آورده است، انگشت تعجّب به دندان گرفتند و همگی گفتند که این مرد به دعوت ودعای خود اعتقاد راسخ دارد وگرنه یک فرد مردّد، عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی وعذاب الهی قرار نمی دهد.

اسقف نجران گفت:«من چهره هایی را می بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگترین کوهها را از جای بکند، فوراً کنده می شود وهرگز صحیح نیست ما با این قیافه های نورانی وبا این افراد با فضیلت، مباهله نماییم، زیرا بعید نیست که همه ما نابود شویم، وممکن است دامنه عذاب گسترش پیدا کند، وهمه مسیحیان جهان را بگیرد ودر روی زمین یک مسیحی باقی نماند».

### انصراف نمایندگان نجران از مباهله

هیئت نمایندگی با دیدن وضع یاد شده وارد شور شدند وبه اتّفاق آراء تصویب کردند که هرگز وارد مباهله نشوند وحاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان «جِزیه» (مالیات سالانه) بپردازند ودر برابر آن، حکومت اسلامی از جان ومال آنان دفاع کند. پیامبر (صلی الله علیه وآله)رضایت خود را اعلام کرد، قرار شد هر سال برابر پرداخت یک مبلغ جزئی، از مزایای حکومت اسلامی برخوردار گردند، سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: «عذاب سایه شوم خود را بر سر نمایندگان مردم نجران گسترده بود واگر از درِ ملاعنه ومباهله وارد می شدند، صورت انسانی خود را از دست داده و از آتشی که در بیابان بر افروخته می شد، می سوختند و دامنه عذاب به سرزمین «نجران» کشیده

ص : ۱۰۲

می شد».

از عـایشه نقـل شـده است روز مباهله پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه وآله)چهارتن همراهان خود را زیر عبای مشـکی رنگی وارد کرد و این قسمت از آیه۲۳ سوره احزاب را تلاوت نمود:

(إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) .

سپس زمخشری وارد بیان نکات آیه مباهله شده ودر پایان بحث می نویسد:«سرگذشت مباهله ومفاد این آیه بزرگترین گواه بر فضیلت اصحاب کساء بوده وسندی زنده بر حقانیت آیین اسلام است».(۱)

### صلحنامه ای به امضای طرفین

هیئت نماینـدگی نجران از پیامبر (صـلی الله علیه وآله)درخواست کردند، که مقدار مالیات سالانه آنان در نامه نوشـته شود ودر آن نامه امنیت منطقه نجران از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله)تضمین گردد، امیرمؤمنان به فرمان پیامبر نامه زیر را نوشت:

«به نام خداوند بخشـنده مهربان، این نامه ای است از محمّد رسول خدا به ملّت نجران وحومه آن، حکم وداوری محمّد در باره تمـام املاک وثروت ملّت نجران این شـد، که اهالی نجران هر سال دو هزار لباس که قیمت هر یک از چهل درهم تجاوز نکند به حکومت اسـلامی بپردازنـد وآنان می توانند نیمی از آن را در ماه صـفر ونیم دیگر را در ماه رجب پرداخت کنند وهرگاه از ناحیه «یمن» آتش جنگ شعله ور گشت باید ملّت نجران به عنوان همکاری با دولت اسلامی، سی زره، سی اسب، سی شتر، به عنوان عاریت مضـمونه در اختیار ارتش اسـلام بگذارند وپذیرایی نمایندگان پیامبر (صـلی الله علیه وآله) در سـرزمین نجران به مـدّت یک ماه ، بعهـده آنان است.و هر موقع نماینـده ای از ناحیه وی به سوی آنان آمد، باید از او پذیرایی نمایند وجان ومال سرزمینها ومعابد ملّت نجران در امان خدا ورسول او است مشروط بر این که از همین



---

۱- [۱] کشّاف، ج۱، ص۳۲۸.«لینبه علی لطف مکانهم، وقرب منزلتهم...».

حالاـ از هر نوع رباخواری خودداری کنند ودر غیر این صورت ذمّه محمّد از آنان برئ بوده وتعهدی در برابر آنان نخواهد داشت».(۱)

این نامه روی پوست سرخی نوشته شد و دو نفر از یاران پیامبر به عنوان گواه زیر آن را امضاء نمودند وسرانجام پیامبر (صلی الله علیه وآله)نامه را مهر نمود وبه سران هیئت داد این صلحنامه که به طور اجمال آن را در اینجا آوردیم نمودیم از شدّت عدالت ودادگستری رهبری عالیقدر اسلام حکایت کرده ومی رساند که حکومت اسلامی بسان دولتهای زورمند جهان نبوده که از ضعف وبیچارگی طرف سوء استفاده کند و مالیات های سنگین را بر آنها تحمیل نماید بلکه در تمام لحظات روح مسالمت آمیز دادگری واصول انسانی را در نظر گرفته گام از آن فراتر ننهاد.

## بزرگترین سند فضیلت

داستان مباهله وآیه ای که در این باره نازل گردیده است در طول تاریخ برای شیعه بزرگترین سند افتخار وفضیلت بوده است.

انسانهایی که وجدان بیدار دارند می توانند از برهانی که پیامبر در مذاکره آوردند، به توحید ویگانگی وپیراستگی خداوند از داشتن فرزند، پی ببرند ولی در اینجا راه دیگری برای اثبات حقانیّت یگانگی خدا هست وآن این که ما هم فرزندان وزنان ومردان خود را دعوت کنیم، شما نیز این کار را انجام دهید وبه ملاعنه یکدیگربرخیزیم واز خداوند بخواهیم که دروغگویان را از رحمت خود دور سازد.

دعوت به مباهله که آیه مورد بحث متضمن آن است دارای نکات زیر می باشد:

۱ـ از این که به نقل سیره حلبی پیشنهاد مباهله از طرف پیامبر بوده است حاکی است که وی به راه وروش وعقاید خود یقین داشت در پرتو دعای او دشمن



---

۱- [۱] فُتوحُ البلدان، ص ۷۶.

نابود خواهد گردید. از این جهت، در آغاز آیه می فرماید:

(فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ) :«اگر کسی با تو به محاجّه واحتجاج برخاست ، پس از آن که حقیقت بر تو معلوم وروشن گردیده است، بگو...».

۲ــ او به اندازه ای به گفتار وعقیده خود اطمینان داشت که حاضر شده است که جان فرزندان وزنان ومردان خود را به مخاطره افکند از این جهت نه تنها شخصاً در این مراسم شرکت می کند بلکه عزیزان خود را نیز می آورد.

۳ــ صریح آیه این است که ملاعنه باید با حضور سه گروه انجام گیرد: ۱ــطرفین فرزندان خود را بیاورند.(أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ). ۲ــ زنان خود را بیاورند:(نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ). ۳ــ کسانی که به منزله جان آنها محسوب می شوند:(أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ)ودر حقیقت پیشنهاد می کند که طرفین ذکوراً واناثاً برای مباهله حاضر شوند.

۴ــ از این که طرفین زنان وفرزندان ومردان خود را برای مباهله می آورند، می توان نتیجه گرفت که طرف مباهله، تنها پیامبر نبود، زیرا دیگر جهت نداشت نامی از فرزند و زن ومرد و...ببرد.

گواه دیگر بر این که آنان نیز طرف مباهله بودند، لفظ (عَلَی الْکاذِبینَ) است زیرا این لفظ حاکی است که هرکدام از طرفین طرف مقابل را «دروغگوهایی» می اندیشیدند واگر طرف مباهله، یک نفر بود، در این صورت باید به جای جمله (عَلَی الْکاذِبینَ)بفرماید«عَلَی الکاذِبِ» واین خود گواه بر این است که همراهان طرفین نیز شریک مباهله وجزء دعاکنندگان بودند.

۵ــ با این که آیه در باره فرزندان وزنان ومردان به طور کلی سخن گفته ولی از این که پیامبر تنها با حسنین ودختر خود فاطمه وعلی، گام در میدان مباهله نهاد، می توان نتیجه گرفت که از این سه گروه تنها این چهار نفر را برای شرکت در مراسم

صالح تشخیص داد واگر فرد ویا افراد دیگری نیز صلاحیت شرکت داشتند، جا داشت از میان کودکان مسلمان مدینه و زنان وهمسران خویش، وصحابه ویاران خود از هر یک سه نفر بیاورند تا لفظ جمع «أَبْناءِ»، «نِساء»، «أَنْفُس» در باره آنان محقّق گردد، ولی پیامبر از میان «أَبْناء» دو نفر و«نِساء» یک نفر و «أَنْفُسَنا» یک نفر انتخاب کرد واین خود گواه بر این است که جز این چهار نفر دیگران شایستگی نداشتند.

۶ـ نکته دیگر در لفظ «أَنْفُسَنا» است وآن اینکه فردی که مصداق این لفظ است باید از نظر کمالات وصفات نفسانی به حدّی برسد که بتوان او را «نَفْسُ النَبِیّ» شمرد، البته هرگز نمی توان گفت که آنچه پیامبر (صلی الله علیه وآله)از مناصب ومقامات دارا بود علی نیز داشت بلکه مقصود صفات وکمالات معنوی است که شخصیت انسان وعظمت او در پیشگاه خدا به آن بستگی دارد. باید توجه نمود که هرگز نمی توان احتمال داد که مقصود از «أَنْفُسَنا» خود پیامبر است زیرا که اگر در الفاظ وجمله های آیه دقّت کنیم خواهیم دید که این لفظ مفعول «ندع» است وبه طور مسلّم داعی باید، غیر از مدعو باشد ومعنی ندارد که انسان خودش را بخواند.

خلاصه، الفاظ ومفردات آیه حاکی است که همراهان پیامبر در چه درجه ای از فضیلت قرار داشتند زیرا در این آیه علاوه بر این که حسن وحسین را فرزندان خود وفاطمه را یگانه زن منتسب به خاندان خویش خوانده است، از شخص علی(علیه السلام) به عنوان «أَنْفُسَنا» تعبیر کرده است و آن شخصیت عظیم جهان انسانی را بمنزله جان پیامبر دانسته است چه فضیلتی بالاتر از این که یک شخص از نظر معنویت و فضیلت به درجه ای برسد که خداوند بزرگ او را به منزله جان و روح پیامبر بخواند.آیا این آیه گواه برتری امیرمؤمنان بر تمام مسلمانان جهان نیست؟

از روایاتی که از پیشوایان مذهبی ما وارد شده است استفاده می شود که موضوع مباهله اختصاص به پیامبر نداشته وهر فرد مسلمانی در مسائل مذهبی می تواند با مخالفان خود به مباهله برخیزد و طرز مباهله ودعای آن در کتابهای حدیث

وارد شده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «نورُ الثّقلین»(۱) مراجعه بفرمایید.

در رساله حضرت استاد علّامه طباطبائی چنین می خوانیم:«مباهله یکی از معجزات باقی اسلام است وهر فرد با ایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالفین خود به مباهله بپردازد وازخداوند جهان درخواست کند که طرف مخالف، را کیفر بدهد ومحکوم سازد».(۲)

### تذکر چند نکته

گذشته بر این که تمام مفسّران ودانشمندان شیعه، موضوع مباهله را در کتابهای خود آورده اند از میان علما ودانشمندان اهل تسنن شصت نفر در کتابهای خود درباره این سرگذشت سخنانی گفته اند ونکاتی یادآور شده اند که برخی را ذکر میکنیم:

۱ـ مسلم بن حجاج در صحیح خود ـ که دوّمین صحیح از صحاح ششگانه است ـ می نویسد:«معاویه به سعد وقاص گفت: چرا علی را سب نمی کنی؟ جواب داد: به خاطر سه خصلتی که علی داشت ومن آرزو می کنم که یکی از آنها را دارا بودم. سپس پس از سخنانی می گوید:هنگامی که آیه مباهله نازل گردید پیامبر(صلی الله علیه وآله)، علی و فاطمه وحسنین(علیهم السلام)را خواست وقتی همگی جمع شدند پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت:«اَللّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلی»: «آنان اهل بیت من هستند».(۳)

۲ـ حاکم نیشابوری در مستدرک خود می گوید: اخبار متواتر از ابن عباس وغیره رسیده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله)دست علی وحسنین را گرفت وفاطمه را پشت سر



---

۱- [۱] نور الثُّقلین، ج۱، ص۲۹۲ـ ۲۹۱.

۲- [۲] در برخی از روایات اسلامی نیز به این موضوع تصریح شده است. به اصول کافی، کتاب دعا، باب مباهله ، ص ۵۳۸ مراجعه فرمایید.

۳- [۳] صحیح مسلم، ج۷، ص ۱۲۰.

قرار داد ورو به هیئت نمایندگی نجران کرد وگفت:

«هؤُلاءِ أَبْنائُنا وَ أَنْفُسُنا وَ نِساءُنا فَهَلُمُّوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلَ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكاذِبينَ».(۱)

«اینان فرزندان وزنان وکسانی که مانند من هستند، شما نیز کسانیکه همانند شمایند وفرزندانتان وزنان خود را بیاورید تا مباهله کنیم ولعنت خدا را بر گروه دروغگویان بفرستیم».

۳ـ ثعلبی در تفسیر خود می نویسد: «هنگامی که پیامبر وارد صحنه مباهله شد حسین را در آغوش داشت ودست حسن را گرفته بود، ودخت گرامی او فاطمه پشت سر پیامبر وعلی نیز پشت سر فاطمه گام برمی داشتند در این موقع اسقف نجران گفت:

«یا مَعْشَرَ النَّصارى إِنّى لَأَرى وُجُوهاً لَو سَأَلُوا اللّهَ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكانِهِ لأَزالَهُ فَلا تَبْتَهِلُوا فَتُهْلِكُوا».(۲)

«همکیشان من! من چهره های معصومی را مشاهد ه می کنم که اگر از خداوند بخواهند که کوهی را از بیخ بکند، خدا دعای آنان را مستجاب می کند هرگز مباهله نکنید زیرا نابود می شوید».

۴ـ «زَمَخشری» در کشّاف پس از نقل جمله های ثعلبی می گوید: اُسقفِ نَجران افزود به خدائی که جان من در دست او است نابودی اهل نجران نزدیک شده است اگر مباهله کنید لباس انسانیت از بدن شما کنده می شود وبه صورت حیوانات مسخ شده در می آیید وصحرا برای شما کانونی از آتش می گردد خداوند ریشه مسیحیان نجران را می کند.(۳)



---

۱- [۱] مستدرک، ج۳، ص ۱۵۰.

۲- [۲] عمده ابن بطریق، ص ۹۵.

۳- [۳] کشّاف، ج۱، ص ۱۹۳.

۵ـ«ابن حجر» از محدّث معروف عصر خود «دارقُطْنی» نقل می کند که امیرمؤمنان روز شوراءِ عمر، برای برتری خود بر اعضای شورا با آیه مباهله احتجاج کرد وگفت: آیا در میان شما کسی هست که پیوند خویشاوندی وی با پیامبر از من نزدیک تر باشد او را که جان ونفس خود وفرزندان او را فرزندان خود وزن او را زنان خود معرفی کند، همه اعضای شورا به تصدیق علی (علیه السلام)برخاسته و گفتند:نه هرگز جز تو کسی را به این خصوصیت سراغ نداریم.(۱)

***

در پایان از تذکر نکته ای ناگزیریم وآن این که برای شناسایی مقام وموقعیت امیرمؤمنان (علیه السلام) لازم است راه دیگری نیز در پیش گرفته شود وآن مقایسه صفاتی است که قرآن برای پیامبران پیشین یادآور شده. با صفاتی که این کتاب آسمانی، خاندان رسالت وبالأخص امیرمؤمنان را با آن صفات معرفی نموده است.در این مقایسه که یک نوع بحث ابتکاری است می توان به قلّه هایی از فضائل دست یافت که تاکنون بر ما مخفی وپنهان مانده است .

ما این مقایسه را در این جا به صورت بسیار فشرده انجام می دهیم وپیش از آن یاد آور می شویم که این مقایسه را مرحوم محقّق طوسی در رساله بسیار کوچک خود انجام داده است.

۱ــ قرآن حضرت نوح را با صفت شکور(سپاسگزار) یادکرده می فرماید:

(إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً) : «او بنده سپاسگزاری بود».(۲)

ولی قرآن علی (علیه السلام) را با صفت «مشکور» خوانده ومی فرماید:

(إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً) .(۳)



---

۱- [۱] صواعق،ص ۱۵۴.

۲- [۲] سوره اسراء، آیه ۳.

۳- [۳] سوره انسان، آیه۲۲.

«این است پاداش شما وکوشش شما پسندیده است».

اگر حضرت نوح بنده شاکر خدا وتقدیر کننده نعمت های او بود ولی سعی وکوشش امام مورد تقدیر وپسند الهی است وتفاوت این دو بسیار روشن است. در یکی نوح شکرگزار است. در دوّمی، از سعی وکوشش امام تقدیر می شود.

۲_ ابراهیم از نظر قرآن یک فرد وفادار به پیمان است آنجا که می فرماید:(وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفّی) : «ابراهیمی که به پیمان خود وفا کرد».(۱)

وقرآن علی (علیه السلام) را نیز با این صفت یاد کرده است چنانکه می فرماید: (یُوفُونَ بِالنَّذْرِ) :«به نذر وپیمان خود وفادارند»، از این نظر با هم یک نوع تشابه دارند.(۲)

۳_ قرآن فرزندان ابراهیم را با داشتن ملک وفرمانروایی بزرگ، توصیف می فرماید:

(وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً) : «به فرزندان ابراهیم فرمانروایی بزرگ دادیم»(۳)

قرآن علی را نیز با این صفت توصیف کرده ومی فرماید:

(وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً) .(۴)

«اگر بنگری، در آن جا فرمانروایی بزرگ می بینی».

درست است که فرزندان ابراهیم ودر رأس آنان سلیمان دارای ملک بزرگ بودند امام علی (علیه السلام) نیز به تصریح قرآن دارای ملک کبیر است. امّا میان این دو ملک وفرمانروایی تفاوت از زمین تا آسمان است، آن یکی مربوط به دنیا است این دیگری مربوط به سرای دیگر است.



---

۱- [۱] سوره نجم، آیه۳۷.

۲- [۲] سوره انسان، آیه ۷.

۳- [۳] سوره نساء، آیه ۵۴.

۴- [۴] سوره ا نسان، آیه ۲۰.

۴ــ قرآن ایّوب را به عنوان یک بنده صابر وبردبار معرّفی می کند ومی فرماید:

(إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ) .(۱)

«ما او را صابر وشکیبا یافتیم، چه نیکو بنده ای است ».

قرآن علی (علیه السلام) را نیز با صفت شکیبایی توصیف کرده می فرماید:

(وَجَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّهً وَ حَرِیراً) .(۲)

«در برابر صبر وبردباری که داشتند آنان را با بهشت ولباس دیبا پاداش می دهد».

۵ــ اگر خداوند نماز وزکات را به عیسی سفارش کرده چنانکه می فرماید:

(وَأَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیّاً) . (۳)

«نماز وزکات را تا زنده ام به من سفارش کرده است. ومقصود از سفارش این است که تا زنده است نماز بگزارد وزکات بدهد».

قرآن نیز علی(علیه السلام) را یک فرد نماز گزار وزکات دهنده که به مورد سفارش حضرت مسیح عمل می کرد معرفی می کند ومی فرماید:

(الَّذِینَ یُقِیمونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعُونَ) .(۴)

«آنان که نماز می گزارند وزکات می دهند در حالی که در رکوعند».

این آیه به اتّفاق بسیاری از مفسّران ومحدّثان اسلامی در باره امام علی (علیه السلام) نازل شده است که انگشتری خود را در حال رکوع به عنوان صدقه داد.

۶ــ قرآن فرشتگان را به صفت خداترسی معرّفی می کند ومی فرماید:



---

۱- [۱] سوره ص، آیه ۴۴.

۲- [۲] سوره انسان، آیه ۱۲.

۳- [۳] سوره مریم، آیه ۳۱.

۴- [۴] سوره مائده، آیه ۵۵.

(یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ) .(۱)

«از عذاب پروردگار خود که بر آنان فائق است می ترسند وآنچه را دستور دارند به جا می آورند».

قرآن سیمای امام را با صفت خداترسی نیز، ترسیم کرده ومی فرماید:

(وَیَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً) .(۲)

«از روزی که شرّ آن آشکار وانکار ناپذیر است می ترسند».

۷_ خداوند خود را در قرآن چنین توصیف می کند:

(فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ هُوَ یُطْعِمُ وَ لا یُطْعَمُ) .(۳)

«آفریدگار آسمانها وزمین او است که اطعام می کند ولی اطعام نمی شود».

بنابراین یکی از صفات خدا این است که او اطعام کننده است.

اتّفاقاً قرآن امام را با صفت اطعام کننده بینوا ویتیم واسیر یعنی مظهر یکی از صفات الهی معرفی می کند آنجا که می فرماید:

(وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً) .(۴)

«غذا را با آن که به آن احتیاج دارند به مستمند ویتیم واسیر می دهند».

در این ترسیم کوتاه ورهگذری که از امام وخاندان او به عمل آمد موقعیت وقرب معنوی این خاندان به روشنی آشکار می گردد.



---

۱- [۱] سوره نحل، آیه ۵۰.

۲- [۲] سوره انسان، آیه ۷.

۳- [۳] سوره انعام، آیه ۱۴.

۴- [۴] سوره انسان، آیه ۸.

## ۳۱– اعلام برائت وبیزاری از مشرکان

### آیات موضوع

۱ــ (بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكينَ* فَسِيحُوا فِى الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُر وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجزى اللّهِ وَ أَنَّ اللّهَ مُخْزِى الْكافِرِينَ*وَ اَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبرِ أَنَّ اللّهَ بَرىءٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزى اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذاب أَليم*إِلاّ الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ* فَإِذَا انْسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَد فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا الصَّلوةَ وَآتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَ إِنْ أَحدٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّى يَسْمَعَ كَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ). (توبه/۱ـ۴)

۲ــ (كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلاّ الَّذينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرام فَمَااسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ* كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لا يَرْقُبُوا فِيْكُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ* اِشْتَرَوْا بِ آياتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ*لا يَرْقُبُونَ فِى مُؤْمِن إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَأُولئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ*فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا الصَّلوةَ وَآتَوُا الزَّكوةَ فَإِخْوانُكُمْ فِى الدِّينِ وَ

نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَوْم یَعْلَمُونَ* وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ) .(توبه ۷_۱۳)

۳_ (أَلا تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ أَوَّلَ مَرَّه أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ* قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیْکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْم مُؤْمِنینَ* وَیُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکیمٌ*أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکُوا وَلَمّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ وَلا رَسُولِهِ وَ لاَالْمُؤْمِنینَ وَلیجَهً وَ اللّهُ خَبیرٌ بِما تَعمَلُونَ).(توبه/۱۶_۱۳)

## ترجمه آیات

۱_ «پیام بیزاریست از جانب خدا وپیامبر او، به گروه مشرکان آنان که با آنها پیمان بسته اید.چهار ماه آزادانه در زمین سیر کنید، وبدانید که شما خدا را ناتوان نخواهید ساخت خدا خوارکننده کافران است.اخطاریست از خدا وپیامبر او، به مردم در روز «حجّ اکبر» که خداوند وپیامبر او از مشرکان بیزار است. ای مشرکان اگر توبه کنید برای شما بهتر است واگر از توبه روی گردانید بدانید که شما خدا را ناتوان نمی سازید، کافران را با عذاب دردناک بشارت بده. مگر آن گروه از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید و از عمل به پیمان چیزی کم نکرده اند و از کسانی که بر ضدّ شما هستند پشتیبانی ننموده اند، با این گروه تا آخر وقت پیمان، وفادار باشید، خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد. هر وقت ماههای حرام سپری گردید مشرکان را در هر نقطه ای جستید، بکشید وبگیرید ومحاصره کنید ودر هر کمینگاه برای دستگیری آنان بنشینید، هرگاه توبه کردند ونماز گزاردند وزکات

ص : ۱۱۴

پرداختند، آنان را رها کنید زیرا خداوند بخشنده ومهربان است.اگر کسی از مشرکان امان بخواهد به او امان بده، تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مأمن وجایگاه خود، برسان (اجازه شنیدن سخن) برای این است که آنان گروه نادانند(شاید با شنیدن سخن خدا متوجه شوند)».

۲ـ «چگونه مشرکان می توانند با خدا وپیامبران پیمان داشته باشند؟ مگر آن دسته ای که نزدیک «مسجد الحرام» با آنها قراداد بسته اید تا هنگامی که بر «پیمان» خود استوار مانده اند، شما هم استوار بمانید زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می دارد.چگونه می توانند پیمان داشته باشند، اگر بر شما دست یابند در باره شماقرابت وپیمان را رعایت نمی کنند(مشرکان) شما را به زبانهای خود راضی می کنند، ولی دلهای آنان (از پذیرفتن گفتار شما) امتناع دارد وبیشتر آنها بدکارانند.(مشرکان) آیات خدا را به بهای کمی فروختند، و از راه خدا برگشتند. حقّا که کار بدی می کردند.در باره هیچ مؤمن ، خویشاندوی و پیمانی را رعایت نمی کنند وآنانند تجاوزکاران.اگر مشرکان توبه کنند ونماز بخوانند وزکات بدهند، برادران دینی شما هستند. وما (این) آیات را برای گروه دانایان شرح می دهیم. اگر(مشرکان) پس از بستن قرارداد، پیمانهای خود را شکستند، وبر دین شما طعنه زدند با پیشوایان کفر نبرد کنید زیرا برای آنها عهد وپیمانی نیست، شاید (از رفتار خود) دست بردارند».

۳ـ « اگر راستی اهل ایمان هستید چرا با کسانی که پیمانهای خود را شکستند ودر صدد بیرون کردن پیامبر برآمدند ودر ابتدا با شما «دشمنی»آغاز کردند جنگ نمی کنید، آیا از آنها بیم دارید، خداوند سزاوارتر است که از او بترسید.با آنان نبرد کنید (تا) خدا، با دستهای شما آنها را عذاب کند وخوارشان سازد، وشما را بر آنها پیروز گرداند ودلهای گروهی را که مؤمنند، بهبودی بخشد.(تا خدا) خشم دلهای افراد با ایمان را ببرد وبر آنها که می خواهد با رحمت باز گردد وخدا دانا

ص : ۱۱۵

وحکیم است. مگر فکر می کنید که رها می شوید(ومورد امتحان واقع نمی گردید) وخدا کسانی را که از شما جهاد کرده اند، وجز خدا وپیامبر وافراد با ایمان همرازی اتخاذ نکرده اند، نمی داند(وآشکار نمی سازد) خدا از کارهای شما آگاه است».

## تفسیر آیات

### اشاره

شهر مکّه در سال هشتم هجرت به تصرّف مسلمانان در آمد وپایگاه شرک در چنین سالی سقوط کرد. پیامبر در سال نهم هجرت تا کرانه های شام رفت ودر تبوک، با قبائل متعددی، پیمان بست، پس از بازگشت به مدینه، شرایط ظاهری ایجاب می کرد که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)در سال نهم عازم زیارت خانه خدا شود و از شهری که سال گذشته به تصرّف او در آمده است،بازدید نماید. ولی مقارن این احوال، حادثه ای رخ داد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از شرکت در مراسم حجّ آن سال بازداشت وحادثه از این قرار بود:

رسم عرب در دوران جاهلیت این بود جامه ای که با آن، خانه خدا را طواف می کرد، پس از پایان طواف، در راه خدا به عنوان صدقه می داد، از این جهت اگر جامه مکرر نداشت، لخت وبرهنه طواف می نمود. در همان سال در ماههای حرام زن زیبایی وارد مسجد شد وچون جامه اضافی نداشت وجامه عاریت نیز نتوانست تحصیل کند، ناچار شد با وضع زننده وبه صورت برهنه که محرّک افکار شیطانی حاضران در کنار خانه خدا بود، طواف نماید.

پیامبرگرامی (صلی الله علیه وآله) از طواف زن مشرک با آن حرکات زننده که تاریخ متذکر آن است آگاه گردید . و از اینکه خانه خدا که باید مهد تربیت ومرکز فراگیری تعالیم وروش های آسمانی باشد. بر اثر آزادی شرک وبت پرستی، مرکز طواف زنان برهنه، وچشم چرانی جوانان شهوت پرست گردیده است. متأثّر گردید.

مقارن این گزارش پیک وحی فرود آمد. و آیاتی چند از آغاز سوره برائت را

آورد، مفاد این آیات قطعنامه ایست از حکومت اسلامی در باره بت پرستان که باید در مدّت چهار ماه، وضع خود را در برابر حکومت توحید، روشن سازند ویکی از دو راه را انتخاب کنند.

### پذیرش اسلام یا آمادگی برای نبرد

پیامبر(صلی الله علیه وآله) آیات یاد شده را به ابی بکر تعلیم نمود وچهل تن از یاران خود را با او همراه ساخت که آیات یادشده را در عید قربان برای مشرکان وبت پرستان که تا آن روز از یک آزادی نسبی برخوردار بودند. تلاوت نماید وآنان بدانند از این به بعد نمی توانند با چنین عقیده وعملی در محیط اسلامی زندگی کنند.

ابوبکر آیات را فرا گرفت وبا چهل تن از یاران خدا، عازم مکّه گردید. هنوز مراحلی طی نکرده بود که پیک وحی بار دیگر فرود آمد وپیامبر را با جمله زیر یا مشابه آن خطاب نمود وگفت:«لا یُؤدّیها إلاّ أنت أو رجل منك»: «این آیات را جز تو و یا کسی که از تو واهل بیت تو است نمی تواند ابلاغ کند».

در این موقع ، پیامبر (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را طلبید ومرکب مخصوص خود را در اختیار او نهاد وجابربن عبداللّه را ملازم او ساخت ودستور داد هرچه زودتر خود را به ابی بکر برساند وآیات یاد شده را از او بگیرد ودر روز «منی» در کنار «جمره عقبه» آیات الهی را تلاوت نماید. علاوه بر تلاوت آیات، چهار دستور را نیز به سمع مشرکان برساند:

۱ـ جز فرد مسلمان کسی حق ندارد وارد خانه خدا گردد.

۲ـ هیچ کس نمی تواند به طور برهنه طواف کند.

۳ـ گروه مشرک حق ندارد در مراسم حج شرکت کند.

۴ـ هر کافری که با پیامبر پیمان دارد. پیمان او محترم است تا وقتی که پایان پذیرد ولی گروهی که با پیامبر پیمان ندارد ویا پیمان شکسته است تا مدّت چهار ماه

جـان ومـال آنـان محترم است وپس از انقضـای این مـدّت بایـد وضـع خـود را روشن کننـد اگر دست از شـرک وبت پرسـتی برداشتند بسان مسلمانان دیگر آزاد خواهند بود ودر غیر این صورت جان ومال آنان احترامی نخواهد داشت.

پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) به علی (علیه السـلام) فرمود آیـات یـاد شـده را از ابی بکر بـاز گیر و او را به ادامه سـفر با شـما یا بازگشت به مدینه مخیّر ساز.

علی حرکـت کرد ودر «جحفـه» بـه ابی بکر رسـید وپیـام پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) را به او ابلاـغ نمـود وآیـات الهی را از او بـازگرفت، او را میـان بازگشت به مـدینه وادامه سـفر مخیّر ساخت ابی بکر کمی اندیشـید وبازگشت به مـدینه را بر ادامه سـفر ترجیح داد. وقتی حضور پیامبر رسید به حضرتش عرض کرد:

«أهلتنی لأمر طالَتْ الأعناقُ إلیه، فلما صرتُ ببعضِ الطُرق عزلْتنی مِنْه».

«مرا بر انجام کاری لایق وشایسـته شـمردی، کاری که گردنها روی شوق وعلاقه به سوی آن کشـیده می شـد، هر فردی افتخار انجام آن را در دل می پروراند، وقتی مقداری از راه را پیمودم مرا از آن سمت عزل نمودی».

سپس افزود آیـا در باره من آیه ای فرود آمـد. پیامبر (صـلی الله علیه وآله)گفت آیه ای فرود نیامـده جز اینکه پیک وحی فرود آمد وگفت: این آیات را خودم ویا کسی که از خاندان من است ابلاغ نماید.

امیرمؤمنان (علیه السـلام) وارد مکه گردید وبالای جمره عقبه آیاتی از سوره توبه را تلاوت نمود وپیام های چهارگانه پیامبر را رسانید.

لحن قاطع آیات ودستورهای چهارگانه پیامبر (صلی الله علیه وآله)، دگرگونی عظیمی در اجتماع بت پرستان پدید آورد وهنوز چهار ماه سپری نشده بود که بت پرستی در محیط مکه واطراف آن ریشه کن گردید وهمگی در پوشش اسلام قرار گرفتند.

ص : ۱۱۸

### فضیلت غیر قابل انکار

شکی نیست که عزل ابی بکر وانتخاب مجدد علی برای تلاوت آیات وابلاغ پیامهای پیامبر (صلی الله علیه وآله)یکی از فضایل غیر قابل انکار امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و این فضیلت را نه تنها محدّثان ومفسّران شیعه نقل کرده بلکه گروه زیادی از محدّثان ودانشمندان اهل تسنن این فضیلت را در کتابهای خود آورده اند، مرحوم علاّمه امینی در کتاب الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۱۸_ ۳۲۱ این فضیلت را از ۷۲ تن از بزرگان ودانشمندان اهل تسنن نقل نموده است وبا چنین نقل متواتری نمی توان اصل آن را انکار کرد، شیخ شمس الدین مالکی (که در سال ۷۸۰ هجری قمری درگذشته است) در قصیده خود که در حقّ خلفا سروده است چنین می گوید:

وأرسله عنه الرّسول مبلِّغاً *** وخصّ بهذا الأمرِ تخصیصَ مفرد

وقال هل التبلیغُ عنی ینبغی *** لمن لیس من بیتی من القوم فاقتد

:«پیامبر (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را به عنوان پیام رسان خود اعزام نموده واو را تنها برای ابلاغ آیات خدا برگزید و فرمود آیا آن کس که از خاندان من نیست، شایستگی ابلاغ پیام مرا دارد؟!

عزل ابی بکر وگزینش مجدد امام به جای وی، در میان مفسّران وتاریخ نگاران اسلام سروصدایی به راه انداخته است وهر فردی مطابق تمایلات درونی خود آن را تحلیل کرده است به طور مسلّم هر نوع داوری که بر اساس تعصبات مذهبی وعقاید درونی استوار باشد، جز پیشداوری چیز دیگری نخواهد بود، واگر این نویسندگان، عقاید خود را کنار می گذاردند ودر جمله ای که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره این عزل ونصب نقل شده است دقّت می کردند به حقیقت وعلّت آن به خوبی پی می بردند ولی متأسفانه گفتار پیامبر را کنار نهاده و از پیش خود عللی را که بسان علل

پس از وقوع حادثه است. تراشیده اند.

محمود الوسی بغدادی (متوفای سال ۱۲۷۰ نویسنده کتاب «روح المعانی») در تفسیر خود کوشیده است که حادثه عزل ابی بکر را طوری توجیه کند که از مقام وشخصیت ومعنویت وی نکاهد وی می نویسد:

ابی بکر شخص رؤوف ومهربانی بود در حالی که علی مرد شجاع ودلیری بود ولغو پیمان وتهدید مشرکان ومباح شمردن خون آنان بیش از همه به شجاعت وقوّت قلب نیازمند است واین صفت در علی بیش از ابی بکر که به رحمت وشفقت اشتهار داشته موجود بود. از این جهت پیامبر ابی بکر را از ابلاغ چنین پیامی معذور شمرد وعلی را به جای او برگزید.(۱) گفتار الوسی جز پیشداوری چیز دیگری نیست واساس آن نادیده گرفتن گفتار پیغمبر (صلی الله علیه وآله)است ، پیامبر (صلی الله علیه وآله)هرگز علّت گزینش مجدّد علی را به گونه ای که الوسی توجیه کرده است تعلیل ننموده بلکه علّت این دگرگونی را چنین بیان نمود که من مأمورم این آیات را یا خودم برسانم ویا کسی که از اهل بیت من است برساند، اگر علت این دگرگونی ناسازگاری روحیات ابی بکر با ابلاغ این آیات بود، جا داشت که پیامبر (صلی الله علیه وآله)چنین سخن نگوید بلکه آن را از راه رأفت وشفقت ابی بکر وشجاعت وقوّت قلب علی (علیه السلام) مدلّل نماید.

الوسی در این توجیه آنچنان تعصب بخرج داده است که برای حفظ مقام وموقعیت ابی بکر ناخودآگاه از عظمت پیامبر کاسته است زیرا لازمه گفتار او این است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نیز شایسته ابلاغ این آیات نیز نباشد زیرا اگر شفقت ومهربانی ابی بکر مانع گردید پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)نیز مظهر اعلای رحمت وشفقت ورأفت ومهربانی وبه گفته قرآن رحمه للعالمین است. پس باید او نیز صلاحیت ابلاغ این پیام را نداشته باشد در صورتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله)خود را شایسته این کار می دانست وفرمود: خدایم گفته است «لا یؤدیها إلاّ أنت أو رجل منک»:«جز تو یا مردی که از خاندان تو است کسی حقّ ابلاغ آن را ندارد».



---

۱- [۱] روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۵.

## مناظره ای در مدرسه دار السعاده دمشق

مناظره ای در مدرسه دار السعاده [(۱)](#) دمشق

در این جا بی مناسبت نیست مناظره ای را که در مدرسه دارالسعاده دمشق میان نگارنده واستاد تاریخ اسلام آن مؤسسه رخ داده بگونه ای فشرده نقل شود.

استاد برای دانشجویان مدرسه کتاب «محمّد رسول اللّه» نگارش محمّد رضا مصری را تدریس می کرد، در پایان درس به مناسبت گفتار مؤلّف سخن به شجاعت ابی بکر کشیده شد، نگارنده با کسب اجازه شروع به سخن نمود که مشروح آن را یادآور می شویم.

«نویسندگان اهل تسنن در هر جایی ابی بکر را بگونه ای معرّفی می کنند واحیاناً او را با صفات متضاد که هرگز با هم جمع نمی شوند توصیف می نمایند. وقتی در باره علّت عزل او از ابلاغ پیام خدا بحث می کنند او را به رأفت ورحمت که نقطه مقابل قهرمانی ودلاوری در جنگها ونبردها است، توصیف می نمایند و از این راه مقام وموقعیت او را حفظ می کنند ولی در مقابل، مؤلّف همین کتاب ابی بکر را، شجاع تر از علی معرفی می کند ومی گوید: از علی پرسیدند تو شجاعتری یا ابی بکر؟ علی فرمود: ابی بکر».

اکنون باید دید اگر ابی بکر شجاع تر از علی است پس چرا الوسی عزل ابی بکر را از نقطه دیگر توجیه می کند و او را مظهر نرمی ومهربانی، وامام را مظهر قهر وشجاعت معرّفی می نماید.

گذشته بر این در تاریخ اسلام موردی نداریم که وی با اَبطال جنگ وقهرمانان مشرک و یهود، در افتاده ودست وپنجه نرم کرده باشد.ویا فردی را با شمشیر خود



---

۱- [۱] این مدرسه، مدرسه مقدماتی برا ی دانشکده الهیات «دمشق» اسن و در ضلع شمالی مسجد اموی در کوچه ای که به «حرم» حضرت «رقیه» منتهی می گردد قرار دارد و تاریخ مناظره مربوط به سال ۱۳۹۶ هجری قمری است.

بکشد نه تنها چنین چیزی در تاریخ اسلام وجود ندارد، بلکه نصوصی که در تاریخ اسلام موجود است حاکی از فرار او در نبرد خیبر است واتّفاقاً خود همین مؤلّف در بخش «نبرد خیبر» ناخودآگاه جریان فرار را نقل کرده است سپس نگارنده کتاب مذکور را ورق زد وعبارت های مؤلّف را در بخش جنگ خیبر برای استاد قرائت نمود.

وی در این بخش می نویسد:

پیامبر گرامی قبلاً پرچم را به دست گروهی داده بودند که در میان آنان ابی بکر وعمر بود، ولی آنان بدون اخذ نتیجه بازگشته بودند، در این موقع پیامبر فرمود:«فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا وپیامبر او را دوست دارند و او هرگز پشت به دشمن نمی کند (لا یُولّی الدبر).(۱)

مفاد این جمله چیست؟ چرا پیامبر می فرماید: پشت به دشمن نمی کند، این جمله به خاطر این است که پیشینیان که پرچم به دست گرفته بودند همگی پا به فرار گذاردند وپشت به دشمن کردند آیا با این وضع صحیح است او را یک فرد شجاع ودلیر بخوانیم.

استاد تاریخ پس از شنیدن بیانات نگارنده، از وجود چنین تناقض سخت ناراحت شد وسخن را به جای دیگر برد که نقل آن مایه اطاله سخن است.

### توجیه ناروای دیگر

ابن کثیر شامی که در قرن هشتم اسلامی می زیسته است در تفسیر خود توجیه دیگری را یادآور شده می گوید: رسم عرب در نقض پیمان هایی که بسته بودند، این بود که شخص خود متعهد ویا کسی که از بستگان اوست، پیمان را لغو کند وچون



---

۱- [۱] نویسنده مصری سخن پیامبر را نقل به معنی کرده در حالی که پیامبر این چنین فرمود:کرّار غیر فرّار.

علی از بستگان پیامبر بود از این جهت وی برای این کار انتخاب گردید.(۱) این توجیه نیز با حقیقت وفق نمی دهد، زیرا در میان بستگان پیامبر شخصیت هایی مانند عباس(عموی پیامبر) وجود داشت که پیوند خویشاوندی وی با پیامبر کمتر از علی نبود، چرا انجام چنین کاری را بر عهده او ننهاد.

## نظر واقع بینانه

دقّت در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ما را به سه مطلب رهبری می کند:

۱ـ امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نزدیک ترین فرد نسبت به پیامبر است وبیانگر این حقیقت جمله «أو رجل منک» وجمله های مشابه آن می باشد، که محدّثان اسلامی نقل کرده اند.

۲ـ الغاء پیمان ونقض میثاق وعهد، از امور سیاسی وحکومتی است ویک چنین کاری از شئون حاکم ورئیس دولت است وجز او هیچ کس نمی تواند پیمان ببندد ویا پیمانی را لغو کند.از این جهت خداوند، علی (علیه السلام)را قرین وهمشأن پیامبر(صلی الله علیه وآله) در امور سیاسی وحکومتی می شمارد ومی گوید برای این کار جز تو ای پیامبر که رئیس علی الاطلاق هستی ویا فردی که از تو است، کسی صلاحیت ندارد وتلویحاً می رساند که کارهای سیاسی وامور مملکتی باید به وسیله این دو نفر حل وفصل گردد واگر روزی حاکم مسلّم اسلام از جهان رفت وخورشید رسالت پس از مدتی ناپدید گردید مرجع ومسئول یک چنین کارهای خطیر، شخص علی بن ابی طالب (علیه السلام)است وهرگز نباید به غیر او مراجعه کرد.

ارجاع کارهای حکومتی وسیاسی، از طرف حاکم مسلّم، به فرد دیگری عملاً تثبیت موقعیت ومقام اجتماعی او است که اگر روزی رئیس از میان رفت، مسئول اینگونه کارها همان فردیست که در حال حیات حاکم اینگونه امور سیاسی را حل



---

۱- [۱] تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص ۲۳۱.

وفصل می نمود.

۳_ شخصی که شایستگی ابلاغ چند آیه از آیات یک سوره را ندارد، هرگز شایستگی آن را ندارد که مجموع نوامیس اسلامی از کتاب وسنّت، قضاء ودادرسی، تبلیغ وتوسعه اسلام را به او بسپارند وزمام امور مسلمانان را به دست بگیرد ومرجع کارهای دنیوی واخروی مسلمانان باشد.

تفسیر مشروح آیات در چند فصل بیان می گردد.

آیه اول: (بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ) .(۱)

«پیام بیزاریست از جا نب خدا وپیامبر او، به گروه مشرکان، آنان که با آنها پیمان بسته اید».

آیه دوم:(فَسِیحُوا فِی الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُر وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزی اللّهِ وَ أَنَّ اللّهَ مُخْزِی الْکافِرِینَ) .(۲)

«چهار ماه آزادانه در زمین سیر کنید وبدانید که شما خدا را ناتوان نخواهید ساخت خدا خوارکننده کافران است».

آیه سوم: (وَ اَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذاب أَلِیم).(۳)

«اخطاریست از خدا وپیامبر او، به مردم در روز «حجّ اکبر» که خداوند وپیامبر او از مشرکان بیزار است. ای مشرکان اگر توبه کنید برای شما بهتر است واگر از توبه روی گردانید بدانید که شما خدا را ناتوان نمی سازید، کافران را با عذاب دردناک بشارت بده».



---

۱- [۱] سوره توبه، آیات ۱_ ۲.

۲- [۲] سوره توبه، آیات ۱_ ۲.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۳.

آیه چهارم: (إِلاّ الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) .(۱)

«مگر آن گروه از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید و از عمل به پیمان چیزی کم نکرده اند و از کسانی که بر ضدّ شما هستند پشتیبانی ننموده اند، با این گروه تا آخر وقت پیمان، وفادار باشید. خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد».

آیه پنجم:(فَإِذَا انْسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَد فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا الصَّلوةَ وَآتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .(۲)

«هر وقت ماههای حرام سپری گردید مشرکان را در هر نقطه ای جستید، بکشید وبگیرید ومحاصره کنید ودر هر کمینگاه برای دستگیری آنان بنشینید، هرگاه توبه کردند ونماز گزاردند وزکات پرداختند، آنان را رها کنید زیرا خداوند بخشنده ومهربان است».

وقتی دولت جوان اسلام پایه گذاری گردید وپیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) برای تثبیت موقعیت حکومت جوان خود، با قبایلی پیمان بست این گروه بر دو دسته بودند:

۱ــ گروهی علاقمند و وفادار به پیمان.

۲ــ گروهی ناکث وپیمان شکن.

در این قطعنامه از آن گروه رفع امان گردیده وجان ومال آنان بی ارزش شمرده شده است که نسبت به پیمان های خود وفادار نبودند و در هر فرصت مناسبی، از پشت خنجر می زدند. این حقیقت از مجموع آیات شانزده گانه سوره بخوبی روشن می گردد.و جمله هایی که گروه وفادار را از چنین قطعنامه ای جدا می سازد.

ص : ۱۲۵

---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۴.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۵.

(إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمُ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ) .

«مگر آن گروه از مشركان كه با شما پيمان بسته اند و از عمل به پيمان چيزى كم نكرده اند از كسى بر ضدّ شما پشتيبانى ننموده اند، نسبت به آنان تا پايان مدّت وفادار بمانيد».

در آيه هفتم كه بعداً به تفسير آن خواهيم پرداخت چنين مى فرمايد:

(إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ).

«مگر افرادى كه با آنان نزد مسجد الحرام پيمان بستيد تا آنان وفادار هستند شما نيز وفادار باشيد».

نه تنها به وسيله اين دو آيه، گروه وفادار به پيمان از اين قطعنامه استثنا شده اند بلكه در آيه هاى هشتم ودهم ويازدهم از همين سوره به اين حقيقت تصريح ويا اشاره نموده است.واين خود نشانه پاكى وآسمانى بودن آيين اسلام وصداقت ودرستكارى حضرت محمّد (صلى الله عليه وآله)است كه در موقع قدرت وعظمت خود وضعف وبيچارگى دشمن، پيمانهاى خود را يكجانبه لغو نكرده ونسبت به آنها وفادار باقى مانده است.

در الغاء امان از مشركان خاورشناسان زياد گرد وخاك كرده اند وقطعنامه قرآن را در باره گروه مشرك مورد انتقاد قرار داده اند ولى در مفاد آيات دقّت نكرده وتصوّر كرده اند كه پيامبر گرامى (صلى الله عليه وآله) همه را به يك چوب رانده است وبه وفادار وپيمان شكن از يك نظر نگريسته است در صورتى كه در اين شانزده آيه كه حضرت على (عليه السلام)مأموريت يافت آنها را بر مشركان در «روز منى» بخواند گروه وفادار صريحاً مورد احترام بوده وپيامبر(صلى الله عليه وآله)مأمور بود مادامى كه از جانب آنان نقضى رخ ندهد نسبت به آنان وفادار باشد.

## چرا مشرک در کشور اسلام رسمیت ندارد؟

بحث ما فعلاً درباره فلسفه جهاد اسلامی نیست زیرا تجزیه وتحلیل یک چنین موضوعی در خور کتابی است که فعلاً از هدف ما بیرون است. هدف در این بحث تشریح گوشه ای از فلسفه این قطعنامه است که بدون ریخته شدن قطره خونی شبه جزیره را از لوث شرک پاک ساخت وسبب شد که گروه های مشرک دست از بت پرستی برداشته به تدریج با آیین توحید آشنا گردند.

روشن ترین وجه این قطعنامه این است که بت پرستی یک نوع مبارزه با اساسی ترین قانون و «ایده» تمام آیینهای توحیدی است. مبارزه با «ایده»ای که موجودیت واساس تمام شرایع آسمانی را تهدید می کند، در این صورت هیچ حکومت الهی نمی تواند دست چنین حریفان را باز بگذارد وبه آنان اجازه فعالیت بدهد ویا آنان را به رسمیت بشناسد.

این تنها اسلام نیست که گروهی را که با اساس تشکیلات آن مخالفند، به رسمیت نمی شناسد بلکه در تمام جهان جمعیتهایی که با اساس کشوری مخالف باشند به رسمیت شناخته نمی شوند. درست است که در برخی از کشورهای سرمایه داری، حزب کمونیست که مخالف رژیم سرمایه داری است آزاد است وبه طور رسمی فعالیت دارد ولی این آزادی علّت دیگری دارد وآن را زمامداران وقت می دانند که حزب مخالف نقشی نداشته ودر افکار عمومی اثر مثبتی نخواهد داشت از این جهت آن را به رسمیت شناخته واجازه فعالیت می دهند ولی اگر احساس کنند که رقیب، اساس رژیم را متزلزل می سازد و در فکر پیروزی بر نظام حاکم است هرگز دست آنان را در فعالیت باز نمی گذارند.

آمریکای جنایتکار وجود یک حکومت سوسیالیستی را در آمریکای لاتین به نام «نیکاراگوئه» تحمّل نمی کند وپیوسته در صدد براندازی آن است مع الوصف اجازه

ص : ۱۲۷

می دهد که حزب کمونیست به طور رسمی وجدّی در کشور سرمایه داری فعالیت کند؟!

### هدف مشخص پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اصولاً ـ هدف از تشکیل حکومت اسلامی، دعوت به یکتاپرستی واشاعه توحید وبرچیدن هر نوع بت پرستی است. پیامبر از جانب خدا وظیفه دارد که با روش های گوناگون ــ از استدلال وبرهان وپند ونصیحت گرفته تا سر حدّ جبر و زور ــ بت وبت گرا را از صفحه روزگار برافکند، در این صورت چگونه می تواند در محیط حکومت خود چنین افرادی را به رسمیت بشناسد وبه آنان آزادی عمل بدهد. هرگاه خاورشناسی در هدف پیامبران وبرگزیدگان آنان که از جانب خدا، برای پاکسازی محیط از لوث شرک مبعوث شده اند، بیندیشد وبداند که آنان برای توحید عبادت وتثبیت یگانه پرستی آمده اند اگر منصف باشد قطعاً حق را می پذیرد.

پیامبران بسان رؤسای حکومت های دموکراسی نیستند که از طرف اکثریت مردم برگزیده شده باشند تا در تقنین وتشریع خود، از افکار عمومی الهام بگیرند واگر مردم روزی بر وجود مشرک صحّه گذاردند آنان نیز آنان را بپذیرند.

بلکه آنان از جانب خدا روی خط ومشی معیّنی برانگیخته شده اند و هدف از بعثت آنان دعوت به یکتاپرستی وبازداری مردم از پرستش غیر اوست.هرگاه بپذیریم که آنان از جانب خدا برانگیخته شده اند ونیز بپذیریم که هدف آنان بسیار مقدّس وحیاتی است; در این صورت، این نوع انتقادها جز انتقادات کودکانه چیز دیگری نخواهد بود.

شاید در جهان هدفی مقدّس تر از مبارزه با شرک وبت برستی نباشد در این صورت باید دید که رهبر عالیقدر، از چه وسائلی برای این هدف استفاده کرده و در وصول به آن، چگونه اصول انسانی را رعایت نموده است.

پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) سیزده سال تمام در مکّه از طریق پند واندرز وتشریح مفاسد

شرک وبت پرستی، مشرکان را به حق وحقیقت دعوت نمود و این مطلب به قیمت مهاجرت او از مکّه به مدینه تمام گردید و اگر هجرت نمی کرد جان خود را از دست می داد.

پس از ورود به مدینه وگرایش «اوس وخزرج» وگروهی از قبایل اطراف به اسلام، باز نیروهای مشرک دست از او برنداشته کراراً مدینه را مورد هجوم وتاخت وتاز خود قرار دادند که رشادت ودلاوری سربازان اسلام، حملات آنان را خنثی ساخت; مقاومت پیامبر سبب گردید که اسلام ویکتاپرستی در سطح کشور حجاز، گسترش یابد ودولت جوان اسلام تشکیل گردد وتمام پایگاههای شرک سقوط کند ودر تصرّف مسلمانان قرار گیرد.

آیا تکلیف یک رهبر دلسوز وعلاقمند به سرنوشت انسان ها، در باره گروهی که پس از سپری شدن دوران نرمش وپند واندرز در ایّام اقامت سیزده سال در مکه وپس از بیست وهفت بار نبرد با شخص پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)(غزوات) وپس از پنجاه وپنج بار جنگ با گروههای اعزامی از جانب پیامبر (صلی الله علیه وآله) در اطراف کشور; باز دست از عادت زشت وروش ضد انسانی خود بر نمی داشتند چه بود؟ جز این بود که از طریق قطعنامه شدید اللحن آنان را میان ترک یک عمل زشت ویا آمادگی برای نبرد مخیّر سازد؟! اگر چنین نمی کرد راه دیگری برای اصلاح آنان وجود داشت؟

### الزام به ترک عمل زشت عیب نیست

گاهی تصوّر می شود که الزام آنان به ترک عادت زشت مانند بت پرستی با اصول آزادی ودموکراسی مخالف است، در صورتی که از نظر واقع بینی، الزام به ترک عمل ناروا، عیب نیست. فرض کنید بیماریِ خطرناکی مانند«آلتور» در گوشه و کنار کشور بروز کند وظیفه بهداشت کشور ایران این است که همه افراد را بر ضدّ آن واکسیناسیون کند، حالا ـ اگر مأموران بهداشت با گروهی روبرو شدند که بر اثر جهل ونادانی از تزریق واکسن «آلتور» خودداری نمایند در این صورت وظیفه مأمورین

ص : ۱۲۹

علاقمند به بهداشت عمومی چیست؟

جز این است که با استمداد از قوای انتظامی و طریق جبر و زور، آنان را بر ضدّ بیماری، واکسیناسیون نمایند، آیا ما به خود حق می دهیم که بگوییم کـار مأموران بهـداری بر خلاف اصول آزادی ودموکراسـی است ویا اینکه یک چنین جبر وزور را که به صلاح طرف وبه قیمت حفظ جان وسلامت او است یک عمل انسانی می خوانیم وکار آنان را می ستاییم؟

## برای آزادی حدّ ومرز است

آزادی لفـظ زیبـا وشورانگیز ودر عین حـال فریبنـده ای است. آنچه مهم است این است که بایـد در حـدود وقیود آزادی کمی بیندیشـیم، آیـا آزادی فرد واجتمـاع در هرحال مسـتحسن وزیبا است؟!، یا این که برای آزادی حـدّومرزی است وتجاوز از آن، مایه بـدبختی وذلّت است وبه عبارت دیگر آنچنان نیست که آزادی در هر حال ودر هر شـرایطی مطلوب ومسـتحسن باشد زیرا آزادی بی قید وشرط بسان آزادی کودک است که می خواهد همه چیز را بشکند، به همه جا برود وبه همه چیز دست بیاندازد ویک چنین آزادی به ضرر انسان ها تمام می گردد.

فرض کنیـد گروهی با تشـکیل دادن کلوپها، ودایر ساختن مراکز فحشا بخواهنـد اخلاق وروحیات مردم را فاسد سازند واصول انسـانی را تحت عنوان «آزادی عقیـده وعمـل» زیر پـا بگذارنـد آیـا جلوگیری از این گروه بـا اصـل «حریّت» وآزادی مخـالف است؟!

آزادی تـا آنجـا محترم است که بر اصول صـحیح زنـدگی وارزشـهای اخلاـقی لطمه ای وارد نسازد وجامعه انسانی را به افکار جاهلانه واعمال ضد انسانی دعوت ننماید واگر نه چنین افکار وعقاید واعمال و رفتار از نظر خرد محکوم می باشد.

جلوگیری از اعمال شرم آور یک چنین گروه فاسد، وظیفه وجدانی هرفرد

علاقمنـد بـه شـرف انسـانی واصـول صـحیح زنـدگی اسـت، از ایـن جهت در برخی از کشورهـایی که به آزادی ودموکراسـی معروفند، قوانینی وجود دارد که از نهضت های زیان بخش اقتصادی واخلاقی واجتماعی جلوگیری می نمایند وهیچ خردمندی کار آنان را با اصول حریت منافی نمی داند.

اصولاًـ وظیفه هر انسـان علاقمنـد به تمـدن انسـانی، این است که از گسترش افکـار قلـدرانه وجاهلانه، از اشاعه رفتارهای ضـد اخلاقی بشدّت جلوگیری نماید هرچند با خشم وغضب افکار عمومی روبرو گردد.

آری در برخی از کشورها که از بی بنـد وباری بیشتری برخوردارند، گروهی با تشـکیل کلوپهای زیرزمینی مردم را به برهنگی دعوت می کننـد، ویـا گروهی خواهان آزادی وقانونی بودن هم جنس بازی می باشـند، حتی نگارنـده، جمعیت عظیمی از این گروه را مشاهـده کرد که با راهپیمایی خود در خیابانهای یکی از ایالات آمریکا از دولت خود درخواست می کردنـد که یک چنین عمل شنیع را آزاد وقانونی گرداند.

ولی آیا آزادی، تا این حد صـحیح وبه نفع جامعه انسانی است، حالا اگر اکثریت مردم آمریکا وانگلستان خواهان چنین آزادی ها شدند آیا صـحیح است کنگره آمریکا ومجلس عوام انگلسـتان زیر پوشـش حریّت وآزادی ویا حربه افکار عمومی واین که سرچشمه قانون خواسته های اکثریت یک ملّت است، بر چنین افکار وعقایدی صحّه بگذارند.(۱)

اینجاست که عظمت وبرتری اسلام در محدود ساختن آزادی روشن می گردد.

در جهان امروز بهره منـدی از آزادی یک شـرط بیش ندارد وآن این که هرفردی از هر نوع آزادی برخوردار است مشـروط بر اینکه مزاحم آزادی دیگری نباشد، از این



---

۱- [۱] نتیجه یک چنین بی بنـد و باری در مسائل جنسـی پیـدایش بیماری مسری «ایـدز» در امریکا وانگلسـتان است که چهره وحشت زای خود را نشان داده و همه را مرعوب ساخته است.

جهت بت پرستی وقمار وشراب وفحشاء وخودفروشی آزاد وبلامانع است زیرا یک چنین آزادی فردی مایه سلب آزادی از دیگران نیست.

در اسلام بهره مندی از آزادی دو شرط دارد:

۱ــ مزاحم دیگری نباشد.

۲ــ بر سعادت خود لطمه ای نزند.

در غیر این دو صورت، بشدّت از آن جلوگیری می گردد هرچند ملّت ویا اکثریت مردم خواهان آن باشند، از این جهت از نظر اسلام بسیاری از منکرات که در کشورهای دموکراسی رایج است، ممنوع می باشد وبرای مرتکب آن، کیفرهایی معیّن شده است.

روی این اساس است که گرایش به شرک وبت پرستی جرم است وشرک تا حدّ قتل تهدید شده است زیرا شرک بدترین لطمه را بر پیکر انسانیت وارد می سازد وانسان با آن عظمت را، خوار وزبون ساخته ومقام انسان را به سر حدّخضوع در مقابل سنگ وگل تنزّل می دهد، تا آنجا که بسیاری از اعمال ناشایست عرب جاهلی معلول انحراف از یکتاپرستی بوده است آیا با این وضع، صحیح است رهبر اسلام، شرک ومشرک را به رسمیت بشناسد وتماشاگر صحنه ای شرک آلود گردد.

شرک وبت پرستی هر نوع فضیلت وکمال را از انسان سلب می کند تا آنجا که خود را زبون حیوانی مانند گاو ویا موجوداتی بی جان مانند ماه وخورشید وسنگ وگل می سازد.

آیا صحیح است که جمعیت قریب به یک میلیاردی هند، گرفتار گرسنگی باشند ولی صد وپنجاه میلیون گاو، آزادانه بگردند، ومزارع آنها را ویران سازند، وبهترین میوه های آنها را بخورند وآنقدر بخورند وبگردند که سرانجام لاشه مرده آنها در وسط میدانها و خیابانها بیفتد و لاشه آنها دردسر تازه ای ایجاد کند.

علّت زبونی ملّت هند وتیره روزی این گروه که از این مواهب طبیعی ویتامین

وپروتئین زا محرومند چیست؟ جز این است که دست ارادت به سوی حیوان دراز کرده، وخود را خوار وذلیل آن ساخته اند واگر ریسمان ارادت خود را بگسلند یکی از غنی ترین کشورهای جهان می گردند.

اینجاست که عظمت ترسیمی که قرآن از شرک کرده است به خوبی روشن می گردد آنجا که می فرماید:

(وَمَنْ یُشْرِكْ بِاللّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطِفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَكان سَحِیق) .(۱)

«هرکس برای خدا شریکی قرار دهد بسان کسی است که از آسمان پرت شده است، یا مرغان هوا او را می ربایند ویا این که باد او را به درّه عمیق می افکند».

این آیه درست بیانگر وضع مشرکان هند است. واگر دست ما در تأویل آیات باز بود می توانستیم مفاد آیه را به گونه ای بر وضع مردم بت پرست این قاره تطبیق نماییم.

این گروه بیچاره مدّتها در چنگال کمپانی های غرب اسیر بودند، ومجموع درآمد این کشور را درندگان غرب می ربودند، اکنون که به آزادی رسیده اند بر اثر دوری از یکتاپرستی، گرفتار زبونی وخواری در برابر گاوها شده ودر گرداب ودرّه بدبختی فرو رفته اند.

آیا بالاتر از این بدبختی می شود که اگر گاوی در وسط ریل های قطار بنشیند قطار مسافربری که صدها شخصیت مملکتی سوار آن هستند، باید توقّف کند وسوت نکشد تا گاو با میل ورغبت خود هر موقع که خواست خوابگاه خود را ترک کند ولو به قیمت سرگردانی صدها مسافر در وسط بیابان تمام گردد.

چندی قبل جراید ایران نوشته بودند: روزی گاوهای مقدس! باندهای فرودگاه دهلی را اشغال کرده بودند، از این جهت برج مراقبت به هواپیماهای داخلی وخارجی



---

۱- [۱] سوره حج، آیه۳۱.

اخطار کرد که فرود آمـدن در این فرودگاه ممنوع است تا وقتی که معبودهای مقدّس ملّت هند با کمال میل ورغبت این منطقه را ترک گویند.

روی این اساس، علّت سخت گیری خدا وپیامبر در باره مردم مشرک وگمراه روشن گردید.

راستی جای تعجّب است گروهی که خود را خـداپرست وپیرو کتابهای آسـمانی مانند تورات وانجیل می دانند واعتراف دارند که پیـامبران برای اشـاعه خـداپرستی، وطرد بت پرستی برانگیخته شـده انـد، مع الوصف اعلام بیزاری پیـامبر را در این آیات با اصول حریت وآزادی منافی دانسته اند ونهضت پیامبر را بر ضدّ مشرکان پیمان شکن، یک روش غیر اصولی تلقی کرده اند در صورتی که عمل پیامبر به دنبال مبارزه های پیامبران پیشین است.

در پایـان بایـد از این گروه اشـکال تراش پرسـید آیا پیامبر با این عمل به جامعه بشـریت خـدمت کرد وآنان را از زبونی وذلّت آزاد ساخت یا نه؟ بطور مسـلّم نمی توان دوّمی را انتخاب نمود زیرا هیچ حق شناسی مبارزه با شرک را کار بی فایده نمی داند پس طبعاً بایـد قسـمت اوّل را انتخاب نمود وآن اینکه این عمل به نفع جامعه بشـریت بود با این فرض اعمال زور وقدرت برای چنین اموری، صحیح ومنطقی خواهد بود هرچند طرف، آن را کار غیر عادلانه بیندیشد.

### نکات آیات سوره برائت

#### اشاره

۱ــ جمله (فَسیحُوا فِی الأَرضِ أَرْبَعَه أَشْهُر) ، به مشرکان مهلت می دهد که چهار ماه آزادانه در روی زمین بگردند، یک چنین آزادی موقّت یکی از افتخارات حکومت جوان اسلام است که به دشمن مهلت می دهد که در این مدّت بیندیشند، شاید از طریق عقل وخرد، راه سعادت را پیدا کنند ویا به هرکجا که بخواهند پناه ببرند واگر برای صف آرایی نیاز به تجهیز دارند، خود را مجهّز سازند واگر دولت جوان اسلام، اهل صداقت نبود می توانست با یک شبیخون همه را درهم بکوبد ومتلاشی سازد.

۲ــ مقصود از جمله(إلی الَّذینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ)چه کسانی هستند؟ پاسخ به این سؤال بستگی به این دارد که کمی با تاریخ اسلام آشنا شویم ودر آیات شانزده گانه قطعنامه دقت نماییم. تشریح هر دو مطلب:

الف: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در سال ششم هجری در نقطه ای به نام «حدیبیه» (محلی است در نزدیکی مکه) بامشرکان قریش، پیمان عدم تعرّض بست وطرفین با تنظیم صلحنامه ای بشرح زیر از یکدیگر فاصله گرفتند:

۱ــ مشرکان ومسلمانان مدّت ده سال متعرّض یکدیگر نشوند.

۲ــ مسلمانان بدون آنکه به مکّه وارد شوند، از همان نقطه به مدینه بازگردند.

۳ــ مسلمانان بتوانند سال آینده به مکّه بیایند وپس از سه روز اقامت، مکّه را به عزم مدینه ترک گویند.

هنوز پیمان به آخر نرسیده بود که سران قبیله «خزاعه» با پیامبر ورؤسای «بنی

بکر» با قریش هم پیمان شدند.و هر دو طایفه مشرک بودند.

چیزی نگـذشت که میان این دو قبیله، آتش جنگ برافروخته شد و قریش با ارسال سـلاح به هم پیمانهای خود میثاق خود را با پیـامبر عملاًـ شـکست پیمـان شـکنی قریش پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) را بر آن داشت که سال هشـتم هجرت(دو سال پس از پیمان حدیبیه) مکّه را محاصـره نماید وسرانجام پایگاه شرک سقوط کرد وبه دست مسلمانان افتاد وگروهی از قریش وطوایف دیگر اسلام آ وردند. ولی گروهی در اطراف واکناف در شرک خود باقی ماندند.

از این بیـان روشن می گردد مقصود از جمله(إلی الّـذین عاهَـدتُمْ مِنَ الْمُشْـرِکینَ) همـان قریش پیمان شـکن وهم پیمانان آنان است که بر شرک ودوگانه پرستی خود باقی مانده بودند.

ب: آیه سیزدهم از سوره برائت نیز بر این مطلب گواهی می دهد ونشان می دهد که مقصود از پیمان شکنان، قریش است زیرا پیمان شکنان را این چنین معرفی می کند :

(أَلا تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ أَوَّلَ مَرَّه).

«چرا با گروهی که پیمان خود را شکسـته اند و تصمیم گرفته اند که پیامبر را از وطن خود بیرون کنند و آنان دشمنی را با شما آغاز کرده اند، جنگ نمی کنید؟».

ناگفته پیداست یک چنین گروهی با چنین صفتی جز قریش وهمپیمانان آنان کسی دیگر نیست.

***

۳ـ مقصـود از (یـوم الحـجّ الأـکبر) همـان روز «منی» روز دهم ذیحجه الحرام است.ودر این جمله لفـظ «اکـبر» را صـفت «یوم» بگیریم وبگوییم مقصود روز حج است که آن، روز بزرگ است ودر حقیقت روز «منی» همانطور که روز حج است

روز بزرگ نیز هست. علّت اینکه چنین روزی را روز بزرگ می نامند، این است که آن روز عید بزرگ اسلامی است علاوه بر این، بیشتر اعمال حج نیز در آن روز انجام می گیرد بنابر این تفسیر، دو نوع حج به نامهای «حجّ اکبر» و «حجّ اصغر» نخواهیم داشت، ولی گروهی که لفظ «اکبر» را صفت حج گرفته اند ناچار شده اند برای توصیف «حج» با لفظ اکبر دو گونه حجّ، تصویر کنند وتوجیهاتی ذکر نمایند مانند:

الف: چون عید قربان در آن سال با عید یهود ونصاری مصادف بود، از این جهت آن روز را در آن سال «حجّ اکبر» نامیدند.

ب: در آن سال چون مسلمان ومشرک کنار هم حج نمودند و از آن پس این کار تکرار نشد از این جهت چنین حجّی را «حجّ اکبر» نامیدند. شاید تفسیری که ما برای این جمله بیان کردیم از این وجه روشن تر باشد. در هرحال علّت اینکه برای خواندن قطعنامه، چنین روزی انتخاب گردید این است که در روز منی از تمام نقاط حجاز گروه انبوهی حاضر می شدند طبعاً با شنیدن قطعنامه مفاد آن را همراه خود برده ودر سرتاسر شبه جزیره منتشر می ساختند.

از برخی از روایات استفاده می شود که امام علی (علیه السلام)بخواندن آیات در جمره عقبه اکتفا نکرد بلکه آن را بر در منازل مشرکان نیز تلاوت کرد.

***

۴ــ مفاد وشأن نزول آیات ونحوه ابلاغ آنها به مشرکان می رساند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواهد با این قطعنامه اساس معنوی دولت جوان خود را پی ریزی کند و رسمیت دین وحکومت خود را در سراسر خاک شبه جزیره به سمع همگان برساند وبا ندای رسا و فراگیر همچنانکه لفظ «اذانٌ» از آن حاکی است غیر قانونی بودن هر روشی را که بر اساس یکتاپرستی استوار نباشد اعلام نماید.

قطعنامه موقعی ابلاغ گردید که پیامبر از جنگ «تبوک» بازگشته بود و تمام ساکنان «طائف» و«تهامه» و«نجد»وقبایلی که تا مرز «تبوک» می زیستند همگی از

آیین اسلام پیروی می نمودند وتقریباً تمام شبه جزیره در قلمرو اسلام قرار گرفته بود، در این موقع مناسب بود برای تحکیم اساس حکومت جوان خود، اعلام کند که در قلمرو حکومت او جز یک عقیده آن هم «توحید» وجز یک حکومت آن هم« اسلام» عقیده وحکومتی رسمیت ندارد.

***

۵ـ شیوایی جمله (وَبَشِّرِ الَّذینَ کَفَرُوا بِعَذاب أَلِیم) بر خواننده گرامی پنهان نیست. ومقصود از به کار بردن لفظ «بشارت» در مورد عذاب دردناک یک نوع استهزا است همچنان که در زبان فارسی در این موقع می گویند از فلانی با یک دست کتک پذیرایی کردند.

***

۶ـ مقصود از جمله (وَلَمْ یُظاهروا عَلَیْکُمْ) این است که کسی را که بر ضدّشما است کمک نکنند همچنان که قریش بنی بکر را که با قبیله مسلمان «خزاعه» در نبرد بودند، کمک کردند، از این جهت پیامبر پیمان خود را با قریش نادیده گرفت ومکّه را فتح کرد.

***

۷ـ میثاق وپیمان، تعهّد انسان است در برابر فرد یا اجتماعی که او نیز متقابلاًـ چنین تعهّدی را دارد. عمل به پیمان نشانه صداقت وجوانمردی ونقض پیمان نشانه فرومایگی است.در آیات وروایات اسلامی روی عمل به پیمان سخت تکیه شده ونقض پیمان یکی از گناهان بزرگ شمرده شده است مانند:

(الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ أُوْلئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ) .(۱)



۱- [۱] سوره بقره، آیه ۲۷.

«گروهی که پیمان هایی را که با خدا بسته اند می شکنند وآنچه را که خدا به وصل آن امر کرده است قطع می کنند ودر روی زمین فساد می کنند آنان زیانکارانند».

در این آیه، پیمان شکنی در ردیف قطع رحم وافساد در روی زمین قرار گرفته، وسرانجام چنین افراد، زیانکاری در جهانست.

(وَالَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ) .(۱)

«گروهی که امانت ها وپیمانهای خود را حفظ می کنند».

در نبرد «صفین» که فرزند ابی سفیان با حیله ونیرنگ سپاهیان علی را مجبور به ترک نبرد نمود وقرار شد که طرفین به مدّت یک سال از یکدیگر فاصله بگیرند ودر این مدّت دو داور از طرفین برگزیده شود تا در باره این دو گروه رأی دهند، وقتی که قراداد نوشته شد وموضوع تحکیم دو نفر به امضای طرفین رسید همان گروهی که علی را تحت فشار قرار داده بودند که به موضوع «حکمیت» تن دهد، از کار خود پشیمان شدند و از امام خواستند که پیمان خود را نادیده بگیرد وجنگ ونبرد را آغاز کنند، امام در پاسخ آنان گفت:

«ویحکم أبعد الرضا والعهد نرجع أو لیس اللّه یقول:(أَوفُوا بالعقود) وقال:(أَوفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذا عاهَدْتُمْ)، (وَلا تَنْقُضُوا الأَیمانَ بَعْدَ تَوکِیدِها وَقَدْجَعَلْتُمُ اللّهُ عَلَیْکُمْ کَفیلاً إِنَّ اللّهَ یَعَلَمُ ما تَفْعَلُونَ) .(۲)

«وای بر شما آیا پس از رضایت وبستن پیمان ، سخن خود را پس بگیریم؟ آیا خدا نمی فرماید: به پیمان های خود وفا کنید ونیز می فرماید: به پیمان های الهی وفادار باشید، ونیز می فرماید: سوگندها را پس از محکم کردن نشکنید در حالی که خدا را کفیل خود قرار دادید خداوند از آنچه که انجام می دهید آگاه است».



---

۱- [۱] سوره مؤمنون، آیه ۸.

۲- [۲] وقعه صفین، ص ۵۱۴.

روی اهمیت ونقشی که پیمان در حیات اجتماعی انسان ها دارد، قرآن مجید در آیه چهارم، سوره توبه دستور می دهد که مسلمانان نسبت به گروهی که به پیمان خود وفادار مانده اند ودشمنان شما را یاری نکرده اند وفادار بمانند ولی در مقابل، گروه پیمان شکن وکسانی را که از پشت سر به اسلام خنجر می زنند ودشمنان اسلام را یاری می نمایند بکوبند. این آیه همچنان که آیات بعدی که به تفسیر آنها خواهیم پرداخت، نکته صدور این قطعنامه را روشن کرده ومی رساند که علّت سخت گیری این است که مشرکان پیمان شکنی نموده ودشمنان مسلمانان را کمک کرده بودند، ودر این صورت برای فلسفه بافی خاورشناسان مزدور محلّی باقی نمی ماند.

***

۸ــ پیمان هایی که میان دو گروه متخاصم منعقد می گردد، غالباً محدود وموقت می باشد از این جهت می توان گفت که تمام پیمان هایی که میان پیامبر وگروه مشرک بسته می شد، همگی محدود بوده است. گروه وفادار از جانب مسلمانان در پوشش امن وامان بوده وگروه پیمان شکن چهار ماه مهلت داشتند که در این مدّت تکلیف خود را روشن کنند.

گذشته بر این که بسیار بعید است پیامبری که برای ریشه کن کردن شرک اعزام شده است، با جامعه شرک پیمان نامحدود ببندد تا در صورت عدم تخلّف، مجبور شود آنان را به حال خود باقی بگذارد وبه بت پرستی ادامه دهند.

از این بیان نتیجه می گیریم که در عهد رسالت هیچ مشرکی با پیامبر پیمان مطلق ونامحدود نداشته است بلکه پیمان های پیامبر همگی محدود بوده وآنان نیز به دو گروه تقسیم می شدند:وفادار، وپیمان شکن.

در این جا جای یک سؤال باقی است که چرا آیات مورد بحث تکلیف مشرکان معاهد را روشن می سازد در حالی که تکلیف مشرکی که اصلاً با پیامبر پیمان نبسته بود روشن نشده است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که در محیط آن روز، یا چنین

گروهی وجود نداشته است واگر هم بودند آنان نیز مجبور بودند وضع خود را در مدّت چهار ماه روشن سازند.

***

۹ــ کمی در پیمانهـای پیامبر (صـلی الله علیه وآله) با مشـرکان بیندیشـیم وهـدف مقـدّس او را از بسـتن چنین پیمانها به دسـت آوریم. در جهان امروز دولتها با یکدیگر پیمانهای نظامی ویا اقتصادی وفرهنگی می بندند. هدف از پیمان نظامی تأسـیس یک خطّدفاعی در برابر حملات دشمن طرفین است تا با فرماندهی واحدی نیروی دشمن را بکوبند.

هـدف از پیمـان اقتصـادی، گسترش بازرگـانی کشور است تـا کالاها و تولیـدات دو کشور در بازارهای یکـدیگر عرضه شود، همچنانکه مقصود از پیمان فرهنگی، تبادل معلومات ودانشـجو وکسب اطلاعات در زمینه های تکنولوژی است. خلاصه هـدف از این نوع پیمانهـا تکمیل بنیه نظامی وقـدرت اقتصادی و رشـد فرهنگ کشور است. در حالی که هـدف پیامبر (صـلی الله علیه وآله) از بسـتن پیمان، نه اسـتفاده از قدرت نظامی بود، ونه کسب بازار عرضه وتقاضا ویا تبادل معلومات واطلاعات بلکه هدف او از این مواثیق وعهود، دو چیز بود:

الف:آزادی رفت و آمـد در سـرزمینهای یکدیگر تا مشـرکان بر اثر تماس با مسـلمانان تحت تأثیر افکار وتعالیم دینی آنان قرار بگیرند وعقاید اسلامی بتدریج در دل آنان نفوذ کند، وسرانجام به اسلام گرایش پیدا نمایند.

ب: بستن پیمان، به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)فراغت می بخشید که به تنظیم امور داخلی وتقویت هسته مرکزی وتجهیز کـافی برای مقـابله با هر نوع مقابله احتمالی بپردازد وبالاتر از آن، با کمال امنیت می توانست به تبلیغ دین وتربیت افراد، واعزام معلّم برای آموزش قرآن ودین به اطراف بفرستد.

از این جهت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در مواردی که از طرف دشمن، موضوع صلح

پیشنهاد می شد به گران ترین قیمت آن را می پذیرفت زیرا این گونه پیمانها برخلاف اندیشه کوتاه فکران، به نفع اسلام بود.و گذشت زمان نیز صحّت آن را در پیمان «حدیبیه» به روشنی ثابت نمود.

***

۱۰_ در قرآن کریم آیاتی داریم که پیامبر را به عفو وگذشت دعوت می کند مانند:

(فاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ) .(۱)

«از آن عفو واغماض کنید تا دستور خدا بیاید».

برخی آیات به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد که به گروه کافر ومشرک اعلام کند که طرفین در روش خود آزاد باشند وکسی متعرّض کسی نباشد مانند:

(لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَ لِیَ دِین). (۲)

«برای شما آیین شما وبرای من آیین من».

برخی آیات به روشنی می رساند که در پذیرش آیین اسلام هیچ گونه اکراه واجباری نیست، چنانکه می فرماید:

(لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِ) .(۳)

«در پذیرش دین اجباری نیست زیرا نشانه های حق از باطل روشن گشته است».

با توجه به این گروه از آیات، اکنون سؤالی مطرح می گردد وآن اینکه اگر پیامبر ومسلمانها به عفو واغماض مأمورند ویا اینکه افراددر دین خود حرّ وآزادند ودر



---

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۲- [۲] سوره کافرون، آیه ۶.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۲۵۶.

پذیرش اسلام اکراه واجباری نیست، پس چگونه در آیات مورد بحث می گوید:

(فَإِذَا انْسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) .(۱)

«وقتی ماههای حرام سپری گردید، مشرکان را بکشید».

(وَقاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كافَّةً) .(۲)

« همگی با مشرکان نبرد کنید همچنانکه آنها همگی با شما نبرد می نمایند».

در پاسخ این پرسش گروهی از مفسّران راه «نسخ» را پیش گرفته اند و می گویند آیات آغاز سوره برائت، ناسخ آیات صبر واغماض ومانند آنها است ولی این پاسخ صحیح واستوار نیست زیرا اگر بپذیریم که در قرآن منسوخ وناسخ داریم آیات سوره برائت نمی تواند ناسخ آیات پیشین باشد. زیرا:

اوّلاً: مضامین این آیات(سیاست صبر) یک رشته احکام شرعی نیست که از جانب خداوند به عنوان یک حکم الهی بر پیامبر فرو فرستاده شده باشد بلکه یک نوع چارجویی در برابر دشمن قوی ونیرومند است که پیش از وحی الهی، عقل وخرد،انسان را به آن دعوت می کند. واگر یک چنین دستوری نیز از جانب خداوند نیامده بود، جز صبر وبردباری واینکه بگوید:«شما بر دین خود وما بر دین خود» چاره ای نبود، زیرا انسان با هدف هرچند هدف او مقدّس باشد اگر خود را در برابر دشمن قوی ونیرومندی مشاهده کرد که مانع از گسترش هدف اوست، جز سیاست اغماض وعفو چاره ای ندارد.بطور مسلّم سیاست عفو واغماض مخصوص به دوران ضعف وناتوانی انسان صاحب هدف است ، ولی اگر زمینه وشرایط دگرگون گردد وطرف در خود احساس قدرت بنماید دیگربرای سیاست اغماض موضوعی باقی نمی ماند وعقل وخرد نیز صاحب هدف را به محافظه کاری دعوت نمی نماید.

بنابراین نمی توان آیات سوره برائت را ناسخ عفو واغماض دانست زیرا مفاد



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۵.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۳۶.

این آیات حکم شرعی نیست بلکه یک چاره جویی است که اگر شرع هم نگفته بود عقل وخرد بر آن حکم می کرد ومنسوخ به آیه ای می گویند که مفاد آن حکم الهی وآسمانی باشد.

ثانیاً: شرط منسوخ این است که حکم منسوخ در ظاهر دوام واستمرار داشته باشد هرچند در باطن موقت باشد، در صورتی که درآیات عفو واغماض چنین ظهوری وجود ندارد به دو دلیل:

الف: سیاست عفو واغماض ویا قانون (لَكُمْ دينكُمْ وَ لِيَ دين) مخصوص به دوره ضعف وناتوانی است ودر دوره قدرت یک چنین سیاست برای یک مصلح که هدف مقدّس دارد مصلحت نیست. در این صورت آیات عفو واغماض شامل دوره قدرت که آیات سوره برائت ناظر به آن است، نمی باشد تا یکی ناسخ ودیگر منسوخ گردد.

ب: آیه عفو واغماض از روز نخست محدود به آمدن حکم دوم است چنانکه می فرماید:(...حَتّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ) : «تا فرمان خدا فرا رسد». وچنین حکمی که از روز نخست محدود به آمدن حکم ثانوی است در صورت ورود حکم دوّم نمی توان منسوخ نامید، اگر پزشکی به بیماری شربتی بدهد وبگوید هر وقت شربتت تمام شد باید داروی دیگری بخوری، در این صورت نمی توان تجویز داروی دوّم را ناسخ حکم اوّلی دانست، بلی اگر در روز نخست می گفت باید در تمام دوران بیماری شربت مخصوص را بخوری سپس در اثناء دستور قطع شربت وخوردن داروی دیگر را می داد در این موقع می توان حکم دوّمی را ناسخ حکم اوّلی دانست.

ثالثاً: غالباً مردم در معنی (لاإِكْراهَ فِي الدِّينِ) دچار اشتباه میشوند وتصور می کنند که هدف آیه این است که باید مشرکان را آزاد گذارند وهرگز نباید شمشیری بکشند بلکه هدف آیه ـ با توجه به ذیل آن: (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الغَيّ)

«هدایت از ضلالت بازشناخته شده است» ـ این است که مردم نباید از روی

تقلیـد وکورکورانه اسـلام را بپذیرنـد وبـدون مطـالبه وتـدبیر در نشانه های هـدایت بگوینـد خـدا هست یا ... زیرا اکنون بر اثر آزادی محیط، ضلالت وگمراهی از هدایت ورستگاری بازشناخته شده است دیگر نیازی به تقلید وپیروی های نسنجیده نیست.

***

۱۱_ مفاد آیه(فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَه أَشْـهُر) این است که مشـرکان بایـد در ظرف چهار ماه وضع خود را در برابر حکومت اسـلامی روشن سازنـد، این چهار ماه از دهم ذیحجه الحرام شـروع می شود ودهم ربیع الثانی پایان می پـذیرد و امیرمؤمنان این آیات را در روز «منی» خواند وچون چهار ماه جنبه ارفاقی داشت، طبعاً آغاز آن از زمانی خواهد بود که قطعنامه به گوش آنان برسـد. بنـابراین، سـخت گیری برمشـرکان از دهم ربیع الثـانی شـروع می شود.در حـالی که در آیه پنجم آغاز سـخت گیری را سپری شدن آغاز ماههای حرام می داند آنجا که می فرماید:

(فإِذَا انْسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُم فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ) .

«هرموقع ماههای حرام سپری گردید مشرکان را بکشید».

همگی می دانیم که ماههـای حرام عبارتنـد از: رجب، ذیقعـده الحرام، ذیحجه الحرام و محرم الحرام. مطـابق ظاهر این آیه باید موضوع سـخت گیری پس از سپری گردیدن محرم آغاز گردد در این صورت باید در مفاد این دو آیه دقّت بیشتری کرد، رفع اختلاف به یکی از سه وجه زیر امکان پذیر است:

الف: از آنجـا که بخشـی از ماههـای چهارگـانه را ماههای حرام تشـکیل می داد از این جهت همه آنها ماه حرام خوانـده شـده است هرچند بخشـی از آنها (صـفر وربیع) از ماههای حرام نمی باشند.بنابراین مقصود از ماههای حرام، ماههای: ذیحجه ومحرم وصفر وربیع الثانی خواهد بود واگر به همه این ماهها، ماه حرام گفته شده است به خاطر تغلیب است.

ب: مقصود از (أَشهُر الحُرم) در آیه پنجم ماههای حرام اصطلاحی نیست

بلکه مقصود همین چهارماهی است که از دهم ذیحجه شروع شده ودهم ربیع الثانی پایان می پذیرد وعلّت اینکه به آنها ماه حرام گفته شده است این است که در این چهارماه جنگ از جانب خدا به عنوان ارفاق حرام شده است.

ج: مقصود از چهارماه همان ماههای حرام است که با سپری شدن محرم، آنها نیز سپری می گردند وآغاز آن از روزی شروع می شود که وحی الهی بر پیامبر نازل گردید ودر پایان محرم، این مدّت سپری می گردد هرچند مشرکان در اثنای این مدّت از آن آگاه گردیدند.

***

۱۲ـ آیه پنجم سوره توبه برای متلاشی شدن سازمان شرک شبه جزیره پنج دستور می دهد که هرکدام در شرایط خاصی اجرا شود:

۱ـ (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) : «هرکجا آنها را یافتید بکشید».

۲ـ (وَخُذُوهُمْ) :«دستگیر کنید (به عنوان برده تملّك یابید)».

۳ـ (وَاحْصُرُوهُمْ) :«از هر طرف محاصره کنید». وارتباط آنها را از یکدیگر قطع کنید.

۴ـ (وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَد) : «در کمینگاهها، مترصد آنان باشید وراهها را به روی آنان ببندید».

هریک از این چهار دستور انسان را به هدف شارع که محو شرک است، آشنا می سازد. این حکم تا روزی است که آنان بر شرک خود باقی بمانند ولی اگر ایمان بیاورند وایمان خود را از طریق خواندن نماز وپرداخت زکات ظاهر سازند باید آنان را آزاد ساخت چنانچه می فرماید:

(فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

«هرگاه روی به سوی خدا آوردند و از کردارهای زشت خویش پشیمان شدند

نمازگزاردند وزکات دادند; دست از آنها بردارید خدا بخشاینده ورحیم است».

وبه حکم قانون«الإسلام یجبّ ما قبله»: «اسلام انسان را از گذشته قطع می کند». پیوند آنان با شرک قطع شده وهمگی در جرگه مسلمانان قرار می گیرند.

تا این جا بیان نکات دوازدهگانه پنج آیه از سوره برائت به پایان رسید، اکنون به تحلیل دیگر آیات ــ تا آیه شانزدهم ــ این سوره می پردازیم.

***

### راه دعوت به اسلام

آیه ششم: (وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتّی یَسْمَعَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْلَمُونَ).(۱)

«اگر کسی ازمشرکان امان بخواهد به او امان بده، تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مأمن وجایگاه خود، برسان (اجازه شنیدن سخن) برای این است که آنان گروه نادانند(شاید با شنیدن سخن خدا متوجه شوند)».

### دفاع از حریم عقیده یک امر فطری است

هر انسانی طبعاً از عقیده خود دفاع می کند، ودر طریق نشر وحفظ آن فداکاری نشان می دهد، زیرا افکار انسان زاییده روح ونیروی فکری اوست. همچنان که فرزندان او مولود قوای جسمانی هستند وفداکاری در راه آنان نیز، فطری می باشد.از طرف دیگر مقدار علاقه انسان به معتقدات خود به اندازه زحمت ورنجی است که در راه آنها متحمّل گردیده است.

تجربه و آزمایش ثابت کرده است که فداکاری انسان در حریم عقیده به مراتب بیش از فداکاری او در حفظ مال ومقام، ویا تحصیل آن می باشد وعلاقه به مال



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۶.

وثروت وجاه ومقام هرچند در انسان روح حماسی ودفاعی می آفریند ولی هرگز، قدرت آن، به پایه انگیزه های معنوی، مانند کسب آزادی وحفظ عقیده نمی رسد.

به عبارت دیگر: انگیزه های مادی ومعنوی، انسان را به سوی نبرد وجنگ می کشد وچه بسا در این راه جانبازی وفداکاری نشان دهد ولی قدرت تحرک انگیزه های معنوی مانند پاسداری از حریم عقاید بیش از انگیزه مادی است.خصوصاً اگر فرض کنیم که وی عقیده خود را مولود وحی از جهان دیگر بداند بطور مسلّم به داوری تاریخ، پایداری انسان در حفظ چنین عقیده، شدیدتر وسخت تر خواهد بود.

انگیزه پیامبران برای جهاد در راه خدا، یک انگیزه معنوی است وآن پاک سازی محیط انسان از شرک ودوگانه پرستی واخلاق نکوهیده است.از این جهت هر موقع مشرکی از فرمانده اسلام بخواهد که اجازه دهد تا در باره برهان نبوت ودلایل برانگیختگی او از جانب خدا، بررسی کند و از نزدیک، سخن خدا را که برهان رسالت واعجاز جاوید اوست، بشنود، باید با درخواست مشروع او فوراً موافقت کند. چه بسا ممکن است او با شنیدن سخن خدا منقلب گردد وبه صفوف مسلمانان بپیوندد; نه تنها پیامبر باید با درخواست او موافقت کند بلکه باید حفظ جان او را تعهّد کند، واگر پس از شنیدن سخن حق به صفوف مسلمانان نپیوست او را به جایگاه نخست خود بازگرداند، تا هم به تعهد خود عمل کرده باشد وهم راه را برای دیگران باز بگذارد و این خود نشانه جوانمردی وآزادی و واقع بینی اسلام است که فردی را که گام در طریق کشف حقیقت می نهد، شایسته هماهنگی می داند وتمام شرایط هدایت او را فراهم می سازد.

درست است که در آیه پنجم به قتل ومحاصره مشرکان دستور می دهد، ولی آیه مورد بحث متحریان حقیقت را استثناء نموده وبر همگی امان می دهد.

ص : ۱۴۸

### نکات آیه ششم

۱ــ الفـاظ (اسْـتجارَکَ) و (فَـأَجِرْهُ) از مـاده «جار» به معنای همسایه گرفته شـده است ومقصود از آن پناه دادن است زیرا رسـم عرب این بـود که از همسـایه حمـایت می کرد وگـاهی به حـامی، «جـار» می گفتنـد حتی در خـود قرآن کلمه «جـار» به معنی کمک وحامی استعمال شده است چنانکه می فرماید:

(وَإِذا زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ وَقالَ لا غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَکُمْ) .(۱)

«هنگـامی که شـیطان کردارهـای آنـان را در نظر آنهـا خـوب جلوه داد، وگفت امروز کسـی از مردم بر شـما پیروز نیست ومن حامی شما هستم.

۲ــ در جمله (حَتّی یَسْمَعَ کَلامَ اللّهِ) :«تا کلام خدا را بشنود»، دو احتمال وجود دارد:

الف:احتمال دارد که لفظ یاد شده متمم جمله (اِسْتَجارَکَ) باشد یعنی اگر مشرک امان بخواهد به خاطر شنیدن کلام خدا به او امـان ده، در این موقع تنهـا در یک صورت امان خواهی او پـذیرفته می شود وآن وقتی است که برای شـنیدن سـخن خـدا امان بخواهـد، ولی اگر امان خواهی او به خاطر امور دیگر باشـد مانند: بسـتن قرارداد صـلح، وحلّ مشـکلات مادی ودنیوی، در این موقع لازم نیست که امان آنان پـذیرفته شود، فقط در یک صورت امان خواهی، پـذیرفته می شود وآن صورتی است که هدف از آن، تحرّی حقیقت باشد ودر غیر این صورت مشمول قانونی هستند که در آیه پنجم وارد شده است. حتّی اگر احتمال دهیم کـه برخی از مشـرکان بر اثر اقـامت در سـرزمین مسـلمانان ولـو برای داد وسـتد وحـلّ مشـکلات دنیـوی وبر اثر تصـادف وبرخوردهای اتّفاقی اسلام می آورند، باز پذیرفتن امان آنان لازم نیست.



---

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۴۸.

ب: این جمله متعلّق به لفظ (فَأَجِرْهُ) باشد در این صورت امان خواهی مشـرک به هر منظوری باشد پذیرفته می شود وعلّت این که امان او بدون قید وشرط پذیرفته می گردد این است که همین برخوردها وملاقاتها، موجب استماع قرآن می گردد وچه بسا موجبات هدایت عدّه ای را فراهم می آورد.

با در نظر گرفتن هدف پیامبر که هدایت گمراهان است هرگاه امان خواهی مشـرک به خاطر امور دیگر باشد ولو احتمال دهیم که در این صـورت موجبـات هـدایت عـدّه ای فراهم می گردد بایـد امـان آنـان را پـذیرفت، زیرا این نوع برخوردهـا موجبـات هدایت عدّه ای را ــ ولو به طور اجمال ــ فراهم می آورد، از این لحاظ احتمال دوّم با هدف شارع اسلام بهتر تطبیق می کند.

***

۳ــ مقصود از (کَلامَ اللّهِ) آیات قرآن است که هر منصفی با شنیدن آیات سراسر اعجاز قرآن، نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)را از طرف خـدا تصـدیق می کند و هم چنین با شـنیدن آیات مربوط به توحید ویکتاپرستی از شـرک وبت پرستی منزجر می گردد.

هنگامی که انسان نـدای دلنواز آیه چهل ویک از سوره عنکبوت را می شـنود، انقلابی در روح او پدید می آورد وسـرانجام از روش خود پشیمان می گردد وبه دژ محکم توحید پناه می برد.

(مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَو کانُوا یَعْلَمُونَ) .(۱)

«مثـل کسانی که غیر خـدا راتکیه گاه خود قرار داده انـد، ماننـد عنکبوت است که برای خود خانه ای اختیار کرده است (وفکر می کند که لانه اش می تواند در برابر حوادث دژی استوار، باشد) در حالی که سست ترین خانه ها لانه عنکبوت است



---

۱- [۱] سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

اگر آنان بدانند».

***

۴ــ جمله دوّم (أَبْلِغْهُ مَـأْمَنَهُ) : «او را به جایگـاه خـود برگردان» تأکیـد مطلـبی است که از جمله (فَأَجِرْهُ) اسـتفاده می شود، زیرا معنای امان دادن، محترم شـمردن جان ومال اوست، هرگاه شـخص امان خواه، اسلام آورد می تواند در میان مسلمانان زندگی کنـد و از طرفی چون در تحت حمایت مسـلمانان است ناچار بایـد او را به جایگاه ومأمن خود بازگردانـد، از آن پس وضع دو مرتبه به حالت جنگ باز می گردد.

***

### علل رفع امان

آیه هفتم: (کَیْفَ یَکُوُنُ لِلْمُشْرِکینَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إلاّ الَّذینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَااسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقینَ).(۱)

«چگونه مشرکان می تواننـد با خدا وپیامبران پیمان داشـته باشـند؟ مگر آن دسـته ای که نزدیک «مسـجد الحرام» با آنها قراداد بسته اید تا هنگامی که بر «پیمان» خود استوار مانده اند، شما هم استوار بمانید زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می دارد».

آیه هشتم:(کَیْفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لا یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً یُرْضُونَکُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبی قُلُوبُهُمْ وَ أَکْثَرُهُمْ فاسِقُونَ).(۲)

«چگونه می توانند پیمان داشـته باشـند، اگر بر شـما دست یابند در باره شماقرابت وپیمان را رعایت نمی کنند(مشرکان) شما را به زبانهای خود راضی می کنند ولی دلهای آنان (از پذیرفتن گفتار شما) امتناع دارد وبیشتر آنها بدکارانند».

آیه نهم:(اِشْتَرَوْا بِ آیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا



---

۱- [۱] سوره توبه، آیات ۷ــ ۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیات ۷ــ ۸.

يَعْمَلُونَ).(۱)

(«مشركان) آيات خدا را به بهاى كمى فروختند، و از راه خدا برگشتند. حقّا كه كار بدى مى كردند».

آيه دهم: (لا يَرْقُبُونَ فِى مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَأُولئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ) .(۲)

«در باره هيچ مؤمن ، خويشاندوى و پيمانى را رعايت نمى كنند وآنانند تجاوزكاران».

آيه يازدهم: (فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا الصَّلوةَ وَآتَوُا الزَّكوةَ فَإِخْوانُكُمْ فِى الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) .(۳)

«اگر مشركان توبه كنند ونماز بخوانند وزكات بدهند، برادران دينى شما هستند. وما (اين) آيات را براى گروه دانايان شرح مى دهيم».

آيه دوازدهم: (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِى دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) .(۴)

«اگر(مشركان) پس از بستن قرارداد، پيمانهاى خود را شكستند وبر دين شما طعنه زدند با پيشوايان كفر نبرد كنيد زيرا براى آنها عهد وپيمانى نيست، شايد (از رفتار خود) دست بردارند».

در سال ششم هجرت پيامبر (صلى الله عليه وآله)وياران او تصميم گرفتند كه به زيارت خانه خدا بروند چون سفر آنان در ماههاى حرام، اتّفاق افتاد از اين نظر گمان نمى كردند كه قريش از ورود آنان به مكّه جلوگيرى كنند، زيرا جنگ در ماههاى حرام در ميان اعراب اكيداً ممنوع بود، وتمام افراد با كمال آزادى حق داشتند در ماههاى حرام در مكه وكليه بازارهاى تجارى شركت نمايند.

در آغاز ماه «ذيقعده» پيامبر گرامى (صلى الله عليه وآله) با گروهى از مهاجران وانصار از مدينه



---

۱- [۱] سوره توبه، آيات۱۲_۹.

۲- [۲] سوره توبه، آيات۱۲_۹.

۳- [۳] سوره توبه، آيات۱۲_۹.

۴- [۴] سوره توبه، آيات۱۲_۹.

بیرون آمد، در حالی که شترانی برای قربانی همراه داشتند وبرای عمره احرام بسته بودند و هیچ سلاحی همراه خود نداشتند جز شمشیر که حمل آن در سفر رسم عرب بود و هدف این بود که قریش مطمئن باشند که پیامبر نظر پیکار ندارد.

با این همه قریش تصمیم گرفتند که از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کنند از این جهت سواران قریش از مکه بیرون آمده ودر «ذی طوی» فرود آمدند، تا راه را بر مسلمانان ببندند، در این موقع قافله پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)نیز در «عسفان» ( دهکده ایست در ده منزلی مکه ) به منظور استراحت توقف کرده بود، پیامبر در «عسفان» از تصمیم قریش پرسید، مردی از بنی کعب پاسخ داد وگفت آنان از عزیمت تو سخت عصبانی هستند وبه هر قیمتی تمام شود از ورود شما به مکه جلوگیری خواهند نمود، وهمین الآن سواران آنان به فرماندهی «خالد بن ولید» و«عکرمه بن ابی جهل» در «ذی طوی» فرود آمدند.

با این ترتیب پیامبر تصمیم گرفت روش صلح ومسالمت را به هر طور که شده پیش گیرد سپس به کمک راهنمایی از راههای سختی که از میان درّه های صعب العبور می گذشت عبور کرده ودر نزدیکی مکّه به حدیبیه رسید، در این موقع شتر رسول خدا همانجا خوابید. پیامبر (صلی الله علیه وآله)فرمود:«خداوند این شتر را از ورود به مکه بازداشت، اگر مردم قریش از در مسالمت وارد شوند من خواهم پذیرفت».

### متن قرار داد صلح، در حدیبیه

نمایندگان قریش با پیامبر تماس گرفتند وآگاه شدند که پیشوای مسلمانان نظر پیکار ندارد، با این وضع «قریش» گفتار نمایندگان خود را نپذیرفتند سرانجام قریش، سهیل بن عمرو را روانه کردند وبه او مأموریت دادند که پیش محمّد (صلی الله علیه وآله)برود و از او بخواهد که امسال از راهی که آمده است بازگردد، زیرا ما نمی خواهیم قبایل عرب بگویند محمّد به زور وارد مکه شد. سهیل همانطور که «قریش» می خواستند قرارداد صلح را بست وضمناً مطلب دیگری را نیز بر مسلمانان تحمیل نمود و آن اینکه اگر

کسی از قریش به مسلمانان بپیوندد باید محمّد او را بازگرداند واگر کسی از مسلمانان پیش قریش آمد نباید او را باز گردانند ولی هر طایفه ای با «محمّد (صلی الله علیه وآله)» ویا قریش پیمان ببندد آزاد است.

هنوز پیمان به پایان نرسیده بود که طایفه خزاعه با پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیمان بست وبنی بکر با قریش هم قسم شد.

## وفاداری پیشوای بزرگ مسلمانان

مذاکره وگفتگوی نماینده قریش با پیامبر به پایان رسیده بود ولی صلحنامه مورد امضای طرفین قرار نگرفته بود که ناگهان جوانی که قبلاً در مکّه اسلام آورده و از پیشروی مسلمانان تا سرزمین حدیبیه آگاه شده بود خود را به صفوف مسلمانان رساند، به نام «ابوجندل» فرزند «سهیل» که مأمور قریش در بستن پیمان با پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)بود وقتی چشم سهیل به فرزندش افتاد که می خواهد به مسلمانان بپیوندد سخت عصبانی شد وسیلی به صورت او نواخت وجامه او را گرفت تا به سمت قریش ببرد جوان که خود را در چنین کشمکشی مشاهده کرد فریاد زد ای مسلمانان مرا به مشرکان می سپارید؟ رسول خدا گفت:«ابوجندل»! بردبار باش، خدا برای تو وبقیّه ناتوانان چاره ای فراهم می سازد، ما با قریش پیمان بسته ایم وهیچگاه خیانت نخواهیم کرد.

مضمون قراداد حدیبیه تا حدّی در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله)ایجاد نارضایتی کرد.زیرا بسیاری از ساده لوحان با خود فکر می کردند که چرا باید مسلمانان پناهندگان «قریش» را باز دهند ولی «قریش» فراریان مسلمان را باز ندهند، امّا چون گروه با ایمان می دانستند پیامبر حجّت خدا است وقلب او مرکز اسرار ومعارف وعلوم الهی است از این جهت تسلیم قرارداد شدند وبرخی از راز آن آگاهی داشتند ومی دانستند کسی که از اسلام روی گرداند، وبه مشرکان بپیوندد، شایسته نیست بار دیگر به صفوف مسلمانان بپیوندد و هرگاه موحّدی از چنگال قریش گریخت چون از

صمیم دل به یکتاپرستی ایمان آورده است بالأخره سرانجام هرکجا باشد به نور ایمان، دل او گرم وروشن می گردد آفریدگار مهربان برای او راه چاره ای پدید می آورد واین نمونه عالی از روش آزادانه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است.

## نمونه دیگر از وفای به پیمان

بنده زرخریدی به نام ابوبصیر اسلام آوردولی بدون اجازه مولای خویش از مکه به مدینه فرار کرد، «ازهر بن عوف» نامه ای به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نوشت وطبق قرارداد حدیبیه درخواست کرد که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)او را پس بفرستد ونامه را به وسیله شخصی فرستاد وغلامی نیز همراه او بود. هنگامی که پیامبر از مضمون نامه آگاه گردید به ابوبصیر گفت: ما با این گروه قراردادی داریم که تو نیز از آن آگاهی و نمی توانیم خیانت کنیم، ابوبصیر گفت:مرا به مشرکان می سپاری که از دینم منحرف سازند؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: خدا برای تو وسایر ناتوانان راه چاره ای پدید می آورد.

## کارهای ناجوانمردانه قریش

میان قبیله خزاعه هم پیمان مسلمانان وبنی بکر، هم قسم قریش، کینه دیرینه ای بود،پس از پیمان «حدیبیه» کینه های آنان تا حدّی برطرف شد ولی پس از جنگ «موته» یعنی جنگ مسلمانان با رومیان، قریش گمان کردند که قدرت مسلمانان کمتر شده است و«بنی بکر» با خود فکر کردند که چه بهتر همین الآن انتقام خود را از «خزاعه» بگیرند. وگروهی از قریش که «عکرمه بن ابوجهل» از آنان بود، قبیله بنی بکر را یاری کردند واسلحه دادند وسرانجام «بنی بکر در نیمه شب عدّه ای از قبیله «خزاعه» را کشتند. عمر بن سالم خزاعی به مدینه رفت وپیامبر (صلی الله علیه وآله)را از جریان آگاه ساخت وپیامبر (صلی الله علیه وآله)مصمم شد که نقض پیمان را با فتح «مکّه» تلافی کند وبه همین ترتیب نیز جبران نمود.

ص : ۱۵۵

***

از بیان گذشته نتیجه گرفته می شود که منظور قرآن از کسانی که دستور می دهد پیمان آنان محترم شمرده شود قبیله قریش نیست، زیرا چنانکه تاریخ گواهی می دهد قریش پیمان خود را پیش از فتح مکه که در سال هشتم هجرت واقع شد شکسته بودند وپیامبر (صلی الله علیه وآله)نیز نقض پیمان آنها را با فتح مکه اعلام نمود. بنابراین باید منظور از این استثنا گروهی باشند که تا نزول سوره برائت که در سال نهم هجرت نازل گردیده است پیمان خود را محفوظ داشته بودند اینجاست که بعضی از مفسّران احتمال داده اند که مراد بعضی از تیره های از «بنی بکر»است که پیمان خود را نشکسته بودند، زیرا فقط گروه «بنی الدئل» از قبیله بنی بکر با قریش همدست شده وپیمان خود را نادیده گرفته بودند.

***

بررسی این بخش از آیات و همچنین آیات بعدی، ما را به جوانمردی وصداقت ودرستکاری پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)، در باره گروهی که نسبت به پیمان خود وفادار بود رهبری می نماید. همچنین ما را به اسرار وراز این بسیج عمومی آشنا می سازد.

### چه گروهی نسبت به پیمان خود وفادار بودند؟

در آیه هفتم آن گروه از مشرکان را که در نزد مسجدالحرام با پیامبر پیمان بسته بودند وبه پیمان خود وفادار بودند استثنا می کند ومی فرماید:

(إِلاّ الَّذِینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ).(۱)

«مگر آن گروه از معاهدان که در نزدیکی مسجدالحرام با شما پیمان بستند.



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۷.

تا زمانی که آنان نسبت به پیمان خود وفادار باشند پیمانهای خود را حفظ کنید».

برای آگاهی از مفاد آیه باید صفحات تاریخ را ورق بزنیم تا روشن گردد که چه گروهی با پیامبر در نزدیکی مسجدالحرام پیمان بستند وتا نزول آیات برائت نسبت به پیمانهای خود وفادار بودند. به طور مسلّم این گروه، قبیله قریش وبنی بکر نبودند زیرا آنان پیمان خود را شکسته بودند، و هنوز برای نگارنده مصداق این گروه روشن نشده است. در این جا به تحلیل آیات می پردازیم:

۱ـ قرآن مجید با لحن قاطع وجود هر نوع عهد وپیمان را میان مسلمانان ومشرکان انکار می کند ودر آیه هفتم می فرماید:

(کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکینَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ) (۱)

«چگونه می تواند برای مشرکان نزد خدا وپیامبر او عهد وپیمانی باشد».

با اینکه می دانیم که میان دو گروه، مواثیق وپیمانهایی وجود داشته است مع الوصف قرآن قاطعانه وجود چنین پیمانها را انکار می کند نکته آن این است که واقعیت پیمان این است که طرفین تصمیم بگیرند که بر مفاد آن عمل کنند، امّا شخصی که عهدی را در قالب لفظ می ریزد ویا روی کاغذ می آورد ودست طرف را به عنوان ادای احترام می فشرد، ولی در باطن مصمّم است که در فرصت مناسب پیمان خود را نادیده بگیرد وهمه را زیر پا بگذارد، یک چنین پیمان تنها وجود لفظی وکتبی داشته وجز خدعه وحیله چیز دیگر نخواهد بود.

در آیه هشتم بر این انکار چنین استدلال می کند ومی فرماید:

َیفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لا یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّهً یُرْضُونَکُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبی قُلُوبُهُمْ) .(۲)

«چگونه می توان آنان را معاهد نامید، در صورتی که اگر بر شما دست یابند.



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۷.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۸.

در باره شما، خویشاوندی وپیمان را رعایت نمی کنند وآنان، شما را با زبان خوش راضی می سازند در حالی که دلهای آنان گفته های آنان را تصدیق نمی کند».

(لا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلّاً وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ).(۱)

«در باره هیچ مؤمنی پیوند خویشاوندی وعهد وپیمان را رعایت نمی کنند گروهی که از نخست دارای چنین تصمیمی بوده اند چگونه می توانند دارای عهد وپیمانی باشند».

در هر دو آیه (هفتم ودهم) آنان را با جمله های (أَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ) و (وَأُولئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ) خطاب می کند. معنی لغوی «فسق» همان خروج وبیرون رفتن است. هنگامی که «خرما» از غلاف بیرون آید عرب می گوید:«فسقت التمره» : خرما از غلاف خود خارج شد.

در اصطلاح ما، فردی که از فرمان خدا خارج گردد. «فاسق» نامیده می شود و مقصود از لفظ «فاسقون» در این آیه همان معنی لغوی آن است، یعنی آنان، از حدود پیمان گام فرا نهاده اند.

از این جهت در آیه دوّم آنان با لفظ «المعتدون» که همان تجاوزکاران است، توصیف شده اند.

بار سوّم قرآن برمی گردد وجود هر نوع عهد وپیمان را میان دو گروه به خاطر نفاق درونی مشرکان نادیده می گیرد ومی فرماید:

(فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ) .(۲)

«با سران کفر بجنگید زیرا برای آنان عهد وپیمانی نیست».

***



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۰.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۱۲.

۲ــ در لغت عرب لفظ «اِلّ» گاهی در معنی خویشاوندی وگاهی در عهد وپیمان به کار می رود و از باب نمونه:

لعمرك ان إلّك من قريش *** كالّ السقْب من رأل النعام

«به جان تو سوگند خویشاوندی شما با قریش بسان خویشاوندی بچه شتر است با تخم شتر مرغ ــ یعنی میان شما وآنان پیوند وخویشاوندی وجود ندارد همان طور که میان آن دو وجود ندارد».

در این شعر لفظ «اِلّ» به معنی خویشاوندی است همچنانکه در شعر دیگری به معنی پیمان است، چنانکه می گوید:

وجدناهم كاذباً إلّهم *** وذو الإلّ والعهد لا يكذب

«پیمان آنان را دروغ یافتیم وصاحب پیمان دروغ نمی گوید».

آیات مورد بحث، لفظ «الّ» با لفظ «ذمّه» همراه هم آمده است چون مقصود از لفظ «ذمّه» همان پیمان است طبعاً مقصود از «الّ» پیوند وخویشاوندی خواهد بود.

***

۳ــ در آیه «نهم» به یکی دیگر از رازهای این بسیج عمومی اشاره می کندومشرکان را بسان جامعه یهودی قلمداد می نماید که آیات الهی را به بهای کمی می فروختند.

قرآن جامعه یهود را با آیه زیر مورد خطاب قرار می دهد:

(وَلا تَشْتَرُوا بِ آياتِی ثَمَناً قَلِيلاً وَ إِيّایَ فَاتَّقُونَ) .(۱)

«آیات خدا را به بهای کم معاوضه نکنید و از مخالفت با من بپرهیزید».



---

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۴۱.

ودر آیه دیگر آنان را چنین معرفی می کند:

(أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الحَیاهَ الدُّنْیا بِالآخِرَه) .(۱)

«آنان کسانی هستند که زندگی اخروی را به بهای کمی از دست داده اند، ودنیا را برگزیده اند».

قرآن جامعه اسلامی را با آیه زیر تشریح می نماید :

(إِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ) .(۲)

«خداوند جان ومال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریده است آنان در راه خدا جهاد می کنند».

قرآن گروه مشرك را بسان یهود توصیف کرده است ودر آیه «نهم» می گوید:

(اِشْتَرُوا بِ آیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ) .(۳)

«آنان آیات خدا(مواثیق الهی وبسیاری از اصول دین) را با بهای کمی فروخته اند و از راه خدا برگشته اند».

بت پرستان بسان یهود پست وفرومایه بودند. در برابر بهای اندکی، پیمان «حدیبیه» را که با پیامبر در سال «ششم» هجرت بسته بودند. زیرپا نهادند تا آن جا که ابوسفیان، ضیافتی ترتیب داد. از مشرکان قول گرفت که شبانه بر سر قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند. بریزند وآنان را بکشند . وبهای این پیمان شکنی همان ضیافت فرعون قریش بود.

***



---

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۸۶.

۲- [۲] سوره توبه، آیه۱۱۱.

۳- [۳] سوره توبه، آیه۹.

۴ـ حقیقت«اشتراء» همان تبدیل دو چیز با یکدیگر است، از این جهت در لغت عرب پس از لفظ «اشتراء» دو لفظ می آید: یکی بدون «باء» ودوّمی همراه با «باء» ، چیزی که با حرف «باء» همراه نیست آن را دریافت می کند،(۱) چیزی که با «باء» همراه باشد. از دست می دهد مانند: «اشتریت هذا بهذا= خریدم این را در برابر آن»، ودر آیات مورد بحث چون لفظ «آیات» همراه با حرف «باء» است، مفاد آیه چنین می شود که آن با از دست دادن آیات الهی، کالای مختصری را بدست آوردند!

از این بیان روشن می گردد که راه صحیح در ترجمه لفظ «اشتراء» در قرآن این است که آن را به معنی «مبادله» وتعویض تفسیر کنیم.

***

۵ـ در آیه یازدهم، عالیترین روح برادری تجلّی نموده وبار دیگر سیمای بشردوستانه اسلام، از طریق مفاد آن نمایان گردیده است وراه را برای بازگشت مشرکان به آغوش اسلام، باز نهاده است ونـدای عفو خود را که در آیه «پنجم» نیز یادآور شده بود. در این آیه تکرار می کند.وجنایتهای گذشته مشرکان را که به کشتار گروه بی گناه منجر شده بود. نادیده می گیرد ومی فرماید:

(فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا الصَّلوهَ وَآتَوُا الزَّكوهَ)

«اگر توبه نمایند ونماز بگزارند وزکات بدهند».

مقصود از توبه، همان بازگشت به سوی خدا است، هرگاه به مشرک خطاب کند که توبه نماید مقصود ترک اموری است که او را از یکتاپرستی باز می دارد وبه



---

۱- [۱] امیر مؤمنان در مقام شکایت از کسانی که دور او را گرفته ولی یار صمیمی نبودند به درگاه الهی عرض می کند: «اللّه بدّل لی بهم خیراً» قرآن در نکوهش بنی اسرائیل می فرماید:(أَتَسْتبدلون الّذی هو أدنی بالّذی هو خیر) وآنچه در متن گفته شد یک قاعده کلی در لفظ «تبدیل» و «استبدال» است.

عبارت دیگر، به خدا وصفات او وپیامبر وی ایمان بیاورد، ولی اگر به فرد با ایمان بگویند که توبه کند مقصود ترک اعمال زشت وناهنجاری است که شایسته مقام مؤمن نمی باشد. چنانکه می فرماید:

(وَتُوبُوا إِلَى اللّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).(۱)

«ای گروه با ایمان همگی به سوی خدا بازگردید...».

قرآن در این آیه ۱۱سوره توبه علاوه بر توبه، دستور می دهد که مشرکان نماز بگزارند چنانکه می فرماید: (وَ أَقامُوا الصَّلوه)«نماز بگزارند» زیرا نماز پیوند انسان، با خدا ومظهر شناسایی او ویکی از ارکان اجتماعی اسلام است. علاوه بر این دستور می دهد که زکات بدهند چنانکه می فرماید:(وَآتَوُا الزَّكوه) :«زکات بدهند» زیرا زکات پیوند انسان با اجتماع ورکن مالی واقتصادی اسلام است.

***

۶ــ اگر آنان توبه نمودند، واین دو «رکن» را بپا دارند نتیجه این می شود که آنان برادران دینی شما خواهند بود چنانکه می فرماید:(فَإِخْوانُكُمْ فِى الدِّينِ) .

اسلام در کتاب وسنّت، روی اخوّت اسلامی تکیه کرده است ومی فرماید:(إِنَّمَا المُؤْمنينَ إِخْوَةٌ)(۲) : «افراد با ایمان برادر یکدیگرند».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«المسلمون اخوه تتكافؤ دماؤهم وتسعى بذمتهم أدناهم وهم يد على من سواهم».(۳)

«جامعه با ایمان برادران یکدیگرند وتعهدات هر یک برای دیگران لازم الاجرا



---

۱- [۱] سوره نور، آیه ۳۱.

۲- [۲] سوره حجرات، آیه ۱۰.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج۱۹، کتاب القصاص، باب ۳۱، حدیث های ۱، ۲و۳.

است وهمگی یکدست در برابر دشمن هستند».

عوامـل ملیّت سـاز میـان جـامعه شـناسان اموری استماننـد خون وزبان وآب وخاک، این عوامل می توانـد، انسان ها را به هم پیوند دهد. و همه را به صورت ملّت واحدی در آورد هرچند از نظر عقیده وافکار میان آنان اتّحاد وهم آهنگی نباشد.

از نظر قرآن عامـل ملیّت ساز ، یک چیز است وبس و آن وحـدت عقیـده است .وزیر بنای ملیّت جز این چیز دیگری نیست وتا چنین زیربنـایی در میـان ملّتی وجود نداشـته باشـد عوامل دیگر نمی توانـد در میان بافت های متضاد، وحـدت ویگانگی پـدید آورد وبه اصطلاح ملّت واحدی بسازد.

درست است که در جهـان امروز روی عناصـری از خـون وزبـان وآب وخـاک تکیه می کننـد وگروه هـایی را زیر یکی از این چیزهـا به هم پیونـد می دهنـد. آیـا این وحـدت یـک نـوع وحـدت صـوری وبسـان نـوار نـازکی نیست که دور گروه سـرکش وعصـیانگر کشیده شده باشد که با یک خیزش آن را پاره می کنند وچیزی نمی گذرد که به علّت اختلاف عقیده در دل یک ملّت انشعاب هایی را پدید می آورد وبه صورت گروه هایی از چپ و راست و وسط در می آیند؟

آنچه می توانـد تمام طبقات اجتماعی را به صورت یک ملّت واحـدی در آورد همان وحدت عقیده وایمان است که به راستی به افراد وحـدت ویگانگی می بخشـد، وهمه آنان را در مسـیر واحـدی وتحقق یک آرمان قرار می دهـد، از این جهت قرآن بر خلاف اعلامیه حقوق بشر تنها افراد با ایمان را برادران یکدیگر می داند نه همه انسان ها را .

۷ــ در آیه یـازدهم وهمچنین در آیه پنجم پس از موضـوع توبه، سـخن از نمـاز وزکـات به میـان آورده است ومی فرمایـد که مشرکان علاوه بر توبه، این دو رکن را باید بپا دارند.

خوارج ومعتزله معتقدند عمل جزء ایمان است وشخص مؤمن کسی است که

علاوه بر آن، این دو رکن ومانند آنها را بپا دارد. ودر غیر این صورت کافر خواهد بود. از این جهت در نظر این گروه فرد مرتکب گناه کبیره مؤمن نیست. ودلیل این گروه این آیه وامثال آنست که علاوه بر ایمان وتوحید وتوبه، نماز وزکات را نیز شرط کرده است(۱) ولی بر خلاف این نظر، حق این است که ایمان دارای درجاتی است.

درجه ای از آن، سعادت انسان را پی ریزی می کند و او را از عذاب دوزخ می رهاند واین همان ایمان است که باید با عمل به فرایض وخودداری از گناهان همراه باشد، نه تنها باید نماز بخواند بلکه باید به تمام وظایف دینی ومذهبی خود عمل نماید.

مرحله دیگر این است که او را جزء جامعه اسلامی قرار می دهد ومسلمانان موظف هستند که مال وجان او را محترم بشمارند وبا او روابط زناشویی برقرار نمایند. در این مرحله گفتن کلمه «توحید» وشهادت بر رسالت و معاد کفایت می نماید وهرگاه چنین فردی به وظایف دینی خود عمل نکرد زمامدار مسلمانان باید او را حدّ شرعی بزند ومجازات کند وهرگز شخصی با ترک نماز و زکات از اسلام خارج نمی گردد. امّا چرا در این مورد «مشرکان پیمان شکن» علاوه بر ایمان باید این دو رکن را بپا دارند؟ به خاطر اینکه مشرکان پیمان شکن با دیگران فرق داشتند وروی جهاتی نباید به قول ظاهری آنان اکتفا کرد. آنها کسانی بودند که با مسلمانان پیمان بستند ودر مواقع حسّاس پیمان شکنی کردند. از این لحاظ تا از آنان که سوابق سوئی در شکستن پیمان دارند اعمال نیک وکردارهایی صحیح که حاکی از ایمان واقعی آنها باشد دیده نشود، نباید به ایمان ظاهری آنها اعتماد نمود، به خاطر این جهت در باره چنین گروهی طور دیگر رفتار شده وبه تسلیم ظاهری اکتفاء نگردیده است اگر چه در سایر جاها تنها اظهار ایمان برای رعایت مقررات ظاهری اسلام در حقّ اظهار کننده کافی است.



---

۱- [۱] به جلد سوّم «بحوث فی الملل والنحل»، نگارش جعفر سبحانی مراجعه شود.

تـا اینجـا توانستیم برخی از نکـات آیـات یازده گانه را در این صـفحات منعکس نماییم اکنون سـخن درباره مفاد آیه دوازدهم است که می فرماید:

(وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ) (۱) : «اگر پیمانهای خود را شکستند».

اکنون آیا این آیه درباره مشـرک معاهد سخن می گوید که پیمان خود را شکسته است یا در باره مسلمان سخن می گوید که مشرک بوده واسلام آورده است. سپس می خواهد پیمان شکنی کند؟ نظر نخست، نظر ما است نظر دوّم نظر زمخشری (مؤلّف «کشاف») است. توضیح هر دو نظر:

۱ـ سیاق آیـات حـاکی است که این آیه بسـان آیات پیش تکلیف مسـلمانان را در برابر مشـرکان روشن می سازد ومشـرکان زمان پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) را چند گروهی تشکیل می دادند:

الف: گروه پیمان شکن که تن به اسلام ندادند وبه شرک خود باقی ماندند. تکلیف این گروه را در آیه پنجم روشن می سازد.

ب: گروه مشرک که در مدّت چهار ماه دست از شرک برداشته وبه اسلام گرایش پیدا کرده اند.

تکلیف این گروه را ذیل آیه پنجم ومجموع آیه یازدهم روشن می نماید.

ج: مشرکان معاهد که تا زمان نزول آیات به عهد وپیمان خود باقی بودند پیمان خود را محترم شمرده بودند. تکلیف این گروه را آیه چهارم روشن ساخت.

در اینجـا لازم است قرآن وضع همین گروه سوّم را در صورتی که بخواهنـد پیمان شـکنی کننـد روشن سازد. و این آیه بیانگر وضع همین گروه است که اگر در آینده پیمان شکنی کند چنین می شود:

(وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ...) : «اگر گروه وفادار در آینده پیمان



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۲.

شکنی کردند ودر دین شما طعن زدند با سران کفر نبرد کنید که برای آنان پیمانی نیست».

با توجه به جهاتی که اکنون یادآوری می نماییم می توان این نظر را تأیید کرد.

اوّلاً: در آیات پیش وظیفه مسلمانان نسبت به سایر مشرکان بیان شده است، جز این قسم که طبعاً باید آیه ناظر بر این باشد.

ثانیاً: این آیه نمی تواند مربوط به مسلمانان معاهد باشد زیرا در این آیه چنین می فرماید:

(وَطَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفرِ) این تعبیرها مناسب با مشرکان است که بر شرک وکفر خود باقی مانده اند نه مشرکی که مسلمان شده سپس راه انحراف را پیش گرفته است.

۲ــ نظریه مؤلّف کشاف بر خلاف نظر پیش است وی می گوید این آیه مربوط به آیه ماقبل (آیه یازدهم) است وبیانگر حال آن گروه از افرادی است که اسلام آورده اند ونماز وزکات برپا داشته اند ولی پیمان خود را شکسته اند ویا تصمیم بر شکستن گرفته اند. ومی گوید این آیه پس از آیه یازدهم آمده است که در آن سخن از ایمان مشرکان وخواندن نماز ودادن زکات به میان آمده است.

طبعاً آیه مورد بحث راجع به همان ها خواهد بود ولی این نظر از جهاتی دور از حقیقت است زیرا:

۱ــ مشرک در صورتی پیمان دارد که بر حال شرک ودوگانگی با اسلام باقی بماند وقتی اسلام آورد ونماز وزکات را بپا داشت جزء جامعه اسلامی می باشد وعنوان معاهد ویا صاحب پیمان با رئیس اسلامی نخواهد داشت این عناوین از آن گروهی است که با دولت اسلامی حالت تباین ودوگانگی داشته باشند ودر غیر این صورت نه معاهدند ونه صاحب پیمان.

۲ــ آیه در باره گروهی بحث می کند که در آینده پیمان خود را می شکنند ودر

ص : ۱۶۶

دین ما طعن می زنند وسران وفرماندهانی دارند که قرآن از آنها به نام «ائمه الکفر» یاد می کند. این نوع نشانه ها مربوط به مشرکانی خواهد بود که وارد حوزه اسلام نشده اند. اگر مقصود مشرکانی بود که پس از اسلام، راه ارتداد پیش گرفته اند شایسته تر بود بفرماید:«وطعنوا فی دینهم» نه «دینکم» علاوه بر این «امامان کفر» کسانی هستند که بر شرک خود اصرار ورزند. نه این که اسلام بیاورند، سپس کافر شدند.

### آیا گروه مرتدّ پس از پیامبر مصداق این آیه هستند؟

تاریخ گواهی می دهد که مضمون این آیه در زمان حیات پیامبر تحقّق نپذیرفت زیرا حکومت جوان اسلام پس از نزول این سوره آنچنان رعب وترسی در دل دشمنان افکنده بود که کسی جرأت مخالفت وپیمان شکنی را نداشت. وقتی پیامبر چشم از این جهان پوشید در این موقع صدای ارتداد گروهی از تازه مسلمانان دور از مرکز، به گوش مسلمانان رسید. از آنجا که روح تعالیم پیامبر هنوز زنده بود بلافاصله، مسلمانان با تدابیر صحیح به دفع آنان پرداختند. گروهی کشته وگروهی بار دیگر به آغوش اسلام بازگشتند.

شاید کسی تصوّر کند که نخستین مورد آیه، همان گروه مرتدان است که پیمانها وعهدهای خود را شکستند ولی این نظر از دو جهت درست نیست:

اوّلاً: باید دقّت کرد ودید که آیا آنها معاهد بودند یا مسلمان؟ به طور مسلّم باید گفت مسلمان بودند ودر ردیف خود مسلمانان قرار داشتند با این حال چطور صحیح است که بگوییم آنها از مصادیق آیه هستند.

ثانیاً: اگر از این اشکال صرف نظر کنیم اشکال دیگری هست وآن این که آنان کوچکترین پیمان وعهدی با پیامبر نداشتند، وایمان آوردن ملازم با پیمان بستن نبود.

گمان نشود که در آغاز اسلام هرکس ایمان می آورد ناچار بود با پیامبر عهد وپیمانی نیز ببندد بلکه قضیه آسانتر از این بود، اساس قبول ایمان، همان تصدیق

ص : ۱۶۷

لفظی بود. وهمین قدر کافی بود که شهادتین را بر زبان جاری کند وامّا موضوع پیمان وعهد وبیعت گیری ازمسلمانان یک مطلب دایمی و همیشگی نبوده است بلکه گاهی پیامبر در کارهای مهم از گروهی بیعت می گرفت که از دو نیروی ایمان وپیمان برای پیشرفت وحل مشکلات استفاده کند، چنانکه در «حدیبیه» همین کار را انجام داد و از مؤمنان حاضر در واقعه بیعتی به نام «بیعه الرّضوان» گرفت و آیه زیر اشاره به همان است:

(لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَل السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ وَأَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً).(۱)

«خدا از مؤمنان خوشنود گردید هنگامی که با تو زیر درخت بیعت می کردند وخدا از آنچه در دل آنها بود آگاه شد وبه قلوب آنان آرامی بخشید. وبا پیروزی نزدیکی، آنان را پاداش داد».

کسانی که در واقعه «بیعه الرضوان» حضور داشتند گروهی بودند که سابقه ممتدی در ایمان واسلام داشتند واین بیعت وپیمان نه به خاطر تحقّق بخشیدن به ایمان واسلام آنان بود بلکه به منظور تحکیم علل پیشرفت در جنگ صورت گرفت. گاهی پیامبر از زنان (پس از ایمان آوردن) بیعت می گرفت که از جاده توحید بیرون نروند وخود را از آلودگی های مادی حفظ کنند. چنانکه می فرماید:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً وَ لایَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنینَ) .(۲)

«ای پیامبر هنگامی که زنان با ایمان بیایند وبا تو بیعت کنند که شرک نورزند ودزدی نکنند واعمال منافی عفت انجام ندهند بیعت آنها را بپذیر».

نتیجه: به طور محقّق روی سخن در این آیه با کسانی است که با پیامبر پیمان



---

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۸.

۲- [۲] سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

داشته اند وگروهی که پس از مرگ رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)مرتد شدند. پیش از ارتداد مؤمن بودند، وعهد وپیمانی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)ومسلمانان نداشتند. و هرگز ایمان به رسالت پیامبر مستلزم بیعت نبود. بلکه بیعت گاهی در مواقع حساس انجام می گرفت از این نظر مرتدین را نمی توان مصداق آیه شمرد.

### اصحاب جَمَل اوّلین مصداق آیه بودند:

با اعتراف به اینکه آیه در باره مشرکان نازل شده است که پیمان ومیثاقی با پیامبر ومسلمانان داشتند ولی با در نظر گرفتن ملاک حکم، می توان گفت هدف آیه اعم است ومنظور کلیه کسانی است که با رئیس اسلام پیمانی داشته باشند. سپس آن را بشکنند. خواه مشرک باشند (مانند بت پرستان زمان پیامبر) و خواه مسلمان ومؤمن باشند. بنابراین هرگاه گروهی از مسلمانان با ولیّ اسلام بیعت نمایند سپس آنرا بشکنند باید حکم آیه را درباره آنان اجرا نمود زیرا ملاک حکم، پیمان شکنی است از هر گروهی باشند.

خلافت وامامت اگر چه در گرو ملکات نفسانی وشرایط روحی است که هرکس واجد آن باشد از جانب خدا به آن مقام منصوب می گردد، ولی رسمیت پیدا کردن آن، در زمان رسول خدا وپس از او مراسم خاصّی داشت. مثلاً روزی که علی(علیه السلام) از جانب خدا در «غدیر خم» خلیفه وامام مسلمانان معرفی شد. پیامبر گرامی پس از نصب امام، دستور داد که مردم یکایک بیایند با او بیعت کنند وغرض از بیعت، این بود که انتصاب مزبور کاملاً جنبه رسمی بگیرد.

اتّفاقاً همین مراسم نیز در باره امام علی (علیه السلام)هنگامی که خلیفه سوّم کشته شد انجام گرفت ودر پیشاپیش مسمانان، طلحه وزبیر با حضرت دست دادند وبیعت کردند و او را امیر ورئیس وپیشوای مسلمانان شناختند. روش امام ورعایت عدالت اجتماعی آن حضرت مورد نظر جاه طلبانی مانند«طلحه» و«زبیر» قرار نگرفت. آنان اصرار داشتند که علی در تقسیم بیت المال ومناصب، تبعیض قائل شود. و این کار

از شخصی مانند علی ساخته نبود، از این نظر نقض بیعت کردند وبه بهانه عمره از «مدینه» بیرون رفتند وبا کمک عایشه همسر پیامبر وبذل وبخششهای فراوان توانستند عدّه ای را دور خود جمع کنند، وپس از کشتن عدّه ای از شیعیان ودوستان علی (علیه السلام)بصره را پایگاه خود قرار دادند.

در این موقع علی (علیه السلام) با لشکر انبوهی در نزدیک بصره فرود آمد. هنگامی که دو سپاه با هم روبرو شدند علی (علیه السلام)سپاه دشمن را با جمله های زیر مخاطب ساخت:

«آیا بر شما ستم کرده ام و زر و زیور دنیا را به خود وفرزندانم اختصاص داده ام. ودر اجرای حدود الهی تبعیض قائل شده ام؟» همگی گفتند: نه، سپس فرمود: «ما لبیعتی تنکث وبیعه غیری لا ـ تنکث؟» :چرا بیعتی را که با من کرده بودید، شکستید ولی بیعتی را که با دیگران داشتید، محترم شمردید؟!

هنگامی که سخن به اینجا رسید رو به سپاه خود نمود و فرمود:«إِنّ اللّه یقول فی کتابه:(وَ إِنْ نکثوا أیمانهم من بعد عهدهم...)ودر آخر اضافه نمود:«انّها لأصحاب هذه الآیه وما قوتلوا منذ نزلت»، یعنی این گروه مصداق این آیه هستند واین فرمان آسمانی تا حال اجرا نشده است. یعنی تا روز «جمل» یا پیمان شکن در کار نبود ویا آنکه با آنان جنگ نشده بود.(۱)

### نظر ابن عباس در مورد آیه

بسیاری از مفسّران از «ابن عباس» نقل کرده اند که شأن نزول آیه، رؤسای «قریش» بوده اند، ولی به طور یقین این نقل بی اساس است، زیرا سوره برائت در سال نهم هجرت، نازل گردیده ورؤسای «قریش» در سال هشتم هجری پس از فتح مکه همگی اسلام اختیار کرده بودند و در ردیف مسلمانان در آمده بودند، وشأن



---

۱- [۱] تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۸۹.

نزول آیات، مشرکان هستند نه مسلمانان.

### دو نکته قابل توجه

الـف: در این آیه «۱۲ سوره توبه»قرآن دسـتور می دهـدکه مسـلمانان با گروهی که دین آنان را به مسـخره می گیرنـد، مبارزه کننـد چنانکه می فرمایـد: (وَطَعَنُوا فی دینکم) :«بر آیین شـما طعنه بزننـد» ونکته آن روشن است زیرا یین یک فرد مسـلمان، از جان ومال او گرامی تر است.

ب: در آیه مورد بحث، مسـلمانان را به مبارزه، با سـران کفر والحاد دعوت می نماید ومی فرماید:(فقاتلوا أئمّه الکفر):«با سـران کفر مبارزه کنید» نکته آن این است که آنان مایه آلودگی همه افرادند، آنانند که اگر اصـلاح شوند جامعه اصـلاح می گردد، ودر غیر این صورت آلودگی همه را فرا می گیرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«صنفان من أُمّتی إذا صلحا صلحت الأُمّه وإذا فسدا فسدت الأُمّه: الأُمراء والقرّاء».(۱)

«دو گروه از امّت من اگر اصـلاح شوند همگی اصلاح می شوند واگر آلوده گردند همه آلوده می شوند. این دو گروه عبارت است از : فرمانروایان ودانشمندان».

### تحریک احساسات دینی

آیه سـیزدهم: (أَلا ـ تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَـدَؤُکُمْ أَوَّلَ مَرَّه أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ).(۲)



---

۱- [۱] سفینه البحار، ج۱، ص ۳۰، ماده «أمر».

۲- [۲] سوره توبه: ۱۳.

«چرا بـا کسـانی که پیمانهای خود را شکسـتند ودر صـدد بیرون کردن پیامبر برآمدنـد ودر ابتـدا با شـما «دشـمنی»آغاز کردند جنگ نمی کنید، آیا از آنها بیم دارید، اگر راستی اهل ایمان هستید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید».

آیه چهاردهم: (قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیْکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْم مُؤْمِنینَ) .(۱)

«با آنان نبرد کنید (تا) خدا، با دستهای شما آنها را عذاب کند وخوارشان سازد. وشما را بر آنها پیروز گرداند ودلهای گروهی را که مؤمنند، بهبودی بخشد».

آیه پانزدهم: (وَیُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکیمٌ).(۲)

(«تا خدا) خشم دلهای افراد با ایمان را ببرد و از آنها که می خواهد درگذرد وخدا دانا وحکیم است».

آیه شانزدهم: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکُوا وَلَمّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ وَلا رَسُولِهِ وَ لاَالْمُؤْمِنینَ وَلیجَةً وَ اللّهُ خَبیرٌ بِما تَعمَلُونَ) .(۳)

«مگر فکر می کنیـد که رها می شویـد(ومورد امتحان واقع نمی گردیـد) وخـدا کسانی را که از شـما جهاد کرده اند. وجز خدا وپیامبر وافراد با ایمان همرازی اتخاذ نکرده اند. نمی داند(و آشکار نمی سازد) خدا از کارهای شما آگاه است».

این قسـمت، آخرین بخش از آیاتی است که امیرمؤمنان به دسـتور پیامبر آنها را در سـرزمین «منی» بر مشرکان قرائت نمود. وبا تفسـیر ایـن بخش، مجمـوع آیـاتی کـه پیـامبر (صـلی الله علیه وآله)آنهـا را به علی (علیه السـلام) تعلیم داد، به پایـان می رسـد. وموضوع سخن درآیات بعدی، دگرگون می گردد وبخش تازه ای گشوده می شود.

در این بخش از آیات که هم اکنون به تفسیر آن می پردازیم قرآن مجید با دلایل منطقی، احساسات سربازی یکتاپرستان را بر ضدّ بت پرستان تحریک می کند و از



---

۱- [۱] سوره توبه، آیات ۱۴_ ۱۶.

۲- [۲] سوره توبه، آیات ۱۴_ ۱۶.

۳- [۳] سوره توبه، آیات ۱۴_ ۱۶.

این راه، روح شهامت وفداکاری در طریق هدف را در کالبد آنان می دمد.

امروز در مراکز نظامی جهان، کوشش می شود که تنها از احساسات سربازی افراد بر ضدّ دشمن بهره برداری شود( احساساتی که حد ومرز نمی شناسد ومی خواهد هر نوع مانع را از پیش پای خود بردارد)، به طور مسلّم تحریک غرور ملّی واحساسات سربازی اگر به نفع یک طرف تمام گردد. سرانجام به ضرر جامعه انسانیت می باشد که حفظ وصیانت آن بر عهده اسلام است، پیشوای بزرگ اسلام در حالی که اندیشه توسعه طلبی وکشورگشایی در سر ندارد، در اعزام سربازان به میدان نبرد، در حالی که از جنبه های روانی واحساسی آنان بهره می گرفت ولی در تحریک آنان حزم واحتیاط را از دست نمی داد واحساسات و شور سربازی افراد را کاملاً ـ کنترل می کرد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)هر موقع، گروهی را به جهت جنگ می فرستاد برای تهییج روحیه سربازی وفداکاری، آنان را با جمله های زیر مورد خطاب قرار می داد :

«هان ای سربازان! شمشیر مجاهدان کلیدهای درهای بهشت است مرکب های مجاهدان وسیله ای برای پیشروی به سوی بهشت می باشد. یکی از دربهای بهشت «باب المجاهدین» است. مجاهدان در حالی که شمشیرهای خود را حمایل کرده اند از آن درب وارد می شوند. و فرشتگان مقدم آنان را گرامی می شمارند».

و برای کنترل احساسات آنان جمله های زیر را می آورد:

«به نام خدا جنگ کنید، هدف شما خدا باشد. خدایی که خون بشر را محترم شمرده است در غیر ضرورت، اجازه ریختن خون را نداده است مبادا بی جهت ویا از روی خشم وغضب خرابی به بار آورید و درختان را ببرید و اعضای دشمن را قطعه قطعه کنید و بیماران وپیران وزنان وزمین گیران را متعرّض شوید».(۱)

هرگاه این بخش از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سخنان پیش وی ضمیمه گردد، به احساسات سربازی رنگ منطقی وسازندگی می دهد ومجاهد به جای ویرانگری، به



---

۱- [۱] به وسائل الشیعه:ج۱۱، باب ۳۴، از ابواب جهاد با عدو مراجعه فرمایید.

فکر آبادی می افتد.

## روش علی (علیه السلام)

روش امام نیز همان روش مربّی او بود. وقتی به وی خبر دادنـد که سـفیان بن عوف به فرمان معاویه به یکی از شـهرهای مرزی عراق بنـام «انبار» یورش برده است، وفرمانـدار آنجا را کشـته واز گرفتن زر وزیور زنان خودداری نکرده است فوراً بر فراز منبر قرار گرفت، وخطابه ای بس مهیّج وآتشین ایراد فرمود:

«انّ الجهاد باب من أبواب الجنّه، فتحه اللّه لخاصّه أولیائه وهو لباس التقوی، ودرع اللّه الحَصِینَه وجنّته الوثیقه...».(۱)

«جهـاد دری است از درهـای بهشت که خداونـد آن را به روی دوسـتان خـاص خود گشوده است نبرد در راه خـدا، لباس تقوا وزره محکم وسپر قابل اطمینانی است گروهی که جهاد را ترک کنند لباس ذلّت وخواری بر اندامشان پوشانیده می شود، بلاها آنها را فرا می گیرد».

در جنگ جمل پرچم را به دست فرزند عزیز خود «محمد حنفیه» داد و او را با جمله های زیر خطاب نمود:

«تزول الجبـال ولاـ تزل، عضّ علی ناجـذک، أعر اللّه جمجمتـک، تِـدْ فی الأرض بقـدمک، ارم ببصـرک أقصـی القوم ، وغضّ بصرک، واعلم انّ النصر من عند اللّه سبحانه».(۲)

«در جبهه جنگ از کوه پابرجاتر باش، دنـدان روی دندان بگذار و فشار ده، کاسه سرت را در راه خدا عاریت ده. پای خود را مانند میخ در زمین بکوب. دیده ات را به آخر لشکر بدوز، از نگاه به دشمن وخیره شدن در او بکاه، وبدان که کمک



---

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۶، چاپ عبده.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۱، چاپ عبده. لفظ«تِدْ» صیغه امر از «وَتَدَ، یَتِدُ» است.

از جانب خدا است».

ولی در صفحات تاریخ از همین رادمرد بزرگ، مطالب عجیبی در باره ارفاق به دشمن رسیده است روح بزرگ علی (علیه السلام)وعواطف انسانی او از لابلای دستوراتی که در مواقع جنگ به سربازان خود می داده نمودار است. روحیه انسان دوستی او ومجموع سخنانش می رساند که پیوسته می خواست پیروان خود را دلیر وفداکار تربیت کند ودر عین حال از تمایلات افراطی واحساسات غیر منطقی بازدارد.

آیه های چهاردهم وپانزدهم، از راههای گوناگون احساسات سربازی مجاهدان اسلام را به سوی هدف تحریک می کند وآنان را برای هر نوع فداکاری آماده می سازد.

وشاید در تمام آیات قرآن، مانند این آیات به جهاد ومبارزه، تحریک وتشویق نشده است درحالی که در آیه سیزدهم با یک رشته دلائل عقلی به تحریک روحیه آنان می پردازد، ودر حقیقت در این آیات احساسات جنگی با عواطف انسانی واندیشه های عقلی به هم آمیخته شده است. اینک بیان عوامل عقلی واحساسی.

### توجه به نکات عقلی جهاد

#### ۱ـ پیمانهای خود با پیامبر را شکستند

در آیه سیزدهم به این نکته چنین اشاره می کند:

(أَلا تُقاتِلُونَ قَوماً نَكَثُوا أيْمانَهُمْ) :«چرا با گروهی که پیمانهای خود را شکسته اند نبرد نمی کنید؟».

قرارداد صلح حدیبیه با شرایط سنگینی که به نفع مشرکان بسته شد(و«بنی بکر» با قریش وقبیله «خزاعه» با مسلمان هم پیمان شدند) زیر پا نهادند. چون چیزی نگذشت که قبیله«خزاعه» از جانب«بنی بکر» با پشتیبانی قریش مورد حمله قرار گرفتند.گروهی را کشتند وعدّه ای را فراری دادند; رئیس قبیله «خزاعه» راه مدینه را

پیش گرفت ومظلومیت قوم خود را به سمع پیامبر (صلی الله علیه وآله)رسانید، پیامبر از فرط تأثّر فرمود:

«لا نُصْرِتُ إِنْ لَم أَنْصُر»: «خدامرا یاری نکند. اگر شماها را کمک نکنم».

آیا یک چنین گروهی که ناجوانمردانه پیمان خود را می شکستند، شایسته ادب وتنبیه نیستند؟

## ۲ـ پیامبر را از سرزمین خود بیرون کردند

باز در همان آیه به این نکته عقلی اشاره می کند ومی فرماید:(وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ) ودر تفسیر آیه چهلم از همین سوره توطئه آنان را مشروحاً بیان می کند وبیرون کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله) از زادگاهش تصمیم ابتدایی آنان بود. ولی تصمیم نهایی آنان بود که کشته شود.

ممکن است گفته شود قریش که پیامبر را از زادگاهش بیرون کرد در روز نزول آیات اسلام آورده بودند. در این صورت چگونه قرآن مسلمانان را به جهاد با آنان دعوت می کند؟

پاسخ آن با توجه به تاریخ روشن است. زیرا این تنها قریش نبود که در «دار النّدوه» گرد آمده بودند. بلکه سران قبایل دیگری در این تصمیم شرکت داشتند. وهنوز برخی از این قبایل پس از فتح مکه بر شرک خود باقی بودند. حتّی برخی از قریش نیز، پس از فتح «مکّه» شرک وبت پرستی خود را ترک نگفته بودند.

## ۳ـ آغاز جنگ از آنان بود

جرم سوّم آنان این بود که آنان نبرد را آغاز کردند. آنان بودند که جنگ های «بدر»، «احد» و«احزاب» را بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)تحمیل کردند چنانکه می فرماید:(وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّه) .

ص : ۱۷۶

از آنجـا که در میـان یـاران پیـامبر (صـلی الله علیه وآله)، افراد زبون وترسو وجود داشت، برای تحریـک این گروه می فرمایـد: (أَتَخْشَوْنَهُمْ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ) :«آیا از مشرکان می ترسید؟ خدا شایسته است که از مخالفت با او بترسید».

## جهات احساسی جهاد در آیات

### ۱ــ شما مظهر اراده الهی هستید

قرآن دربخشـی از آیه، سـربازان اسـلام را آن چنان به خدا نزدیک می داند که،آنان را مظهر اراده خدا ومجریان مشـیّت الهی، معرفی می کند :

(یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیکُمْ) :«خدا می خواهد مشرکان را به دست شما کیفر دهد».

یعنی شما آن چنان به خدا نزدیک هستید که خدا می خواهد کار خود را از طریق شما انجام دهد.

افرادی که ذوق وفهم قرآنی ندارند، شاید این آیه را گواه بر مذهب جبریّه بگیرند وبگویند:بشر آلت بی اراده خداست وانسان مانند ارّه ورنده نجّار است، طبق مشـیّت الهی کار می کند. آنان در این اندیشه سـخت در اشـتباهند، زیرا اصولاً آیه ناظر به این مسـئله بغرنج فلسـفی نیست. هدف آیه، تهییج احساسات سـربازان اسلام به سوی جهاد است وآنان را آن چنان به خدا نزدیک معرّفی می کند که گویی مظهر مشیّت الهی هستند.وعلّت این مظهریّت این است که حرکات وسکنات مجاهدان، به فرمان خدا وبه راهنمایی اوست از این جهت می توان کار آنان را کار خدا دانست.

### ۲ــ خدا آنان را خوار وشما را یاری می کند

قرآن در قسـمت دیگر آیه از تعلّق اراده قطعی خـدا، برخوار سـاختن مشـرکان وسـرفرازی مؤمنان نویـد می دهـد ومی فرمایـد: (یخزهم وینصرکم) : «مشرکان را خوار

ومؤمنان را یاری نماید».

واین بخش از خبرهای غیبی قرآن است که پس از چهارماه به روشنی تحقّق پذیرفت.

### ۳_ شفای قلوب مؤمنان

آنچه بیش از همه مجاهدان اسلام را به سوی جهاد تحریک می کند دو جمله زیر است:

۱_ (وَیَشْفِ صُدُورَ قَوْم مُؤْمِنینَ) :«نبرد کنید تا خدا به وسیله شما سینه مجروح گروهی از افراد با ایمان را شفا بخشد».

۲_ (وَ یُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ) : «جهاد نمایید تا خدا به این وسیله، آتش خشم آنان را فرو نشاند».

یعنی هنوز قلوب گروهی از افراد با ایمان جریحه دار است وسینه آنان از خشم وغضب مالامال است. جهاد شما در راه خدا مرهم سینه مجروح ومایه فرو نشستن خشم آنها خواهد بود. ودر پایان آیه پانزدهم، یکی از اصول ومعارف اسلامی را یادآور می شود که هنوز درهای توبه به روی مشرکان باز است، چنان که می فرماید:(وَیَتُوب اللّه عَلی مَنْ یَشاء) .

***

میان جامعه اسلامی وافراد مشرک قرابت وهمبستگی هایی وجود داشت چه بسا این همبستگی گروهی از افراد با ایمان را که هنوز پیوند خویشاوندی در نظر آنان محترم تر از وظیفه الهی ومذهبی بود، بر آن می داشت که در راه جهاد با آنان سستی ورزند وبه جای این که با مسلمانان همراز گردند، مشرکان را برای خود همراز انتخاب کنند. از این جهت قرآن به این گروه هشدار می دهد ومی فرماید:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّا يَعْلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكَمْ...) .(1)

«آیا شما تصوّر می کنید که خداوند شماها را به حال خود واگذار خواهد نمود، ومجاهد را از غیر مجاهد باز نخواهد شناخت. و گروهی را که جز خدا وپیامبر ومؤمنان رازداری اتّخاذ نکرده اند، از گروهی که نقطه مقابل آنان هستند جدا نخواهد نمود».

شکی نیست که خداوند از ازل از رفتار انسان آگاه است. وبرای علم وآگاهی او زمان مشخصی وجود ندارد. و این که در این آیه می فرماید:(وَلَمّا یعلم اللّه الَّذین جاهدوا) ، مقصود دانستن نیست، بلکه آشکار کردن ضمایر واندیشه های مجاهدان وغیر مجاهدان است چنان که قرآن در آیه دیگر همین مطلب را با جمله ای که مفید معنی مشخص وآشکار کرده است، بیان می کند، آنجا که می فرماید:

(ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ).(2)

«خداوند جامعه با ایمان را به نحوی که هستند ترک نخواهد نمود تا این که ناپاک را از پاک جدا سازد ومعرفی نماید».

وبه همین مضمون آیه های ۱۴۱_ ۱۵۴ از سوره آل عمران است.

***



---

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۶.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

## ۳۲– واقعه غدیر یا اکمال دین

### آیات موضوع

۱ــ (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاس) .(مائده/۶۷)

۲ــ (اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلا تَخْشَوهُمْ وَاخْشَونِ اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دِیناً).(مائده /۳)

۳ــ (سَأَلَ سائِلٌ بِعَذاب واقِع* لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ* مِنَ اللّهِ ذِی الْمَعارِجِ) .(معارج/۳ــ۱)

### ترجمه آیات

۱ــ «ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده برسان واگر نرسانی رسالت خدای را بجا نیاورده ای وخداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند».

۲ــ «امروز کافران از (نابودی) دین شما نومید شدند از آنان مترسید و از

من بترسید، امروز دین شما را تکمیل کردم ونعمت خود را به پایان رسانیدم واسلام را به عنوان دین، برای شما برگزیدم».

۳ــ «درخواست کننده ای درخواست عذاب کرد وواقع شد، این عذاب مخصوص کافران است وهیچ کس نمی تواند آن را دفع کند از سوی خداوند که دارای فرشتگانی است که به آسمان صعود می کنند».

## تفسیر آیات

### اشاره

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)در سال دهم هجرت، برای تعلیم مراسم حج به مکه عزیمت نمود. این بار، انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز (صلی الله علیه وآله)مصادف گردید و از این جهت آن را «حجّه الوداع» نامیدند. افرادی که به شوق همسفری یا آموزش مراسم حج در رکاب وی بودند، تا ۱۲۰ هزار تخمین زده شده اند.

مراسم حج به پایان رسید.پیامبر (صلی الله علیه وآله)راه مدینه را در پیش گرفت وگروه انبوهی او را بدرقه می کردند.جز کسانی که در مکه به او پیوسته بودند. همگی در رکاب او بودند. کاروان به پهنه ای به نام «غدیر خم» که در سه میلی «جحفه» قرار دارد، رسید.ناگهان پیک وحی فرا رسید وبه پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمان توقف داد؛پیامبر (صلی الله علیه وآله)نیز دستور داد که همه، از حرکت باز ایستند تا بازماندگان فرا رسند.

کاروانیان که از توقف ناگهانی وبی موقع پیامبر در منطقه داغ وبی آب، آن هم در نیمه روز که آفتاب بس سوزنده وزمین تفتیده بود، در شگفت ماندند.

مردم زیر لبها می گفتند:فرمان بزرگی از جانب خدا رسیده است ودر اهمیت فرمان، این بس که به پیامبر مأموریت داده که در این شرایط نامساعد، همه مردم را از حرکت باز دارد تا فرمان خدا را ابلاغ کند.

فرمان خدا برای رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)در آیه زیر بیان گردید.

(یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ

اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاس) .(۱)

«ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده برسان واگر نرسانی رسالت خدای را بجا نیاورده ای وخداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند».

دقّت در مضمون آیه ما را به نکات زیرمتوجّه می کند:

اوّلاً: فرمانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای ابلاغ آن مأموریت پیدا کرده بود، آنچنان خطیر وعظیم بود که هرگاه (بر فرض محال) در رساندن آن خوف وترسی به خود راه می داد وآن را ابلاغ نمی کرد، رسالت خود را انجام نداده بود، بلکه با انجام این مأموریت رسالت وی تکمیل خواهد گشت.

به عبارت دیگر:مقصود از (ما أُنْزِلَ) (چیزی که بر تو نازل گردید) نمی تواند مجموع آیات قرآن ودستورهای اسلامی باشد. زیرا ناگفته پیداست که هرگاه پیامبر مجموع دستورهای الهی را ابلاغ نمی کرد، رسالت خود را انجام نداده بود ویک چنین امر بدیهی نیاز به گفتن ونزول آیه ندارد، بلکه مقصود از آن، ابلاغ موضوع خاصی است که ابلاغ آن مکمّل رسالت شمرده می شود و تا ابلاغ نگردد وظیفه خطیر رسالت رنگ تکامل بخود نمی گیرد.

بنابراین باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول وفروع اسلامی پیوستگی داشته وبسان یگانگی خدا ورسالت خود پیامبر امر خطیری شمرده شود.

ثانیاً: از نظر محاسبات اجتماعی، پیامبر (صلی الله علیه وآله)احتمال می داد که در طریق انجام این مأموریت، ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد ویا او را در انجام این مأموریت به قوم وخویش گرایی متهم کنند وخداوند برای تقویت اراده پیامبر می فرماید:

(وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ) .



---

۱- [۱] مائده، آیه ۶۷.

اکنون باید دید در میان احتمالاتی(۱) که مفسّران اسلامی در تعیین موضوع مأموریت گفته اند، کدام به مضمون آیه نزدیکتر است.

محدّثان شیعه وهمچنین سی تن از محدّثان اهل تسنن(۲)می گویند که آیه در روز غدیر خم نازل گردیده; روزی که خدا به پیامبر مأموریت داد که علی (علیه السلام) را به عنوان مولای مؤمنان معرفی کند.

ولایت وجانشینی امام از پیامبر، از موضوعات خطیر وپراهمیت بود که جاداشت ابلاغ آن مکمّل رسالت گردیده وخودداری در بیان آن مایه نقص در امر رسالت شمرده شود.

همچنین جا داشت که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)از نظر محاسبات اجتماعی، خوف ورعبی به خود راه دهد زیرا وصایت وجانشینی شخصی مانند علی (علیه السلام) که بیش از ۳۳ بهار از عمر او نگذشته بود، بر گروهی که از نظر سن وسال، از او بالاتر بودند، بسیار سخت ودشوار بود. گذشته بر این، خون بستگان همین افراد که دور پیامبر را گرفته بودند، در صحنه های نبرد با شمشیر علی (علیه السلام) ریخته شده بود وحکومت چنین فردی بر یک ملّت کینه توز بسیار گران بود.

علاوه بر این، علی (علیه السلام) پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله)وداماد وی بود. تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوتاه بین ــ که وجود چنین افراد در تمام جوامع بشری کم نیست ــ سبب می شد که آن را به یک نوع تعصّب فامیلی حمل کنند وبه صورت



---

۱- [۱] فخر رازی در تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحه ۶۳۵، احتمالات دهگانه ای در موضوع مأموریت پیامبر داده است، در حالی که هیچ۳کدام از آنها علاوه بر اینکه مدرک درستی ندارند، واجد دو شرطی که از آیه در باره موضوع مأموریت استفاده نمودیم، نیست واکثر آنها چندان اهمیتی ندارند که عدم ابلاغ آنها لطمه به رسالت پیامبر بزنند و نه ابلاغ آنها مایه ترس و رعب شود.اینک بیان برخی از احتمالات: الف: آیه مربوط به حکم رجم وسنگسار کردن زنان و مردان آلوده است. ب: آیه، در باره انتقاد یهود از پیامبر نازل شده است.

۲- [۲] به کتاب الغدیر، ج۱ مراجعه فرمایید.

غیر صحیح تفسیر نمایند.

برخلاف این زمینه های نامساعد، اراده حکیمانه خداوند بر این تعلّق گرفت که پایداری نهضت را با نصب جانشینی، تضمین کند ورسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنما تکمیل گرداند .

## تفصیل این واقعه ابدی وجاودانی

آفتاب داغ وسوزاننده نیمروز هیجدهم ماه ذی الحجه، برسرزمین غدیر خم بشدّت می تابید ودشت ودمن را با اشعه خود گرم وسوزان ساخته بود وگروه انبوهی که تاریخ، تعداد آنها را از هفتادهزار تا صد وبیست هزار ضبط کرده است، در آن نقطه به فرمان پیامبر خدا فرود آمده بودند ودر انتظار حادثه تاریخی آن روز بسر می بردند واز شدّت گرما یک طرف عبا را زیرپا و طرف دیگر را روی سر قرار می دادند.

در این لحظات حساس طنین اذان نماز ظهر، سراسر بیابان را فرا گرفت وندای تکبیر مؤذن بلند شد ومردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند وپیامبر (صلی الله علیه وآله)نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه ــ که هرگز سرزمین غدیر، نظیر آن را بخاطر نداشت ــ برگزار کرد. سپس به میان جمعیت آمد وروی نقطه بلند ی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود. قرار گرفت وبا صدای بلند خطابه ای به شرح زیر ایراد کرد:

«الحمدللّه ونستعینه ونؤمن به ونتوکل علیه ونعوذ باللّه من شرور أنفسناومن سیّئات أعمالنا الذی لا هادی لمن ضلّ و لامضلّ لمن هدی وأشهد أن لاـإله إلاّـ اللّه وأنّ محمّـداً عبده ورسوله أمّا بعد: أَیها النّاس إنّی اوشک أن ادعی فأجبت وانّی مسؤول وأنتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟

قالوا: نشهد أنّک قد بلغت ونصحت وجهدت، فجزاک اللّه خیراً قال: أَلَستم تشهدون أن لاإله إلاّ اللّه وأنّ محمّداً عبده ورسوله وانّ جنته حقّوناره حق، وانّ الساعه آتیه لا ریب فیها وانّ اللّه یبعث من فی القبور؟

قالوا: بلی نشهد بذلک. قال: اللّهمّ أشهد... فانظرونی کیف تخلفونی فی الثقلین.

فنادی مناد:ما الثقلان یا رسول اللّه؟ قال: الثقل الأکبر، کتاب اللّه، طرف بیداللّه عزّ وجلّ وطرف بأیدیکم، فتمسّکوا به لا تضلّوا و الآخر الأصغر عترتی وانّ اللطیف الخبیر نبأنّی انّهما لن یتفرقا حتی یردا علیّ الحوض، فسألت ذلک لهما ربّی، فلا تقدّموهما فتهلکوا ولا تقصّروا عنها فتهلکوا.

ثمّ أخذ بید علی فرفعها حتّی روی بیضاء آباطهما وعرفه القوم أجمعون فقال:

أَیّها الناس من أولی الناس بالمؤمنین من أنفسهم؟ قالوا: اللّه ورسوله أعلم، قال: انّ اللّه مولای وأنا مولی المؤمنین وأنا أولی بهم من أنفسهم، فمن کنت مولاه، فعلیّ مولاه یقولها ثلاث مرات، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه و أحب من أحبه ، وأبغض من أبغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحقّ معه حیث دار، ألا فلیبلغ الشاهد الغائب.

ثمّ لم یتفرقوا حتی نزل أمین وحی اللّه بقوله:(اَلْیومَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی...) الآیه.

فقال رسول اللّه (صلی الله علیه وآله): اللّه أکبر، علی اکمال الدین وإتمام النعمه ورضی الربّ برسالتی والولایه لعلیّ من بعدی».(۱)

«ستایش از آن خداست. از او یاری می طلبیم وبه او ایمان داریم وبر او توکّل می کنیم و از شرّ نفسهای خویش وبدی کردارهای خود به خدایی که جز او برای گمراهان هادی وراهنمایی نیست، پناه می بریم، به خدایی که هرکس را هدایت نمود، برای او گمراه کننده ای نیست.گواهی می دهیم که جز او خدایی نیست ومحمّد بنده خدا وفرستاده اوست.



---

۱- [۱] بنابه نقل امام احمد بن حنبل در مسند، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار کرد.

هـان ای مردم، خداونـد لطیف خـبیر به من خبر داده است که به زودی دعوت حق را لبیـک می گویم و از میـان شـما می روم ومن مسئولم وشما نیز مسئول هستید. در باره من چه می گویید؟

یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفتند: گواهی می دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ نمودی ونسبت به ما خیرخواهی ونصیحت کردی ودر این راه کوشش نمودی. خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

وقتی سکوت وآرامش بر آن جمعیت حکمفرما شد پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا شما گواهی نمی دهید که معبودی جز خـدای نیست ومحمّـد بنـده خـدا وپیـامبر اوست؟ بهشت ودوزخ ومرگ حق است؟ وروز رسـتاخیز بـدون شک فرا خواهد رسید وخداوند افرادی را که در دل خاک پنهان شده اند، زنده خواهد نمود؟

ــ یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله): چرا، چرا، گواهی می دهیم.

ــ پیـامبر (صلی الله علیه وآله): من در میان شـما دو چیز گرانبها وسـنگین به یادگار می گـذارم، چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟

ناشناسی پرسید: مقصود از این دو چیز گرانبها چیست؟

ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله): ثقل اکبر، کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا وطرف دیگر آن در دست شماست، به کتاب خدا چنگ زنید تا گمراه نشوید.ثقل اصغر، عترت واهل بیت من است، خدایم به من خبر داده است که این دو یادگار من، تا روز رستاخیز، از هم جدا نمی شونـد هان ای مردم، بر کتاب خـدا وعترت من سـبقت وپیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید.

در ایـن موقـع پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) دست علی (علیه السـلام) را گرفت وبالاـ برد وهمه جمعیت، علی را در کنـار پیـامبر دیدنـد(وفهمیدنـد که مقصود از این اجتماع، حادثه ای است که مربوط به علی (علیه السـلام) می باشـد، همگی با ولع خاصـی آماده شدند که به سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله)گوش فرا دهند.

ص : ۱۸۶

ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله): ای مردم، سزاوارترین فرد بر مؤمنان، از خود آنها کیست؟

ـ یاران پیامبر: خداوند وپیامبر او بهتر می دانند.

ـ پیامبر (صلی الله علیه وآله) :خدا مولای من، ومن مولای مؤمنان هستم وبر آنها از خودشان سزاوارتر واولی هستم.هان ای مردم، هرکس که من مولای او هستم. علی مولای اوست. واین جمله را سه بار تکرار کرد.

سپس گفت:پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد ودشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. خدایا یاران علی را یاری کن ودشمنان او را خوار وذلیل نما. پروردگارا علی را محور حق قرار بده».

این جمله ها را بیان کرد وسپس فرمود: لازم است حاضران به غائبان خبر دهند ودیگران را از این حادثه مطلع سازند.

هنوز اجتماع پرشکوه، به حال خود برپا بود که فرشته وحی فرود آمد وبه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)بشارت داد که خداوند امروز آیین خود راتکمیل نمود ونعمت خویش را بر جامعه با ایمان، ارزانی داشت وآیه زیر به وسیله پیک وحی نازل گردید:

(اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دِیناً) .(۱)

در این لحظه صدای تکبیر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بلند شد وگفت: خدا را سپاسگزارم که آیین خود را کامل گردانید ونعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من خشنود گشت».(۲)

پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جایگاه خود پایین آمد ویاران او دسته دسته به علی (علیه السلام) تبریک می گفتند و او را مولای خود ومولای هر مرد و زن با ایمان می خواندند.



---

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۳.

۲- [۲] پایان ترجمه خطبه و متن آن از کتاب «الغدیر» ج۱، ص ۱۰ـ ۱۱ اخذ شده است.

در این موقع، «حسان بن ثابت» شاعر رسول خدا برخاست و این حادثه تاریخی را در قالب شعر ریخت از چکامه او فقط دو بیت را نقل می کنیم:

فقال له قُم یا علی فإنّنی *** رضیتک بعدی إماماً وهادیاً

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه *** فکونوا له أتباع صدق موالیاً

«پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وی فرمود:برخیز ای علی که من تو را برای پیشوایی مردم وراهنمایی آن پس از خود برگزیدم. هرکس که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست. مردم! بر شما لازم است از پیروان راستین ودوستداران واقعی علی باشید».

آنچه نگارش یافت، خلاصه این واقعه تاریخی است که در مدارک دانشمندان اهل سنّت وارد شده ودر کتابهای شیعه این واقعه به طور گسترده تر از این ، بیان گردیده است.

مرحوم طبرسی، در کتاب احتجاج(۱)، خطبه مشروحی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که علاقمندان می توانند به آن کتاب، مراجعه کنند.

### واقعه ابدی وجاودانی

اراده حکیمانه خداوند بر این تعلّق گرفته است که واقعه تاریخی غدیر در تمام قرون واعصار به صورت یک تاریخ زنده که قلوب ودلها به سوی آن جذب می شوند، بماند ونویسندگان اسلامی در هرعصر وزمانی در کتابهای تفسیر و تاریخ وحدیث وکلام، درباره آن سخن بگویند وگویندگان مذهبی در مجالس وعظ وخطابه در باره آن داد سخن دهند وآن را از فضایل غیر قابل انکار امام بشمارند. نه تنها خطبا وگویندگان بلکه شعرا وسرایندگان، از این واقعه الهام گرفته وذوق ادبی خود را از تفکر واندیشه درباره این حادثه و از مزید اخلاص به صاحب ولایت مشتعل سازند



---

۱- [۱] احتجاج، ج ۱، ص ۳۸، ط اُسوه.

وعالیترین قطعاتی را به صورتهای گوناگون وبه زبانهای مختلف از خود به یادگار بگذارند.

از این جهت، کمتر واقعه تاریخی در جهان، بسان رویداد «غدیر» مورد توجه طبقات مختلف از محدّث ومفسّر واز متکلّم وفیلسوف، از خطیب و شاعر و از مورّخ وسیره نویس قرار گرفته وتا این اندازه در باره آن عنایت مبذول شده است.

یکی از علل ابدیت وجاودانی بودن این حدیث نزول سه آیه (۱) از آیات قرآن درباره این واقعه است، وتا روزی که قرآن ابدی وجاودانی است، این واقعه تاریخی نیز ابدی بوده و از خاطره ها محو نخواهد شد.

از آنجا که جامعه اسلامی در اعصار دیرینه وهم اکنون جامعه شیعه، آن را یکی از اعیاد مذهبی می شمارند و مراسمی را که در دیگر اعیاد اسلامی برپا می دارند، در این روز نیز انجام می دهند طبعاً واقعه تاریخی غدیر رنگ ابدیت به خودگرفته وهیچ گاه از خاطره ها فراموش نمی شود.

از مراجعه به تاریخ به خوبی معلوم می شود که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام، در میان مسلمانان به نام عید غدیر معروف بود، تا آنجا که «ابن خلکان» در باره «المستعلی ابن المستنصر» می گوید: در سال ۴۸۷ در روز عید غدیر خم که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام است، مردم با او بیعت کردند (۲) و در باره المستنصر باللّه، العبیدی می نویسد: وی در سال ۴۸۷ دوازده شب به آخر ماه ذی الحجه باقی مانده بود، درگذشت. این شب شب هیجدهم ماه ذی الحجه شب عید غدیر است.(۳)

ابوریحان بیرونی درکتاب «الآثار الباقیه» عید غدیر را از عیدهایی شمرده که همه مسلمانان، برپا می داشتند وجشن می گرفتند.



---

۱- [۱] آیه ابلاغ ، مائده/۶۷، آیه اکمال، مائده/۳، آیه سؤال عذاب، معارج/۳.
۲- [۲] به کتاب الغدیر، ج۱، ص ۲۶۸ مراجعه فرمایید.
۳- [۳] به کتاب الغدیر، ج۱، ص ۲۶۸ مراجعه فرمایید.

نه تنهـا ابن خلکـان وابوریحان بیرونی، این روز را عیـد می نامنـد، بلکه «ثعالبی»نیز این شب را از شـبهای معروف در میان امّت اسلامی شمرده است.(۱)

ریشه این عید اسـلامی به خود روز غدیر باز می گردد، زیرا در آن روز پیامبر (صـلی الله علیه وآله) به مهاجران وانصار بلکه به همسران خود دستور داد که بر علی وارد شوند و به او در مورد چنین فضیلتی بزرگ تبریک بگویند.

«زیـد بن ارقم» می گویـد: ازمهـاجرین، ابوبکر وعمر وعثمان وطلحه وزبیر، نخستین کسانی بودنـد که با علی دست بیعت دادند ومراسم تبریک وبیعت تا مغرب ادامه داشت.

## دلایل دیگر ابدیت واقعه

در اهمیت این رویـداد تاریخی همین اندازه کافیست که این واقعه تاریخی را صد وده صـحابی نقل کرده اند. البته این جمله نه به آن معنی است که از آن گروه زیاد تنها همین افراد، این حادثه را نقل کرده اند، بلکه تنها در کتابهای دانشـمندان اهل تسنن نام صـد وده تن به چشم می خورد. درست است که پیامبر (صـلی الله علیه وآله) سـخنان خود را در جامعه صدهزار نفری القاء نمود، ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودنـد که از آنان حدیثی نقل نشده است و گروهی از آنها این واقعه را نقل کرده اند، ولی تاریخ موفّق به درج نام آنان نگردیده است واگر هم درج کرده است، به دست ما نرسیده است.

در قرن دوّم اسلامی که عصر تابعان است، هشتاد ونه تن از آنان به نقل این حدیث پرداخته اند.

راویان حدیث غدیر در قرنهای بعدی همگی علما ودانشـمندان اهل تسـنن می باشـند، سیصد وشصت تن از آنها این حدیث را در کتابهای خود گردآورده وگروه

ص : ۱۹۰

---

۱- [۱] به کتاب الغدیر، ج۱، ص ۲۶۸ مراجعه فرمایید.

زیادی به صحّت واستواری آن اعتراف نموده اند.

در قرن سوّم نود ودو دانشمند، در قرن چهارم چهل وسه، در قرن پنجم بیست وچهار، در قرن ششم بیست، در قرن هفتم بیست ویک، در قرن هشتم هیجده، در قرن نهم شانزده، در قرن دهم چهارده، در قرن یازدهم دوازده، در قرن دوازدهم سیزده، در قرن سیزدهم دوازده ودر قرن چهاردهم بیست دانشمند، این حدیث را نقل کرده اند.

گروهی تنها به نقل این حدیث اکتفا نکرده بلکه درباره اسناد ومفاد آن مستقلاً کتابهایی نوشته اند.

مورّخ بزرگ اسلامی، طبری، کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» نوشته و این حدیث را از هفتاد وپنج طریق از پیامبر نقل کرده است.

ابن عقده کوفی، در رساله «ولایت» این حدیث را از صدو پنج تن نقل کرده است.

ابوبکر محمّد بن عمر بغدادی معروف به جمعانی، این حدیث را از بیست وپنج طریق نقل نموده است.

از بزرگان حدیث:

احمد بن حنبل شیبانی به ۴۰ سند نقل کرده است.

ابن حجر عسقلانی به ۲۵ سند نقل کرده است.

جزری شافعی به ۸۰ سند نقل کرده است.

ابوسعید سجستانی به۱۲۰ سند نقل کرده است.

امیر محمد یمنی به ۴۰ سند نقل کرده است.

نسائی به ۲۵۰ سند نقل کرده است.

ابوالعلاءِ همدانی به۱۰۰ سند نقل کرده است.

ابوالعرفان حبان به ۳۰ سند نقل کرده است.

تعداد کسانی که مستقلاً درباره خصوصیات این واقعه تاریخی کتاب نوشته اند، ۲۶ نفر می باشد وشاید کسانی باشند که درباره این رویداد رساله وکتاب نوشته اند که تاریخ نام آنها را ضبط نکرده است.

دانشمندان شیعه درباره این واقعیت تاریخی، کتابهای ارزنده ای نوشته اند، وجامع ترین آنها کتاب تاریخی «الغدیر» است که به خامه توانای نویسنده مشهور اسلامی، علاّمه مجاهد مرحوم آیه اللّه امینی نگارش یافته است ودر نگارش این بخش از این کتاب، استفاده فراوانی از کتاب «الغدیر» بعمل آمد.

## قرآن و رویداد غدیر

در مورد رویداد «غدیر» گذشته بر آیه «تبلیغ» یعنی آیه (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ) دو آیه دیگر نازل شده وبه حادثه ابدیّت و جاودانگی بخشیده است این دو آیه عبارتند از:

۱_ آیه اکمال دین.

۲_ آیه سؤال عذاب.

اینک درباره هر دو آیه به بحث و گفتگو می پردازیم:

(اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلا تَخْشَوهُمْ وَاخْشَونِ اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دِیناً).

«امروز کا(۱)فران از (نابودی) دین شما نومید شدند از آنان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را تکمیل کردم ونعمت خود را به پایان رسانیدم واسلام را به عنوان دین، برای شما برگزیدم».



---

۱- [۱] سوره مائده، آیه۳. وس وره معارج، آیه های ۳_۱.

دقّت در مضـمون آیه اکمال دین، می رساند که روز نزول آیه، حادثه بسیار مهمی رخ داد که مایه نومیدی دشمنان از پیروزی بر اسـلام ومـوجب کمـال دین و اتمـام نعمت هـای معنوی خـدا شـده است اکنون بایـد دیـد چه روزی می توانـد حامـل چنین نویدهایی باشد وبا این خصوصیات ونشانه ها خود را در عرصه تاریخ نشان دهد؟

۱ـ آیا روز فتح مکه می تواند دارای چنین خصوصـیاتی باشد؟ به طور مسلّم نه زیرا در آن روز پیمانهای مسلمانان با مشرکان به قوّت خود باقی بود وهنوز مراسم حـج بسان عصـر جاهلی برگزار می شـد. وقسـمتی از احکام پس از آن فرود آمده است از این جهت نه یأسـی بر کافران منطقه مستولی شده بود ونه آیین ـ به معنی بیان فروع ونه به معنی تحکیم پایه های آن ـ تکمیل گردیده بود.

۲ـ آیـا روز اعلاـم بیزاری از مشـرکان می توانـد مظهر چنیـن روزی باشـد بـه تصـوّر اینکـه یـأس ونومیـدی در چنین روزی بر مشـرکان مسـتولی گردیـد؟بـاز می گوییم نه زیرا بیـان دین به معنی احکام در آن روز پایان نیافته بود به گواه اینکه قسـمتی از «حـدود» و«قصاص» واحکام مربوط به «کلاله» پس از اعلام بیزاری نازل گردیده است. و تنها مسـئله یأس کافران نشانه آن روز نیست. بلکه یـأس توأم بـا تکمیل آیین، و هرگز در روز اعلام بیزاری، این دو نویـد به صورت توأم در آن روز تحقّق نپـذیرفته بود.

اکنون باید دید روزی که حامل این نوید گرانبها بود چه روزی بوده است؟!

گروهی نظر می دهنـد که این روز، همـان روز «عرفه» سال دهم هجرت است که در تاریـخ به نام «حجّه الوداع» معروف اسـت ولی با توجّه به حوادث تاریخی این دو نوید گرانبها در چنین روزی تحقّق نپذیرفت.

مسئله یأس ونومیدی به دو صورت می تواند مطرح گردد:

الـف: یـأس قریش ومشـرکان شـبه جزیره; یـک چنین نومیـدی پیش از این روز تحقّـق پـذیرفته بود وقریش در روز فتـح مکه، ودیگر مشـرکان در روز اعلاـم بیزاری، از پیروزی اسـلام کاملاًـ مـأیوس شـده بودنـد در این صـورت صـحیح نخواهـد بود که بگوییم

در روز عرفه سال دهم حجه الوداع یأس ونومیدی مشرکان جامه عمل پوشید در حالی که چنین کاری یک سال و اندی قبل، تحقّق پذیرفته بود.

ب: یأس همه کافران روی زمین به یک چنین نومیدی تا آن روز جامه عمل نپوشیده بود.

امّا مسئله تکمیل دین اگر مقصود از «دین» احکام وفروع دین باشد هرگز پرونده بیان احکام الهی در روز عرفه بسته نشد بلکه یک رشته احکام مربوط به «ربا و ارث وکلاله» پس از روز عرفه(حجه الوداع) نازل شده است.(۱)

تنها روزی که می تواند بستر این دو نوید الهی باشد، همان روز «غدیر» است که با تعیین جانشین پیامبر هم یأس بر دشمنان مستولی گردید و هم آیین خدا تکمیل شد.البته مقصود از یأس، نومیدی مخصوصی است که باتکمیل دین توأم می باشد.ومقصود از تکمیل دین، تکمیل ارکان وپی ریزی اسباب بقاء آن است، نه بیان فروع وجزئیات، اکنون به بیان هر دو مطلب می پردازیم:

### الف: تعیین جانشین واستیلاء یأس

روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) جانشین خود را رسماً تعیین کرد، در آن روز کافران در یأس ونومیدی از محو نابودی اسلام، فرو رفتند زیرا آنان تصوّر می کردند که آیین اسلام قائم به شخص پیامبر است وبا رحلت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) از میان می رود و اوضاع به حال سابق بازمی گردد. وقتی مشاهده کردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرد شایسته ای را که از نظر علم ودانش، عدالت ودادگری، قدرت وقاطعیت بی نظیر بود ، برای رهبری تعیین کرد ومسلمانان با او بیعت کردند، از زوال اسلام نومید گردیدند.وبه کلی مأیوس شدند و دیدند که اسلام به صورت یک آیین ریشه دار در آمد، و دیگر



---

۱- [۱] الدر المنثور، ج۱، ص ۳۶۵، و ج۲، ص ۲۵۱.

برای آن تزلزلی نیست.

آیات قرآنی گواهی می دهد که کافران پیوسته طمع به دین مسلمانان دوخته بودند وآخرین آرزوی آنان این بود که مسلمانان را از آیین خود باز دارند، وبه کیش نیاکان خود برگردانند چنانکه می فرماید:

(وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفّاراً) .(۱)

«بسیاری از اهل کتاب آرزو کردند که شماها را پس از ایمان، به سوی کفر بازگردانند».

پیشرفت سریع اسلام در شبه جزیره وسقوط پایگاه شرک در مکه از امید آنان می کاست ولی آخرین پناهگاه خیالی آنان این بود که چون آورنده آیین جدید، فرزندی ندارد که پس از درگذشت او حکومت جوان اسلام را رهبری کند، از این لحاظ، اساس حکومت اسلامی پس از رحلت او فرو می ریزد وچیزی طول نمی کشد که بر آن پیروز می شوند ووضع، به همان حال نخست بازمی گردد.

قرآن سخن کافران را در این باره برای ما نقل می کند چنانکه می فرماید:

(أَمْ یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ) .(۲)

«بلکه آنان می گویند که او (پیامبر) شاعری است وما انتظار می بریم که او دچار حوادث روزگار گردد و از دنیا برود».

این آخرین نقشه ای بود که کافران به آن امیدوار بودند ولی روزی که رسول خدا، وصی خویش ورهبر مسلمانان را پس از خود تعیین نمود، آن روز، روزی بود که شبحی از ترس ویأس بر فراز زندگی مشرکان سایه افکند وطمع آنان از بین رفت.

***



---

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۲- [۲] سوره طور، آیه ۳۰.

### ب:تعیین جانشین و تکمیل دین

اگر آنروز بـا نصب خلیفه وتعیین جانشـین، یـأس بر مشـرکان مسـتولی گردیـد، آیین اسـلام نیز به صورت آیین کامل درآمـد، ومقصود از «اکمـال دین» در آیه، بیان فروع ووظایف عملی مسـلمانان نیست، بلکه فراهم ساختن بقاء وپایـداری آن است که با تعیین پیشوا، انجـام گرفت دین الهی بـا مکتب بشـری فرق دارد یـک مسـلک فلسـفی وحقوقی که در کتـابی نگـارش می یابد نویسـنده آن کاری با پیاده شـدن واجرای آن نـدارد، در حالی که آیین الهی که هـدف از آن پیاده شدن آن، در زندگی مردم است در صورتی یک آیین کامل به شـمار می رود که مقـدمات پیاده شـدن واجرا وپایداری آن پس از رهبر در آن پیش بینی شود، ودر غیر این صورت، آیین کـاملی نخواهـد بود از این جهت بایـد گفت در آن روز علاوه بر اینکه یأس سراسـر زنـدگی آنـان را فرا گرفت، آیین اسـلام به صورت یـک دین بـا اسـاس وقابل بقا در آمـد، وبا تحکیم وتثبیت علل اسـتقرار وبقاء، یعنی تعیین رهبر، دین تکمیل گردیـد وبا در نظر گرفتن این معنی جمله های آیه با هم کاملاً مربوط ومتناسب می گردد.وروز تحقّق این دو حادثه معیّن می شود.

### مدارک نزول آیه در غدیر

مفسّـِران ومحدّثان اسـلامی نزول آیه را در روز غدیر یادآور شده اند. وما در این جا به بخشـی از این مدارک اشاره می کنیم. واگر مدارک شیعه را در این مورد، بر مدارک اهل سنت اضافه کنیم، قهراً مسئله به عالی ترین حد از «تواتر» می رسد.

علاقمندان می توانند به کتابهای یاد شده در زیر مراجعه کنند در این کتابها که همگی به قلم دانشـمندان اهل سنّت نوشته شده است تصریح شده که این آیه در روز «غدیر» نازل گردیده است. مانند:

ص: ۱۹۶

۱ـ الولایه تألیف طبری(متوفای ۳۱۰هـ).

۲ـ تفسیر ابن کثیر شامی،(۷۷۴هـ) ج۲، ص ۱۴.

۳ـ تفسیر الدر المنثور سیوطی شافعی، متوفای (۹۱۱هـ) ج۲، ص ۲۵۹ والاتقان، ج۱، ص ۳۱(ط ۱۳۶۰).

۴ـ تاریخ ابوبکر خطیب بغدادی، متوفای (۴۳) ج۸، ص ۲۹۰.

۵ـ شیخ الإسلام حموینی، در فراید السمطین باب ۱۳.

۶ـ خوارزمی، متوفای (۵۶۸هـ) در مناقب، ص ۸۰ و۹۴.

۷ـ تاریخ ابن کثیر، ج۵، ۲۱۰۱.

۸ـ تذکره سبط ابن جوزی حنفی، متوفای (۶۵۴)، ص ۱۸.

علّامه عالیقدر مرحوم امینی در کتاب جاوید «الغدیر» ج۱، ص ۲۳۰ به بعد، اقوال وروایات وارد از طریق اهل سنّت را که همگی گواهی می دهند که آیه (اَلیوم أَکْملتُ) در روز غدیر نازل شده است به تفصیل نقل کرده است امّا روایات شیعه در باره شأن نزول آیه شریفه، در کتابهای مربوط به امامت ودر تفاسیر معتبر موجود می باشد.

### نکاتی چند در مورد آیه

۱ـ گروهی از مفسّران مانند فخر رازی در «مفاتیح الغیب» وآلوسی در «روح المعانی» وعبده در «المنار» نقل می کنند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از نزول این آیه، بیش از هشتاد ویک روز عمر نکرد.

هر گاه وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (طبق نقل کلینی در کافی ونقل اهل سنّت) روز دوازدهم ربیع اتّفاق افتاده باشد، روز نزول آیه، روز هیجدهم ذی الحجه، روز غدیر خواهد بود. البته مشروط بر اینکه روز غدیر، و روز وفات پیامبر را حساب نکنیم، و دو ماه از سه ماه را پشت سرهم، ۲۹ روز بگیریم.

۲ــ بسیاری از روایات که نزول آیه را روز غدیر معرفی می کنند، یادآور می شوند که پیامبر (صلی الله علیه وآله)پس از نصب علی (علیه السلام)برای خلافت چنین فرمود:

«اللّه اکبر علی إکمال الدّین وإتمام النعمه ورضا الربّ برسالتی وبالولایه لعلیّ(علیه السلام) من بعدی».(۱)

«سپاس خداوندی را بر تکمیل آیین، واتمام نعمت، ورضایت او بر رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من».

همان طور که ملاحظه می کنید پیامبر، مضمون آیه مورد بحث را در کلام خود وارد کرده است واین خود می رساند که آیه یاد شده در باره غدیر نازل گردیده است.

۳ــ در حالی که این دلایل قطع آور، بر استقلال آیه گواهی می دهند ولی خود آیه در لابلای احکام مربوط به گوشت های حلال وحرام قرار گرفته است، ونکته آن بر افراد آگاه از اوضاع صدر اسلام مخفی وپنهان نیست زیرا تاریخ وحدیث صحیح گواهی می دهند که پیامبر خواست وصیت نامه ای برای امّت خود تنظیم کند که پس از وی گمراه نشوند وقتی شخصیت های متنفذ پی بردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواهد در باره خلافت مطلبی بنویسد فوراً او را به هذیان گویی متهم کردند.(۲)

این حادثه ومانند آنها که تاریخ یادآور آنها است، حاکی است که افرادی در آغاز اسلام در باره مسئله خلافت وجانشینی رسول گرامی(صلی الله علیه وآله)، حساسیت خاصی داشتند وبرای انکار آن حد ومرزی نمی شناختند.

به خاطر چنین شرایط حاکم بر جوّ نزول آیه وبرای محافظت آیه از هر نوع تحریف وتغییر، از یک اصل عقلایی پیروی شده است و آن پوشانیدن شیئی نفیس با



---

۱- [۱] «الغدیر» ج۱،ص ۱۱۲.

۲- [۲] این مطلب در کتاب های تاریخ و حدیث آمده است و بخاری، آن را در نقاط مختلفی از صحیح خود نقل کرده از آن جمله، ج۱، کتاب «العلم» ص ۲۲، و مسلم در صحیح خود، ج۲، ص ۱۴ ، کتاب «وصایا» نیز آورده است.

یک رشته امور ساده که کمتر مورد توجه قرار می گیرد.

در این جا رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا مأمور است آیه مربوط به جانشینی را در میان مطالب ساده قرار دهد تا کمتر مورد توجه مخالفان سرسخت قرار گیرد و از این طریق این سند الهی به دست آیندگان برسد.

وهمگی می دانیم وضع وقرارگیری هر آیه ای در هر جایی از سوره ها به فرمان پیامبر ودستور او بوده است واصولاً ـ جمع آوری قرآن به همین صورت، مدرکی جز دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) ندارد، وتاریخ جمع آوری قرآن به وسیله یاران او، فاقد ارزش تاریخی است وفقط کار یاران او نگارش قرآن به لهجه واحدی وطرد دیگر لهجه ها بوده است. ومشروح این قسمت را باید در تاریخ قرآن خواند.

## آیه سؤال عذاب

سومین آیه ای که درباره حادثه «غدیر» نازل شده، آیه «سؤال عذاب» است.

توضیح اینکه: وقتی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه در روز غدیر خم، به خلافت نصب نمود، این خبر در اطراف منتشر شد، «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد وگفت:ما را به یکتایی خدا دعوت کردی، ما نیز گواهی دادیم، سپس دستور دادی نماز وروزه وحج وزکات انجام دهیم، انجام دادیم، به این اندازه راضی نشدی حتی این جوان را (اشاره به علی (علیه السلام) کرد) به جانشینی خود نصب کردی آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از جانب خدا؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست، از جانب خدا است در این موقع نعمان صورت خود را از پیامبر برگردانید وگفت:

(اَللّهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ).(۱)



---

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۳۲.

«خداوندا اگر این سخن حق، و از جانب تو است سنگی از آسمان بر ما فرودآر».

وقتی سخن او به پایان رسید ناگهان سنگی از آسمان فرود آمد و او را کشت.در این باره آیه های یاد شده در زیر فرود آمد:

(سَأَلَ سائِلٌ بِعَذاب واقِع* لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافَعٌ* مِنَ اللّهِ ذِی الْمَعارِجِ).(۱)

«درخواست کننـده در خواست عذاب کرد وواقع شد، این عذاب مخصوص کافران است وهیچ کس نمی تواند آن را دفع کند از سوی خداوند که دارای فرشتگانی است که به آسمان صعود می کنند».(۲)

شأن نزول یاد شده را مفسّـِران ومحدّثان شـیعه وگروهی از اهل سـنّت که تعداد آنها به سـی نفر می رسد نقل کرده اند که می توان از خصوصیات آنها با مراجعه به کتاب «الغدیر» آگاه شد.(۳)

## شبهات ابن تیمیه و پاسخ های مرحوم علامه امینی

### اشاره

شأن نزول یاد شـده مورد پـذیرش علمای اسـلام بوده جز اینکه «ابن تیمیه» که با خانـدان رسالت رابطه خوبی نـدارد، در کتاب «منهاج السـنه» که به راستی بایـد آن را «منهاج البـدعه» نامیـد، با طرح اشـکالات هفتگانه به انکار وتکذیب آن برخاسـته است ومرحوم علاّـمه امینی در نخسـتین جلـد «الغـدیر» به مجموع ایرادهـای او پاسـخ منطقی داده است ومـا به صورت فشـرده به نقل اجمالی این پرسش ها وپاسخ ها می پردازیم:

### پرسش:

### اشاره

۱ـ سـرگذشت غـدیر پس از مراجعت از «حجه الوداع» بوده است در حالی که در شأن نزول دارد که نعمان در «ابطح» خدمت پیامبر رسید، وابطح از آنِ سرزمین مکه است.



---

۱- [۱] سوره معارج، آیه های ۱ـ۳.

۲- [۲] مجمع البیان، ج۵، ص ۳۵۲.

۳- [۳] الغدیر، ج۱، ص ۲۳۹ـ۲۴۶.

**پاسخ:**

اوّلاً: در روایات سیره حلبی وسبط ابن جوزی وغیره وارد شده است که نعمان در مسجد مدینه حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله)رسید واین گفتگو را انجام داد.

وثانیاً: ابطح در لغت عرب به سرزمین شنزار گفته می شود وهر نقطه ای را که سیل از آن عبور می کند، «ابطح» می گویند در این مورد مراجعه به کتابهای لغت کافی است.

**پرسش:**

**اشاره**

۲ـ سوره معارج مکی است وده سال پیش از حادثه غدیر نازل شده است در این صورت چگونه می تواند ناظر به حادثه ای باشد که پس از واقعه غدیر رخ داده است.

**پاسخ:**

میزان در وصف سوره ها به مکی ومدنی بودن اکثریت آیات هر سوره است چه بسیار سوره هایی است که مکی است ولی برخی از آیات آن در مدینه نازل شده وبالعکس. وبا مراجعه به قرآنهایی که در بلاد عربی چاپ شده ودر آغاز هر سوره به مکّی ومدنی بودن آن سوره اشاره شده، این مطلب روشن می گردد.

**پرسش:**

**اشاره**

۳ـ آیه (وَ إِذْ قالُوا اللّهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ) (۱) پس از جنگ بدر وپیش از حادثه غدیر نازل شده است.

**پاسخ:**

این اشکال به راستی اشکال کودکانه است زیرا سخن درباره نزول این آیه نیست،(ناگفته نماند که این آیه پس از جنگ بدر نازل شده است)، بلکه سخن در باره آیه (سأل سائل بعذاب واقع) است ونزول آیه نخست پس از حادثه ارتباطی به نزول دوّمی در آن مقطع ندارد.

---

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۳۲.

**پرسش:**

**اشاره**

۴ــ وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) به حکم آیه(وَماکانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ) .(۱) امان از عذاب است با وجود پیامبر، عذاب نازل نمی شود.

**پاسخ:**

سیاق آیه حاکی است که مقصود عذابی است که گروهی را نابود سازد، بسان عذابهایی که قرآن در تاریخ پیامبران یادآور می شود، نه عذاب یک فرد آن هم به درخواست خود وگرنه تاریخ گواهی می دهد که افرادی با نفرین پیامبر هلاک شده اند مانند «اسود بن مطلب» و «مالک بن طلاله» وغیره.

**پرسش:**

**اشاره**

۵ــ اگر چنین حادثه ای رخ داده باشد باید بسان سرگذشت «اصحاب فیل» معروف گردد.

**پاسخ:**

حادثه ای که به یک فرد تعلّق دارد باآنچه که مربوط به یک جمعیت انبوه است فرق روشنی دارد، گذشته بر این برای نقل سرگذشت دوّمی دواعی فراوانی وجود داشت در حالی که در باره فضایل امام دواعی بر اخفای آن بود با این وضع اگر سی دانشمند مبرّز آن را نقل کرده اند باید آن را مربوط به عنایت الهی دانست که از این طریق به حفظ حجّت خود پرداخته است.

**پرسش:**

**اشاره**

۶ــ نعمان طبق شأن نزول، اصول پنجگانه را پذیرفته بود، در این صورت چگونه بر او عذاب فرود آمد؟

**پاسخ:**

شأن نزول حاکی است که او نه تنها در برابر پیامبر تسلیم نبود، بلکه تسلیم خود را دربرابر خدا نیز از دست داده بود زیرا گفت: اگر نصب علی بر خلافت از



---

۱- [۱] سوره انفال، آیه **۳۳**، «خداوند هرگز آنها را عذاب نمی کند تا تو در میان آنان هستی، وهمچنین خداوند آنان را عذاب نمی کند در حالی که استغفار میکنند».

جانب خدا است عذابی بر او فرود آید، چه ارتدادی بالاتر از این.

### پرسش:

### اشاره

۷_ در کتابهایی که ضبط اسامی صحابه شده است، نامی از نعمان بن حارث نیست.

### پاسخ:

تعداد یاران پیامبر بیش از آن است که در کتابها وتراجم آمده است وکسانی که به تاریخ صحابه پرداخته اند هرکدام به اندازه اطلاعات خود، توانسته است اسامی گروهی را ضبط کند ومراجعه به مقدمه کتابهای «الاستیعاب» و «اسد الغابه» و«الاصابه» واستدراکهایی که بر این کتابها نوشته شده است روشنگر این مطلب است.(۱)

***

ص : ۲۰۳

---

۱- [۱] الغدیر، ج۱، ص ۲۴۸_ ۲۶۶.

## ۳۳- معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در قرآن

### آیات موضوع

۱_ (اِقْتَرَبَتِ السّاعَهُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ *وَ إِنْ یَرَوا آیَهً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ) (قمر/۱_۲).

۲_ (سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ). (اسراء/۱)

۳_ (وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرى * عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى * عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى* إِذْ یَغْشى السَّدْرَهَ ما یَغْشى * ما زاغَ الْبَصَرُ وَما طَغى* لَقَدْ رَأى مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْرى)(نجم/۱۳_۱۸)

۴_ (فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَهَ اللّهِ عَلَى الْکاذِبِینَ) .(آل عمران/۶۱)

۵_ (وَإِذا جاءَتْهُمْ آیَهٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّى نؤْتى مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ) .(انعام/۱۲۴).

۶_ (وَ إِذا رَأَوا آیَهً یَسْتَسْخِرُونَ * وَ قالُوا إِنْ هذا إِلّا سِحْرٌ مُبِینٌ) .(صافات/۱۴_۱۵).

۷_ (کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ ایمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ

الْبَیِّناتُ) .(آل عمران/۸۶)

## ترجمه آیات

۱ـ «رستاخیز نزدیک شد وماه شکافت اگر معجزه ای ببینند از آن روی برمی گردانند ومی گویند همان سحر وجادوی مستمر است».

۲ـ «منزه وپیراسته است خدایی که پیامبر خود را شب هنگام از مسجد الحرام تا مسجد اقصی برد تا برخی از آیات ونشانه های قدرت خود را نشان او بدهد، او است شنوا وبینا».

۳ـ « و یک بار دیگر هم رسول، او را (جبرئیل را) مشاهده کرد، در نزد مقام سدره المنتهی، بهشتی که مسکن متقیان است در همان جایگاه (سدره) است. چون سدره می پوشاند آنچه را که احدی از آن آگاه نیست، چشم (محمّد(صلی الله علیه وآله) از حقایق آن عالم آنچه را باید بنگرد بی هیچ کم و بیش مشاهده کرد .آنجا از بزرگتر آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید».

۴ـ «پس از علم ویقین ، هرگاه کسی با تو، به محاجّه برخیزد بگو بیایید فرزندان وزنان وجان خود را دعوت کنیم وبه مباهله برخیزیم ولعنت خدا را بر گروه دروغگو قرار دهیم».

۵ـ «وقتی معجزه ای به سوی آنان بیاید می گویند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که نظیر آنچه را که به پیامبران داده شده است برای ما هم بیاوری».

۶ـ «هرموقع آیت و معجزه ای می دیدند آن را مسخره می کردند ومی گفتند که آن جز جادوی آشکار چیزی نیست».

۷ـ «چگونه خداوند هدایت می کند گروهی را که پس از ایمان کفر ورزیدند وگواهی دادند که پیامبر حق است ودلایل حقانیت او بر آنان رسید؟!».

ص : ۲۰۵

## تفسیر آیات

هدف در این بحث، تبیین ماهیت اعجاز وبیان امکان ویا وقوع آن، وکیفیّت دلالت آن بر راستگویی آورنده آن نیست، زیرا اینها یک رشته بحثهای طولانی کلامی است که فعلاً برای ما مطرح نیست آنچه در این صفحات برای ما مطرح می باشد، بیان معجزات پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)است که در خصوص قرآن وارد شده است، تا از این طریق به تکمیل سیره آن حضرت از نظر قرآن که در صدد برآمده ایم، بپردازیم.

آیاتی که درباره «معجزه های پیامبر(صلی الله علیه وآله)» وارد شده، بر دونوع می باشند:

۱ـ آیاتی که به روشنی گواهی می دهند که شخص رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) بسان پیامبران دیگر مبدأ یک رشته معجزات وکراماتی بوده است.

۲ـ آیاتی که پیامبر از اجابت درخواست معجزه خواهان ابا میورزد و از قیام به آنها خودداری می کند.

محور بحث ما در این بحث، آیات مربوط به بخش نخست می باشد، بحث درباره آیات بخش دوّم از موضوع بحث ما خارج است وما درباره این بخش از آیات در کتاب «راز بزرگ رسالت» (۱) به صورت گسترده سخن گفته ایم ،هرچند در باره مهم ترین آیات این موضوع در فصل «واکنش دعوت همگانی» بحث وگفتگو نمودیم.(۲)

صفحات تاریخ، شاهد صحنه هایی از مدعیان دروغگو ومتنبیان است،گروهی که در طول تاریخ بشر، از سادگی وکشش فطری بشر به سوی مبدأ ومعاد سوء استفاده کرده وبا خدعه وتزویر، خود را پیامبران الهی وسفرای غیبی معرفی کرده اند در صورتی که متاعی جز دروغ، وسرمایه ای جز تزویر، وهدفی جز ریاست



---

۱- [۱] راز بزرگ رسالت، ص ۴۱۶ـ ۴۵۸.

۲- [۲] به صفحات ۶۵ـ ۹۲ همین کتاب مراجعه بفرمایید.

وحکومت بر مردم نداشته اند.

برای تشخیص پیامبران واقعی از مدعیان دروغین، راهها ونشانه هایی وجود دارد که به وسیله آنها می توان صادق را از کاذب، «نبی» را از «متنبّی»تمیز وتشخیص داد.

یکی از آن طرق ــ البته یکی، نه طریق منحصر ــ این است که مدّعی نبوت دارای معجزه باشد یعنی دست به کار خارق العاده ای بزند که نوع بشر حتی نوابغ جهان، قدرت مبارزه با آن را نداشته باشند.

از بررسی آیات قرآن که درباره دعوت پیامبران وارد شده است استفاده می شود که «معجزه خواهی» از پیامبران یک امر فطری بوده است وامّتهای پیشین که پیامبران به سوی آنها اعزام می گردیدند، در همان مرحله نخست، از آنان درخواست معجزه می کردند مثلاً هنگامی که صالح (علیه السلام)قوم ثمود را از خشم خدا بیم داد، وخود را پیامبر خدا معرفی کرد، آنان در پاسخ وی گفتند:

(ما أَنْتَ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِ آیَه إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ).(شعراء/۱۵۴)

«تو بشری مانند ما هستی اگر در دعوت خود راستگو هستی آیت ونشانه ای بیاور!»

گاهی پیش از آن که مردم، از پیامبران معجزه ای بخواهند خود آنان به مردم اعلام می کردند که ما دارای معجزه هایی هستیم، حتی گاهی مردم را دعوت می کردند که در اجتماع بزرگ شاهد معجزه های آنان باشند».

۱ــ موسی بن عمران(علیه السلام) با فرعون روبرو شد، ورسالت خود را اعلام کرد وبه او چنین گفت:

(حَقِیقٌ عَلی أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللّهِ إِلاّ الحَقّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَه مِنْ رَبِّکُمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرائیلَ قالَ إِنْ کُنْتَ جِئْتَ بِ آیَه فَأْتِ بِها إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ) .(اعراف/۱۰۵ــ ۱۰۶)

«شایسته مقام من این است که در باره خدا جز سخن راست نگویم، من به سوی شما با برهان وآیتی از جانب خدایتان آمده ام، ملّت اسرائیل را از قید وبند رها ساز! فرعون در پاسخ گفت:اگر در این ادّعا راستگو هستی، آیهای بیاور! (اعجاز خود را عملی کن)».

۲ــ هنگامی که حضرت مسیح مردم را به رسالت خود دعوت نمود، پیش از درخواست مردم، معجزه های خود را به مردم اعلام نمود وچنین گفت:

(وَرَسُولاً إِلی بَنِی إِسْرائیلَ أَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِ آیه مِنْ رَبِّکُمْ).(آل عمران/۴۹)

«من رسول خدا به سوی بنی اسرائیل هستم وبرای شما با نشانه هایی ومعجزه هایی آمده ام».

معجزه های او در ذیل آیه، شرح داده شده است.

این آیات وآیات دیگر که برای اختصار از نقل آنها خودداری می شود گواهی می دهند که هر موقع پیامبران الهی، ادّعای نبوت می نمودند فوراً با درخواست معجزه روبرو شده ومردم از آنان معجزه می طلبیدند.

این یک حقیقت تاریخی است ونه تنها قرآن بر آن گواهی می دهد، بلکه تاریخ پیامبران نیز گواه بر آن می باشد.

## آیا پیامبر غیر از قرآن معجزه دیگری داشت؟

موضوع گفتار ما در این بخش این است که آیا معجزه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) منحصر به قرآن بوده یا علاوه بر قرآن دارای معجزات دیگری نیز بوده است؟

برای نخستین بار این موضوع از جانب مسیحیان عنوان شده است آنان به منظور پایین آوردن مقام وعظمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)مدّعی آن شدند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)معجزه ای جز قرآن نداشت وتنها با قرآن تحدّی می کرد، وهر موقع از او معجزه

می خواستند به کتاب خود اشاره می نمود.

«فندر» کشیش معروف آلمانی مؤلّف کتاب «میزان الحقّ» در ص ۲۲۷ از نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)انتقاد کرده می گوید: از شرایط نبوت ظهور معجزه است وحضرت محمّد دارای معجزه نبوده است سپس با آیه ۵۰ سوره عنکبوت وآیه ۸۹_ ۹۳ سوره اسری وآیه های ۱۹۰ و ۱۱۰ سوره انعام، بر گفتار خود استدلال نموده است.

این انتقاد اختصاص به ایشان ندارد، بلکه کشیشان دیگری مانند مؤلّف «منار الحق» که ترجمه ای از کتاب او به زبان عربی است این مطلب را در کتاب خود مطرح کرده است.(۱)

مرحوم فخر الإسلام می گوید:«مسیو ژرژ دوروی» کتابی درباره زندگانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)نوشته ودر صفحه ۱۵۷ عکسی از آن حضرت کشیده در حالیکه ورق قرآنی در دست دارد و زیر عکس چنین نوشته است:

«چون از این بزرگوار معجزه می خواستند در پاسخ آنان می گفت: اختیار معجزه در دست من نیست واین نعمت به من عنایت نشده است».(۲)

نخستین سخن این کشیش عین حقیقت است وآن اینکه آوردن معجزه در اختیار پیامبر نیست وتا اذن الهی نباشد پیامبر نمی تواند دست به چنین کاری بزند وصریح قرآن بر آن گواهی می دهد آنجا که می فرماید:

(وَ ما کانَ لِرَسُول أَنْ یَأْتِیَ بِ آیَه إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ)(رعد/۳۸):«هیچ رسولی نمی تواند آیه ومعجزه ای بیاورد مگر به اذن خداوند».

ولی سخن دوّم او (این نعمت به من عنایت نشده است) افترا وساخته پندار او است وهرگز حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله)چنین سخنی را نگفته است، بلکه او در مواردی از این نعمت برخوردار بود، وبه اذن خداوند اعجاز می کرد.



---

۱- [۱] انیس الاعلام، ج۵، ص ۳۴۹.

۲- [۲] انیس الاعلام، ج۵، ص ۳۵۱.

در میان مسیحیان بیش از همه «انارکلی» مؤلف کتاب «مشکاه صدق»که در لاهور به سال ۱۹۰۱ چاپ شده است، در این مسئله قلم فرسایی کرده است وبیش از دیگر نویسندگان مسیحی به این مسئله دامن زده وخواسته است که با برخی از آیات قرآن بر مدعای خود نیز استدلال نماید.

برخی از سیره نویسان معاصر سخنان واستدلالهای آنان را به نام خود قالب زده ومدعی شده اند که منکران از حضرت محمّد معجزه می خواست و او یا سکوت کرده ویا سرباز زده وبدین اکتفا کرده است که بگوید من بشری هستم چون شما وخویشتن را مأمور ابلاغ دانسته وفرموده که من مبشّر ومنذرم.

این نویسنده نخواسته است لااقل به ریشه این بحث در میان مسیحیان اشاره کند که گویی وی پایه گذار وطراح این بحث است.

## یک محاسبه عقلی

ما خواه پیامبر اسلام را یک برگزیده الهی بدانیم، یا او را یک متفکر اجتماعی در هر حال وی خود را در قرآن مجید همتای پیامبرانی مانند موسی وعیسی معرفی کرده است بلکه خود را به مراتب بالاتر از آنها دانسته است به گواه این که خود را خاتم پیامبران وکتاب خویش را خاتم کتابهای آسمانی معرفی کرده است.

این برگزیده الهی ویا به اصطلاح دیگران این مصلح اجتماعی، وقتی زندگی پیامبران پیشین را مطرح می کند برای بسیاری از آنان رویدادهای خارق العاده ومعجزه های زیادی ثابت می کند.مثلاً وقتی وی درباره دعوت موسی سخن می گوید او را چنین معرفی می کند:

(وَلَقَدْ آتَینا مُوسی تِسْعَ آیات بَیِّنات) (اسراء/۱۰۱): ما به موسی نُه معجزه روشن عطا کردیم».

وباز در باره او چنین می گوید:

(وأَدْخِلْ يَدَكَ فی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوء فِی تِسْعِ آیات إِلی فِرْعَونَ وَقَوْمِهِ) .(نمل/۱۲)

«دست خود را در بغل کن وقتی بیرون بیاوری بدون عیب نورانی و درخشنده خواهد بود وبا نُه معجزه به سوی فرعون وقوم او رهسپار باش».

وقتی وی نحوه دعوت حضرت مسیح را یادآور می گردد او را چنین معرفی می کند:

(وَرَسُولاً إِلی بَنی إِسْرائیلَ أَنّی قَدْجِئْتُکُمْ بِ آیَه مِنْ رَبِّکُمْ أَنّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِئُ الأَکْمَهَ وَ الأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللّهِوَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ) .(آل عمران/۴۹)

«او فرستاده خدا به سوی بنی اسرائیل بود وبه آنان چنین گفت من به سوی شما با معجزاتی آمده ام . من از گِل شکل پرنده ای می سازم ودر آن می دمم، در آن موقع به اذن خدا پرنده می گردد ونابینایان وبیماران پیسی را به اذن خدا شفا می دهم و از آنچه که می خورید وذخیره می کنید گزارش می دهم ودر این معجزات برای گروه با ایمان نشانه های روشن است».

او نه تنها دعوت پیامبرانی از قبیل کلیم ومسیح را با معجزه همراه می داند، بلکه برای پیامبران دیگر نیز معجزاتی ثابت می نماید.با مراجعه به آیاتی که درباره دعوت پیامبران آسمانی در قرآن وارد شده است، این حقیقت به خوبی روشن می گردد.

آیا صحیح است شخصی که خود مدعی نبوت ورسالت است و دعوت تمام پیامبران را همراه با معجزه می داند وخصوصیات معجزه های گروهی از آنان را نقل می کند، وقتی از او معجزه بخواهند، یا سکوت کند ویا سرباز زند؟

این محاسبه موقعیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در برابر درخواست معجزه به خوبی روشن

می سازد، زیرا او یا پیامبر آسمانی است که در این صورت قطعاً باید در مواقع لزوم وامکان تأثیر اعجاز در هدایت مردم، بسان پیامبران دیگر که خود خصوصیات معجزات آنان را در کتاب خویش نقل می کند، معجزه ای بیاورد وچیز خارق العاده ای از خود نشان دهد.

ویا یک متفکر اجتماعی است که روی نبوغ وافکار شخصی خود می خواهد بشریت رانجات دهد هرچند به دعوت خود رنگ نبوت وبرانگیختگی از جانب خدا داده است، چنین فردی نباید بهانه ای به دست طرف بدهد چه بهانه ای بزرگتر از این که برای پیامبران پیشین معجزاتی ثابت کند، ولی خود او در مقام درخواست معجزه، طفره رود، ویا جریان را با سکوت برگزار نماید.

برای همین جهت، در تاریخ زندگی مدعیان دروغین نبوت، این مطلب به چشم می خورد که آنان پیوسته با اعجاز مخالفت نموده ومعجزه های پیامبران گذشته را انکار می کردند وکوشش می نمودند آیاتی را که حاکی از صدور معجزه از آنان می باشد، تأویل نمایند وتمام این تلاشها برای این بود که خود را از این بن بست که با آن روبرو بودند خارج سازند برای این که مبادا مردم از آنها معجزه بخواهند وعجزوناتوانی آنها آشکار گردد.ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر خلاف این گروه برای پیامبران پیشین معجزه ثابت می کند حتی صریحاً اعلام می دارد ــ همان طور که در آغاز بحث روشن گردید ــ دعوت پیامبران از درخواست معجزه از جانب مردم ، جدانبوده است.با این وصف خود این شخص چگونه می تواند از آوردن معجزه سرباز زند.

خلاصه: با در نظر گرفتن جهات یاد شده در زیر نمی توان گفت که او فاقد معجزه بوده است:

۱ــ او به طور صریح می گفت: هر موقع شخصی ادّعای رهبری ورسالت الهی می نمود مردم از او درخواست معجزه می کردند، وادعای نبوت، از درخواست معجزه وعملی کردن آن جدا نبوده است.

ص : ۲۱۲

۲ـ او برای بسیاری از پیامبران معجزاتی ثابت کرده وخصوصیات آنها را بیان کرده است.

۳ـ او خود را افضل پیامبران وخاتم آنها معرفی کرده است آیا لازمه «افضل بودن» او این نیست که باید همان معجزات ویا کاملتر از آنها را دارا باشد؟ زیرا صحیح نیست یک فرد خود را برتر از دیگران بداند ولی در برخی از صفات کمال از آنها کمتر باشد! آیا صحیح است مثلاً یک فرد خود را سرآمد پزشکان بداند وادعا کند که در این فن بر همه برتری دارد ولی معترف باشد که برخی از پزشکان به درمان برخی از بیماریهای صعب العلاج قادر می باشند ولی او نمی تواند این بیماریها را معالجه نماید!

هرگاه ما حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله) را نبی وپیامبر بدانیم همه این جهات ایجاب می کند که او دارای معجزه هایی بوده باشد.واگر او را یک متفکر و مصلح بدانیم، اصلاً نباید معترف به بسیاری از این جهات باشد، بلکه باید بسان مدعیان دروغین، وجود معجزه را به کلی منکر گردد.

این محاسبه اجمالی می تواند برای افراد منصف و واقع بین، راهنمای صحیحی باشد وآیات قرآن حاکی است که پیامبر علاوه بر قرآن، معجزاتی داشت وقرآن برای یک فرد مسیحی اگر کتاب الهی نباشد یک سند قطعی تاریخی بشمار می رود، از این جهت ما در این جا با یک رشته آیات بر مطلب خود، استدلال می کنیم:

## آیات قرآن بر معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله)گواهی می دهد

### اشاره

آیات قرآن گواهی می دهند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)علاوه بر معجزه جاویدان (قرآن) معجزات دیگری داشته است، او در جلب وهدایت مردم به قرآن اکتفا نمی نمود تا آنجا که عقل وخرد ومصالح ایجاب می کرد دست به اعجاز می زد .

ص : ۲۱۳

آیات مورد نظر:

## شق القمر

(اِقْتَرَبَتِ السّاعَهُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ *وَ إِنْ يَرَوا آيَهً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ) (قمر/۱و۲)

«رستاخیز نزدیک شد وماه شکافت اگر معجزه ای ببینند از آن روی برمی گردانند ومی گویند همان سحر وجادوی مستمر است».

مفسّران اسلامی مانند:زمخشری در کشاف، طبرسی در مجمع البیان وفخر رازی در مفاتیح الغیب وابن مسعود در تفسیر خود و ... می نویسند:

مشرکان قریش خدمت پیامبر رسیدند و از او درخواست کردند که برای اثبات نبوت ورسالت خود ماه را دو نیم کند، حضرتش فرمود:اگرچنین کنم ایمان می آورید؟ همگی گفتند: آری! پیامبر از خدا درخواست کرد که مورد درخواست آنان را اعطا کند، آنگاه با انگشت خود اشاره کرد وماه دو نیم شد وفرمود: شاهد باشید.

ما فعلاً کار با خصوصیات این معجزه نداریم واشکالات کودکانه ای که درباره آن وجود دارد مورد بحث ما نیست چیزی که برای ما مهم است مسئله دلالت آیه بر وقوع این معجزه است اینک به تفسیر آیه می پردازیم:

۱ـ (إِقْتَرَبَتِ السّاعَهُ) : «رستاخیز نزدیک شده است».

روز رستاخیز از نظر قرآن نزدیک است هرچند از نظر کافران دور به نظر می رسد قرآن این حقیقت را در آیه دیگر یادآور شده است آنجا که می فرماید:

(إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرِيهُ قَرِيباً) (معارج/۶ـ۷): «آنان رستاخیز را دور، وما آن را نزدیک مشاهده میکنیم».

(وَانْشَقَّ الْقَمَرُ) :«ماه دو نیم شد».

ناگفته پیدا است لفظ «اِنْشَقَّ» ماضی است وبی جهت نمی توان آن را به

مستقبل حمل نمود و گفت مقصود این است که در آینده دو نیم می شود وبه اصطلاح نمی توان گفت به معنی (یَنْشَقُّ) است.

گذشته بر این جمله پیشین (اِقْتَرَبَتْ) صیغه ماضی است وبه معنی «نزدیک شد» می باشد، طبعاً جمله معطوف بر آن نیز ماضی خواهد بود، در نتیجه ما نمی توانیم بدون دلیل، لفظ «اِنْشَقَّ» را به معنی مضارع بگیریم یعنی در آینده که قیامت باشد، ماه خواهد شکافت.

ممکن است سؤال شود که: نزدیکی قیامت با دو نیم شدن ماه به دست پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه تناسبی دارد که کنار هم آمده اند.

پاسخ آن روشن است زیرا انشقاق قمر، وظهور پیامبر خاتم، از شرایط وعلایم قیامت است از این جهت این جمله به هم عطف شده اند و از نظر قرآن ، علایم قیامت محقق گردیده است چنانکه می فرماید:

۱ـ (هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ السّاعَهَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ)(زخرف/۶۶) «آنان انتظار می کشند که رستاخیز به طور ناگهانی فرا رسد ولی (بدانید) که علایم آن محقّق شده است».

۲ـ (وَ إِنْ یَرَوا آیَهً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ) :«اگر معجزه ای ببینند از آن اعراض می کنند و می گویند این سحر وجادوی مستمر است».

مقصود از «آیه» که به معنی نشانه است غیر قرآن است به دلیل این که می گوید:«یَرَوا » (ببینند) واگر مقصود، قرآن بود مناسب بود که به جای دیدن لفظ «نزول» ومانند آنرا به کار ببرد.

این «معجزه دیده شده» ، همان «شق قمر» است که در آیه پیش وارد شده است.

با دقّت در این فراز، روشن می گردد که ظرف وزمان دو نیم شدن ماه، در این جهان است نه در آستانه آخرت، زیرا در آن زمان کسی نمی تواند بگوید این همان

سحر مستمری است که نیاکان ما نیز با آن روبرو بودند!

خلاصه : اینکه می گویند این همان سحر مستمر است باید گفت مقصود«شق قمر» به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله)است که آنان آن را سحر می خوانند.

مفسّران نقل می کنند که ابوجهل پس از دیدن این معجزه بزرگ گفت:

«سَحَرَكُمْ ابْنُ أَبی كَبشَةَ:فرزند «ابی کبشه» شما را جادو کرده» وابی کبشه از اجداد مادری حضرت رسول بود ومشرکان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ابن ابی کبشه می گفتند.

## معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله)

معراج پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)در دل شب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی یکی از معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله)است که هم پیامبر مدعی آن بود وهم قرآن به صراحت کامل از آن خبر می دهد ومی گوید:

(سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ). (اسراء/۱)

«منزه وپیراسته است خدایی که پیامبر خود را شب هنگام از مسجد الحرام تا مسجد اقصی برد تا برخی از آیات ونشانه های قدرت خود را نشان او بدهد، او است شنوا وبینا».

سیر پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله)در نیمه شب از مسجدالحرام تا مسجدالأقصی بدون وسائل امروزی سیر اعجازی بود و از توانایی بشر بیرون بود. خود قرآن این اعجاز را برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ثابت می نماید و از آن در سوره دیگر (سوره نجم)سرسختانه دفاع می کند، حتی می رساند که مسجدالأقصی آخرین نقطه سیر او نبوده، بلکه از آنجا به سوی جهان بالا نیز عروج نمود(سوره نجم آیات ۱۳_ ۱۸).

ما فعلاً درباره معراج پیامبر بحث وگفتگو نمی کنیم تا در مبدأ ومنتهای

معراج جسمانی او سخن بگوییم واز اشکال کودکانه ای که احیاناً در این جا مطرح می گردد، دفاع نماییم.

بلکه ما یک سخن بیش نداریم وآن این که قرآن این معجزه را برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ثابت می کند، ودر دو سوره(اسراء والنجم) در باره آن بحث کرده و از آن دفاع می نماید با وجود این چگونه مسیحیان ومقلّدان آنان می نویسند «مسلمانان از پیامبر معجزاتی نقل می کنند، امّا انسان از مرور در قرآن به شگفت می افتد که از معجزه در آن خبری نیست».

آنان، این آیات را چگونه تفسیر می کنند؟

روایات واحادیث اسلامی درباره معراج آن قدر فراوان است که هرگز نمی توان گفت این احادیث واخبار همگی مجعول وموضوع می باشد.

شگفتی از کسی است که در باره حالات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)به خبر واحدی که طبری نقل کرده است استناد می جوید و افسانه«غرانیق» را گواه بر روح سازش پیامبر می گیرد ویا گفتگوی پیامبر وخدیجه را با «ورقه» نشانه عدم یقین او می داند امّا این احادیث را که همان طبری وغیره به صورت متواتر نقل کرده اند ، نادیده می گیرد وبه عقیده خویش بر همه قلم سرخ می کشد.

این نوع نویسندگان پیشداوران متعصبی هستند که قبلاً مدعا را ساخته سپس به دنبال دلیل آن می روند ولذا در موردی که با عقیده آنان سازگار است به یک خبر نیز اکتفا می کنند ولی در موضوع دیگر که خلاف آن را اندیشیده اند برای صدها خبر وحدیث ارزشی قائل نمی شوند.

### مباهله

موضوع مباهله پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مسیحیان نجران مطلبی است که قرآن در سوره آل عمران آیه شصت ویک متذکر آن می گردد ومی رساند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)حاضر شد که

برای حقانیت آیین خود با سران «نجران» به مباهله برخیزد ووعده قطعی داد که اگر برای مباهله حاضر شوند عذاب الهی دروغگویان (نصارای نجران) را فرا خواهد گرفت.

پیامبر نه تنها آماده مباهله با مسیحیان نجران بود، بلکه ندای او در این قسمت وسیع و گسترده بود وخدا به او امر کرد که بگوید:

(فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَهَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ) .(آل عمران/۶۱)

«پس از علم ویقین ، هرگاه کسی با تو، به محاجّه برخیزد بگو بیایید فرزندان وزنان وجان خود را دعوت کنیم وبه مباهله برخیزیم ولعنت خدا را بر گروه دروغگو قرار دهیم».

نصارای نجران آماده مباهله شدند ولی وضع پیامبر (صلی الله علیه وآله)ونحوه حضور او در میدان مباهله، آنان را از ورود به مباهله منصرف ساخت وفهمیدند که در این مباهله عذاب قطعی خدا، آنان را خواهد گرفت.

نه تنها آنان حاضر نشدند، بلکه با وجود چنین ندای وسیع، تا پیامبر زنده بود کسی حاضر به مباهله نشد، درست است که اعجاز پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خاطر انصراف مسیحیان نجران، جامه عمل نپوشید امّا از این که پیامبر آماده چنین اعجازی گردید پاسخ دندان شکنی است برای کسانی که می گویند پیامبر هیچ گاه مدعی اعجاز نبود وهر موقع معجزه می طلبیدند،از آوردن آن سر باز می زد، ومی گفت که من تنها منذر ومبشرم.

### معجزاتی را می دیدند

برخی از آیات قرآن به روشنی گواهی می دهند که هرموقع پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) دست به معجزه می زد آنان بهانه جویی می کردند ومی گفتند این معجزه را

نمی خواهیم، بلکه باید معجزه تو بسان معجزه های پیامبران دیگر باشد آنجا که می فرماید:

(وَإِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّى يُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللّهِ) .(انعام/۱۲۴).

«وقتی معجزه ای به سوی آنـان بیایـد می گوینـد مـا هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که نظیر آنچه را که به پیامبران داده شده است برای ما هم بیاوری».

مقصود از کلمه «آیه» همان معجزه های متداول است نه قرآن ونه آیه قرآنی به دلیل اینکه:

اوّلاًـ لفـظ «آیه» به صـورت نکره که حـاکی از وحـدت ویـک نوع خصوصـیت است وارد شـده است واگر مقصود قرآن بوده مناسب بود که کلام به صورت دیگر باشد.

ثانیاً: اگر مقصود، قرآن بود مناسب بود کلمه «نزول» به کار ببرد وبفرماید: «نزلت آیه». در متن آیه وقرائن دیگر می توان گفت که مقصود معجزه ای است غیر از قرآن ومشـرکان می خواسـتند که معجزات وی بسان عصای موسـی وید بیضای او باشد، وبه غیر آن اعتنا نمی کردند امّا چرا پیامبر عین آن معجزات را نمی آورد پاسخ آن را در کتابهای کلامی می خوانید.

معجزات او را می دیدند امّا سحر می خواندند

برخی از آیات قرآن گواهی می دهد که مشـرکان وبت پرسـتان، هر موقع از پیامبر آیت ومعجزه ای می دیدند آن را جادو می خواندند آنجا که می فرماید:

(وَ إِذا رَأَوا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ * وَ قالُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ).(صافات/۱۴ـ۱۵).

«هرموقع آیت ومعجزه ای می دیدند آن را مسخره می کردند ومی گفتند که آن جز

جادوی آشکار چیزی نیست».

کلمه «رأوا» ونکره بودن «آیه» گواه بر آن است که مقصود از آن قرآن نیست، بلکه معجزه ای است غیر از آن و روی این جهت مفسران اسلامی این آیه وآیه دیگر را که بعداً نقل می کنیم گواه بر آن می گیرند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)علاوه بر قرآن معجزه دیگری نیز داشت.

### پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارای بیّنات بود

آیه زیر حاکی است پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارای بیّنات بود ومقصود از آن معجزات است اینک آیه:

(کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ ایمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ) .(آل عمران/۸۶)

«چگونه خداوند هدایت می کند گروهی را که پس از ایمان کفر ورزیدند وگواهی دادند که پیامبر حق است ودلایل حقانیت او بر آنان رسید؟!»

مورد دقت جمله (وَجاءَهُمُ الْبَیِّناتُ) است «بیّنات» جمع «بیّنه» به معنای دلیل وشاهد است که مبیّن وروشنگر حقیقت می باشد.

در بدو نظر ممکن است تصوّر شود که مقصود از «بیّنات» همان قرآن ویا بشارات نبوت پیامبر در کتابهای آسمانی است ولی با ملاحظه آیات دیگر که در آنها این لفظ در معجزات وامور خارق العاده به کار رفته است می توان گفت که مقصود از آن در این آیه، یا خصوص معجزات وخارق العاده ها است ویا معنایی وسیع است که شامل معجزات نیز می شود وجهتی ندارد که مفاد آیه را در قرآن ویا بشارات نبوت آن حضرت در عهدین منحصر بدانیم.

اینک آیات:

۱ـ (وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ) (بقره/۸۷) : «به عیسی بن مریم

معجزات دادیم».

۲ــ (ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ)(نساء/۱۵۳): «پس از معجزاتی که آنان (بنی اسرائیل) دیدند، گوساله را معبود خود اتّخاذ کردند».

۳ــ (إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ) (مائده/۱۱۰):«با معجزات به سوی آنان آمدی».

۴ــ (وَلَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ)(اعراف/۱۰۱):«رسولان آنان به سوی آنها با معجزات آمدند».

و آیات دیگری که مقصود از بیّنات در آنها همان معجزات وخارق العادات است، شما می توانید به سوره یونس آیه های ۱۳ و۷۴، سوره نحل آیه ۴۴ ، سوره طه آیه ۷۲، سوره مؤمن آیه ۲۸، سوره حدید آیه ۲۵، وسوره تغابن آیه ۱۶ و... مراجعه بفرمایید.

درست است که معنای لغوی «بیّنات» ، معجزات وامور خارق العاده نیست بلکه یک معنای وسیعی دارد که یکی از مصادیق آن همان معجزه است و«بیّنه» یعنی چیزی که حقیقت را بیان وروشن می سازد واگر به معجزه «بینه» می گویند از این جهت است که معجزه روشنگر ارتباط پیامبر (صلی الله علیه وآله) با خدا و صدق رسالت او است، ولی از آنجا که از این لفظ در آیات زیادی خصوص معجزه اراده شده است، از این جهت باید لفظ بیّنات را در آیه مورد بحث طوری تفسیر کرد که شامل معجزه وخارق العاده نیز بشود.

### او بسان مسیح از غیب خبر می داد

قرآن مجید یکی از معجزه های حضرت مسیح را این می داند که وی از غیب خبر می داد ومی گفت:

(وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ) (آل عمران/۴۹).

«از آنچه که می خورید ودر خانه های خویش ذخیره می کنید خبر می دهم».

این جمله در کنار سایر معجزات حضرت مسیح وارد شده است، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به وسیله وحی الهی از یک عده حوادث غیبی خبر داد، تعداد خبرهای غیبی قرآن، بیش از آن است که در این صفحات گرد آید(۱) از باب نمونه:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به وسیله وحی الهی از پیروزی رومیان پس از شکست (۲) و از مرگ ابولهب وهمسر او ام جمیل ، بر حالت کفر(۳) وهمچنین از مرگ ولید بن مغیره بر حالت کفر وشرک(۴) و از شکست قریش در جنگ بدر(۵)... خبر داده است آیا این خبرهای غیبی گواه بر آن نیست که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) علاوه بر قرآن معجزه دیگری نیز داشته است؟

## معجزه های پیامبر (صلی الله علیه وآله) در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی حاکی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)علاوه بر قرآن، دارای معجزاتی بوده است ودانشمندان اسلام با اختلافاتی که در خصوص این معجزه ها دارند کتابهای زیادی را درباره معجزات آن حضرت نوشته اند کسانی که علاقمندند در این باره اطلاعات بیشتری به دست آورند، به آنها مراجعه فرمایند.

روایات اسلامی در باره معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر روایات یهودیان ومسحیان در زمینه معجزه های پیامبران خود از دو نظر امتیاز دارد:

یکی کوتاهی زمان وکمی فاصله ، زیرا ما هرچه به حوادث جهان نزدیک باشیم زودتر وآسانتر می توانیم به آنها اطمینان پیدا کنیم.



---

۱- [۱] در کتاب مفاهیم القرآن درباره خبرهای غیبی قرآن به گونه ای مشروح بحث شده است به جلد سوم، صفحات ۵۰۳تا ۵۰۸ از آن کتاب مراجعه بفرمایید.

۲- [۲] (غُلِبَتِ الرُّومُ ...) سوره روم، آیه ۲.

۳- [۳] (تَبَّتْ یَدا أَبی لَهَب...) سوره مسد تا آخر.

۴- [۴] (سَأُصْلیهِ سَقَرَ* وَ ما أَدْریکَ ما سَقَرَ) سوره مدثر، آیه های ۲۶_ ۲۷.

۵- [۵] (سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَیُوَلُّونَ الدُّبُر) سوره قمر، آیه ۴۵.

دیگری فزونی راویان، کسانی که معجزه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را از نزدیک مشاهده نموده ونقل کرده اند به مراتب از بنی اسرائیل وشاگردان حضرت مسیح که معجزات پیامبران خود را نقل نموده اند، فزونتر وبیشترند، افرادی که در عصر مسیح(علیه السلام) به او ایمان آورده بودند افراد بس معدودی بودند وتمام روایات مربوط به اعجاز عیسی (علیه السلام) به این چند نفر منتهی می شود.

اگر ادعای «تواتر» یهود ونصاری در باره معجزه های پیامبران خود صحیح باشد، یک چنین ادعایی در باره معجزه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به طریق اولی صحیح خواهد بود، در صورتی که معجزه های پیامبران گذشته از طریق تواتر به ما نرسیده وادعای تواتر در این باره بی اساس است.

### نکته قابل توجه

ما هرگز با این بحث نمی خواهیم از هر نوع اعجاز وکرامتی که به رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) ویا جانشینان او نسبت داده می شود، طرفداری کنیم وهمه آنها را صحیح وپابرجا بدانیم زیرا به روشنی می دانیم که در تاریخ مذاهب دروغگو فراوان بوده ومطالب بی اساس زیاد گفته شده است.

از این جهت علما ودانشمندان اسلام برای شناسایی احادیث صحیح از غیر صحیح، علومی را به نام رجال ودرایه پی ریزی کرده وبرای پذیرفتن حدیثی در موضوعی، ضوابطی قائل شده اند واین ضوابط برای اهل علم وفضل که با علوم اسلامی سرو کار دارند، روشن است.

ما فقط در این جا از برخی از منکران معجزه سؤالی داریم ــ هر چند در اثنای بحث به آن اشاره نمودیم ــ وآن این که چرا این آقایان که گروه آنها را خاورشناسان وغرب زدگان تشکیل می دهند، در تجزیه وتحلیل حیات رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) به تاریخ اسلامی مراجعه کرده وبه آنها استناد می جویند وچنین وانمود می کنند که هدفی جز واقع بینی وحقیقت جویی ندارند، ولی همین افراد وقتی وارد بحث اعجاز می شوند به

صدها خبری که در این کتابها درباره معجزات پیامبر آمده است، اعتنا نکرده وهمه را نادیده می گیرند؟ امّا همین افراد در باره معجزات حضرت کلیم وحضرت مسیح، دو شخصیتی می شوند وآنان را منبع اعجاز وکرامت ها می دانند.

شخصی را می شناسیم که در تجزیه وتحلیل حالات پیامبر به ضعیف ترین وبی پایه ترین روایت استناد می جوید امّا وقتی که به معجزات پیامبر می رسد دل ودیده او در این مورد بسته می شود!

نگارنده تاکنون کسی را سراغ ندارد که اخباری را که درباره معجزه های پیامبر وکرامت های پیشوایان معصوم وارد شده است، بشمارد ولی از دانشمندان بزرگ شیعه مرحوم شیخ حرّ عاملی کتابی به نام «اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات» نوشته است که تعداد احادیث واسانید آن وکتابهایی که از آنها نقل شده است به قرار زیر است:

او در این کتاب بیست هزار حدیث درباره معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) وسایر پیشوایان با هفتاد هزار سند نقل کرده است. این احادیث را از ۱۴۲ کتاب که به قلم دانشمندان شیعه، و۲۴ کتاب که به قلم دانشمندان اهل تسنن نوشته شده است، استخراج نموده است.

اینها تعداد کتابهایی است که این اخبار از آنها بدون واسطه نقل شده است امّا کتابهایی که از آنها به واسطه نقل نموده عبارتند از پنجاه کتاب مربوط به شیعه و ۲۲۳ کتاب مربوط به اهل تسنن واین کتاب در هفت جلد با ترجمه فارسی چاپ شده است.

همانطوری که قبلاً گفتیم هرگز کسی مدّعی نیست که تمام احادیث آن کتاب صحیح واستوار است، بلکه باید تمام آنها از نظر سند ودلالت نقّادی شوند، ولی در عین حال هرگز نمی توان این همه اخبار را بی اساس خواند.

تا این جا زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نظر قرآن به پایان رسید، اینک به بیان خصوصیّات و ویژگی های آن حضرت می پردازیم.

۱

## ۳۴- آگاهی پیامبر از غیب

### آیات موضوع

۱_ (عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلّاَ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً).(جن/۲۶_ ۲۷).

۲_ (وَما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُون * وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ* وَما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنین).(تکویر/۲۲_ ۲۴)

۳_ (وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدیثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْض فَلَمّا نَبَّأها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هذا قالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ...).(تحریم/۳)

۴_ (إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ* وَیُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِوَ کَهْلًا وَ مِنَ الصّالِحینَ) .(آل عمران/۴۵_ ۴۶)

۵_ (وَلَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً... وَ امْرَأَتُهُ قائِمَهٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَمِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوبَ) (هود/۲۹ و ۷۱).

۶_ (وَأَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَالْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنّا رادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ) . (قصص/۷).

ص : ۲۲۵

## ترجمه آیات

۱ـ «خدا دانای غیب است پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی کند مگر بندگانی که مورد رضایت او باشند وآن بندگان عبارتند از: فرستادگان او، وخدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می دهد».

۲ـ «محمّد (صلی الله علیه وآله) دیوانه نیست وفرشته را در افق روشن دیده است و او بر غیب بخیل نیست (علم غیب را که بر او القا می شود اگر صلاح باشد به شما می گوید وبخل نمی کند و از شما پوشیده نمی دارد».

۳ـ « پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)رازی را به یکی از همسران خود گفت ولی او راز پیامبر را به دیگری گفت خدا پیامبر را از جریان آگاه ساخت و به او خبر داد که همسرش راز او را به دیگری گفته است پیامبر با اینکه آگاه شد همسرش همه راز را به دیگری گفته است امّا به قسمتی از آن اشاره کرد و به قسمت دیگر اشاره نکرد همسرش او را تصدیق کرد و پرسید چه کسی تو را از جریان آگاه ساخت ؟ فرمود: خدای دانا و آگاه مرا آگاه ساخت».

۴ـ «هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم خدا تو را به فرزندی نوید می دهد که نام وی مسیح عیسی فرزند مریم است، در دنیا وآخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست ودرگهواره با مردم سخن می گوید و از صالحان است».

۵ـ «فرستادگان ما (فرشتگان) با مژده به نزد ابراهیم رفتند وگفتند: سلام بر تو... وهمسر وی که ایستاده بود خندید، او را به اسحاق وپس از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم».

۶ـ «به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده آنگاه که بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن ونترس وغمگین مباش، ما او را به تو باز می گردانیم و از پیامبران مرسل قرار می دهیم».

## تفسیر آیات

### اشاره

قرآن پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) را انسان آگاه از غیب معرفی می کند. به طور مسلّم این آگاهی از درون ذات او نجوشیده بلکه مانند دیگر علوم و آگاهیهای او، از برون به او القا شده و از پسِ پرده غیب ــ به اذن الهی ــ گزارش می دهد.

از آنجا که گروهی از بی خبران از مقام اولیا، آگاهی پیامبر را از غیب، یک نوع الوهیت تصوّر کرده اند وچنین وانمود می کنند که آگاهی از غیب از آن خدا است وکسی در این وصف شریک وهمتای او نیست. لازم است قدری در این مورد به صورت موجز سخن بگوییم تا حقیقت روشن گردد ولی اجمالاً ـ یادآور می شویم: آنچه که از آن خدا بوده ونشانه الوهیّت است علم نامحدود وبی پایان است، نه علم محدود ومکتسب از دیگری! و علوم اولیای الهی از مقوله دوّم است نه از مقوله اوّلی.

***

به طور مسلّم زندگی هر بشری از ناآگاهی شروع شده و کم کم به محیط آگاهی وارد می گردد وبه تدریج روزنه هایی به دنیای خارج از ذهن، پیدا می کند.

نخست از طریق حواس ظاهری به حقایقی دست می یابد، سپس بر اثر تکامل دستگاه تعقّل وتفکر، کم کم با حقایقی که از قلمرو حس ولمس بیرون می باشد آشنا می گردد و در نتیجه یک فرد عقلانی واستدلالی گشته و از یک رشته حقایق کلی وقوانین علمی آگاه می شود.

گاهی در میان افراد بشر «اَبَر آگاهانی» پیدا می شوند که از طریق الهام، از مطالبی آگاه می گردند که هرگز از طریق استدلال راهی به کشف آنها وجود ندارد از این جهت دانشمندان، ادراک بشر را به سه نوع ادراک تقسیم کرده اند:«ادراک توده مردم»، «ادراک استدلال گران ومتفکران» و «ادراک عارفان وروشن بینان».

تو گویی ظاهربینان به کمک حس، متفکران به مدد استدلال و روشن بینان

به یاری الهام واشراق از جهان بالا، به کشف حقایق می پردازند.

نوابغ جهان، فیلسوفان ودانشمندان تأیید می کنند که یافته ها وساخته ها وپرداخته های بی سابقه آنان، بیشتر بر اثر جرقه های روشنی بخش والهام آمیز، به ذهن آنان خطور کرده وسپس آنها به یاری شیوه های تجربی ویا روش استدلالی به پرورش وتکمیل وتحقیق آنها مبادرت جسته اند.

### شاه راه های سه گانه معرفت

از این بیان استفاده می شود که بشر برای نیل به مقصود، سه شاهراه در اختیار دارد، توده مردم غالباً از طریق نخست وگروهی از راه دوم و افراد انگشت شماری بر اثر تکامل روحی از راه سوم استفاده می کنند:

۱ـ راه تجربی وحسی: مقصود از این قسم، آن رشته ادراکاتی است که از طریق حواس برونی وارد قلمرو ذهن می گردند مثلاً هر یک از دیدنیها وچشیدنیها وبوییدنیها و... از طریق ابزار ویژه خود، د رمحل ادراکات ما قرار می گیرند وامروز اختراع تلسکوپ ومیکروسکوپ ورادیو و تلویزیون و... کمک های شایان تقدیری به ادراکات بشر نموده و او را بر دور ونزدیک مسلّط ساخته است.

۲ـ راه استدلالی وتعقّلی: متفکران جهان با به کار انداختن دستگاه تعقّل واندیشه، از یک رشته مقدمات بدیهی وروشن وثابت در علوم، یک سری قوانین کلی خارج از حس را کشف می کنند وقله هایی از معرفت وکمال را تسخیر می نمایند.

قوانین کلی علوم به قید کلیّت، مسائل فلسفی وآگاهی های مربوط به خدا وصفات وافعال او ومسائلی که در علم عقاید ومذاهب مطرح می گردد، همگی مولود دستگاه تفکر ونتیجه به کار افتادن نیروی عقل انسانی است.

۳ـ راه الهام واشراق: این راه، واقعیت شناسی سومی است که در ورای دستگاه حس وتعقّل قرار دارد. یک نوع واقعیت شناسی خاصّی است که امکان آن از

نظر علم ودانش قابل انکار نیست البتّه نظام جهان بینی محدود مادی، نمی تواند یک چنین ادراک غیر حسی وتعقلی را بپذیرد. امّا از نظر اصول علمی راهی برای انکار آن وجود ندارد.

به گفته یکی از روان شناسان، «جنبه های تجربی به وسیله حواس شناخته می شود، و جنبه های عقلانی به واسطه اندیشه منطقی وریاضی به مرحله ادراک می رسد وسرانجام بر اثر اشراق والهام، جلوه هایی از جنبه های ماورای حس واستدلال ــ روشن بینی های برق آسا و جرقه های روشنگر که ذهن حساس نوابغ از آنها برخوردار است به مقام رؤیت می رسند».

پرفسور «سوروکین» روان شناس معروف یکی از آن افرادی است که وجود سه شاهراه حقیقت شناسی را به روشنی تصدیق کرده وبرای ادراک عرفانی وبه اصطلاح الهام، مقام ومنزلتی ویژه قائل است وصریحاً می گوید:

«نمی توان این راه را تخطئه وتحقیر نمود، مگر می توان آموزش گسترده ادیان بزرگ را یکسره به تقلید کوته بینان نظام مادی ناچیز وبی حکمت شمرد وبرای آن ارزشی قائل نگشت؟!»

بنابر این می توان معرفت های سه گانه را به شرح زیر نام گذاری کرد:

۱ــ راه حس یا حس آگاهی.

۲ــ راه عقل یا خرد آگاهی.

۳ــ راه الهام یا دل آگاهی.

امروز علم روانشناسی، الهام را به صورت یک واقعیت روانی پذیرفته وآن را چنین توصیف می کند:«ادراک ناگهانی، آگاهی بخش توضیح دهنده یکباره وبدون مقدمه که چون برقی لامع در صفحه ذهن می درخشد بی آن که حتی غالباًپیشاپیش در باره آن اندیشیده باشد».

اهمیت ونفوذ الهام در اکتشافات علمی مورد تأیید دانشمندان قرار گرفته است

«آلبرت اینیشتین» (۱۸۷۹ _ ۱۹۵۵م)، با بسیاری از فلاسفه وعرفا هم آهنگ گشته وبسان برخی از دانشمندان اسلامی که الهام را کلید معارف می دانند، وی الهام را عامل پر ارج در اکتشافات علمی می داند.

در سال ۱۹۳۱ م دو دانشمند شیمیدان امریکایی به نام «پلات» و«پیکر» پرسش نامه ای برای تحقیق در باره اهمیت الهام در کشف وحلّ مشکلات علمی، میان گروهی از دانشمندان شیمی پخش کردند ونتایج بسیار ارزنده آن را منتشر کردند.

یکی از دانشمندان ، مورد سؤال را این طور پاسخ داده است:«در باره حلّ مسئله ای کار وفکر می کردم ولی در اثر اشکالات وابهامات فراوان آن، تصمیم گرفتم که دیگر به کلی آن کار وتمام افکار مربوط به آن را کنار بگذارم، فردای آن روز در حالی که سخت مشغول کاری دیگر بودم یک باره فکری ناگهانی مانند جهش برق، در خاطرم خطور کرد و آن همان حلّ مسئله ای بود که مرا به کلی مأیوس کرده بود!».

نظیر این گزارش از هانری پوانکاره (۱۹۱۲ _ ۱۸۵۴م) ریاضیدان نامی فرانسه وبسیاری دیگر از دانشمندان طبیعی، ریاضی وفیزیک نقل شده است.

جالب توجه این است که بسیاری از الهام های علمی که سبب کشف واقعیتی پر ارج شده است نه تنها با اشتغال وتمرکز فکری دانشمندان در زمان فعالیتشان ارتباط نداشته است، بلکه حتی با رشته تخصصی آنان نیز دارای رابطه نزدیک نبوده است شاهد گویای این مطلب این است که مثلاً ـ لوئی پاستور (۱۸۲۲ _ ۱۸۹۵م) با اینکه متخصص در علم شیمی بوده، بیشتر اکتشافات وخدمات ارزنده او به جامعه بشریّت، در زمینه علم زیست شناسی وپزشکی بوده است!.

### نظریّه الکسیس کارل در مورد الهام

از میان دانشمندان معاصر آقای «الکسیس کارل» از جمله افرادی است که

برای الهام، ارزش خاص قائل شده است ومعتقد است که روشن بینان بدون استفاده از حواسّ خود، افکار دیگران را درک می کنند و حوادث دور ، از لحاظ مکان وزمان را کم وبیش می بینند و آن را یک موهبت استثنایی می داند که جز افراد معدودی از آن برخوردار نیستند. این دانشمند روانکاو کوشیده است که در این بحث مطالب علمی ویقینی را از احتمالات جدا کند و انسان را مجموعه ای از مطالعات وتجربیاتی که در تمام اعصار و در همه کشورها انجام شده، در نظر بیاورد و از این طریق توانسته است بسیاری از شکلهای فعالیّت انسانی را مطالعه کند. در اینجا برای این که خوانندگان گرامی با نظریه این دانشمند در باره الهام بیشتر آشنا شوند خلاصه گفتار او را می آوریم:

«به یقین اکتشافات علمی تنها محصول واثر فکر آدمی نیست ونوابغ علاوه بر نیروی مطالعه ودرک قضایا، از خصایص دیگری چون اشراق برخوردارند; با اشراق چیزهایی را که بر دیگران پوشیده است می یابند وروابط مجهول را بین قضایایی که ظاهراً با هم ارتباط ندارند، می بینند ووجود گنجینه های مجهول را به فراست در می یابند، تمام مردان بزرگ الهی از موهبت اشراق برخوردارند وبدون دلیل وتحلیل، آنچه را که دانستنش اهمیت دارد می دانند، یک مدیر واقعی احتیاجی به محک های هوش و اوراق اطلاعاتی برای انتخاب مرئوسین خود ندارد، یک قاضی خوب بدون توجه به جزئیات مواد وتبصره های قانون، وحتی گاهی به گفته «کاردوزو» با در دست داشتن ادعا نامه غلط می تواند حکم صحیح بدهد، یک دانشمند بزرگ، خود به خود به سوی راهی که منجر به کشف تازه ای خواهد شد کشانده می شود این همان کیفیتی است که پیشتر، الهام نامیده می شد».

«دانشمندان را می توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی منطقی ودیگری اشراقی، ترقی علوم مرهون این هر دو دسته است، در علوم ریاضی که اساس وپایه کاملاً منطقی دارد نیز اشراق سهم بسزایی دارد میان ریاضی دانان هم اشراقی می توان یافت وهم منطقی«هرمیت» و «ایرشتراس» اشراقی، «برتران» و «ریمان» منطقی، بودند.

روشن بینان بدون استفاده از اعضای حس خود، افکار دیگران را درک می کنند وحوادث دور از لحاظ زمان ومکان را کم وبیش می بینند و از بعضی اشیا و قضایا اطلاعات مطمئن تری ــ از آنچه با اعضای حس درک می شود ــ می دهند، برای فرد روشن بین، خواندن افکار شخصی دیگران، به اندازه توصیف چهره وی آسان است ولی کلمات«دیدن» و«حس کردن» برای بیان آنچه در شعور وی می گذرد کافی نیست چون چیزی را نمی بیند در جایی جستجو نمی کند، بلکه فقط می داند».

«در بسیاری از موارد هنگام مرگ یا هنگام مواجه شدن با یک خطر بزرگ، بین فرد با فرد دیگر ارتباطی برقرار می شود وکسی که در بستر مرگ افتاده ویا قربانی حادثه ای شده است برای یک لحظه، به شکل عادی خود، به نظر یکی از دوستان نزدیکش می رسد، اغلب این شبح خیالی، خاموش وساکت می ماند وگاهی نیز سخن می گوید و مرگ خود را خبر می دهد، ونیز گاهی روشن بین از فاصله بعید می تواند منظره یا شخص یا صحنه را ببیند وآن را با دقت ترسیم و توصیف کند و چه بسیار کسانی که د رحال عادی روشن بین نیستند ولی در طول عمر خود یکی دوبار این قبیل ارتباطات را تجربه کرده اند».

«به این ترتیب گاهی شناسایی دنیای خارج، از راه های دیگری به جز اعضای حسی، برای ما میسر می شود.شکی نیست که فکر می تواند حتی از فواصل دور، دو فرد انسانی را مستقیماً با هم مربوط کند این قضایا که مطالعه آنها به عهده علم جدید «متاپسیشیک» است باید همان طوری که هست پذیرفته شود زیرا حقایقی در بردارد وجنبه ای از وجود انسانی را که هنوز خوب شناخته نشده است معرفی می کند وشاید بتواند علت روشنبینی فوق العاده برخی ها را برای ما روشن سازد».(۱)

بنابر این، ادراک حسی وتعقلی دو وسیله است برای روح انسانی که تسلط او را بر قسمتی از جهان خارج تأمین می کند ولی در عین حال برای روح انسان وسیله



---

۱- [۱] انسان موجود ناشناخته، ص ۱۳۵ــ ۱۳۷.

توصیف نشدنی دیگری وجوددارد که ارتباط او را با جهان خارج برقرار می نماید ونتیجه آن امور زیر است که مورد تصدیق همه دانشمندان می باشد:

۱ـ اکتشافات علمی محصول واثر تنها فکر آدمی نیست ونوابغ علاوه بر نیروی مطالعه ودرک قضایا از نیروی الهام نیز برخوردارند.

۲ـ روشن بینان بدون استفاده از اعضای حسی خود افکار دیگران را درک می کنند تا آنجا که برای فرد روشن بین خواندن افکار شخص دیگر، به اندازه وصف چهره وی آسان است.

۳ـ هنگام مرگ یا پیش آمدن خطر، مابین فرد وفرد دیگر، ارتباطی برقرار می شود وکسی که در بستر مرگ افتاده، برای یک لحظه به شکل عادی خود به نظر یکی از دوستانش می رسد.

۴ـ روشن بین می تواند از فاصله بعید، منظره یا شخص یا صحنه ای را ببیند وآن را با دقت ترسیم وتوصیف کند.

### شهود وفلسفه برگسن

در میان دانشمندان مغرب زمین، برگسن (۱۸۵۹ـ ۱۹۴۱م) بیش از افراد دیگر به شهود اهمیت داده تا آنجا که مخالفان مکتب وی، او را مظهر ضد عقلانی واستدلالی معرفی کرده وگروهی او را از ایده آلیستها خوانده اند واین نوع حق کشی ها در تاریخ علم فراوان است. او بسان دیگر دانشمندان شهود را در مقابل حس، وعقل را جزو منابع معرفت قرار داده است.

### غرور بی جا

انکار الهام وآگاهی های غیبی، معلول غرور بی جا است که دامنگیر جمعی از مادی های قرن هجدهم ونوزدهم شده است، آنان تصور می کردند که همه چیز را

فهمیده اند ودر دایره هستی برای آنان مجهولی باقی نمانده است وبر تمام پیچیدگیهای جهان دست یافته وعلل طبیعی پدیده ها را کشف کرده اند ودریافته اند که هرحادثه ای علت مادی دارد.نتیجه یک چنین غرور علمی، این است که به همه چیز بی اعتنا شده وبه آنچه از پیشینیان به یادگار مانده است، با دیده شک وتردید واحیاناً انکار بنگرند.

این غرور علمی که در قرن بیستم درهم شکست ویا از حرارت وشدّت آن کاسته شد، کم کم بشر را آگاه ساخت که بسیاری از رموز خلقت هنوز در پس پرده جهل مانده، وهنوز بیش از اندکی از اسرار شگفت آور جهان آفرینش، برای بشر فاش نشده است.

مردان محقق، وشخصیت های بارز علمی، فریب پیروزی های جزئی را در میدان علم ودانشن نخورده وبا جرأت وجسارت به انکار آنچه که هنوز درستی یا نادرست بودن آن ثابت نشده ودر ردیف علوم قرار نگرفته است، برنمی خیزند.

## دریچه های جهان اسرار آمیز غیب

### اشاره

خدا به خاطر لطف ومرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد، دریچه هایی را به سوی جهان غیب بازگذارده است تا همگان بدانند که آگاهی از غیب یک امر محال وغیر ممکن نیست، بلکه تسلّط انسان بر غیب امری است صد در صد ممکن، که جای هیچ شک وتردید در آن وجود ندارد.

### ۱ـ وحی به حیوانات

کارهای شگفت انگیز حیوانات که در کتابهای حیوان شناسی، جانور شناسی وحشره شناسی به طور مفصّل درباره آنها بحث شده است نمونه واضحی از وجود الهام در حیوانات است.

کارهای محیر العقول جانداران از قبیل تقسیم کار، انتخاب وظیفه، ساختن عضو مفقود وآشنایی به کلیه نیازمندیهای زندگی را نمی توان از راه تعقّل وتفکّر توجیه نمود زیرا بـدیهی است که حیوان، فاقـد دسـتگاه تفکر وتعقـل است; همچنـانکه نمی توان آنها را معلول نظم داخلی وارگانیزم وجود خارجی جانـداران دانست زیرا ترکیب خواص فیزیکی وشـیمیایی یک موجود برای انجام امور ابتکاری وابداعی مانند تقسیم کار، انتخاب وظیفه، تجدید ساختمان عضو مفقود، وانطباق با محیط، کافی نمی باشد.

یک ماشـین حساب ممکن است آنچنان منظم ساخته شود، که اعمال جمع وتفریق وضرب وتقسیم را دقیقاً انجام دهد امّا هرگز ماشـین حساب قادر به ابداع وابتکار قاعده ریاضـی نیست،یک ماشین ترجمه می تواند دقیقاً سخنان یا نوشته یک نفر را ترجمه کند ولی هرگز نظم دقیق آن ماشین قادر به تصحیح اشتباه گوینده نمی باشد.

چون در زندگی حیوانات کارهای ابداعی وابتکاری بی سابقه دیده می شود جز این که آنها را معلول الهام از جهان بالا بدانیم توجیه دیگری ندارد قرآن مجید نام اینگونه الهام را وحی نهاده است.(۱)

### ۲ـ روشن بینی وتله پاتی

دانشمندان می گویند در نهاد انسان استعداد مرموزی وجود دارد که به مدد آن می تواند افکار دیگران را بخواند و از حوادثی که در نقاط دور دست رخ می دهـد با نیروی مافوق حس، آگاهی پیـدا می کند مبادله افکار واحساسات از راه دور به واسـطه حس مخصوص کاملاً یک امر عملی است هرچند از طریق وسایل فنی نوین از قبیل



---

۱- [۱] سوره نحل، آیه ۶۸، مشروح این بحث را می توانید در کتاب «راه خداشناسی» تألیف نگارنده، ص ۲۴۵ـ ۲۶۲ بخوانید.

تلویزیون، رادیو، تلفن وتلگراف، افکار را مبادله می کنند ولی دانش، برای چنین مبادله ای راه دیگری به نام «تله پاتی» ویا «حس روشن بینی» معتقد است.

فرق «تله پاتی» با روشن بینی این است که روشن بینی همان قدرت درک اتّفاقی است از فاصله های دور زمانی ومکانی، آن هم بدون وسائل حسی ولی «تله پاتی» کیفیتی است که به وسیله آن افکار وهیجانات واحساسات از مغزی به مغز دیگر بدون وسیله حس منتقل می شود ودر حقیقت روشن بینی وتله پاتی دو روی یک سکه هستند وهر دو نام مناسبی می باشند برای دید دوّم انسان چه در خواب وچه در بیداری.

امروز«یوگیسم» در این زمینه به وسعت نظر بیشتری قائل شده است وزندگی را «موج» می داند وبرای آن امواج گیرنده وفرستنده می شناسد ومعتقد است که امواج را همچنان که با سیم می توان گرفت با اندیشه نیز می توان دریافت، اندیشه را موجی می شناسد که بعد از آفریده شدن به ارتعاش می آید ودر صورت وجود گیرنده قابل گرفتن است.

### ۳_ ارتباط با ارواح

ارتباط با ارواح به صورت های مختلفی انجام می گیرد که صورت روشن وقابل اعتماد آن این است که استاد ماهر این فن، شخصی را که برای این کار آمادگی دارد، با نگاه وتلقین خواب می کند وروح او به سؤالات استاد پاسخ می دهد وگاهی در این تماس از اسرار نهفته پرده برداشته می شود.

تماس با ارواح به صورت علمی از جهات گوناگون قابل مطالعه می باشد، در این زمینه کتابها ورساله های فراوانی به وسیله دانشمندان شرق وغرب نگارش یافته وصفحات زیادی از برخی دائره المعارف های علمی را به خود اختصاص داده است.

دانشمندان این فن وکسانی که سالیان دراز در این راه کوشیده اند اظهار

می دارنـد که توانسـته انـد بـا مجاهـدت های پیگیر وآزمایش های فراوان از روی گوشه ای از جهان مرموز وناشـناخته ارواح، پرده بردارنـد وکارهـای خارق عادت وحیرت انگیزی را که به وسـیله آنها انجام می شود از نزدیک مشاهـده نماینـد. نویسـنده دائره المعارف قرن بیسـتم در جلـد چهارم کتاب خود، در باره روح، جدولی از اسامی دانشـمندان مشـهور را که به واقعیت این علم اعتراف کرده انـد، ارائه می دهـد در این جدول نام چهل وهفت نفر از دانشـمندان بزرگ فرانسه، انگلسـتان، ایتالیا، آلمان وآمریکا آمده است.

البته بایـد دانست که ارتبـاط با ارواح به طور اجمال مطلبی است صـحیح، ولی هرگز نمی توان گفتار هر مـدعی را در این باره پذیرفت بلکه باید با قرائن وعلائم راستگویان را از دروغگویان تمیز داد.

### ۴ـ الهام به افراد

گاهی ممکن است مطلبی به قلب القا شود وانسان یک مرتبه خود را بر مطلبی واقف وآگاه بیند، به این نوع القاء در اصـطلاح، الهام می گویند.

این گـونه الهامـات به قـدری در هر زمـان ومکـان فراوان است که بایـد آن را در ردیـف حوادث معمولی قرار داد حـتی منشأ بسیاری از اختراعات واکتشافات علمی وابتکارات ومضامین عالی شعری همین الهام است.

قرآن مجید نمونه ای در این مورد نقل می کند ومی فرماید:

(وَأَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ...) .(قصص/۷)

«به مادر موسی الهام کردیم که کودک خود را شیر ده...».

### ۵ـ خواب های راستین

خواب، انواع واقسامی دارد که یک نوع آن مورد نظر ما است وآن خواب هایی است که از یک واقعیت جدا از اندیشه وذهن، از واقعیتی محکم واستوار وپابرجا

گزارش می دهـد این نوع خواب هـای الهی است که مـا را بـا جهـان خارج از خود مربوط می سازد و از روی حقایقی دور از محیـط ذهن وانـدیشه پرده برمی دارد واین قبیـل خواب هـا به انـدازه ای زیاد است که هرگز نمی توان آن را انکار کرد .قرآن نمونه های پیچیده ای در سوره «یوسف» نقل می نماید.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در باره این نوع خواب ها فرموده است:

«إِنَّ الرُؤْیا الصّادِقَهَ جُزْءٌ مِنَ النُّبُوَّهِ» (۱) «رؤیای صادق، بخشی از نبوت است».

### اَبَر آگاهی وفلاسفه اسلام

۱ــ شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب «اشارات» در «نمط هشتم» می گوید:

اگر عـارفی از غیب خبر داد وآینـده، درستی آن را ثـابت کرد او را تصـدیق کن وبه او ایمـان بیاور زیرا چنین آگاهی ای یک رشته اسباب طبیعی دارد.

ونیز در تنبیهات این نمط، به برهان این مطلب اشاره کرده می گوید:

وقتی اشـتغالات روح از طریق حواس کم شد، برای روح انسان فرصتی دست می دهد که خود را از دست قوای طبیعی خلاص کرده وبه جانب قـدس پرواز کند وصورت هایی را در آنجا ببیند واین حالت گاهی در خواب ودر حال بیماری به انسان عادی نیز رخ می دهد.

ونیز در جای دیگر می گوید:

اگر به تو گفتند که فلان عارف کاری انجام می دهد ویا به جسمی حرکت



---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۴، ص ۶۳۵، چاپ قدیم، این نوع خوابها که به طور مستقیم با آینده سر و کار دارد، نه با گذشته، نمی تواند علّت مادی داشـته باشد و هرگز نمی توان پرونده این خوابها را در گذشته جستجو نمود بلکه این نوع خوابها فاقد پرونده است و ما در کتاب «راز بزرگ رسالت»درباره این نوع خوابها سخن گفته ایم.

می بخشد یا خود حرکتی می کند که از توانایی دیگران بیرون است این سخن را انکار مکن زیرا برای این کار یک سلسله اسباب، وجود دارد که اگر تو نیز از آن راه وارد شوی به همان مقصد می رسی.

باز می گوید:تجربه وآزمایش به روشنی ثابت کرده است که انسان در موقع خواب می تواند با جهان خارج تماس بگیرد واطلاعاتی کسب کند، اکنون چه مانعی دارد که انسان در موقع بیداری دارای چنین قدرتی باشد وتجربه وآزمایش نیز این حقیقت را ثابت کند.(۱)

***

۲ــ شیخ شهاب الدین سهروردی که در فلسفه الهی وریاضات نفسانیِ عملی، کم نظیر بود در باره آگاهی انسان از غیب، چنین می گوید:

«هروقت شواغل حواس ظاهری کاهش یافت در این وقت، نفس انسان از دست قوای طبیعی، رهایی جسته وبر یک سلسله امور غیبی تسلّط می یابد» سپس می گوید:

«اگر انسان های کامل مانند پیامبران واولیا از غیب خبر می دهند، به خاطر نوشته هایی است که می بینند ویا امواج ویا صداهای دل انگیز وهولناکی است که می شنوند ویا صورت هایی است که مشاهده می کنند وبا آنان سخن می گویند، وسپس از غیب خبر می دهند».(۲)

***

۳ــ صدر المتألهین در تعالیق خود بر «حکمت اشراق» امکان آگاهی از غیب



---

۱- [۱] اشارات، ج۳، ص ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۷ و۳۱۴.

۲- [۲] حکمت اشراق، ، مقاله پنجم.

را به گونه ای مشروح مورد بحث قرار داده ومی گوید:«نفس بر اثر اتصال با جهان عقل ویا عالم مثال (جهان صور اشیاء)، آگاهی هایی کسب می کند» سپس مطلب را با براهین عقلی روشن می سازد.

هدف از نقل این کلمات این است که روشن گردد دانشمندان وپی افکنان علوم بشری از گذشته وحال، آگاهی از غیب را برای بشر معمولی ممکن، بلکه واقع شده میدانند و جایی که آگاهی از غیب برای بشر معمولی ممکن و واقع شده باشد در امکان آن برای پیامبران وامامان معصوم جای شک وتردیدی باقی نخواهد ماند.

در پایان این بخش لازم است نکته ای را تذکر دهیم:

هدف از نقل سخنان دانشمندان دیروز وامروز این است که بدانیم علوم بشری موضوع آگاهی از غیب را، یک امر ممکن بلکه محقق، می داند وبا چنین تصدیق وتوصیفی، نباید در امکان آن شک وتردید داشته باشیم.ولی باید توجه داشت که آگاهی پیامبران وامامان معصوم بر غیب، از طریقی است، غیر از طریق های عادی که در این بخش درباره آنها سخن گفتیم، واشتراک در نتیجه، گواه بر اتحاد در راه نیست.

ونیز اگر ما در این بخش از کشف وشهود واشراق ویا ارتباط با ارواح سخن گفتیم وبه آنها استشهاد کردیم، نه به این معنی است که گفتار هر مدّعی کشف واشراق را بپذیریم، یا به تصدیق هر مدعی ارتباط با ارواح، صحّه بگذاریم بلکه هدف، تصدیق اجمالی است و اینکه حدود وخصوصیات آنها چیست فعلاً از قلمرو بحث ما بیرون می باشد.

### چند نمونه از آیات قرآن در باره علم غیب پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اکنون وقت آن رسیده با آیاتی که بر آگاهی پیامبر (صلی الله علیه وآله)از پشت پرده غیب گواهی می دهند آشنا شویم. ودر این مورد به ذکر چند آیه بسنده می کنیم.

۱_ (عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُول فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً).(جن/۲۶_ ۲۷).

«خدا دانای غیب است پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی کند مگر بندگانی که مورد رضایت او باشند وآن بندگان عبارتند از فرستادگان او، وخدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می دهد».

مفاد آیه بسیار روشن است وبه خوبی می فهماند که علم غیب، از خدا است و او فرستادگان خود را از غیب آگاه می کند.(۱)

۲_ (وَما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُون * وَ لَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ الْمُبِينِ* وَما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنين) .(تکویر/۲۲_ ۲۴)

«محمّد (صلی الله علیه وآله) دیوانه نیست وفرشته را در افق روشن دیده است و او بر غیب بخیل نیست (علم غیب را که بر او القا می شود اگر صلاح باشد به شما می گوید وبخل نمی کند و از شما پوشیده نمی دارد».

بنابراین به خوبی از آیه فهمیده می شود که خداوند رسول گرامی خود را توسط فرشته وحی بر غیب آگاه کرده است.

۳_ (وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَديثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْض فَلَمّا نَبَّأها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ...).(تحریم/۳)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، رازی را به یکی از همسران خود گفت (وبه او سفارش کرد که آن راز را فاش نکنند) ولی او، راز پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به دیگری گفت، خدا پیامبر را از جریان آگاه ساخت وبه او خبر داد که همسرش، راز او را به دیگری گفته است پیامبر با این که آگاه شد همسرش همه راز را به دیگری گفته است امّا به قسمتی



---

۱- [۱] به تفسیر تبیان، ج۳، ص ۶۳ و مجمع البیان، ج۲، ص ۵۴۵ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۳، ص ۲۶۸ و المیزان ، ج۴، ص ۷۹ مراجعه شود.

از آن اشاره کرد وبه قسمت دیگر اشاره نکرد یعنی به همسرش گفت رازی را که به تو سپردم، فاش ساخته ای، همسرش او را تصدیق کرد وپرسید چه کسی تو را از جریان آگاه ساخت.

پیامبر (صلی الله علیه وآله)فرمود: (نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ) : «خدای دانا وآگاه مرا آگاه ساخت».

دقت در مجموع آیه، بخصوص جمله آخر:(نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ)به روشنی گواهی می دهد که خداوند او را از غیر راه وحی قرآنی از پس پرده غیب آگاه کرده است.

از آیاتی که تا اینجا نقل شد، به خوبی استفاده می شود پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) بسان دیگر پیامبران الهی چون آدم، نوح، یعقوب، یوسف، صالح، داود، سلیمان وعیسی، از غیب، خبر می داد.

### آگاهی از غیب منحصر به پیامبران نیست

در خاتمه ، برخی از آیات که دلالت می کند که افرادی از غیر پیامبران هم از غیب آگاهی داشته اند نقل می شود تا واضح گردد که آگاهی از غیب منحصر به پیامبران الهی نیست، بلکه خدا به هریک از بندگان خاص خود که بخواهد چنین عنایتی می کند و او را با غیب این جهان آشنا می سازد:

(إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَه مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ* وَیُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِوَ کَهْلاً وَ مِنَ الصّالِحینَ).(آل عمران/۴۵_ ۴۶)

«هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: ای مریم خدا تو را به فرزندی نوید می دهد که نام وی مسیح عیسی فرزند مریم است، در دنیا وآخرت آبرومند و از مقربان درگاه خداست ودرگهواره با مردم سخن می گوید و از صالحان است».

این نه تنها مریم است که از طریق غیب از یک رشته رویدادهای آینده آگاه شده است بلکه در این مورد همسر ابراهیم ومادر موسی نیز با او همراه می باشند. قرآن در باره همسر ابراهیم چنین می گوید:

(وَلَقَدْ جائَتْ رُسُلُنا إِبْراهيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً... وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَمِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ)(هود/۶۹ و ۷۱).

«فرستادگان ما (فرشتگان) با مژده به نزد ابراهیم رفتند وگفتند: سلام بر تو... وهمسر وی که ایستاده بود خندید، او را به اسحاق وپس از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم».

قرآن در باره مادر موسی که از طریق غیب از سرنوشت فرزند خود آگاه شده است چنین می فرماید:

(وَأَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافى وَ لا تَحْزَنى إِنّا رادّوُهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلينَ) . (قصص/۷)

«به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده آنگاه که بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن ونترس وغمگین مباش. ما او را به تو باز می گردانیم و از پیامبران مرسل قرار می دهیم».

به طوری که مشاهده می کنید در این آیات کسانی که از طبقه پیامبران نیستند از طریق غیب از حوادث آینده آگاه شده اند.

## ۳۵- پیامبر اُمّی و درس نخوانده

### آیات موضوع

۱ـ (اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَوراهِ وَالإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأغلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوْهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (اعراف/۱۵۲)

۲ـ (قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمواتِوَ الأَرْضِ لاإِلهَ إِلاّ هُوَ یُحْیِی وَیُمِیتُ فَ آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیّ الأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَکَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ) .(اعراف/۱۵۸).

۳ـ (فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُونَ)(بقره/۷۹).

۴ـ(وَما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُری حَتّی یَبْعَثَ فِی أُمِّها رَسُولاً).(قصص/۵۹).

۵ـ (هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَإِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلال مُبین).(سوره

ص : ۲۴۴

جمعه/۲).

۶ــ (وَقُلْ لِلَّذینَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْأُمِّيِّينَ ءَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقِدِاهْتَدَوا وَ إِنْ تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ). (آل عمران/۲۰)

۷ــ (وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلاّ أَمانِيَّ) (بقره/۷۸)

۸ــ (أَكانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُل مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْق عِنْدَ رَبِّهِمْ).(يونس/۲)

۹ــ (وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هـذا إِلاّ إِفْكٌ افْتَرِيهُ وَ أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جاؤُوا ظُلْماً وَ زُوراً* وَقالُوا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ اكْتَتَبَها فَهِىَ تُمْلى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً*قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذى يَعْلَمُ السِّرَّ فِى السَّمواتِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ كانَ غَفُوراً رَحيماً)(فرقان/۶ــ۴):

۱۰ــ (وَما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتاب وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ) (عنكبوت/۴۸).

۱۱ــ(قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْريكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ).(يونس/۱۶).

۱۲ــ (وَ ما مِنْ دابَّه فِى الأَرْضِ وَ لا طائِر يَطيرُ بِجَناحَيْهِ إِلاّ أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِى الْكِتابِ مِنْ شَىْء ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ) (انعام/۳۸).

۱۳ــ(قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّى فِى كِتاب لا يَضِلُّ رَبِّى وَلا يَنْسى)(طه/ ۵۲).

## ترجمه آيات

۱ــ«آنان كه پيروى مى نمايند از فرستاده خدا، پيامبر «أُمّى» كه نبوت وصفات ونشانه هاى او را در تورات وانجيل كه نزدشان هست

می یابنـد، آنان را به نیکی فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد، پاکیزه ها را به آنها حلال وپلیدیها را بر آنان تحریم می کند ، بارهای سنگین (تکالیف شاق) وزنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد، آنها که به او ایمان آورده اند و او را گرامی داشته اند وياری نموده اند و از نوری که به او نازل شده پیروی کرده اند _ آنان _ رستگارانند».

۲_ «ای مردم من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است وخدایی جز او نیست، زنده می کند ومی میراند، به خدا وفرستاده او _ پیامبر «امّی» ای که به خدا وکلمات او ایمان دارد _ ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

۳_ «وای بر کسانی که کتاب (تورات محرّف) را با دست خود می نویسند(سپس آن را به خدا نسبت داده ومی گوینـد) این کتاب از جانب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که دستهای آنان نوشته ووای بر آنها از چیزی (عذابی) که کسب می کنند».

۴_ «شایسته پروردگار تو نیست که (اهل) آبادیها را نابود سازد مگر اینکه قبلاًدر «اُمّ القرای» آنها، پیامبری را برانگیزد».

۵_ «اوست که در میان درس نخوانده ها پیامبری از خود آنان برانگیخت، آیات الهی را بر آنان می خواند وآنها را از پلیدیها پاکیزه می گرداند وکتاب وحکمت می آموزد هرچند در گذشته در گمراهی آشکار بودند».

۶_ «به آنان که کتاب داده شده وهمچنین «اُمّیها» بگو آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آورده باشند هدایت شده اند، واگر روی برگردانند، بر تو است ابلاغ، وخدا به بندگان خود بینا است.دسته ای از اهل کتاب درس نخوانده هایی هستند که از کتاب جز آرزوهای «واهی و پندارها»

چیزی نمی دانند. آیا برای مردم مایه شگفتی است که به یکی از آنها وحی فرستادیم که مردم را بیم، وافراد با ایمان را بشارت دهد که برای آنها نزد پروردگارشان سابقه نیکو ویا منزلت نیک است».

۷ـ «گروه کافر گفتند که این قرآن دروغی بیش نیست که به دروغ آن را به خدا بسته است، وگروهی او را در این کار یاری کرده اند حقّاً که سخن بی اساس وناروایی گفته اند».

۸ـ «گفتند:قرآن افسانه های پیشینیان است که آنها را نوشته (ویا برای او نوشته اند) واین داستانها صبح وشام بر او القا می گردد».

۹ـ «بگو قرآن را آن کسی فرو فرستاده که از راههای آسمانها وزمین آگاه است. او آمرزنده ومهربان می باشد».

۱۰ـ «تو هرگز(از دوران کودکی تا لحظه نزول وحی) نه کتابی را می خواندی، ونه با دست چیزی را می نوشتی، (زیرا اهل خواندن ونوشتن نبودی) در این صورت باطل گرایان در کتاب تو به شک می افتادند(وآن را محصول تراوش فکر تو ویا نگارش از کتابهای پیشینیان می انگاشتند».

۱۱ـ «بگو: اگر خدا می خواست من آیات را بر شما نمی خواندم وشما را از آن آگاه نمی کردم، من مدّتها پیش از این در میان شما زندگی کرده ام، آیا نمی اندیشید».

۱۲ـ «جنبدگان روی زمین، ومرغانی که در هوا به پرواز در می آیند، مانند شما امتهایی هستند، ما چیزی را در جهان آفرینش ترک نکردیم، سپس به سوی پروردگار خود باز می گردند».

۱۳ـ «علم حوادث گذشته، پیش پروردگارم موجود است نه گم می کند ونه فراموش می نماید».

## تفسیر آیات

### اشاره

واژه «أُمّی» به شکلهای «أُمّی»، «أُمّیون» و «أُمیّین» شش بار[(۱)](#) در قرآن وارد شده ودر همه جا مقصود از آن یک چیز بیش نیست وآن انسان یا انسانهایی است که به همان وضع که از مادر متولّد شده اند، باقی بمانند ومقصود از بقاء به همان کیفیت، این است که وضع او نسبت به خواندن ونوشتن تغییر نکند واگر در روزهای نخستین قادر به خواندن و نوشتن نبود به همان حالت باقی بماند ووضعش دگرگون نگردد; در زبان عرب به چنین وضع دست نخورده و دگرگون نگشته ای، «امّیه» وبه شخص آن «امّی» می گویند ومفهوم «امّی» در زبان فارسی «درس نخوانده» ومفهوم دور از واقع آن در زبان عامیانه «بی سواد» است از آنجا که تعبیر اخیر، دور از مفهوم واقعی آن می باشد، وتا حدّی اهانت به شمار می رود، باید از به کار بردن آن جدّاً خودداری کرد و در تفسیر معنای «امّی» وترجمه آیات، لفظ «درس نخوانده» را برگزید.

قرآن در دو مورد، پیامبر گرامی را، به لفظ «امّی»توصیف می کند ومی رساند که او پیش از بعثت تا لحظه نزول آیات «امّی» بوده است آنجا که می فرماید:

۱ــ (اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَوراهِ وَالإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأغلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوْهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (اعراف/۱۵۲)

«آنان که پیروی می نمایند از فرستاده خدا، پیامبر «أُمّی» که نبوت وصفات ونشانه های او را در تورات وانجیل که نزدشان هست می یابند، آنان را به نیکی فرمان



---

۱- [۱] به سوره های اعراف آیه های ۱۵۷ و۱۵۸ و بقره آیه ۷۸ و آل عمران آیه های ۲۰ و۷۵ و جمعه آیه ۲ مراجعه فرمایید.

می دهد و از بدیها باز می دارد، پاکیزه ها را به آنها حلال وپلیدیها را بر آنان تحریم می کند ، بارهای سنگین (تکالیف شاق) وزنجیرهایی را که بر آنها بود بر می دارد، آنها که به او ایمان آورده انـد و او را گرامی داشته اند ویاری نموده اند و از نوری که به او نازل شده پیروی کرده اند آنان رستگارانند».

خداونـد در این آیه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)را با صفات «دهگانه (۱) که بخش اعظم از دلائل نبوت وگواه صدق ادعای او را تشکیل می دهد توصیف می کند، ویادآور می شود که او صفاتی به شرح یاد شده در زیر دارد:

۱ــ رسول ۲ــ نبی ۳ــ اُمّی ۴ــ نشانه های او در تورات وانجیل نوشته شده ۵ــ به نیکیها فرمان می دهد.۶ــ از بدیها باز می دارد. ۷ــ پاکیزه ها را حلال می شمرد. ۸ــپلیدیها را تحریم می کند.۹ــ بارهای سنگین را برمی دارد.۱۰ــ زنجیرها را می شکند.

این اوصاف دهگانه، جز دو وصف نخست، همگی دلائل صحّت نبوّت او به شمار می روند ودر هیچ یک از آیات قرآن، گواههای حقانیت او، یکجا بسان این آیه مورد بحث، وارد نشده است. که گویی آیه می خواهد جهانیان را با براهین ادعای او آشنا سازد وبگوید که دلائل نبوت او این است که:

۱ــ او یک فرد امّی ودرس نخوانده است وبا این حال کتابی آورده است که جهانیان را یارای مقابله با آن نیست و احدی در عظمت تعالیم وکتاب او شک وتردید ندارد و از نظر محاسبات عقلی محال است انسان درس نخوانده وپرورش یافته در محیط جهل ونادانی، از نزد خود ــ بدون استمداد از غیب ــ خلاّق یک چنین تعالیم و پدید آورنده یک چنین کتاب با عظمتی باشد.

۲ــ صفات و خصوصیّات و نبوّت او در کتابهای تورات و انجیل که هم اکنون



---

۱- [۱] رازی در تفسیر خود مفاتیح الغیب، ج۴، ص ۳۰۹، صفات موجود در آیه را به نه تا می رساند و در حالی که اگر «اصر» و «اغلال» را دو چیز مختلف بشماریم، تعداد آن به ده تا می رسد.

نزد پیروان آنها موجود است نوشته شده است و آورندگان آن دو کتاب از رسالت او گزارش داده اند. چنانکه می فرماید:

(قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمواتِوَ الأَرْضِ لاإِلهَ إِلاّ هُوَ یُحْیی وَیُمِیتُ فَ آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَکَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ) .(اعراف/۱۵۸).

«ای مردم من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است وخدایی جز او نیست، زنده می کند ومی میراند، به خدا وفرستاده او ــ پیامبر «امّی» ای که به خدا وکلمات او ایمان دارد ــ ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

## «امّی» در لغت عرب

### اشاره

ابن فارس ریشه شناس زبان عرب، در کتاب «مقاییس» یادآور می شود که «امّ» در لغت یک معنی بیش ندارد وآن اصل وریشه است ودیگر معانی آن همگی به گونه ای به آن باز می گردند; آنگاه از خلیل بن احمد فراهی نقل می کند که وی می گوید: هر چیزی که اشیاء دور وبرش به آن بپیوندد به آن «امّ»می گویند وبه همین مناسبت به دماغ «اُمّ الرأس» و مرکز روستاهای اطراف «اُمّ القری» وبه فاتحه الکتاب «اُمّ القرآن» وبه لوح محفوظ «اُمّ الکتاب» وبه کهکشان «اُمّ النجوم» می گویند; آنگاه می افزاید: «امّی» کسی است که به همان حالت وطبیعت که از مادر زاییده شده، بماند. در این صورت اگر به «مادر» ، «امّ» می گویند، برای این است که ریشه انسان به شمار می رود، واگر فرد ناآشنا به خواندن و نوشتن را «امّی» می نامند برای این است که بر وضع نخستین خود باقی است تو گویی آن را از مادر گرفته است.از این جهت به کلیه عوارض ارثی در زبان مردم «مادری» می گویند.

روی این اساس مفسران محقّق، همگی لفظ «امّی» را با جمله «لایکتب ولا یقرء» (نمی نویسد ونمی خواند) تفسیر می کنند و در این مورد علاوه بر تصریح اهل

لغت به حدیث صحیح بخاری استناد می جویند که وی از پیامبر نقل نموده که آن حضرت چنین فرمود: «إنّا أَمِیَّهٌ لا نَکْتُبُ» : «ما جمعیت امّی هستیم که نمی نویسیم».(۱) در این حدیث جمله «لا نکتب» مفسّر کلمه «امّیه»است که صفت «اُمیّه» می باشد.

گواه روشن بر اینکه مقصود از «امّی» فرد درس نخوانده است آیه زیر می باشد:

(وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ لا یَعْلَمُونَ الْکِتابَ إِلاّ أَمانِیَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ) .(بقره/۷۸).

«برخی از آنان (یهود) امّی هستند که از کتاب «تورات» جز یک مشت آرزو (۲) چیزی نمی دانند بلکه فقط گمان می کنند (که می دانند)».

جمله «لاـ یعلمون» که پس از «امّیون» وارد شده. مفسّر کلمه قبلی می باشد، یعنی گروهی از یهود درس نخوانده اند که از واقعیت تورات ومحتوای آن آگاه نمی باشند وکتاب واقعی را از محرَّف آن تمیز نمی دهند.و چون«امّی» هستند آگاهی آنان از کتاب به صورت آرزو درآمده است. در آیه بعد می فرماید:

(فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُونَ)(بقره/۷۹).

«وای بر کسانی که کتاب (تورات محرّف) را با دست خود می نویسند(سپس آن را به خدا نسبت داده ومی گویند) این کتاب از جانب خدا است، تا آن را به بهای کمی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که دستهای آنان نوشته ووای بر آنها از چیزی (عذابی) که کسب می کنند».

مطالعه این دو آیه جای شک وتردید باقی نمی گذارد که امّی در آیه به معنی



---

۱- [۱] صحیح بخاری، ج۱، ص ۳۲۷.

۲- [۲] مقصود از آرزو پندارهای سست است که یهودیان درباره خود داشته و دارند، مانند امّت برگزیده و غیره.

کسی است که قادر به خواندن ونوشتن نیست وقرآن امّت یهود را بر دو گروه تقسیم می کند: ۱ــ گروه درس نخوانده که از تورات چیزی نمی دانند. ۲ــ گروه درس خوانده که از سواد خود سوء استفاده کرده وبه تکثیر تورات محرَّف می پردازند، تا از این طریق پولی به دست آورند واگر گروه نخست، قدرت خواندن ونوشتن داشتند فریب تحریف گروه دوّم را نمی خوردند وصحیح را از باطل تمیز می دادند.

اکنون لازم است به توضیح دو نظریه شاذّ وغیر معروف در باره «امّی» بپردازیم:

**الف: آیا «اُمّی» منسوب به «اُمّ القری» است؟**

در برخی از تفاسیر تصوّر شده است که «اُمّ القری» یکی از نامهای «مکّه» است وعرب هر انسان منسوب به آن نقطه را «اُمّی» می گوید، در هرجا که پیامبر با این لفظ (اُمّی) توصیف شود، مقصود از آن این است که او از اهل «اُمّ القری» است. یعنی «مکّی» در مقابل «مدنی» و«مصری» وغیره.

این احتمال از سه نظر کاملاً بی اساس است:

اوّلاً: «اُمّ القری» از اسامی مکّه نیست، بلکه دارای مفهومی کلّی است که بر مکه وغیره مکّه به طور یکسان اطلاق می گردد وهمان طور که در آغاز بحث از «مقاییس» نقل کردیم، مرکز روستاها وبه اصطلاح امروز بخشداریها وفرمانداریها را «اُمّ القری» می نامند، واگر به مکه نیز «اُمّ القری» گفته شده، به خاطر مرکزیتی بود که نسبت به توابع داشت، وپیوسته قبایل اطراف در شعاع چند صدکیلومتری برای رفع نیازمندیهای خود به آن نقطه رفت وآمد می کردند وقرآن نیز این لفظ را به صورت یک مفهوم کلی ــ نه به صورت نام خاص مکه ــ به کار می برد، چنانکه می فرماید:

(وَما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُری حَتّی یَبْعَثَ فِی أُمِّها رَسُولاً).(قصص/۵۹): شایسته پروردگار تو نیست که (اهل) آبادیها را نابود سازد مگر اینکه قبلاًدر «اُمّ القرای» آنها، پیامبری را برانگیزد».

به حکم اینکه آیه از یک مشیت گسترده الهی گزارش می دهد طبعاً مقصود از «اُمّ القری» در این آیه خصوص مکه نیست، بلکه مقصود این است که هلاک امّتها در گذشته، پیوسته پس از اتمام حجت وبعد از اعزام رسول در مرکز آن منطقه ها بوده است.

ثانیاً: از نظر قواعد ادبی، کلمات مرکّب که با واژه های «ابن» و «أب» و«اُمّ» آغاز می شوند، به هنگام نسبت، لفظ اوّلشان حذف شده و «یاء» نسبت به کلمه دوّم وارد می شود، مثلاً ـ در «ابن الزبیر» زبیری ودر «ابی بکر» بکری ودر «امّ القری» قروی می گویند; زیرا اگر «یاء» نسبت به جزء نخست کلمه مرکب وارد شود، کاملاً ـ اشتباه رخ میدهد و «منسوب الیه» معلوم نمی گردد.(۱)

ثالثاً: اگر مقصود از «امّی»همان «مکّی» باشد آوردن آن در میان دیگر صفات دهگانه پیامبر (صلی الله علیه وآله)که برهان نبوت او به شمار می رود بی تناسب خواهد بود; زیرا مکّی ومدنی بودن در حقانیّت ادعای او دخالتی ندارد، آنچه در این مورد می تواند مؤثر باشد این است که او «امّی» (درس نخوانده) باشد، ولی تعالیم وکتاب او، نقطه عطفی در تمدن بشر گردد وتمام خردمندان جهان در برابر دستورات استوار او سر تعظیم فرود آورند.

قرآن در آیه دیگر به این حقیقت چنین اشاره می کند:

(هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الأُمِّیِّینَ رَسُولاً ـ مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَإِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلال مُبین) .(سوره جمعه/۲).

«اوست که در میان درس نخوانده ها پیامبری از خود آنان برانگیخت، آیات الهی را بر آنان می خواند وآنها را از پلیدیها پاکیزه می گرداند وکتاب وحکمت می آموزد هرچند در گذشته در گمراهی آشکار بودند».

جمله (فِی الأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ) می رساند که خدا در میان قوم درس نخوانده،



---

۱- [۱] شرح ابن عقیل، ج۲، ص ۳۹۱.

فردی از خودشـان که او نیز ماننـد آنـان «اُمّی» بـود برانگیخت ولی او در عین اُمّی بودن بـا تعـالیم خود، معجزه آفریـد وبه قول حافظ:

ستاره ای بدرخشید وماه مجلس شد *** دل رمیده ما را انیس ومونس شد

نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت *** به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

واگر در برخی از روایات، امّی به معنی منسوب به «اُم القری» وارد شده است، باید از نظر سـند وپایه دلالت، مورد بررسـی قرار گیرند.(۱)

## ب: «اُمّیِ» نا آشنا به متون سامی

در برخی از آیات قرآن «اُمّی» در برابر «اهل کتاب» قرار گرفته، چنانکه می فرماید:

(وَقُـلْ لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتـابَ وَ الأُـمِّیِّینَ ءَ أَسْـلَمْتُمْ فَـإِنْ أَسْـلَمُوا فَقِدِاهْتَـدَوا وَ إِنْ تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَ اللّهُ بَصِـیرٌ بِالْعِبادِ). (آل عمران/۲۰)

«به آنان که کتاب داده شـده وهمچنین «اُمّیها» بگو آیا اسـلام آورده اید؟ اگر اسـلام آورده باشـند هدایت شده اند، واگر روی برگردانند، بر تو است ابلاغ، وخدا به بندگان خود بینا است».

در این آیه به حکم «تقابـل» بایـد گفت: مقصود از اُمّی کسـی است که بـا متن هـای قـدیم سـامی آشـنایی نداشـته و از پیروان مـذاهب یهودی یـا مسیحی ــ که در آیه به عنوان «اهـل الکتـاب» نامیـده شـده انـد ــ نباشـد واگر در قرآن کلمه «اُمّیون» برای اعراب پیش از اسـلام که پیرو تورات وانجیل نبودند بکار رفته است، به خاطر این است که نسبت به متن های مقدّس سامی بی اطلاع بودند ومؤیّد این نظر این است که در



---

۱- [۱] دلالت و سند این نوع روایات در کتاب مفاهیم القرآن، ج۳، ص ۳۳۷، مورد بررسی قرار گرفته است.

برخی از آیات، «اُمّی» به معنی ناآگاه از تورات تفسیر شده است، چنانکه می فرماید:

(وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاـ يَعْلَمُونَ الْكِتـابَ إِلاّ أَمانِيَّ) (بقره/۷۸): «دسته ای از اهل کتاب درس نخوانده هایی هستند که از کتاب جز آرزوهای «واهی و پندارها» چیزی نمی دانند».

پاسخ: یک چنین تفسیری، جز اجتهاد در مقابل نص، چیزی نیست ودو آیه ای که مورد استشهاد قرار گرفته است بر مقصود او گواهی نمی دهند زیرا فرهنگ نویسان زبان عرب اتّفاق نظر دارند که «امّی» به معنی فرد درس نخوانده وکسی است که قادر به خواندن ونوشتن نمی باشد. در این صورت تخصیص چنین معنای وسیعی به خصوصِ کسی که ناآشنا به متون سامی باشد کاملاً بی جهت است.

وبه بیانی دیگر: «اُمّی» کسی است که اصلًا با خواندن ونوشتن رابطه ای نداشته باشد و اگر در میان صدها زبان رایج در میان بشر، بتواند با یک زبانی بنویسد وآن را بخواند او را «اُمّی» نمی خوانند.

اگر در آیه نخست «اُمّی» در مقابل اهل کتاب قرار گرفته، به خاطر این است که یهودیان ومسیحیان شبه جزیره، بر خلاف عرب جاهلی غالباً درس خوانده بودند وبا خواندن ونوشتن ـ حدّاقل با زبان کتاب مذهبی خود ـ آشنایی داشتند ولی عرب جاهلی اصلاً خواندن ونوشتن، حتی با زبان مادری خود رابطه ای نداشت. بنابر این در مفهوم «اُمّی» ناآشنایی به متون سامی، نهفته نمی باشد و« لذا ـ اگر این لفظ در مقابل ملت های سوئیسی وسوئدی که به صورت گسترده درس خوانده می باشند قرار بگیرد مفهوم آن تغییر نکرده، باز به همان معنای درس نخوانده خواهد بود، نه خصوص ناآشنا با متون سوئیسی وسوئدی.

از این بیان ، مفاد آیه دوّم نیز روشن می گردد؛ زیرا در آن آیه اهل کتاب را به دو گروه تقسیم می کند:اُمّی وغیر اُمّی، ناآشنا به کتاب وآشنا به آن، چنانکه می فرماید:(وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلاّ أَمانِيَّ) .(بقره/۷۸): «برخی از

ص : ۲۵۵

آنان امّی هستند که از کتاب جز یک مشت آرزو چیزی نمی دانند».

درست است که مقصود از «امّی» در آیه، فرد ناآشنا به متون سامی است، ولی این نه به خاطر این است که این قید در مفهوم «امّی» نهفته وجزء معنی آن می باشد، بلکه از قرینه تقابل،چنین قیدی مفهوم می گردد، در موارد دیگر که چنین قرینه ای وجود ندارد، نمی توان این مفهوم را به معنای لفظ تحمیل کرد.

خلاصه این که:«اُمّی» به معنای درس نخوانده مطلق است واگر در موردی به گروهی گفته شده که از خواندن متون خاصی مانند«عهدین» ناتوان باشند به خاطر یکی از دو جهت است:

۱ــ ناآشنایی با این متون در آن زمان، ملازم با ناآشنایی با مطلق خواندن ونوشتن بود.

۲ــ این خصوصیت از زمینه تقابل استفاده می شود، در این صورت نمی توان آن را در معنی «امّی» داخل دانست بنابراین «امّی»کسی است که در محیط اهل کتاب با زبان عهدین نخواند و ننویسد و در میان عرب جاهلی با زبان عربی از نظر خواندن ونوشتن، ناآشنا باشد وهمچنین است در محیط های دیگر.

### او نمی خواند ونمی نوشت

جامعه «اُمّی» ودرس نخوانده عرب جاهلی، در برابر معجزه بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) (قرآن ) شگفت زده شده وگیج ومبهوت گشته بود، او هرگز باور نمی کرد که به فردی از آنان از جانب خدا، کتاب با عظمتی وحی گردد که به مردم بیم ونوید دهد، چنان که قرآن از آنان نقل می کند.

(أَكانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُل مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْق عِنْدَ رَبِّهِمْ).(یونس/۲)

«آیا برای مردم مایه شگفتی است که به یکی از آنها وحی فرستادیم که مردم را

بیم وافراد با ایمان را بشارت دهد که برای آنها نزد پروردگارشان سابقه نیکو ویا منزلت نیک است».

تلاش عرب جاهلی این بود که معجزه قرون واعصار (قرآن) را به گونه ای توجیه کنند که ارتباطی به جهان غیب وآموزش الهی نداشته باشد ودر این مورد به تفسیرهایی پرداخته اند که در محل خود خواهد آمد.

یکی از پندارهای خام آنان در باره قرآن این بود که آیات، ذیل آن را بیان می کند:

(وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ إِفْکٌ افْتَریهُ وَ أَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جاؤُوا ظُلْماً وَ زُوراً) .(فرقان/۴)

«گروه کافر گفتند که این قرآن دروغی بیش نیست که به دروغ آن را به خدا بسته است و گروهی او را در این کار یاری کرده اند حقّاً که سخن بی اساس وناروایی گفته اند».

(وَقالُوا أَساطِیرُ الأَوَّلینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً). (فرقان /۵)

«گفتند:قرآن افسانه های پیشینیان است که آنها را نوشته (ویا برای او نوشته اند) واین داستانها صبح وشام بر او القا می گردد».

در این آیات دو نوع تهمت به پیامبر زده شده است:

۱ــ این کتاب از آن خدا نبوده وافترایی است که به او بسته شده و او در تنظیم آن در برخی قسمتها از دیگران کمک گرفته است(إِنْ هذا إِلاّ إِفْکٌ افْتَریهُ وَأَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) .

۲ــ این کتاب را از روی کتابهای پیشینیان نوشته است ومطالب آن صبح وشام بر او القا می گردد.

این آیات وهمچنین آیات مشابه، حاکی است که برخی از مشرکان مکّه تلاش می نمودند که قرآن را تراوش فکر پیامبر (صلی الله علیه وآله)قلمداد کنند وبه دیگران القا کنند که او به

کمک گروهی (لابد پریها و کاهنان) دست به تألیف آن زده است ویا آن را مجموعه ای بدانند که از روی عهدین وغیره تنظیم شده است.

در چنین شرایطی قرآن به تکذیب این نسبت پرداخته وبه طور اجمال می فرماید:(قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ کانَ غَفُوراً رَحیماً)(فرقان/۶):«بگو قرآن را آن کسی فرو فرستاده که از نهان آسمانها وزمین آگاه است. او آمرزنده ومهربان می باشد».

قرآن در سوره عنکبوت به طور تفصیل به ردّ این اندیشه پرداخته وبا لحن قاطع می گوید:«تو ای پیامبر تا نزول وحی هرگز نه کتابی می خواندی ونه خطّی می نوشتی در این صورت چگونه می توان گفت که این کتاب تراوش فکر تو است، یا آن را از کتابهای پیشینیان نوشته ای»، چنانکه می فرماید:

(وَما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتاب وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لاَرْتابَ الْمُبْطِلُونَ) (عنکبوت/۴۸).

«تو هرگز(از دوران کودکی تا لحظه نزول وحی) نه کتابی را می خواندی» ونه با دست چیزی را می نوشتی، (زیرا اهل خواندن ونوشتن نبودی) در این صورت باطل گرایان در کتاب تو به شک می افتادند(وآن را محصول تراوش فکر تو ویا نگارش از کتابهای پیشینیان می انگاشتند».

اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مدّتی در دوران کودکی گرد کتاب می گشت وهمچون کودکان نوآموز ودانش آموز، مشق می کرد، آیا می توانست پس از نزول قرآن چنین ندایی را در مکه در میان گروهی که از تمام خصوصیات زندگی وی آگاهی داشتند، سردهد؟ وبا ندای رسا بگوید: مردم همه شما می دانید که من پیش از بعثت اصلاًکتابی نخوانده ام و خطّی ننوشته ام، چگونه می گویید من مضامین آیات قرآن را از کتابهای دیگران گرفته ام؟ در زبان عربی اگر کسی بگوید: «ما جائَنی مِنْ أَحَد» ولفظ «مِنْ» را که زائد است بکار ببرد منظور تأکید شمول نفی است، یعنی هیچ کس نیامد وفرق میان جمله مزبور و جمله «ما جائَنی أَحَدٌ» این است که در دوّمی می توان

احتمال داد که یکی دو نفر آمـده، ولی متکلّم روی مسامحه آمـدن آنها را به حساب نیاورده است. عرب برای نفی این احتمال سر لفظ «احد» لفظ «مِنْ» می آورد تا نفی، واقعی وحقیقی باشد.

اتّفاقاً آیه یاد شـده از این قبیـل است، برای رفع هرنوع احتمال لفظ «مِنْ» آورده شـده تا نفی به صورت اسـتغراق واقعی باشـد، یعنی:«هیچ نوع کتابی را نمی خواندی ونمی نوشتی».

خلاـصه یکی از قواعـد زبـان عربی این است که نکره در قلمرو نفی مـوجب عموم وگسـتردگی است ماننـد «مـا جـائنی أحـد» و«ماکنت تتلوا من کتاب» خصوصاً اگر، با «مِنْ» همراه باشد.

قرآن نه تنها در این مورد به ردّ این اندیشه پرداخته، بلکه در آیه دیگر به پیامبر دستور می دهد که زندگی خود را به رخ مردم بکشد وبگوید:«مردم! من عمری در میان شـما بوده ام وکیفیت زندگی من برای شما روشن است، چگونه به من می گویید این قرآن را عوض کنم!» چنانکه می فرماید:

(قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْریکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ).(یونس/۱۶)

«بگو: اگر خـدا می خواست من آیات را بر شـما نمی خوانـدم وشـما را از آن آگاه نمی کردم، من مـدّتها پیش از این در میان شما زندگی کرده ام، آیا نمی اندیشید».

یعنی: اگر فکر می کنیـد قرآن از تراوشـهای فکر من است ودر سایه آشـنایی با خوانـدن ونوشـتن و ارتباط با علما ودانشـمندان دست به تألیف چنین کتابی زده ام وهم اکنون به درخواست شـما باید آن را تبدیل کنم، چه بهتر به زندگی پیشـین من بنگرید اگر من دارای چنین قـدرتی بودم، باید بسیاری ازمطالب این کتاب را در دوران قبل از بعثت، گفته باشم ودر محافل ومجالس نمـونه هـایی از آن تراوش کرده باشـد،. در حـالی کـه چهـل سـال در میـان شـما زنـدگی کرده ام و از من چیزی در این رابطه مشاهده نکرده اید; چرا درست نمی اندیشید!؟

در این جا به روشنی ثابت گردید که پیامبر (صلی الله علیه وآله)روی یک رشته مصالح اجتماعی قبل از بعثت با مسئله خواندن ونوشتن آشنایی نداشت و او یک فرد امّی بود، وهرگزنه نزد کسی برای آموزش زانو نزده بود، ونه از طریق غیب نیز، با خواندن ونوشتن آشنا گشته بود. زیرا اگر از ناحیه غیب هم با آن دو آشنا بود، هرگز قرآن او را به لفظ «اُمّی» توصیف نمی کرد، زیرا در این صورت (هرچند از ناحیه غیب) در پیامبر تحوّل رخ داده واز کیفیت روز نخست، به کیفیت دیگر متحول شده است. در حالی که قرآن می گوید: «او «امّی» است، وبه همان حالت نخست باقی است».

امّا آشنایی پیامبر با خواندن ونوشتن پس از بعثت، خود مسئله جداگانه ای است که در جلد سوم «مفاهیم القرآن»، و کتاب «در مکتب وحی» درباره آن سخن گفته ایم.

### تأویل ناروا

یکی از نویسندگان اسلامی (۱) تحت تأثیر «شرق شناسان» خارجی قرار گرفته، در رساله ای اصرار ورزیده است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به خواندن ونوشتن آشنا بوده است وبا اتخاذ چنین موضع،کوشیده است که آیه را به نادرست تأویل کند، اینک برای آشنا شدن خوانندگان به نقل تأویل، آنگاه به نقد آن می پردازیم:

در «قرآن» کتاب به معنای هر نوع کتابت ونوشته نیست، بلکه به معنای نوشته های مذهبی ومقدّس تورات وانجیل می باشد که در زبان عربی که زبان پیامبر بود، ناشناس بوده است واقعیت این است که یهودیان می گفتند:حضرت اظهارات خود را از روی کتابهای مقدّس ایشان نقل می کند، آیه فوق نازل گردید وفرمود که پیامبر زبان این نوشته های مقدّس را که پیش از قرآن بوده، نمی دانسته است، نه آن که پیامبر



---

۱- [۱] دکتر عبد اللطیف هندی رساله ای به زبان انگلیسی در این موضوع نگاشته و این رساله به زبانهای اردو و فارسی ترجمه شده است. نگارنده با نگارش رساله مستقلی به نام «در مکتب وحی»به ردّ آن پرداخته است. برای تفصیل بیشتر به آن رساله مراجعه فرمایید.

نمی توانست به زبان عربی که زبان مادری وی بود (وقرآن نیز به همان زبان نازل گردیده) بخواند وبنویسد».

### ردّ تأویل ناروا

این تصرّف وتأویل از جهاتی مردود است:

الف: «کتاب» در آیه به صورت نکره وبدون «الف ولام» آمده است و نکره پس از جمله نفی (ما کنت تتلوا) بنابه دستوری که نقل کردیم برای نفی جنس کتاب، اعم از عربی وعبری وفارسی وسریانی، خواهد بود نه برای نفی یک نوع خاص،(کتابهای مقدّس)، چنانکه تأویل گر تصوّر نموده است و این دستور هرگز استثنا ندارد ودر قرآن جمله هایی مانند جمله فوق، فراوان است مانند:(وَ مَنْ یُهِنِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُکْرِم)(حج/۱۸): «هرکس را خدا خوار سازد هیچ کس نمی تواند او را گرامی سازد».

گواه ما بر اینکه مقصود از «کتاب» در آیه مطلق کتاب است ــ خواه عبری خواه عربی، این است که در آیه قبل، موقعی که در باره انجیل وتورات سخن می گوید، لفظ کتاب را با الف و لام که اشاره به معروفیّت ومعهودیّت آنها است، به کار می برد چنانکه می فرماید:

(وَ کَذلِکَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ فَالَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هؤُلاءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ ما یَجْحَدُ بِ آیاتِنا إِلاّ الْکافِرونَ). (عنکبوت/۴۷)

«همچنین برای تو کتاب (قرآن) فرو فرستادیم وکسانی که به آنها کتاب(انجیل وتورات) داده ایم، به آن ایمان می آورند وآیات خدا را کسی جز گروه کافران انکار نمی کند».

در آیه مورد بحث، لفظ کتاب به طور نکره وبدون الف ولام به کار رفته است چنانکه می فرماید:(وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتاب)(عنکبوت/۴۸) واگر مقصود از کتاب در آیه مورد بحث همان کتابهای عهدین باشد، لازم بود مانند ما

قبل، کتاب را به طور معرفه، توأم با الف ولام به کار ببرد، وبفرماید:«وَما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ الْکِتاب».

ب: اینکه ادعا می کننـد: «در قرآن، کتاب اصولاً به معنای هرنوع کتاب ونوشـته نیست بلکه به معنی همان نوشـته های مـذهبی ومقـدسِ تورات وانجیـل است» درست روشن نیست. مـا اکنون آیاتی را در این جا می آوریم، که مقصود از آن کتب عهـدین نیست بلکه کتاب علاوه بر کتب مقدّسه، در مصادیق مختلفی به کار رفته است :

۱ــ کتاب یعنی قرآن مجید:(ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ)(بقره/۲).

۲ــ کتـاب یعنی فرض وآنچه خـدا بر مـا نوشـته وواجب کرده است:(وَ الْمُحْصَـناتُ مِنَ النِّساءِإِلاّ ـ مـا مَلَکَتْ أَیْمـانُکُمْ کِتابَ اللّهِ عَلَیْکُمْ)(نساء/۲۴): «حرام است که زنان شوهردار را بگیرید، مگر زنان مشرکی که اسیر شما گردند، مفروض ومکتوب خدا در حقّ شما همین است».

کتاب در آیه ۲۳۵ از سوره بقره هم به همان معنی آمده است.

۳ــ کتاب به معنای هستی ورمز تکوین:(وَ ما مِنْ دابَّه فِی الأَرْضِ وَ لا طائِر یَطیرُ بِجَناحَیْهِ إِلاّ أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْء ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ) (انعام/۳۸).

«جنبدگان روی زمین، ومرغانی که در هوا به پرواز در می آیند، مانند شما امتهایی هستند، ما چیزی را در جهان آفرینش ترک نکردیم، سپس به سوی پروردگار خود باز می گردند».

۴ــ کتاب یعنی لوح محفوظ:

(قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتاب لا یَضِلُّ رَبِّی وَلا یَنْسی)(طه/ ۵۲).

«علم حوادث گذشته، پیش پروردگارم موجود است نه گم می کند ونه فراموش می نماید».

و همچنین آیه های ۳ و ۱۱ و ۷۵ از سوره های سباء وفاطر ونحل به آن معناست.

۵_ کتاب به معنای نامه اعمال:

(ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَةًوَلا کَبیرَةً إِلاّ أَحْصیها)(کهف/۴۹): «چه شده که این نامه، تمام اعمال کوچک وبزرگ را شمرده است».

و به این معناست کتاب در آیه های ۶۲ مؤمنون و ۳۰ سباء و ۶۹ زمر و ... .

۶_ کتاب یعنی نامه شخصی:

(أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَرِیمٌ) (نمل/۲۹): «نامه ای به من رسیده است».

از این موارد وموارد دیگر (آیاتی که لفظ کتاب در آنها وارد شده است روشن می شود که لفظ کتاب در مصادیق مختلف به کار رفته که غیر کتب عهدین است وبا بودن چنین آیات زیاد، چگونه آقای نویسنده(عبد اللطیف هندی) ادعا دارد که کتاب در قرآن به معنای انجیل وتورات وامثال آنها می باشد.

ج: اگر آیه به این معنی باشد که پیامبر قبل از بعثت، کتابهای مقدّس انجیل وتورات را نخوانده است هدف تأمین نمی شود زیرا در این صورت جای این احتمال باقی می ماند که پیامبر از آنجا که مدّتها با خواندن ونوشتن کتابهای عربی سر وکار داشته، به کمک برخی از نصاری ویهود _ که آشنا به زبان کتاب خود بودند _ مطالب قرآن را از آنها استخراج کرده ودر قالب انشاء عربی ریخته است وآنها را از حفظ می خواند، چنان که در سوره فرقان این احتمال را از مشرکان نقل می کند:

(وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ إِفْکٌ افْتَریهُ وَ أَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْجاؤُوا ظُلْماً وَ زُوراً) .

«کافران می گویند این قرآن دروغی است که به خدا بسته است وگروهی دیگر او را در این قسمت یاری نموده اند، به راستی که آنها در این نسبت ستم کرده و سخن باطل می گویند».

قرآن برای رفع چنین احتمالی در آیه مورد بحث می گوید: «تو هرگز با خواندن ونوشتن سروکاری نداشتی، تو هیچ گاه کتابی را نخوانده ای وقلم روی کاغذ نگذاشته ای زیرا در این صورت، خرده گیران در آیین تو تردید می کردند».

خلاصه این که اگر شما این آیه را به دست هرعرب ویا آشنا به زبان عربی بدهید می گوید نظر آیه این است که پیامبر اصلاً با خواندن ونوشتن سر وکار نداسته است .

وانگهی هرگاه مراد از کتاب، همان کتابهای مقدس باشد در این صورت جمله «ولا تخطّه» زائد خواهد بود زیرا هرگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)قدرت خواندن کتابهای فوق را داست، به طور واضح قدرت بر نوشتن آنها نیز خواهد داست ودیگر لازم نبود بفرماید: «... لا تخطّه» (دقت کنیدکه ضمیر تخطه به کتاب بر می گردد) ولی به طوری که ما معنی کردیم، آوردن آن مفید وسودمند خواهد بود، زیرا مفاد آیه در این صورت، یک کلام ساده و عمومی می باشد; می گویند فلانی به طور کلی با خواندن ونوشتن سروکاری ندارد و با خواندن ونوشتن آشنا نیست.

ص : ۲۶۴

## ۳۶- عصمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نظر قرآن

### آیات موضوع

۱ـ (وَإِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِی أَوْحَيْنا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِیَ عَلَيْنا غَيْرَهُ وَإِذاً لاَتَّخَذُوكَ خَلِيلاً * وَلَوْلا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيئاً قَلِيلاً* إِذاً لأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصيراً)(اسراء/۷۳ ـ ۷۵).

۲ـ (وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ ما يُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَما يَضُرُّونَكَ مِنْ شَیْء وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الحِكْمَهَ وَعَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظيماً) .(نساء/۱۱۳).

۳ـ (وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذی جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مالَكَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلِیّ وَ لانَصِير) (بقره/۱۲۰).

۴ـ (وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَيْكَ وَ إِلَی الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ) .(زمر/۶۵).

۵ـ (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الأَقاوِيلَ* لأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتينَ* فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَد عَنْهُ حاجِزينَ)(حاقه/۴۴ـ۴۷).

ص : ۲۶۵

۶ـ (وَ اسْتَغْفِرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً) (نساء/۱۰۶).

۷ـ (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِک وَ سَبِّح بِحَمْدِ رَبِّک بِالعَشیّ وَ الإِبکار)(غافر/۵۵).

۸ـ (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا اِلهَ إِلّا اللّهُوَ اسْتَغْفِر لِذَنْبِک وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ المُؤمِنات وَاللّه يعَلَمُ مُتَقَلَّبُكُمْ وَ مَثْويكم) (محمّد/۱۹).

۹ـ (وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوّاباً) (نصر/۳).

۱۰ـ (عَفَا اللّهُ عَنْک لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی يَتَبَيَّنَ لَک الَّذينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبينَ) .(توبه/۴۳)

۱۱ـ (إِنّا فَتَحْنا لَک فَتْحاً مُبيناً* لِيَغْفِرَ لَک اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِک وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْک وَ يَهْدِيَک صِراطاً مُسْتَقيماً* وَ يَنْصُرَکَ اللّهُ نَصْراً عَزيزاً) (فتح/۱ـ۳).

۱۲ـ (عَبَسَ وَ تَوَلّی* أَنْ جاءَهُ الأَعْمی* وَ ما يُدْريک لَعَلَّهُ يَزَّكّی* أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْری* أَمّا مَنِ اسْتَغْنی* فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی* وَما عَلَيْک أَلّا يَزَّكّی*وَ أَمّا مَنْ جاءَک يَسْعی* وَهُوَ يَخْشی*فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی * كَلّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ* فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ).

## ترجمه آيات

۱ـ «آنان (مشركان) نزديك بود كه با پيشنهاد خود، تو را از آنچه به تو وحی كرديم، بفريبند، تا غير آن را به ما نسبت دهی در اين هنگام تو را دوست خود برمی گزيدند.اگر به تو استواری نمی بخشيديم، نزديك بود كه مقدار كمی به آنان متمايل گردی.در اين صورت دو برابر مجازات(مشركين) در زندگی دنيا و دو برابر مجازات آنان در سرای ديگر را به تو می چشانديم، آنگاه در برابر ما، ياوری پيدا نمی كردی».

۲ــ «اگر کرم ورحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، وآنان جز خویش کسی را گمراه نمی سازند(ودر پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی رسانند، خدا آنچه را که تو نمی دانی به تو آموخت وکرم خدا در حقّ تو بزرگ است».

۳ــ «اگر از هوی و هوسهای آنان (اهل کتاب) پس از آنکه آگاه شدی پیروی کنی، از جانب خدا برای تو، حامی ویاوری نیست».

۴ــ «بر تو وبر کسانی که پیش از تو بودند وحی کردیم که اگر شرک بورزی عملهای نیک تو حبط وبی اثر می گردد و از زیانکاران می باشی».

۵ــ «اگر او(پیامبر) سخن دروغی را به ما نسبت دهد وی را با قدرت می گیریم، ورگ حیات او را قطع می کنیم ، وکسی از شما مانع از این کار نمی شود».

۶ــ «از خدا مغفرت بخواه، خدا بخشاینده ورحیم است».

۷ــ «برای گناهت طلب مغفرت نما، وخدا را عصرگان وصبحگان با ثنای او، تنزیه کن».

۸ــ «بدان خدایی جز او نیست وبر گناهت وافراد با ایمان از مرد وزن طلب مغفرت بنما خدا از کارها وحرکات وسکنات شما آگاه است».

۹ــ « از او طلب مغفرت نما اوتوبه پذیر است».

۱۰ــ «خدا تو را ببخشد! چرا به آنها اجازه دادی؟ پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بشناسی؟».

۱۱ــ «ما پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم، تا خدا گناهان متقدم ومتأخر تو را بیامرزد، ونعمت خود را در باره تو تمام سازد، وتو را به راه راست هدایت نماید وتو را با نصرت قدرتمندی کمک کند».

۱۲ــ «چهره درهم کشیده، وروی برگردانده، آنگاه که نابینا به سوی او آمد، تو چه می دانی شاید خویش راتزکیه کند، یا به یاد آورد ویادآوری

او سود بخشد، امّا آن کس که خود را بی نیاز از (هدایت تو) پنداشته، تو به او روی می آوری، بر تو چیزی نیست اگر خود را پاک نسازد، و امّا آن کس که به سوی تو آمده وکوشش می کند، و از (مخالفت خدا) می ترسد، تو از او اعراض می کنی.چنین نیست ; قرآن وسیله یادآوری است، هرکس بخواهد آن را یاد می آورد».

## تفسیر آیات

### اشاره

مصونیت وپیراستگی پیامبر از خلاف وخطا، بسان دیگر پیامبران دارای مراحل سه گانه است، واین مراحل عبارتند از:

۱ــ مصونیت مطلق (عمدی وسهوی) در تبلیغ شریعت.

۲ــ عصمت از خلاف وگناه در رفتار وگفتار.

۳ــ پیراستگی از خطا ولغزش در جریانهای عادی.

کلیه دلائل عقلی ونقلی که در جلد پنجم بر مصونیت پیامبران در دو مقام نخست اقامه شد، در باره پیامبر عالیقدر به روشنی حاکم است ونیازی به تکرار نیست; ولی دو چیز سبب شد که بار دیگر به عصمت بازگردیم وپیراستگی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) را مستقلاً عنوان کنیم.

الف: وجود آیاتی که به طور خصوصی مشعر ویا دالّ بر مصونیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می باشند، گرچه ما دو آیه بیشترمطرح نمی کنیم.

ب: در بحث گذشته در مرحله سوّم از مصونیت یعنی پیراستگی پیامبران از خطا ولغزشهای عادی در غیر امر تبلیغ وتبیین شریعت، اصلاً گفتگو نکردیم، لذا لازم است بار دیگر به عصمت بازگردیم ودر دو مرحله اخیر تحت عنوان مصونیت خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از خلاف وگناه وهمچنین پیراستگی مطلق پیامبران از خطا ولغزش به بحث وگفتگو بپردازیم ولی از آنجا که دلیلِ عقلی عصمت از گناه در بحث یاد شده به طور روشن بیان گردید فقط به دلیل نقلی آن می پردازیم و در بحث

ص : ۲۶۸

دیگر یعنی پیراستگی از خطا و لغزشهای سهوی به توضیح دلیل عقلی آن به ضمیمه دلیل قرآنی خواهیم پرداخت.

### پیراستگی از گناه

گذشته از آیات فراونی که بر عصمت همه پیامبران از گناه دلالت دارند، می توان از آیه ذیل مصونیت او را از گناه استفاده کرد:

(وَإِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنا غَیْرَهُ وَإِذاً لاتَّخَذُوکَ خَلِیلًا) .

«آنان (مشرکان) نزدیک بود که با پیشنهاد خود، تو را از آنچه به تو وحی کردیم، بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی در این هنگام تو را دوست خود برمی گزیدند».

(وَلَوْلا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیئاً قَلِیلًا) .

«اگر به تو استواری نمی بخشیدیم، نزدیک بود که مقدار کمی به آنان متمایل گردی».

(إِذاً لأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصیراً).(اسراء/۷۳ _ ۷۵).

«در این صورت دو برابر مجازات(مشرکین) در زندگی دنیا و دو برابر مجازات آنان در سرای دیگر را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما، یاوری پیدا نمی کردی».

مفسّران در باره علّت نزول آیات، شأن نزولهای گوناگونی نقل کرده اند که بسیاری از آنها به خاطرمکّی بودن آیات، صحیح واستوار نیست. تنها شأن نزولی که با زمان نزول آنها تطبیق می کند، همان است که ابی حفص «صائغ» از امام باقر (علیه السلام)نقل می کند که قریش به پیامبر (صلی الله علیه وآله)پیشنهاد کردند که آنها خدای او را یک سال بپرستند مشروط بر این که پیامبر نیز بتان قریش را به همین اندازه پرستش نماید.

اختلاف شأن نزولها در مفاد آیه تأثیری نـدارد آنچه مهم است این است که در آیه (ولَوْلا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ) دقت کافی انجام دهیم وبرای توضیح دلالت آیه نکاتی یادآور می شویم:

۱ــ برخی از کوته نظران خواسته اند آیه را گواه بر عدم عصمت پیامبر بگیرند، در حالی که از نظر محقّقان آیه از دلائل نقلی عصمت او می باشد و در حقیقت، باریک بینان وژرف نگران از درختی که در نظر مخالفان تلخ است میوه شیرین چیده خلاف مقصود آنان را استخراج کرده اند.

۲ــ لازم است در تعیین فاعل فعل «کادُوا» که ضمیر متّصل (وَإِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ) از آن حاکی است، دقت کنیم. ظاهر آیه نشان می دهد که مقصود از ضمیر «کادُوا» همان مشرکان است وفاعل «لَیَفْتِنُونَکَ» نیز از آن حاکی می باشد،خلاصه، مفاد آیه این است: مشرکان نزدیک شدند که او را بفریبند، ودر این آیه سخنی از نزدیک شدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) به میان نیامده است.

۳ــ آیه (وَلَوْلا ـ أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیئاً قَلِیلاً ـ)از دو جمله که یکی شرط (ثَبَّتْناکَ) ودیگری جزا (لَقَدْ کِدْتَّ تَرْکَنُ)تشکیل یافته است ولفظ «لولا» در زبان عرب، معادل «اگر نبود» (یا اگر نه این بود) در زبان فارسی است در این صورت مفاد آیه این است اگر نه این بود که تو را ثابت قدم نگه داشتیم، نزدیک بود که به آنها متمایل شوی، ولی تثبیت الهی مانع از تحقّق نزدیکی شد، نه تنها میل وانعطافی از تو سر نزد، بلکه به آن هم نزدیک نشدی.

۴ــ این تثبیت الهی، جز تثبیت در مرحله فکر واندیشه، آنگاه در مرحله عمل ورفتار چیزی نیست; یعنی لطف الهی آنچنان شامل حال او گردید که قرب به مشرکان وسازش با آنها در باره پرستش بتان آنها، نه در ذهن واندیشه او جوانه زد و نه در خارج جامه عمل پوشید.

تثبیت به این معنی جز عصمت و«تسدید» پیامبر به وسیله روح القدس وغیره

ص : ۲۷۰

چیز دیگری نیست.

۵ـ باید توجه داشت که این تثبیت به یک مورد ودو مورد اختصاص ندارد، بلکه پیوسته شامل حال او می باشد زیرا آنچه که سبب شد خدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله)در این مورد خاص، استقامت قدم واستواری گام بخشید، در دیگر موارد نیز وجود دارد، وجهتی ندارد که در یک مورد او را تثبیت کند ودر مراحل دیگر او را به خود واگذارد.

۶ـ تثبیت الهی آنچنان نیست که عنان اختیار وآزادی را از کف برباید ودیگر، پیامبر تثبیت شده نتواند برخلاف آن کاری صورت دهد بلکه با این وضع می تواند یکی از دو طرف کار را برگزیند برای بیان این جهت درا یه سوّم می فرماید:

(إِذاً لأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصِیراً) .

«در این موقع دوبرابر عذاب(مشرکان) را در زندگی این جهان وجهان دیگر به تو می چشانیم، آنگاه در برابر ما یاوری پیدا نمی کردی».

با توجه به این نکات روشن شد که نه تنها مفاد آیه در کام «عدلیه» که عصمت را حالت لازم در پیامبران می دانند، تلخ نیست، بلکه بسیار شیرین ونوید بخش است وآن این است که خداوند پیامبرخود را به خود او واگذار نمی کند ودر مظانّ لغزشها و سراشیبیها به او تثبیت و استواری می بخشد و او را از قرب ونزدیک شدن به گناه ـ تا چه رسد به ارتکاب آن ـ باز می دارد.

ودر حقیقت ، جمله (وَلَوْلا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ)بسان (وَلَولا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ مِنْهُمْ طائِفَهٌ أَنْ یُضِلُّوکَ) (نساء/۱۱۳) است جز این که آیه مورد بحث مربوط به تثبیت در برابر گناه وآیه دوّم مربوط به صیانت پیامبر از لغزشهای سهوی وغیر عمدی است وبا صرف نظر از این تفاوت شیوه بیان ونحوه دلالت در هر دو آیه یکسان است وهم اکنون در بحث بعد که درباره پیراستگی پیامبر از خطا است گفتگو می کنیم ، و درباره آیه توضیح کافی خواهیم داد.

***

## پیراستگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از خطا واشتباه

مصونیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از خطا واشتباه در امور زندگی وجریانهای عادی از جمله مسائلی است که در علم کلام درباره آن بحث وگفتگو شده واقوال فراوانی در باره آن به چشم می خورد، در این مورد، خرد برای حفظ اعتماد مردم به گفتار ورفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) مصونیت را یک حالت لازم وشرط حتمی تلقی می کند:

خطا واشتباه در غیر تبلیغ دین به دو صورت متصوّر است:

الف: خطا در انجام وظیفه مذهبی اعمّ از فردی مانند اشتباه دررکعات نماز و یا اجتماعی مانند کشتن فرد بی گناه.

ب: اشتباه در امور روزانه زندگی.

مسئله جلب اعتما دمردم که عامل مهم در پیشرفت مقاصد پیامبران است ایجاب می کند که پیامبران در قسمت عمل به وظائف مذهبی اعم از فردی واجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت عمل به وظایف مذهبی اعم از فردی واجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت کم کم سبب می شود که مردم در تعالیم وگفته های آنان به دیده شک وتردید بنگرند وبا خود چنین بیندیشند که وقتی پیامبر در عمل به وظایف، اشتباه وخطا می کند، از کجا معلوم که در بیان تعالیم دچار اشتباه نشود؟.

این اندیشه ایجاب می کند که پیامبران در کارهای عادی وجریانهای روزمرّه نیز از اشتباه وخطا مصون باشند، زیرا اشتباه در این مورد از اعتماد مردم می کاهد وسبب می شود که مردم به تعالیم او از دیده دیگری بنگرند.

اشتباه نشود! ما نمی گوییم اشتباه در امور زندگی ملازم با اشتباه در بیان وظائف وتعالیم است زیرا جه بسا ممکن است مردی از جانب خدا در قسمت دوّم مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی دچار خطا ولغزش گردد وتفکیک میان این

دو کاملاً صحیح وپابرجاست.

این تفکیک برای دانشمندان کاملاً امکان پذیر است، ولی روی سخن در این جا با افراد دیگر است که نمی توانند به این نوع از مسائل با دیده تفکیک بنگرند، بلکه همه را به یک چوب می رانند ووجود شک وتردید یا خطا وخلاف در زندگی عادی پیامبر، موجب جوانه زدن شک در دیگر امور مربوط به نبوت می شود.

خداوند برای پیشرفت مقاصد بعثت، باید پیامبران را با مصونیت وپیراستگی کامل مجهز سازد، تا از این جهت اعتماد صد در صد مردم را به آموزگاران وحی جلب نماید ودر نتیجه هدف ومقصد بعثت که تربیت وگرایش مردم به خدا است جامه عمل بپوشد.

امام ششم (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«رُوحُ الْقُدُس تَحْمِلُ النُّبُوَّهَ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لا یَنامُوَ لا یَغْفُلُ وَ لا یَلْهُو وَ لا یَسْهُو»: «روح القدس حامل نبوت است، او نمی خوابد وغفلت نمی کند و از او اشتباهی رخ نمی دهد».(۱)

تا اینجا با داوری خرد در مسئله تجویز خطا وسهو بر پیامبران آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با منطق قرآن در این مورد نیز آشنا شویم، طبعاً منطق هر دو یکسان بوده وکوچک ترین اختلافی میان آن دو نخواهد بود.

### قرآن و خطا و سهو پیامبران

از آیه زیر می توان مصونیت پیامبر الهی را از اشتباه وسهو استفاده کرد.

(وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ وَ ما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْء وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظیماً) .(نساء/۱۱۳).



---

۱- [۱] بصائر الدرجات، ص ۱۳۴.

«اگر کرم ورحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، وآنان جز خویش کسی را گمراه نمی سازند(ودر پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی رسانند، خدا آنچه را که تو نمی دانی به تو آموخت وکرم خدا در حقّ تو بزرگ است».

مفسّران در شأن نزول آیه، جریانهای مختلفی یاد کرده اند که نقل آنها مایه گستردگی سخن است; در این جا ما یکی را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

زره فردی از صحابه پیامبر به سرقت رفت صاحب آن به یک نفر از طایفه «بنی ابیرق» ظنین شد، سارق وقتی متوجه خطر شد، زره را به خانه یک نفر یهودی انداخت و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر پاکی او گواهی دهند و وجود زره را در خانه یهودی گواه بر برائت او گیرند. در این شرایط«سارق» تبرئه شد ویهودی متهّم گردید، خدا پیامبر خود را از جریان آگاه ساخت وآیه یاد شده به ضمیمه آیه ای که یادآور می شویم، فرود آمد.این شأن نزول خواه صحیح باشد یا نباشد، بالأخره از مجموع شأن نزول هایی که در این مورد نقل شده است، استفاده می شود که پیامبر در آستانه داوریِ بر خلاف واقع (از روی خطا) قرار گرفته بود، وگروهی با صحنه سازی می خواستند پیامبر (صلی الله علیه وآله) را فریب داده وظواهر قضیه را به رخ پیامبر بکشند تا وی برخلاف حق حکم نماید، ولی خداوند او را از خطا واشتباه حفظ وصیانت نمود و پرده از چهره حقیقت برداشته شد وچیزی را که او نمی دانست به او آموخت وکرم خدا نسبت به پیامبر، بزرگ است; اکنون باید ببینیم چگونه آیات مورد بحث بر مصونیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از خطا گواهی می دهد.

در آیه مورد بحث سه جمله باید مورد توجه قرار گیرد:

الف: (وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ) .

ب: (وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ) .

ج:(وَکانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً) .

ص : ۲۷۴

جمله نخست نـاظر به مبـانی داوری اوست وآن کتـاب وسـنت (حکمت) می باشـد. آگـاهی از این دو منبع وسـیع تشـریع، مایه مصونیت در احکام الهی می گردد ودر نتیجه پیامبر در تبیین احکام خدا هرگز دچار اشتباه ولغزش نمی گردد زیرا آنچه بشر تا روز رستاخیز به آن نیاز دارد در این دو منبع وارد شده است ولی روشن است که علم به قوانین کلی، مایه مصونیت از اشتباه در موضوعات، وجزئیات، وبه اصطلاح در تطبیق آن کلیات برموارد خود، نمی گردد بلکه برای مصونیت از اشتباه، به چیز دیگری نیاز دارد.

در همان مورد شأن نزولی که پیامبر در آسـتانه داوری بر خلاف واقع قرار گرفته بود، وخداونـد او را از لغزش حفظ کرد، او از تمام احکام کلی الهی آگاه بود مع الوصف علم به کلیات، موجب مصونیت او نگردید بلکه این علم به ضمیمه امر دیگر، به او مصونیت داد واین امر دوّم همان است که در جمله دوّم وارد شده است آنجا که می فرماید:

(وَعَلَّمَـکَ مـا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ) : «چیزی را که نمی دانستی به تو آموخت» این کـدام علم است که پیـامبر نمی دانست وخـدا به او آموخت؟ آیـا علم به احکـام کلی الهی است که در کتـاب وسـنّت آمـده است، یـا مقصود علم به واقعیات وخصوصـیات وقایع وجریانها است؟ شـکّی نیست که احتمال نخست کاملاًبی اساس است زیرا علم به کلیات احکام کلی در جمله پیشین به روشنی بیان گردید، دیگر نیازی به تکرار وتأکید نیست و هیچ کس احتمال نمی دهد که پیامبر الهی، از احکام شریعت خود بی اطلاع باشد، تا زمینه تأکید فراهم گردد.

مقصود از این جمله همـان احتمـال دوّم است یعنی پرده از چهره واقعیـات برداشت و او را در جریـان توطئه بر لغزانـدن پیـامبر، ووارد آوردن تهمت بر یـک بی گنـاه قرار داد واین همان است که در آیه دیگری که در این رابطه نازل گردیـده با جمله (بِما أَریکَ اللّهُ)بیان گردیده است چنانکه می فرماید:

(إِنّا أَنْزَلْناإِلَیْکَ الْکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَریکَ اللّهُ وَ لا تَکُنْ

لِلْخائِنِينَ خَصِيماً).

در این آیه برای داوری پیامبر (صلی الله علیه وآله)، دو اصل بیان گردیده است:

۱ـ (أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ) : «کتاب را بر تو فرو فرستادیم».

۲ـ (بِما أَریکَ اللّهُ) : «به سبب آنچه که به تو ارائه نموده است».

و «باء» در کلمه «بما» به معنی «سببیت» است یعنی خداوند کتاب را برای تو فرستاد تا در سایه آن به ضمیمه آنچه که از حقایق برای تو ارائه کرده است، داوری نمایی وهرگز نلغزی.

بنابراین، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) گذشته از علم به کتاب وسنّت، با علم وآگاهی خاصی مجهز است که از آن در دو آیه قبل گاهی با جمله:(وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ)تعبیر آورده است.

وگاهی آن را با جمله (بِما أَریک اللّه) بیان کرده است.

برای این که تصوّر نشود که این نوع مصونیت، مخصوص به یک مورد یا در خصوص داوری است وباب اشتباه به روی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موارد دیگر باز است، خداوند در آیه مورد بحث جمله سوم را می آورد ومی فرماید:

(کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً): «کرم خدا بر تو بسیار بزرگ است».

جایی که خداوند چیزی را بزرگ بشمارد، باید حساب آن را از چیزی که ما بزرگ می نماییم، جدا کرد، فضل وکرم بزرگ نشانه آن است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)در مسیر زندگی در قضاوتها وداوریها، در معاشرتها وبرخوردها از خطا و لغزش مصون می باشد.

خلاصه: به خاطر مصلحتی که در امر رسالت نهفته است وبرای این که پیامبر اسوه والگو وسرمشق امّت است، باید در مسیر زندگی به گونه ای باشد که امّت در باره او احتمال اشتباه وخطا ندهد تا در مسئله اطاعت از رفتار وگفتار او، دچار سرگردانی ودو دلی نشوند.

ص : ۲۷۶

## توضیح و تحلیل آیاتی که منکران عصمت پیامبر به آن تمسک کرده اند

### اشاره

مخالفان عصمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)در مرحله خلاف وگناه ویا مصونیت او از خطا ولغزش با یک رشته آیات واحادیثی استدلال کرده اند، و از این طریق اذهان ساده لوحان را نسبت به اصل عصمت مشوش ساخته اند، برای تکمیل مطلب باید مجموع دلایل آنان مورد بحث وبررسی قرار گیرد.

نخست آیات را وارد بحث می کنیم آنگاه به توضیح پاره ای از روایات می پردازیم.

### ۱ـ اگر از هوی وهوس های آنان پیروی کنی...

خدا پیامبر را با یک رشته «قضایای شرطیه» مورد خطاب قرار می دهد :

(وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذی جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ مالَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلِیّ وَ لانَصِیر) (بقره/۱۲۰).

«اگر از هوی و هوسهای آنان (اهل کتاب) پس از آنکه آگاه شدی پیروی کنی، از جانب خدا برای تو، حامی ویاوری نیست».

در همین سوره در آیه ۱۴۵ همین مضمون نیز وارد شده جز این که در آخر آیه به جای (مالَکَ مِنَ اللّهِ) ... جمله (إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ الظّالِمینَ)آمده است ودر سوره رعد آیه ۳۷ آیه نخست بدون کم وزیاد وارد شده جزاین که به جای (وَ لا نَصِیراً)کلمه (وَلا واق)آمده است.

این آیات ومشابه آنها که هم اکنون یادآور می شویم، کوچک ترین گواه بر نفی عصمت نیست زیرا:این آیات به صورت قضیه شرطیه وارد شده ویک چنین قضایایی هرگز گواه بر تحقّق شرط (پیروی از هوی وهوسها) نیست، بلکه با پیراستگی کامل

ص : ۲۷۷

شخص نیز سازگار است.این گونه گزارشها به صورت قضایای شرطیه گواه برآن نیست که روزی طرفین آن محقّق می گردد; خداوند به پیامبر خود می گوید:

(وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلًا) (اسراء/۸۶).

«اگر بخواهیم آنچه را که بر تو وحی کردیم از تو می گیریم وهرگز مدافعی بر خود پیدا نمی کنی».

(إِلّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کانَ عَلَیْکَ کَبِیراً)(اسراء/۸۷).

(«اگر ما چنین نمی کنیم) به خاطر رحمت خداست بر تو وبر پیروان تو! وکرم خدا بر تو بزرگ است».

در حالی که خدا از تعلّق مشیّت وی برگرفتن وحی از پیامبر به صورت قضیه شرطیه سخن می گوید، همگی می دانیم که چنین مشیّتی هرگز انجام نخواهد گرفت. بلکه خدا به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله) خود، شریعت خویش را تکمیل خواهد نمود.

این گونه آیات که خدا پیامبر خود را به صورت قضیه شرطیه تهدید وتوبیخ می کند، بیش از آن است که در این جا منعکس گردد فقط دو آیه دیگر را متذکر می شویم آنگاه به بیان نکته این گونه خبرها می پردازیم.

(وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبِطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ) .(زمر/۶۵).

«بر تو وبر کسانی که پیش از تو بودند وحی کردیم که اگر شرک بورزی عملهای نیک تو حبط وبی اثر می گردد و از زیانکاران می باشی».

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الأَقاوِیلَ* لأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیَمینِ* ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتینَ* فَما مِنْکُمْ مِنْ أَحَد عَنْهُ حاجِزینَ)(حاقه/۴۴_۴۷).

«اگر او سخن دروغی را به ما نسبت دهد وی را با قدرت می گیریم، ورگ حیات او را قطع می کنیم ، وکسی از شما مانع از این کار نمی شود».

همه این اخبار و گزارشها که به صورت «اگر» وارد شده دلیل بر تحقّق طرفین نمی گردد تا با مسئله عصمت منافات داشته باشد.تنها سؤالی که در اینجا باقی است این است که هدف از طرح این گونه احکام شرطی که هیچ گاه عملی نمی گردد چه بوده است در این جا می توان از میان نکات متنوع به دو نکته اشاره کرد:

۱ـ این قضایا ناظر به طبیعت انسانی پیامبران است که صدور گناه وخلاف را از آنان کاملاً ممکن می سازد. پیامبران طبیعت مافوق انسانی وبشری ندارند که بر عصیان وگناه قادر وتوانا نباشند بلکه از آن نظر که انسانند، بسان افراد دیگر در معرض لغزشها وتوبیخها می باشند واگر مشمول عنایت الهی (عصمت) نشوند، تحقّق گناه از آنها کاملاً مترقب خواهد بود; این تنها عنایت ربانی است که با افاضه عصمت، صدور گناه را به صورت «محال عادی» در می آورد وبر آنها قداست وطهارت می بخشد.

این بخش از آیات ناظر به جنبه های بشری آنان می باشد ودر این قلمرو، عصمت ومصونیتی مطرح نیست واگر پیامبران مصون وپیراسته اند به خاطر جنبه دیگر از شخصیت آنها است که آنان را به صورت موجودی الهی در می آوردکه هرگز از در مخالفت وارد نمی شوند.

۲ـ این آیات همگی جنبه تربیتی دارد وهدف تعلیم دیگران است در قالب خطاب به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)، واین نوع خطابهای حاد وتند نه تنها تعصب جاهلی وعناد ونادان را تحریک نمی کند بلکه او را به پذیرش این تعالیم تحریک وتشویق می نماید وبا خود چنین می اندیشد جایی که پیامبر با آن عظمت در صورت صدور خلاف وگناه به توبیخ وکیفر محکوم می شود، تکلیف من جاهل روشن است.

یکی از راههای تربیت صحیح تفهیم حقیقت در ضمن گفتگو در باره دیگران است ودر این مورد در زبان عرب می گویند:«إیّاکَ أعنی واسمعی یا جاره» ودر زبان فارسی می گویند:«به در می گویم تا دیوار بشنود!».

کسانی که این نوع خطابها را دستاویز اندیشه های کج خود قرار می دهند با الفبای قرآن آشنا نمی باشند و از اصول تربیت صحیح ناآگاه هستند وبا توجه به این اصل، هرنوع تصوّر نادرست،در مورد عصمت حضرت رسول کاملاً برطرف می گردد.

با توجه به این اصل، هدف بسیاری از آیات که دستاویزی برای منکران عصمت شده است روشن می گردد وبرای تکمیل مطلب بخشی از این آیات را می آوریم:

۱ــ مسلمانان مدّتی به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند، سپس روی مصالحی دستور آمد که به سوی کعبه نماز گزارند، در این موقع مسئله تغییر قبله جنجالی میان یهود ومنافقان برپا کرد که آیات قرآن واحادیث از آن حاکی است. قرآن با قاطعیت هرچه تمامتر بر ایرادهای ناآگاهان از علل تشریع پاسخ می گوید آنگاه رو به پیامبر می کند ومی فرماید:

(اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ) (بقره/۱۴۷) : «حق، از برای پروردگار تو است; پس هیچ شکی به دل راه مده!».

قرآن مسئله الوهیت مسیح را ابطال می کند وتولّد او را از مریم باکره، بسان آفرینش آدم از خاک می داندکه هیچ کدام گواه بر «فرزند بودن» آنها نسبت به خدا نیست آنگاه رو به پیامبر می کند می فرماید:

(اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ) (آل عمران/۶۰): فرمان وسخن خدا حق است، هرگز در این مورد شک وتردید به خود راه مده!».

پیامبر که جهان غیب برای او به صورت شهود در آمده وفرشته وحی را دیده وسخن او را شنیده وآیات خدا را در شب معراج مشاهده کرده است هرگز شک وتردید به خود راه نمی دهد. هدف، تذکّر دیگران است که هرگز فریب سخنان پوچ دیگران را نخورند وخود را در آتش شک نسوزانند.

۲ـ خداوند در مسئله قضاوت در باره فردی که تفصیل آن در دلائل عصمت پیامبر از خطا و لغزش گذشت پیامبر خود را چنین خطاب می کند:

(وَلا تُجادِلْ عِنَ الَّذینَ یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ مَنْ کانَ خَوّاناً أَثیماً) (نساء/ ۱۰۷).

«از آنها که به خود خیانت کرده اند دفاع مکن، خداوند افراد خیانت پیشه و گنهکار را دوست نمی دارد».

(إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ الناسِ بِما أَریکَ اللّهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصیماً) (نساء/۱۰۵).

«کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که پروردگارت ارائه کرده داوری کنی، هرگز حامی افراد خائن مباش!».

این نوع خطابها به خاطر هدایت گروهی است که صراحت گویی را تحمل نمی کنند وزبان حال آنان این است که انتقاد خوب است امّا از دیگران! از این جهت بهترین راه سخن گفتن با این طایفه، سخن گفتن طی «حدیث دیگران» است حدیث دیگران هرچه هم تلخ وزهرآگین باشد چون در باره دیگران است واکنش حاد وتندی نخواهد داشت.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مسئله زره مسروقه، ناچار بود که طبق ظواهر داوری کند وهرگز نه از خائنی دفاع کرد ونه طرفدار خائنی بود، این ضوابط قضایی است که گاهی با واقع تطبیق نمی کند ودر نتیجه حق پایمال می گردد لذا خداوند فوراً پیامبر را در جریان واقع قرار داد (بِما أَریکَ اللّهُ) وخطایی از او سر نزد!

ولی خداوند برای سرکوبی گروهی که عالمانه به سود خائنی گواهی داده بودند به پیامبر خود خطاب می کند تا آنان حساب خود را دانسته باشند.

۳ـ خداوند در سوره اسراء فرمانهای حکیمانه ای دارد که ما از آنها به عنوان «منشور جاوید» یاد کردیم واین فرمانها با مضمون واحدی آغاز وپایان یافته است.

آنجا که می فرماید:

(لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماًمَخْذُولًا)(اسراء/ ۲۲): «با خدا ، خدای دیگری قرار مده که مذموم وبی یاور می شوی».

ودر پایان «منشور» می فرماید:(وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدحُوراً) (اسراء /۳۹): «با خدا، خدای دیگر قرار مده که سرزنش ورانده شده در جهنم می افتی».

تحلیل این نوع خطابها ودستورها در همگی یکی است وهمگی ناظر به یک ویا دو جهت است:

۱ـ صدور هر نوع خلاف وگناه از فرد معصوم از آن نظر که انسان است کاملاًـ ممکن و مترقب می باشد و این نوع خطاب ناظر به این ویژگی است نه از آن نظر که او معصوم وپیراسته از گناه می باشد.

۲ـ مورد خطاب در ظاهر، پیامبر است ولی مخاطب واقعی امّت او است واین نوع سخن گفتن د رمیان تمام ملل جهان رایج است.

باتوجه به این دو بیان وبا توجه به این که قسمتی از این آیات در این صفحات منعکس شده ، نیاز به نقل آیات دیگر نیست.

### ۲ـ هدف از طلب مغفرت ها چیست؟

قرآن در مواردی به پیامبر دستور می دهد که از خدا طلب مغفرت نماید و در برخی از موارد کمله «ذنب» را نیز بر آن اضافه می کند مثلاً در سوره نساء آیه ۱۰۶ می فرماید:

(وَ اسْتَغْفِرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراًرَحِیماً) :«از خدا مغفرت بخواه، خدا بخشاینده ورحیم است».

ودر سوره غافر آیه ۵۵ می فرماید:(وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ سَبِّح بِحَمْدِ رَبِّکَ

بِالعَشیّ وَ الإِبکار) :«برای گناهت طلب مغفرت نما وخدا را عصر گاهان وصبحگاهان با ثنای او، تنزیه کن».

ودر سوره محمّد (صلی الله علیه وآله) آیه ۱۹ فرمان می دهـد که هم برخود وهم بر افراد با ایمان طلب آمرزش کنـد آنجا که می فرماید:

(فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا اِلهَ إِلاّ اللّهُوَ اسْتَغْفِر لِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ المُؤمِنات وَاللّه یعَلَمُ مُتَقَلَّبِکُمْ وَ مَثْویکم) .

«بدان خدایی جز او نیست وبر گناهت وافراد با ایمان از مرد وزن طلب مغفرت بنما خدا از کارها وحرکات وسکنات شما آگاه است».

در سوره نصر آیه ۳ می فرماید:(وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوّاباً) از او طلب مغفرت نما اوتوبه پذیر است».

اکنون سؤال می شود چگونه دستور طلب مغفرت با عصمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وفق می دهد؟

پاسخ: آگاهی ازمفاد این آیات با شـناخت مسئولیتهای پیامبران واین که شخصیتهای بزرگ، مسئولیتهای خطیرتری دارند و چه بسـا ممکن است عملی از نظر خرد، در محیطی جرم وگنـاه شـمرده شود، در حالی که همان عمل نسـبت به محیط دیگر دارای چنین حالتی نباشد. کاملاً امکان پذیر است وبرای توضیح یادآور می شویم:

دسـتورهای الهی در واجبات ومحرمات منحصـر نمی شود، بلکه در کنار واجبات، مستحبات ودر کنار محرمات، مکروهات نیز وجود دارد، واجب شـرعی چیزی است که باید انجام شود وترک آن موجب مؤاخذه و عقاب است وحرام شـرعی چیزی است که باید ترک شود وانجام آن موجب عذاب است.

امّـا مسـتحبات ومکروهات در عین اینکه ترک وانجام آن، کیفر ومؤاخـده ای همراه نـدارد، ولی گاهی شـرایط به گونه ای می شود که عقل وخرد آن را فرض ولازم

می شمارد. البته این سخن نه به این معنی است که مستحب، واجب ویا مکروه، حرام شرعی می گردند _ زیرا حدود واحکام الهی هیچ گاه تغییر نمی پذیرند _ بلکه هدف این است که عقل وخرد، با توجه به آن شرایط، انجام مندوب وترک مکروه را لازم وضروری می داند و آن را در نزد خود یک نوع واجب قلمداد می نماید واگر شخصی در آن شرایط به ندای خرد گوش ندهد، در اصطلاح شرع «تارک اولی» ودر نزد خرد، مذنب وگنهکار شمرده می شود; درست است که انجام دادن مستحبات وترک مکروهات، مایه جمال وآرایش رفتار وکردار است، ومخالفت با آنها پی آمدی در بر ندارد، ولی گاهی خرد با توجه به یک رشته شرایط از قبیل علم وآگاهی بیشتر به مقام آمر وفرمانده و داشتن مسئولیتهای خطیرتر، عمل به آنها را بسان عمل به فرایض وترک محرمات، لازم می شمارد ودر صورت مخالفت، خود را ملزم به اظهار پوزش وطلب غفران می داند.

برای روشن شدن این حقیقت ( که چه بسا رفتاری در محیط وشرایطی خاص، کار خوب ویا لااقل بی عیب تلقی می گردد ولی همان کار در شرایط دیگری عیب ومذموم شمرده می شود) دو مثال می آوریم:

۱_ زندگی یک انسان بیابانی را در نظر بگیرید که از آداب معاشرت فقط یک سری آداب بسیط وضروری را می داند، چنین افرادی به حکم دور بودن از تمدن وسواد اعظم، از آداب ورسوم انسانی دور می باشند وبه خاطر همین دوری از تمدن نمی توان انتظار داشت که آداب ورسوم انسانی را کاملاً رعایت کند در حالی که از یک انسان شهرنشین وبزرگ شده در سواد اعظم، انتظار دیگری است اگر او در رفتار وکردار خود، ظرافت های اخلاقی را رعایت نکند، کاملاً توبیخ می شود ومورد نکوهش قرار می گیرد.

در میان شهر نشینان، انتظار از یک فرد درس خوانده وتحصیل کرده، غیر از انتظار از افرادی عادی ومعمولی است هم چنانکه انتظار از ساکنان بخشها وشهرها غیر از انتظار از ساکنان مراکز استانها است. بنابراین کارهایی که افراد عادی انجام

می دهنـد، اگر یک فرد فوق العاده آن را انجام داد، قبیح وزشت شـمرده می شود و لذا در محیطهای نظامی، یک لحظه تأخیر، یـک سـخن خشن، یـک حرکت نابجـا، یـک نگـاه نـامحسوس به چپ و راست، خطا و گناه شـمرده می شود وانضـباط نظامی ایجاب می کند که فرد با تمام این ظرائف ودقائق آشنا گردد وبه آن عمل کند.

بنابراین هرچه مقام بزرگتر، ومسئولیتها بیشتر باشد، تکالیف افزایش یافته والزامات بیشتر می شود.

۲ــ حال عاشق دل بسته ای را در نظر بگیرید که با تمام ذرات وجود خود وابسـته به معشوق است ولی غفلت او از مورد علاقه هرچه هم کم باشـد ــ حتی اگر در آن لحظه به کارهای ضـروری خود برسد ــ جرم وگناه شـمرده می شود، زیرا ارزش عشق، به اسـتمرار توجه، بسـتگی دارد و غفلت از او وتوجه به غیر، از ارزش آن می کاهد واگر چنین کرد، برای جبران، باید راه توبه را در پیش گیرد.

بنـابراین اشـتغال به کارهای ضـروری از خوردن وآشامیـدن، هرچنـد، ذاتاً مطلوب وبـدون اشـکال است، ولی آنگاه که موجب انقطـاع از معشـوق واشـتغال به غیر او می شود، در قـاموس عشق، ذنب وگنـاه است! ولـذا افراد عـاشق ویـا مصـیبت زده از اکل وشرب، اعراض نموده وبه مقدار بس ضروری که حافظ رمق آنان باشد اکتفا می کنند.

با توجه به این مثالها می توان هدف از «استغفارها»را به دست آورد ومصداق «ذنب»راــ که به معنای گناه است ــ تحدید کرد.

پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله) به حکم آیات عصمت، از هر نوع مخالفت با قوانین الهی مصون ومحفوظ می باشد وهرگز واجبی را ترک نمی کنـد ویـا حرامی را مرتکب نمی شود و وظـایف عرفـانی واخلاـقی او هم در دو بخش (عمـل به واجبـات وترک محرمـات) خلاـصه نمی گردد ومقتضای عرفان ومعرفت او نسـبت به مقام ربوبی ایجاب می کنـد که در وجود او لحظه ای انقطاع رخ ندهد وشایسـته تر را بر شایسـته مقدّم بدارد وآداب وشئون مقام ربوبی را به نحو اکمل رعایت کند، هرگاه او به مقتضای طبع بشری در

موردی موفق به رعایت این وظایف عرفانی نشد وشایسته را بر شایسته تر، مقدّم داشت ولحظه ای به غیر مقام ربوبی پرداخت ودر او نوعی انقطاع رخ داد، یک چنین اعمالی در این شرایط در منطق عرفان جرم وگناهی محسوب می شود که استغفار وانابه لازم دارد، هرچند در منطق شرع وبا توجه به موازین کتاب وسنّت، جرم وگناه نیست.

هرگاه شأن نزول برخی از این آیات ویا قرائنی که در اطراف آنها وجود دارد، مورد دقّت قرار گیرد، روشن می گردد که استغفار به خاطر یکی از این امور بوده که عرفان ومعرفت فوق العاده نبوی ایجاب می کرد که او کار را به صورت دیگری انجام دهد. این همان است که در اصطلاح مفسّران به آن «ترک اولی»می گویند.

اگر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در این آیات، به طلب مغفرت مأمور گردید ویا پیامبران دیگر شخصاً به طلب مغفرت برخاسته ونوح وابراهیم وموسی همگی گویندگان کلمه «اغفر» شدند همه به همین معنی است مثلاً:

حضرت نوح می گوید: (رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِی مُؤْمِناً) (نوح/۲۸): «پروردگارا من و والدینم و آن کسی را که وارد خانه ام می شود بیامرز».

حضرت ابراهیم می گوید:(رَبَّنَا اغْفِر لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنینَ یَوْمَ یَقُومُ الحِساب) (ابراهیم /۴۱):«بارالها! من و والدینم ومؤمنان را، روزی که حساب بر پا می شود، بیامرز».

حضرت موسی می گوید:«خدایا من وبرادرم را ببخش وما را در رحمت خود وارد ساز».

پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) می فرماید:(سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصیرُ) : «شنیدیم و اطاعت نمودیم، خدایا خواهان مغفرت تو هستیم وبه سوی توست بازگشت».

تمام این مغفرت ها، ناظر به جهتی است که بیان گردید و هر انسانی هرچه

هم از نظر کار وکوشش وسعی وتلاش برای کسب رضایت خدا در درجه استوار وبس ستوده ای باشد وقتی عمل وکار خود را با آن مقام می سنجد، کار خود را شایسته مقام ربوبی ندانسته وبه قصور خود اعتراف می نماید وپیوسته می گوید:«ما عَبَدْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ» .

مسلم در صحیح خود از فردی به نام «مزنی» نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:«إِنّهُ لَیُغانُ عَلی قَلْبی وَ إِنّی لأَسْتَغْفِرُ اللّهَ فی الیَومِ مائه مرَّه» (۱): «پرده هایی بر قلب من هجوم می آورد و من هر روز صد مرتبه استغفار می کنم».

مفسّران حدیث در توضیح حدیث فوق لطایفی را ذکر کرده اند که به حق ظریف وزیبا است.(۲)

باز پیامبر طبق نقل مسلم در صحیح خود فرمود:«یا أَیُّهَا النّاسُ تُوبُوا إِلی اللّهِ فَإِنّی أَتُوبُ إِلَی اللّهِ مائهَ مَرَّه» : «ای مردم به سوی خدا باز گردید و من هر روز صد مرتبه توبه می کنم».

ما در گذشته در کتاب پرسشها وپاسخها این مطلب را به نوعی مطرح کرده و از آن پاسخ داده ایم برای تکمیل مطلب آن را به گونه زیر در این جا مطرح می کنیم:

آیا استغفار با معصوم بودن منافات دارد؟ با اینکه می دانیم پیامبر وامامان (علیهم السلام) معصوم از گناه هستند وهیچ گاه از آنها گناه صادر نمی شود، در عین حال در برخی از دعاهایی که از آن بزرگواران رسیده است، دیده می شود که آنان در ظاهر اقرار به گناه خود کرده و از پیشگاه پروردگار، خواستار آمرزش گناهان خویش شده اند.

**نمونه ها**

مثلاً در دعای معروف «کمیل» علی (علیه السلام) به پیشگاه خدا عرض می کند:



---

۱- [۱] صحیح مسلم، ج۸، ص ۷۲، باب استحباب الاستغفار و الاستکشار منه، لفظ یغان صیغه مجهول از ماده «غین» به معنی ستر و پرده و ابر است.

۲- [۲] به شفای قاضی عیاص مراجعه فرمایید.

«اَللّهُمَّ اغْفِر لیَ الـذُّنُوبَ الَّتی تَهْتِـکُ الْعِصَمَ... اَللّهُمَّ اغْفِر لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتی تَحْبِسُ الـدُّعاءَ... اَللّهُمَّ اغْفِر لِی کُلَّ ذَنْب أَذْنَبْتُهُ وَ کُلَّ خَطِیئَه أَخْطَأْتُها».

«بار خدایا آن گناهان مرا که رابطه ام را از تو قطع می کند ببخش بارالها هرگناه وخطایی که از من سرزده همه را بیامرز!...».

آیا منظور آنها از این تعبیرات، تنها مردم بوده که طرز مکالمه با خدا وطریق طلب آمرزش را یاد بگیرند ویا آنکه حقیقت دیگری در این نوع تعبیرات نهفته است؟

پاسخ: دانشمندان اسلامی از قدیم به این ایراد، توجه داشته وپاسخهای گوناگون به آن گفته اند که شاید روح همه آنها یک چیز باشد و آن این است که گناه ومعصیت، در این گونه موارد، همه جنبه نسبی دارد، نه این که از قبیل گناهان مطلق ومعمولی باشد.توضیح اینکه: در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی ودینی انتظاراتی که از افراد مختلف می رود همه یکسان نیست.

ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می نماییم:

هنگامی که عدّه ای برای انجام یک خدمت اجتماعی پیشقدم می شوند وتصمیم می گیرند مثلاً ـ یک بیمارستان برای مستمندان بسازند، اگر یک کارگر وفرد معمولی که درآمدش برای مخارج خودش کافی نیست، مبلغ مختصری به این کار کمک کند، بسیار شایان تقدیر است، امّا اگر همین مبلغ را یک فرد بسیار ثروتمند وپولدار بدهد، نه تنها قابل تقدیر نیست، بلکه یک نوع نفرت وناراحتی وانزجار نیز ایجاد می کند.

یعنی: همان چیزی که نسبت به یک فرد، خدمت قابل تحسینی محسوب می شد، از یک فرد دیگر، کار ناپسندی شمرده می شود با آنکه از نظر قانونی چنین شخصی به هیچوجه مرتکب حرام وخلافی نشده است.

دلیل این موضوع، همان طوری که در بالا تذکر داده شد، این است که

انتظاراتی که از هرکس می رود، بسته به امکانات او است یعنی: عقل او، دانش او، ایمان او، وبالأخره قدرت و توانایی او است.ای بسا کاری که انجام آن از یک نفر، عین ادب، خدمت، محبت وعبادت، شمرده می شود، امّا از فرد دیگری عین بی ادبی، خیانت، خلاف صمیمیت، وکوتاهی در بندگی واطاعت محسوب می گردد.

اکنون با توجه به این حقیقت، موقعیت پیامبران وامامان را در نظر بگیریم واعمال آنها را با آن موقعیت فوق العاده عظیم مقایسه نماییم.

آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوط می باشند وشعاع علم ودانش بی پایان، بر دلهای آنها می تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشکار است که از دیگران مخفی است، علم وایمان وتقوای آنها در عالیترین درجه قرار دارد، خلاصه آنها به اندازه ای به خدا نزدیکند که یک لحظه سلب توجه از خداوند برای آنها لغزش محسوب می شود. بنابراین جای تعجّب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می شود، برای آنها «گناه» به حساب آید.

گناهانی که در آیات وسخنان پیشوایان بزرگ دینی، به آنها نسبت داده شده، ویا خود در مقام طلب آمرزش از آنها برآمده اند، همه از این قبیل است یعنی مقام وموقعیت معنوی آنها و علم و دانش وایمان آنها، آن قدر برجسته است که یک غفلت جزئی، در یک کار ساده معمولی که باید توجه خاص وهمیشگی به خداوند داشته باشند «گناه» شمرده شده است وجمله معروف «حَسَناتُ الأَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبینَ» (۱) نیز ناظر به همین حقیقت است.

فیلسوف عالیقدر شیعه، خواجه نصیر الدین طوسی نیز در یکی از کتابهای خود پاسخ فوق را این طور توضیح می دهد:

«هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود، ویا امر واجبی را ترک کند، معصیتکار است وباید توبه کند، این نوع گناه وتوبه مربوط به افراد عادی ومعمولی است. ولی



---

۱- [۱] اعمال نیک خوبان، گناه مقربان خدا محسوب می شود.

هرگاه امور مستحب را ترک کنـد وکارهای مکروه را بجا آورد، این نیز نوعی گناه شـمرده می شود وبایـد از آن توبه نمایـد، ایـن نـوع گنـاه وتـوبه مربـوط به افرادی است که از گنـاه قسم اوّل معصومنـد.گناهانی که در قرآن وروایـات به برخی از انبیـاء گذشـته مانند: آدم، موسـی، یونس... نسـبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اوّل، وهرگاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند وبا اشـتغال به امور دنیا از توجه به خدا آنی غافل شود این نیز برای اهل حقیقت، نوعی گناه به شمار می آید وبایستی از آن توبه کند و از خدا برای آن طلب آمرزش نماید.پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه وآله)وپیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناهان خود کرده و از خدا آمرزش وبخشش خواسته اند، گناهان آنان، از این نوع گناهان است، نه از نوع اوّل ودوّم».(۱)

بـد نیست برای تکمیل این پاسـخ، موضوعی را که دانشـمند بزرگوار شـیعه، مرحوم «علی بن عیسـی اربلی» در جلد سوم کتاب نفیس «کشف الغمه فی معرفه الأئمّه» ضـمن بیان تاریخ زندگانی حضـرت موسـی بن جعفر (علیهما السـلام)نوشته در اینجا نقل نماییم.

او می نویسد: امام هفتم، دعایی دارد که آن را هنگام سجده شکر می خوانده ودر آن اقرار به انواع گناه کرده و از خدا پوزش خواسته است.(۲)

من هنگامی که آن دعا را دیدم در فهم معنای آن، زیاد فکر کردم وبا خود گفتم چگونه از کسـی که شـیعه، عقیده به عصمت او دارد اینگونه کلمـاتی که اقرار به انواع گناهـان است صـادر می شود؟هرچنـد که فکر کردم فکرم به جـایی نرسـید تـا روزی فرصـتی دست داد وبـا «رضـی الـدین ابی الحسن علی بن موسـی بن طـاووس» در یکجـا بودیم، این مشـکل را از او پرسـیدم او فرمود:

«مؤید الدین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد، ومن در



---

۱- [۱] اوصاف الاشراف، ص ۱۷.

۲- [۲] برای اطلاع از اصل دعا رجوع شود به کشف الغمه،ج۳، ص ۴۳.

جواب او گفتم، این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است».

من بعد از این پاسخ، کمی فکر کردم وبا خود گفتم آخر، این دعا را حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در سجده های نیمه شب خود می خواند ودر آن ساعتها کسی کنارش نبوده تا منظورش تعلیم آنها باشد؟

مدّتی از این واقعه گذشت، روزی «مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد، ومن همان پاسخ اوّل وایرادی را که به آن داشتم، به او گفتم، آنگاه اضافه کردم که شاید معنای صحیح این دعا جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع وفروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته است.

بیان «ابن طاووس» مشکل من را حل نکرد واین عقده همچنان در دلم ماند، تا معظم له دار فانی را بدرود گفت، پس از گذشت روزگار درازی از توجهات امام موسی بن جعفر(علیهما السلام) مشکلم حل شد، وپاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می نویسم:

«اوقات پیامبران وائمه(علیهم السلام) مشغول به ذکر خدا است،ودلهای آنها بسته به جهان بالا است، آنها همیشه، همچنانکه معصوم فرموده است :خدا را آنچنان عبادت کن مثل اینکه تو او را می بینی، که اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند، مراقب این حقیقتند.آنها همیشه متوجه او وبه تمام معنی رو به سوی او دارند، که هرگاه لحظه ای از این حالت غافل شوند، وکارهای مباحی از قبیل خوردن وآشامیدن آنها را از این حالت توجه باز دارد آنها همین مقدار غفلت را برای خود گناه وخطا می دانند، و از خدا طلب آمرزش می نمایند.و گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که فرمود:«إِنَّهُ لَيُغانُ عَلى قَلْبی وَ إِنّی أَسْتَغْفِرُ بِالنَّهارِ سَبْعینَ مَرَّةً» وجمله معروف«حَسَناتُ الأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبینَ» ونظایر اینها اشاره به همین واقعیت است که ما توضیح دادیم».(۱)

ص : ۲۹۱

---

۱- [۱] کشف الغمه، ج۳، ص ۴۲_ ۴۴.

### ۳ـ عفو خدا چگونه باعصمت سازگار است؟

سؤال: آیه چهل وسه سوره توبه دلالت دارد بر این که گروهی از منافقان نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله)آمدند وبا طرح عذرهای گوناگون اجازه خواستند که در جنگ تبوک شرکت نکنند، وپیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز عذر آنان را به ظاهر پذیرفت واجازه داد.

در این موقع وحی قرآن، پیامبر (صلی الله علیه وآله)را چنین مورد خطاب قرار داد:

(عَفَا اللّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ) .(توبه/۴۳)

«خدا تو را ببخشد! چرا به آنها اجازه دادی؟ پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بشناسی؟».

محل پرسش در آیه دو مورد است:

الف: (عَفَا اللّهُ عَنْکَ) وعفو با عصمت سازگار نیست.

ب: (لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ) که لحن توبیخ وعتاب دارد.

پاسخ: در باره پرسش نخست یادآور می شویم که جمله (عَفَا اللّهُ عَنْکَ) را می توان به دو نحو معنی کرد وهر دو معنی مطابق قانون زبان عربی است ولی باید دید قرینه، کدام یک از دو معنی را معیّن می کند:

۱ـ جمله خبری باشد به معنی اخبار از تحقّق عفو در گذشته یعنی خدا تو را بخشید چنانکه می گوییم«نَصَرَ زَیْدٌ عَمْراً: زید عمرو را کمک کرد».

۲ـ جمله خبری باشد امّا نه به معنی اخبار از گذشته بلکه به معنای انشاء و درحواست عفو از خدا، یعنی خدا تو را ببخشد; مانند «أَیَّدَکَ اللّهُ: خدا تو را کمک کند».

بنابر معنی اوّل، جمله ، جمله خبری است وهدف از آن گزارش از تحقّق

مفـاد آن است در این صورت در نظر برخی سـخن تلویحاً دلالت می کنـد که از مخاطب رفتاری سـر زده بود که مشـمول عفو الهی شد.ولی این نظر کاملاً بی پایه است زیرا هر انسانی هرچه هم از نظر قداست وطهارت در درجه عالی وبرتر باشد، در مقام سنجش ونسـبت، خود را بی نیاز از عفو الهی نمی دانـد و «آنان که غنی ترنـد محتاج ترنـد» و «هر که بامش بیش برفش بیشتر» وعارفـان الهی ومقربـان درگاه حق، وقتی به عظمت مسـئولیت خود وبزرگی مقام ربوبی می نگرنـد به قصور ونامرغوبی اعمال خود پی برده وبی اختیار به تضـرع ولابه در می آیند ومی گویند «ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ: ما تو را آن طور که شایسـته اسـت عبادت نکردیم».

اگر معصـیت بندگان عادی نیاز به درخواست عفو الهی دارد ترک اولای معصومان وانجام برخی از مباحات عارفان در شرایط خاص، بی نیاز از عفو نیست.

بنـابر احتمال دوّم، جمله به ظاهر، جمله خبری است امّا در باطن، انشاء و دعا و درخواست عفو الهی ورحمت اوست یعنی خـدا تو را ببخشـد، ویا تو را رحمت کنـد. یک چنین درخواسـتها در باره هیـچ فردی دلیل بر صدور خلاف وگناه از او نیست تا چه رسـد به نبی گرامی، زیرا چنین درخواستی در مقـام احترام وتکریم وتوقیر وبزرگـداشت افراد به کـار می رود وهرگز ملازم با صدور معصـیت وگناه از طرف نمی باشد ولذا اگر ما به کسـی بگوییم: «غَفَر اللّهُ لَکَ» مفاد آن این نیست که آن شخص دچار گناه بوده وهم اکنون مذنب و گنهکار است وباید در حقّ او چنین دعایی کرد.

بـا این بیـان روشن گردیـد که آیه بنـابر هر دو احتمـال گواه بر صـدور گنـاه وخلاـف نیست وظاهر آیه این است که این جمله جمله انشائی ودعا است آن هم به منظور تکریم پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله).

از این بیان پاسخ مورد دوم نیز واضح می شود زیرا درست است که لحن آیه لحن اعتراض است ولی اعتراض بر چه؟! اعتراض بر ترک اولی وافضل است نه بر انجام حرام ، گواه ما تعلیلی است که پس از این جمله آمده است زیرا گروه منافق که

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجازه گرفتند که در جهاد تبوک شرکت نکنند وپیامبر نیز اجازه داد، دارای دو ویژگی بودند:

الف:خواه پیامبر اجازه می داد، یا اجازه نمی داد آنان هرگز در جهاد شرکت نمی کردند، واستجازه آنان جز ظاهر سازی وحفظ حریم چیز دیگری نبود آیه یاد شده در زیر علاوه بر جمله(وتعلم الکاذبین) در خود آیه مورد بحث بر این مطلب گواهی می دهد.

(وَلَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لأَعَدّوا لَهُ عُدَّةً وَ لكِنْ كَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدينَ) .(توبه/۴۶)

«اگر آنان راست می گفتند وبنای رفتن به میدان جهاد داشتند، وسیله ای برای آن فراهم می ساختند، ولی خدا حرکت آنها را مکروه داشت و از شرکت در جهاد بازشان داشت وبه آنان گفته شد با قاعدین (افراد کودک وپیر وبیمار) بنشینید».

آیه به روشنی می رساند که آنان در فکر شرکت در جهاد نبودند واصلاً چنین تصمیمی نداشتند، در این صورت، استجازه چنین گروهی جز به خاطر حفظ ظاهر وبه اصطلاح رد گم کردن چیز دیگری نبوده است.

ب: این گروه بر فرض شرکت در جهاد نه تنها گرهی از کار نمی گشودند، بلکه جز اضطراب وتردید چیزی نمی افزودند چنانکه می فرماید:

(لَوْ خَرَجُوا فيكُمْ ما زادُوكُمْ إِلاّ خَبالاً وَلأَوضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفيكُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْوَاللّهُ عَليمٌ بِالظّالِمينَ).(توبه/۴۷)

«اگر همراه شما خارج می شدند، جز شک وتردید نمی افزودند ودر میان شما به فتنه انگیزی می پرداختند ودر میان شما افراد دهن بین است که پذیرای سخنان آنها هستند وخدا از ظالمان آگاه است».

بنابر این، پذیرفتن استجازه گروهی که یا قصد شرکت در جهاد نداشتند وبر فرض شرکت جز ضرر چیزی نصیب اسلام ومسلمانان نمی کردند، مصلحتی را

تقویت نمی کند، تنها چیزی که با پذیرفتن استجازه آنان فوت شد، مصلحت شخصی خود پیامبر بود، که اگر اجازه نمی داد وآنها شرکت نمی کردند، سرانجام مشت دروغین آنها باز می شد و او و مسلمانان به ماهیت آنها زودتر پی می بردند چنانکه می فرماید:

(لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ) :«چرا اذن دادی (بهتر بود اذن ندهی) تا مؤمنان راستگو را از دروغگویان، به روشنی بشناسی» وتقویت یک چنین مصلح با توجه به آن دو ویژگی وسوگندهای فراوانی که منافقان می خوردند، جز ترک اولی، چیز دیگری نمی تواند باشد.

بلکه می توان گفت در این مورد حتی ترک اولائی نیز صورت نپذیرفته است وآیه هدف دیگری را تعقیب می کند وآن اظهار ملاطفت ومهربانی به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)است; گویی آیه می خواهد بگوید: ای پیامبر خدا; چرا تا این حد انعطاف ونرمش نشان دادی ودر حجب وحیا و فروتنی به آنها اذن دادی و نگذاشتی ماهیت کثیف دشمنانت بر تو آشکار گردد ودوست ودشمن خود را از هم بازشناسی؟

هدف از این خطابهای تند، بیان ماهیت منافقان دروغگو است ولی در لباس عتاب به عزیزترین افراد که به حکم عواطف بی پایان، مانع از رسوا شدن دشمن خود گردد. البتّه لطایف این نوع سخن گفتن را کسی می فهمد که از شیوه سخن گفتن شخص بزرگ با فرد عزیز آگاه باشد.

در اینجا ذکر این نکته را لازم می دانیم که درست است که پیامبر از این طریق از شناسایی دشمن خود محروم گردید امّا او از دو راه دیگر می توانست منافقان را از مؤمنان و راستگویان را از دروغگویان تمیز دهد:

الف: طرز سخن گفتن: لحن سخن گفتن منافق کاملاً با یک فرد مؤمن مخلص تفاوت داشت و از این طریق پیامبر (صلی الله علیه وآله)می توانست آنان را بشناسد چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ نَشاءُ لأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرفْتَهُمْ بِسيماهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فى لَحْنِ القَوْلِ وَ اللّهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكَمْ) .(محمد/۳۰)

«اگر بخواهیم آنان را نشان تو می دهیم تا آنان را با قیافه های خود بشناسی، البتّه آنها را از طرز سخن گفتن می شناسی، خدا از کارهای شما آگاه است».

ب: از طریق آگاهی سوم، یعنی علم غیب که نه علم حسّی است و نه عقلی واین حقیقت در آیه یاد شده وارد شده است :

(ما کانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَميزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللّهَ يَجْتَبى مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ) (آل عمران/۱۷۹).

«ممکن نیست که خدا افراد با ایمان را به آن صورتی که هم اکنون هستند واگذارد، تا ناپاک را از پاک جدا سازد، ممکن نیست خدا شما را به اسرار پنهانی مطلع کند، ولی آن دسته از رسولان را که بخواهد بر این اسرار آگاه می سازد».

این آیه با در نظر گرفتن آغاز وپایان آن می رساند که خداوند رسولان خود را از حقیقت این دو گروه (منافق ومؤمن) از طریق علم غیب آگاه می سازد، بنابراین اگر پیامبر از این طریق، از شناسایی محروم گشت وبه شناسایی آنان موفق نشد، ولی از دو راه دیگر، آنها را می شناسد. تنها چیزی که از دست رفت وقابل جبران نبود، این بود که افراد با ایمان از شناسایی آنها محروم شدند واین چیزی نیست که آن را بتوان گناه نامید.

## ۴ـ مقصود از «بخشیدن ذنب» پیامبر چیست؟

### اشاره

سؤال: اگر پیامبران خدا بالأخص پیامبر گرامی ما از هر خلاف وگناهی پیراسته اند، پس مقصود از «مغفرت ذنب» پیامبر بزرگوار ما که در آغاز سوره «فتح» آمده است، چیست؟

پاسخ: بزرگ ترین دستاویز مخالفان عصمت نسبت به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) همین آیه است که خدا در آن از مغفرت «ذنب» پیامبر خبر می دهد آن هم، اعم از ذنب متقدّم ومتأخّر آنجا که می فرماید:

(إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً* لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقیماً* وَ یَنْصُرَکَ اللّهُ نَصْراً عَزیزاً)(فتح/۱_۳).

«ما پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم، تا خدا گناهان متقدم ومتأخر تو را بیامرزد، ونعمت خود را در باره تو تمام سازد، وتو را به راه راست هدایت نماید وتو را با نصرت قدرتمندی کمک کند».

ولی اگر در مجموع آیات سه گانه دقّت کافی به عمل آید، روشن می شود که مقصود چیز دیگری است وبه ذنب شرعی _ که کتاب وسنت آن را ذنب می داند وبرای آن کیفر تعیین می نماید _ ارتباطی ندارد وبرای توضیح این قسمت نکاتی را یادآور می شویم وتوجه به این نکات هدف آیه را روشن می سازد.

### ۱_ مقصود از فتح چیست؟

در باره این فتح در میان مفسّران سه احتمال وجود دارد:

۱_ فتح مکه. ۲_ فتح خیبر. ۳_ صلح حدیبیه.

دو احتمال نخست با سیاق آیات سازگار نیست زیرا متون آیات سوره _ چنانکه بعداً خواهیم گفت _ ناظر به صلح حدیبیه می باشد.

به خاطر وجود چنین دشواری در این دو احتمال، برخی بر آن شدند که بگویند آیه به معنی گزارش از تحقّق پیروزی در گذشته نیست، بلکه مقصود گزارش از تقدیر وقضای الهی است که در آینده چنین فتحی انجام خواهد گرفت ومعنای «إنّا فَتَحْنا»، «إنّا قضینا الفتح» است یعنی چنین پیروزی وفتحی را مقدّر ساختیم.

مشکلی که در احتمال سوم وجود دارد این است که آیه از «فتح» وپیروزی

سخن می گوید وصلح حدیبیه، سازش بود، نه پیروزی.ولی این اشکال کاملاً قابل دفع است زیرا:درست است که صلح حدیبیه به ظاهر صلح وسازش بود نه پیروزی وغلبه بر دشمن، امّا همین صلح به اندازه ای سود به حال اسلام داشت که فتح خیبر ومکه را باید یکی از ثمرات آن شمرد وما نتایج چشمگیر این پیمان را در کتاب «فروغ ابدیت» به صورت گسترده نوشته ایم علاقمندان به آنجا مراجعه کنند در هرحال احتمال سوم از دو احتمال نخست روشن تر است و این احتمال را دو مطلب تأیید می کند:

الف: آیاتی در خود سوره گواهی می دهند که مقصود از آن صلح حدیبیه است مانند:

۱ــ (لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ) (فتح/۱۸).

«خداوند آنگاه از مؤمنان خشنود شد که زیر درخت با تو بیعت می کردند» واین بیعت در صلح حدیبیه انجام گرفت.

۲ــ (وَ هُوَ الَّذی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّهَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ وَکانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیراً) (فتح/۲۴).

«او است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در سرزمین مکه بازداشت، پس از آن که شما را برآنها پیروز کرد، خدا به آنچه که انجام می دهید، بینا است».

مفسّران می نویسند:هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله)در صلح حدیبیه در سرزمین «تنعیم» فرود آمد، ناگهان هشتاد یا سی جوان مسلح قرشی از طریق کوه ظاهر شدند وهدف آنان ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله) وکشتن یاران او بود، ولی بر اثر دعای پیامبر (صلی الله علیه وآله) کاری صورت ندادند وهمگی اسیر شدند.(۱)

۳ــ روشن تر اینکه در ذیل آیه بیست وهفتم پس از بیان سرگذشت حدیبیه



---

۱- [۱] اسباب النزول ، ص ۲۱۸.

جمله (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِکَ فَتْحاً قَرِیباً) آمده است ومعنی آن این است که در کنار این «فتح مبین» فتح نزدیکی قرار داده است که همان فتح مکه است از این جمله معلوم می شود که «فتح مبین» غیر از «فتح قریب» است، ومقصود از «فتح قریب» حتماً فتح مکه می باشد.

ب: واحدی در «اسباب النزول» خود که مرجع نسبتاً موثقی برای شأن نزول آیات است روایاتی نقل می کند که همگی حاکی از آن است که شأن نزول آیات صلح حدیبیه است.

روایاتی که محدثان شیعه نقل کرده اند مختلف است علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود(۱) فتح را مربوط به فتح حدیبیه می داند، ولی صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا»و ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» بنابه روایتی آن را مربوط به فتح مکه می داند واگر روایت صدوق از نظر سند بی اشکال باشد، باید روایت دوّم را پذیرفت و«فتحنا» را به گونه ای مانند حکم به فتح وتقدیر آن تفسیر کرد.

درهرحال خواه مقصود صلح حدیبیه باشد، یا فتح مکه این اختلاف تأثیری در هدفی که ما آن را تعقیب می کنیم، ندارد.

## ۲_ مقصود از «ذنب»چیست؟

«ذنب _ بر وزن بند _ به معنی جرم است که در فارسی آن را گناه می نامند .ابن فارس در المقاییس می گوید:«ذنب» به معنی جرم وذَنَبْ _ بر وزن طَلَب _ به معنی دُم حیوان، وگاهی در معنای «حظ» و«نصیب» به کار می رود.(۲)

ابن منظور می گوید:ذنب به معنی اثم وجرم ومعصیت وجمع آن «ذنوب» است.



---

۱- [۱] تفسیر قمی، ج۲، ص۳۰۹.

۲- [۲] المقاییس، ج۲، ص ۳۶۱.

حضـرت موسـی در مناجـات خود بـا خـدا، آنگاه که او را به رسالت مبعوث ساخت وفرمان داد که به سوی فرعون برود، چنین گفت:

(وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونَ) (شـعرا/۱۴): «بر گردن من گنـاهی دارنـد از آن ترسم که مرا بکشـند» ومقصود از آن، قتل «قبطی» است که به وسیله موسی در مصر کشته شد.(۱)

ودر آیه دیگر به این ذنب به عنوان قتل نفس اشاره شده است.

(قـالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسـاً فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون)(قصـص/۳۳):«مـن از آن گروه، انسـانی را کشـته ام از آن می ترسـم کـه مرا بکشند».

بنـابراین در این که ذنب به معنی جرم و گنـاه است، نبایـد تردیـد کرد، در قرآن این واژه در هفت مـورد وارد شـده ومقصود از همه، جرم است قرآن خـدا را چنین توصـیف می کند:(غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ) (غافر/۳):«بخشاینده گناهان وپذیرنده توبه ها است» ودر باره فرزنـدان زنـده به گور شـده می فرمایـد:(وَ إِذَا المَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ* بِأَيِّ ذَنْب قُتِلَتْ)(تکویر/۹) :«آنگـاه که از دختر زنده به گور شده سؤال می شود به چه گناهی کشته شد؟» وهمچنین است موارد دیگر.

مهم این نیست که بـدانیم معنی ذنب چیست، مهم این است که بـدانیم که ذنب یـک معنی نسبی است که در بـاره آن انظـار و دیـدها کاملاًـ ممکن است مختلف باشـد، چه بسـا کرداری در نظر فرد یـا گروهی جرم و گناه محسوب شود در حالی که همان کردار در نظر فرد ویا گروه دیگر کاملاً یک کردار مطلوب به شمار رود; چه بسا کردار ورفتاری از شخص جائر مطلوب است ولی همان کردار از شخصی دیگر نامطلوب ومذموم می باشد.

تصوّر این که ذنْب به معنـای مخالفت با تکلیف الزامی الهی است که کیفر به دنبال داردکاملاً بی پایه است، بلکه حقیقت جرم و گناه، عصیان وطغیان وبه



---

۱- [۱] لسان العرب، ص ۳۸۹.

اصطلاح قانون شکنی است وامّا قانونِ چه کسی آیا قانونِ خدا، یا قانون غیر خدا؟ آیا قانون مطلق که تمام انسانها را در بردارد؟ یا قانون نسبی که از آن گروه برجسته است؟

وهرگز در لفظ ذنب خصوصیتی به نام خدا یا غیر خدا یا قانون مطلق ویا نسبی نهفته نیست وباید خصوصیات را از قرائن خارجی به دست آورد واین مطلب راه حلّ مشکل آیه است که بعداً توضیح داده می شود.

## ۳_ غفران در لغت عرب

غفر وغفران به معنی ستر وپوشیدن است واگر به کلاهخود «مغفر» می گویند به خاطر این است که سر را می پوشاند.

عرب به موی گسترده ای که گردن وپایین تر از آن را می پوشاند، غفر می گوید(۱) و قریب به این مضمون، عبارت لسان العرب است تا آنجا که یادآور می شود جمله «غَفَرَ اللّهُ ذُنوبَهُ» به معنی «سَتَرَ اللّهُ ذُنوبَهُ » است، البته این لفظ در موردی به کار می رود که متعلّق آن نامطلوب وناپسند باشد.

## ۴_ چگونه پیروزی علت مغفرت است؟

ظاهر آیه می رساند که «هدف» از انجام چنین فتحی این بود که خدا گناهان متقدّم ویا متأخّر پیامبر (صلی الله علیه وآله)را ببخشد ولی غفران ذنب در صورتی می تواند هدف وغایت شمرده شود که یک نوع رابطه ای میان آن دو باشد.در صورتی که به حسب ظاهر میان فتح وغفران، چنین رابطه ای وجود ندارد، زیرا موفقیت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)وچیرگی او بر دشمن می تواند، مایه نشر وگسترش اسلام، ویا شهرت وبلندآوازگی پیامبر باشد، نه مایه بخشوده شدن گناه وی.



---

۱- [۱] مقاییس اللغه ، ج۴، ص ۳۸۷.

این همان نکته مهم در آیه است که اگر به صورت صحیح تحلیل گردد، مخالف عصمت ،کاملاً خلع سلاح می گردد. اصولاً کسانی که با این آیه بر نفی عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله)استدلال می نمایند از توضیح این رابطه غفلت جسته ودر نتیجه، گام در بیراهه نهاده اند. بیان این رابطه واین که چگونه پیروزی سبب شد که خدا گناهان او را ببخشد، کلید فهم آیه است. هرگاه مقصود از «ذنب»، «گناه شرعی ومخالفت با امر الهی» باشد، یک چنین مغفرتی نمی تواند هدف پیروز شدن پیامبر ویا غایت آن باشد زیرا هیچ گونه رابطه منطقی میان آن دو نیست ودر این موقع مفهوم آیه به صورت مبهم در می آید زیرا چگونه می تواند پیروز شدن در جنگ، سبب آمرزش گناهان گذشته وآینده انسانی گردد ویک چنین تلازم شبیه گفتار گوینده ای می شود که در زبانها معروف است.

گنه کرد در بلخ آهنگری

به شوشتر زدند گردن مسگری

ولی هرگاه مقصود از آن «ذنبی» باشد که قریش او را به آن متهم می کردند به شرحی که هم اکنون یادآور می شویم، در این صورت رابطه میان این دو فعل روشن می گردد.

شکی نیست که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از نخستین لحظه دعوت خود، گام بر خلاف روش نیاکان آنان برداشت وراه وروش آنان وخدایان دروغین آنان را که پرستش می کردند، نکوهش نمود، وسرانجام آیین او مایه تفرقه ودو دستگی گشت، از این جهت وی در نظر آنان مجرم وخلافکار شمرده شد ــ لذا ــ سران قریش در دیدار خود با ابوطالب به عنوان شکایت چنین گفتند:

«إِنّ ابْنَ أَخيکَ قَدْ سَبَّ آلِهَتَنا وَ عابَ دينَنا وَ ضَلَّل آباءَنا فَإِمّا أَنْ تَکُفَّهُ عَنّا وَ إِمّا أَنْ تُخَلِّیَ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُ».(۱)

«برادر زاده تو به خدایان ما ناسزا گفته وآیین ما را به زشتی یاد کرده وافکار



---

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۲۶۵.

وعقاید ما را باطل، ونیاکان ما را گمراه قلمداد کرده است یا او را از این کار بازدار، ویا حمایت خود را از او بردار».

جرمهای او پیش از هجرت بر محور چنین مسائل دور می زند در حالی که جرم او از نظر قریش پس از هجرت شدیدتر شد زیرا او موجب برخوردهای نظامی ونبردهای خونین در بدر و اُحد واحزاب گردید ودر نتیجه گروهی از بزرگان قریش به خاک مذلّت افتادند وسرانجام قریش با قیاسهای باطل خود، او را مجرمتر دانسته وهرگز از گناه او چشم نپوشیده بودند.

در صلح حدیبیه که پیامبر (صلی الله علیه وآله)انعطاف ونرمش بسیار عظیمی از خود نشان داد آنان به عظمت روحی پیامبر (صلی الله علیه وآله) پی بردند وبسیاری از آنان فهمیدند که در محاسبات خود، دچار اشتباه شده بودند، آنگاه که جانبازی جوانان مسلمان را در بیابان حدیبیه از نزدیک مشاهده کردند، معنویت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و عظمت او در نظر آنان تجلی کرد، ودر سال بعد که پیامبر برای انجام عمره با گروهی از یاران خود به زیارت خانه خدا مشرف شد، مشرکان با انضباط اسلامی وشعارهای کوبنده و در عین حال روح بخش و تقیّد پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مفاد صلح نامه، کاملاً آشنا شدند ودر نتیجه از پیامبر چهره دیگری در قلوب آنان ترسیم گردید وانسان مجرم، به صورت یک انسان ملکوتی وارسته ومقیّد به اصول اخلاقی ومنادی صلح وصفا وخیرخواه انسانها تجلی کرد وهمگان به خاطر مشاهده این نوع از صفات نیک، وکردار پسندیده خاطرات تلخ گذشته را اعم از قبل از هجرت ویا پس از آن، فراموش کردند ولذا به صورت فردی ویا دسته جمعی به تدریج سرزمین شرک را ترک می گفتند وبه پیامبر (صلی الله علیه وآله)می پیوستند اسلام «خالد بن ولید» و«عمروعاص» وافراد دیگر پیش از فتح مکه از ثمرات صلح حدیبیه ویا فتح آن است.

خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر نمود تا تمام این بدانگاریها وزشت اندیشیهای قریش در باره رسول گرامی از میان برود ومخالفان با قیافه معصومانه وملکوتی او آشنا گردند و اگر این پیروزی نبود مخالفان بر عقیده خود نسبت به وی

باقی می ماندند.

این پیروزی نه تنها این نوع از جرمها وگناهان را برچید، وبر همه، پرده نسیان افکند، بلکه او را از یک رشته اتهامهایی مانند کاهن، ساحر ومفتری وکذّاب و شاعر و اقتباس کننده کتابهای پیشینیان، ومانند اینها کاملاً تبرئه کرد زیرا یک فرد کاهن ویا ساحر، نمی تواند چنین دولت عظیمی را در یثرب تشکیل دهد که شعاع قدرت آن تا قلب جزیره برسد وسراسر قبائل وساکنان شبه جزیره متوجه دین وآیین او گردند وهر روز، قلوب بیشتری را تسخیر کند.

اصولاً ـ یکی از سنن اجتماعی این است که اگر فردی مدعی مقام ومنصبی گردد ویا اصل و مکتبی را ارائه کند ویا مدعی اصلاح اجتماعی شود، روز نخست انواع ناسزاها و دشنام ها وبلکه تهمت ها به سوی او سرازیر می گردد ولی آنگاه که او به ادّعای خود عینیت بخشید وعملاً دارای مقام ومنصبی شد و اصل و مکتب خود را پیاده کرد واصلاح خود را به گونه ای ارائه داد، طبعاً چنین عینیّتی بر تمام آن همه اندیشه ها وذهنیات خاتمه می بخشد.

حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز از این اصل جدا نبود فتح وپیروزی چشمگیر پیامبر در حدیبیه ویا مکه جرم های خیالی قریش را پنهان ساخت، بلکه همه ناسزاگویی هایی که ممکن بود بدون پیروزی در ذهن عوام مؤثّر افتد، رخت بربست ودیگر در نظر مخالفان نه مجرم وگنه کار بود ونه کاهن و شاعر ویا ساحر وجادوگر، بلکه انسانی ملکوتی بود که با واقع بینی و درک واقعیتها و شناخت قوانین آفرینش و مصالح و مفاسد انسانها،از طریق وحی جهان عرب را به سعادت رهبری کرد.

## ۵ـ مقصود از متقدّم ومتأخّر چیست؟

در آیات سوره فتح هرچند حد زمانی این تقدّم وتأخّر بیان نشده ولی طبق بیان یاد شده می توان گفت مقصود حوادث مربوط به پیش از هجرت وپس از آن است وعلّت جداسازی این دو، از هم این است که گناهان پیش از هجرت از دایره لفظ

بیرون نبوده وفقط گناه وی همان تبلیغ اسلام و سرانجام تفرقه بوده است.در حالی که یکی از گناهان او پس از هجرت تشکیل حکومت قدرتمندی بود که توانست در پرتو یک ارتش منظم، قوای کفر را درهم بشکند وقهرمانان آنها را به خاک مذلّت بیفکند.وهرگز نمی توان گفت مقصود از گناهان متأخّر، گناهان پس از نزول این سوره است زیرا غفران موقعی اطلاق می گردد که طرف بالفعل گناهی داشته باشد وپس از فتح حدیبیه ویا مکه از نظر قریش پیامبر (صلی الله علیه وآله) مرتکب ذنبی نگشت که فتح، آن را بپوشاند.

با توجه به این مقدمات پنج گانه ، مفاد آیه آن چنان روشن می گردد که دیگر به توضیح زاید احتیاج نیست وکلید فهم مفاد آیه دو چیز است:

الف: مقصود از ذنب، ذنب الهی نیست، بلکه ذنبی است که قریش او را به آن متهم کرده بودند.

ب: هدف بودن مغفرت وپوشانیدن ذنوب در صورتی به نحو صحیح تجلی می کند که مقصود ذنب نِسبی وحاکم وداور آن قریش ودشمنان پیامبر باشد، نه ذنب الهی ومخالفت با تکالیف الزامی خداوند بزرگ.

گفتاری از امام هشتم(علیه السلام) : بیان یاد شده صورت گسترده از گفتار امام رضا(علیه السلام) است آنگاه که مأمون از حضرت مفاد آیه را سؤال کرد:

_ مأمون: ای فرزند پیامبر آیا از عقاید شما این نیست که پیامبران از گناه معصوم وپیراسته اند؟

_ امام(علیه السلام) :چرا.

_ مأمون: پس معنی گفتار خدا در باره پیامبر بزرگوارمان چیست؟ آنگاه که فرمود:(لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ)؟

_ امام(علیه السلام) : هیچ کس در نزد مشرکان مکه به اندازه پیامبر خدا ، جرم نداشت آنان سیصد وشصت بت را می پرستیدند آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وآله)آنان را به یکتا پرستی

دعوت کرد این کار بر آنان سخت گران آمد وهمگی گفتند:

(أَجَعَلَ الآلِهَهَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ* وَ انْطَلَقَ الْمَلأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیءٌ یُراد* ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الآخِرَهِ إِنْ هذا إِلاّ اخْتِلاقٌ)(ص/۵_۷).

«آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده این چیز عجیبی است بزرگان آنان (از محضر ابوطالب) بیرون آمدند وگفتند بروید در راه حفظ خدایان بردبار وبا استقامت باشید این چیزی است که خواسته شده است ما این سخن را در آخرین شریعت نیز نشنیده ایم (طبعاً از افسانه های پیشینیان است) این جز دروغ چیزی نیست».

آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مکه را فتح کرد و خداوند،پیامبر را با خطاب (إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً)مخاطب ساخت در این موقع گروهی از مشرکان مکه اسلام آوردند وبرخی دیگر مکه را ترک گفتند وگروه دیگر که به حالت شرک باقی ماندند، نتوانستند یکتاپرستی راانکار نمایند از این جهت گناه او نزد مردم مکه بخشوده وپوشیده شد.

_ مأمون: خدا خیرت دهد ای ابالحسن(۱).

### ۵_ عبوسی و روی گردانی از نابینا ؟

سؤال: آیاتی از آغاز سوره عبس حاکی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از فرد نابینایی روی برگردانیده وبه تبلیغ سران قریش پرداخت و وحی الهی بر توبیخ او فرود آمد; در این صورت سؤال می شود که این تبعیض در تبلیغ وآن عتاب چگونه با عصمت او سازگار است؟

پاسخ: بزرگ ترین دستاویز مخالفان عصمت پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه وآله)، پس از آیه سوره فتح، نخستین آیات از سوره عبس است.درآنجا پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) _ البته از



---

۱- [۱] طبرسی:احتجاج،ج۲، ص۴۳۳.

نظر مخالفـان عصـمت ـــ، به خاطر چهره درهم کشـیدن وروی گردانیـدن از فرد نابینا وتوجه به سـران شـرک، مورد عتاب قرار گرفت، عتابی که حاکی از انجام کار غیر صحیح ونادرست می باشد.

برای روشن شدن مقصود مستدل، وتوضیح مفاد آیات، نخست متون آیات مورد نظر را می آوریم آنگاه به تجزیه وتحلیل آنها می پردازیم.

(عَبَسَ وَ تَوَّلی* أَنْ جاءَهُ الأَعْمی* وَ ما یُدْریکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّی*أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری* أَمّا مَنِ اسْتَغْنی* فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی*وَما عَلَیْکَ أَلاّ یَزَّکّی* وَ أَمّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی* وَهُوَ یَخْشی*فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی) .

«چهره درهم کشـید، و روی برگردانـد، آنگـاه که نابینـا به سوی او آمـد، تو چه می دانی شایـد خویش راتزکیه کنـد، یا به یاد آورد ویادآوری او سود بخشـد، امّا آن کس که خود را بی نیاز از (هـدایت تو) پنداشـته، تو به او روی می آوری، بر تو چیزی نیست اگر خود را پاک نسازد، و امّا آن کس که به سوی تو آمـده وکوشـش می کند، و از (مخالفت خدا) می ترسد، تو از او اعراض می کنی».

برای توضیح مفاد آیات وپایه استواری استدلال مستدل ، نکاتی را یادآور می شویم.

۱ــ شأن نزول آیات: در باره شأن نزول آیات دو روایت داریم که یکی از آنها مورد توجه مستدل است.

الف: روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با عتبه بن ربیعه و ابوجهل بن هشام وعباس بن عبـدالمطلب واُبی واُمیه فرزنـدان خلف، آهسته سـخن می گفت وآنهـا را به خـدا دعوت می کرد تا آنها اسـلام آورنـد(واسـلام چنین افرادی که سـران قریش بودنـد، موجب گرایش افراد بیشتری به این آیین می شـد) در این موقع ناگهان عبـد اللّه بن مکتوم مسـلمان نابینا در حالی که از سـخن گفتن پیامبر با سـران قریش آگاه نبود، وارد شـد، وبا صـدای بلنـد به طور مکرر گفت:«یا رَسُولَ اللّهِ عَلِّمْنی مِمّا عَلَّمَکَ اللّهُ: ای پیامبر از آنچه که خدا

تو را آموخته است، به من بیاموز» درخواست مکرر او سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) را قطع کرد واین کار سبب شد که اثر ناخشنودی از کار عبد اللّه در چهره پیامبر (صلی الله علیه وآله)پدید آید، و از او روی برگرداند و به گفتگوی خود با آنان ادامه دهد در این حادثه این آیات فرود آمد از آن به بعد هر موقع پیامبر عبد اللّه را می دید، می گفت آفرین بر کسی که خدایم در باره او مرا عتاب کرده.(۱)

ب: دوّمین شأن نزول این است که:پیامبر (صلی الله علیه وآله)با مردی از خاندان «اُمیه» سخن می گفت، ناگهان عبد اللّه وارد شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)، آن نابینا را بر آن مرد اموی مقدّم داشت این امر سبب شد که آن مردِ اموی از دیدن او چهره درهم کشیده و از او اعراض کرد، خدا این حادثه را در این آیات نقل می کند.(۲)

۲ـ شأن نزول نخست: داوری میان این دو شأن نزول، کار آسانی نیست، زیرا هر یک، مرجّح ویا مرجّحاتی دارد که کار داوری را مشکل می سازد ودر هر حال شأن نزول نخست را دو چیز تأیید می کند:

الف: این شأن نزول را غالب مفسّران به عنوان شأن نزول منحصر، یا یکی از دو شأن نزول، نقل کرده اند وگرد آورنده شأن نزولها «واحدی نیشابوری» نیز آن را آورده وچیزی بر آن نیفزوده است.

ب: ظاهر خطابات ششگانه در آیات یاد شده با این، بیشتر وفق می دهد زیرا این آیات بسان شأن نزول نخست حاکی است که خود پیامبر (صلی الله علیه وآله)، چهره درهم کشید ورو گردانید و ـ لذا ـ خدا به او فرمود:(وَما یُدریکَ لعلّه یزَّکّی...) در حالی که بنابر شأن نزول دوّم، مبدأ این کارها یک فرد اموی بوده است در این صورت این سؤال پیش می آید که اگر دیگری مبدأ چنین کاری بوده است، پس چرا پیامبر مورد چنین خطابهای تند وحاد قرار گرفته است چرا خدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: (ما یُدریکَ



---

۱- [۱] اسباب النزول واحدی، ص ۲۵۲ و گروهی از مفسّران این شأن نزول را نقل کرده اند.
۲- [۲] تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج۳، و مجمع البیان، ص ۴۳۷; تنزیه الأنبیاء، ص۱۲۳.

لعلّه یزّکّی) ؟

جلال الدین مولوی _ که عنایت دارد که بسیاری از مسائل عرفانی خود را از کتاب وسنت، بگیرد _ دنبال شأن نزول نخست را گرفته ودر این مورد می گوید:

چونکه اعمی طالب حق آمده است *** بهر فقر او را نباید سینه خست

تو حریص بر رشاد مهتران *** تا بیاموزند علم از سروران

۳_ اشکالات شأن نزول نخست: این شأن نزول اشکالاتی دارد که نمی توان به آسانی از آن گذشت وما در این جا برخی از آنها را یادآور می شویم:

اوّلاً: هدف سوره نکوهش کسی است که هدایت متظاهران به غناء را بر هدایت افراد ناتوان ومستمند مقدّم می دارد، وبه اهل دنیا ولو یک بار توجه می نماید و از اهل آخرت روی برمی گرداند وبه طور مسلّم، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)در طول رسالت چنین نبوده، او بر هدایت همگان با خُلق وسیع خود علاقمند بود ویک چنین حالت تبعیض آمیز در او نبوده است مگر این که گفته شود یک چنین روی گردانی وادامه بحث با سران شرک تبعیض نبوده واشتغال به امر أهَم بوده است .

ثانیاً: قرآن پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) را با «خلق عظیم» توصیف می کند ومفاد آن با این شأن نزول وفق نمی دهد چنانکه می فرماید:

(وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم) (قلم/۴):«تو بر خوی عظیم ونیکو هستی».

مفسّران می گویند سوره قلم، دوّمین سوره ای است که پس از سوره«علق» نازل شده است وهمگی می دانیم که سوره «علق» نخستین سوره ای است که بر قلب مبارک او نازل گردیده است آیا صحیح است خدا در آغاز بعثت خلق وخوی پیامبر را ستایش کند، ولی بعداً او را به خاطر روی آوردن به متظاهر به غناء وروی گردانی از مستمند، نکوهش کند؟خلاصه، آن خلق عظیم با این رفتار سازگار نیست مگر این که گفته شود چهره درهم کشیدن آن هم یکبار به خاطر مصلحت، منافات با خلق

وملکه بزرگ اخلاق ندارد.

ثالثاً: شأن نزول نخست با موازین عادی سازگار نیست زیرا فرض کنیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مسجد الحرام یا در بازار ویا خانه، با آنان سخن می گفت، در این حالت ورود عبد اللّه با آن سر وصدار مشکلی ایجاد نمی کرد، زیرا کافی بود پیامبر (صلی الله علیه وآله) از او یک لحظه درخواست سکوت کند، آنگاه به سخنان خود با مشرکان ادامه دهد، بدیهی است با وجود یک چنین راه حلّ آسانی بعید است پیامبر چهره درهم کشد، و از او روی برگرداند وبه حالت ناخشنودی به سخنان خود ادامه دهد زیرا عبد اللّه مسلمان پاکدلی بود، وقتی متوجه می شد که پیامبر پیش از ورود او با دیگران سخن می گفت وآنان حقّ تقدّم دارند هرگز درخواست یک لحظه سکوت مایه ناراحتی او نمی گردید.

رابعاً: قرآن به هنگام دعوت خویشاوندان که در سومین سال هجرت تحقّق پذیرفت، به پیامبر چنین دسور می دهد: (وَأَنْذِرْعَشِيرَتَکَ الأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

(شعراء/۲۱۴): «خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده وبال وپرت را بر افراد با ایمان که از تو پیروی می کنند، بگستر».

ودر سوره حجر آیه ۸۸ که آن نیز از سوره های مکّی است فرمان می دهد که:

(وَاخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنِينَ) وباز در همین سوره آیه۹۴ دستور می دهد که (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکينَ) : «از مشرکان اعراض نما».

با این همه دستورهای مؤکّد که برخی ویا همه قطعاً قبل از سوره «عبس» نازل شده است چطور متصور است که پیامبر از مؤمنی چهره درهم کشد وبه کافری روی بیاورد، هرچند به خاطر جلب آنان به ایمان وتقویت اسلام باشد.

با توجه به این اشکالات نمی توان شأن نزول نخست را پذیرفت وعتابهای مؤکّد را متوجه به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)دانست هرچند قسمت اعظم این اشکالات در صورت

ثبوت شأن نزول قابل پاسخ می باشد.

جلال الدین مولوی شأن نزول یاد شده را پذیرفته وبا حال عارفانه شاخ وبرگی نیز بر آن افزوده آنجا که می گوید:

احمدا! نزد خدا این یک ضریر *** بهتر از صد قیصر است وصد وزیر

احمدا! اینجا ندارد مال سود *** سینه باید پر زعشق و درد و دود

اعمی روشندل آمد در مبند *** پند او را ده که حقّ اوست پند

شایسته رد، گفتار دیگری است که ناقلان روایت در این شأن نزول نقل کرده اند:

«وقالَ فی نفسه یَقُولُ هؤلاءِ الصَّنادیدُ إِنّما أَتْباعُهُ العَمْیانُ وَ العَبیدُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ وَ أَقْبَلَ عَلَی الْقَوم یُکَلِّمُهُمْ» «پیامبر در دل گفت بزرگان قریش خواهند گفت پیروان او کوران وبردگانند; از این جهت از او روی برگردانید ورو به آنان آورد وبا آنها سخن گفت».

اکنون باید پرسید این راوی چگونه از مکنون قلب پیامبر آگاه شد، آیا خود پیامبر این جمله را به او گفته یا او از پیش خود، چنین حدسی زد. گذشته از این، وضع پیروان او بر قریش چندان مخفی وپنهان نبود، تا پیامبر، از آشکار شدن وضع آنها ناراحت شود.

۴ـ بررسی شأن نزول دوّم: این شأن نزول بسان شأن نزول نخست خالی از اشکال نیست زیرا:

اوّلاً: نمی تواند توضیح دهنده تمام آیات دهگانه باشد، چون مفاد آن بیش از این نیست:وقتی آن مرد نابینا وارد شد آن مرد اموی از حضور او در جلسه پیامبر ناراحت شد و از فرد نابینا روی برگردانید و از او دوری جست.ولی این مقدار نمی تواند توضیح این آیات باشد:

( وَ ما یُدْریکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّی* أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفعَهُ الذِّکْری* أَمّا مَنِ اسْتَغْنی* فَأَنْتَ لَهُ

تَصَدّی* وَما عَلَيْكَ أَلاّ يَزَّكّی* وَ أَمّا مَنْ جاءَكَ يَسْعی* وَهُوَ يَخْشی*فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی) .

«چه می دانی شایداو تزکیه پذیرد، یا یادآوری او را سود بخشد، امّا آن کس که اظهار بی نیازی نموده، تو به او روی می آوری بر تو چیزی نیست اگر تزکیه نشود، امّا آن کس که نزد تو آمده، وکوشش می کند، در حالی که می ترسد، از او روی برمی گردانی».

شأن نزول دوم به خاطر اجمال وکوتاه گویی، نمی تواند مفاد این آیات را روشن کند، زیرا فرض این است که آن مرد نابینا به سوی آن مرد اموی نیامده بود و از او درخواست هدایت نکرده بود تا خدا در حقّ او بگوید:( وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّی* أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْری) وآن مرد اموی نیز به هدایت متظاهر به غنی نپرداخته بود تا خدا بفرماید:(أَمّا مَنِ اسْتَغْنی...) از این جهت این شأن نزول فقط می تواند دو آیه از آغاز آیات این سوره را روشن سازد وامّا مطالب دیگر مانند:امکان یادآوری فرد نابینا ویا عنایت به هدایت متظاهر به غنی، هرگز این شأن نزول آن هم به این اختصار قادر بر تفسیر آنها نیست.

ثانیاً: اگر مصدر این همه روی گردانی از اعمی وروی آوری به متظاهر به غنی آن فرد اموی است، پس چرا از آیه سوم به بعد شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته وچرا یک مرتبه از ضمایر غایب موجود در جمله (عَبَسَ وَ تَوَلّی* أَنْ جاءَهُ الأَعْمی)به ضمایر مخاطب در آیه (وَما يُدْرِيكَ...) انتقال یافت؟ _ مع الوصف _ هر دو اشکال قابل پاسخ می باشد.

در باره اشکال نخست باید گفت: شأن نزول به صورت ناقص نقل شده است احتمال دارد که واقعیت به گونه ای بوده که می توانست مفهوم همه آیات دهگانه را تفسیر کند و الاّ همان طور که گفته شد روی گردانی یک فرد اموی، نمی تواند مفسّر تمام آیات دهگانه باشد.

در باره اشکال دوّم می توان پاسخ روشنی گفت وآن اینکه: هرچند خطاب به

خطاب به ظاهر متعلق به پیامبر (صلی الله علیه وآله)است ولی مقصود از خطاب شخص دیگری است.

شکی نیست که قبل از نزول آیه فردی بود که با آمدن فرد اعمی چهره درهم کشیده وروی برگردانیده ومتوجه گفتگو با اغنیا شده بود به امید این که آنان را هدایت کند واما این فرد چه کسی بوده، هرگز قرآن انگشت روی او نمی گذارد وبا آوردن صیغه های «غایب» (عبس، تولی، جاءه» مطلب را کاملاً به صورت مبهم مطرح می کند ولی احتمال دارد مقصود فردی غیر از پیامبر باشد واما چرا در اثنای سخن از ضمایر غایب به ضمیر حاضر وخطاب، انتقال یافته، علّت آن این است که این نوع سخن گفتن از فنون بلاغت است، یعنی خطاب متوجه کسی گردد ولی مقصود از آن، فرد دیگری باشد ودر «علم معانی» این نوع سخن گفتن به صورت یک قاعده مطرح می باشد.(۱)

از این جهت احتمال دارد که مقصود از این خطابات، همان مردی باشد که دچار چنین لغزشی شد، هرچند ظاهر خطاب، متوجه شخص پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)است، به دیگر سخن این نوع خطابات از قبیل «إيّاك أعْني واسْمَعي يا جارَه» می باشد، و در زبان فارسی می گویند «به در می گوید تا دیوار بشنود» وکراراً یادآور شدیم که قسمتی از خطابهای قرآن به پیامبر از این مقوله است یعنی خطاب به پیامبر است ولی مقصود امّت ویا افراد خاصی می باشد.

۵ــ مقصود از خطاب ومخاطب خود پیامبر است: فرض کنید که شأن نزول نخست درست واستوار است ومقصود از این خطابات خود پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)است همان طور که طرفِ خطاب خود او است، ولی این خطاب گواه بر صدور ذنب وگناه از او نیست زیرا پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) با یک رشته محاسبات عقلانی که ایمان واسلام این چند نفر می تواند در گسترش اسلام کاملاً مفید وسودمند باشد وتوجه به



---

۱- [۱] «من قُصِدَ بِه الخِطابُ غَيرُ من القِيَ إليه الخطاب».

آن فرد نابینا سبب می شود که این افراد مجلس را ترک گویند و این نتیجه منتفی گردد، دست به چنین کاری زد و این کار در منطق عقلاء مطلوب است در حالی که در اخلاق اسلام راه وروش به گونه دیگر است وراه و روش در آن همان است که بعداً یادآور می شود، چنانکه می فرماید:

(کَلّا إِنَّها تَذْکِرَةٌ* فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ) :«چنین نیست ; قرآن وسیله یادآوری است، هرکس بخواهد آن را یاد می آورد».

این آیات بر فرض صحّت شأنِ نزول، نخست حاکی است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) پیوسته مورد توجه وحی الهی بوده نه تنها حرکات وسکنات او مورد بازخواست بوده حتی نگاهها وخطوط چهره او مورد عنایت خدا بوده است.

خدا با جمله (کَلّا إِنَّها تَذْکِرَةٌ) تفهیم کرد که کار قرآن نوسازی انسان از مسیر ضمیر وفطرت ویادآوری آنچه که در ساختمان وجود او از طریق قضای الهی نوشته شده است می باشد، و همه افراد در برابر آن یکسانند ونباید عنایت به گروه خاصی که در صدد تزکیه وآموزش وحی نیستند سبب شود که فرد مستمند وآماده هرچند به صورت موقت، از تزکیه و تذکر محروم گردد ودر هرحال چنین کاری با این محاسبه کار گناهی نیست.

این مطلب در صورتی روشن می گردد که توجه کنیم که طرف نابینا بود، وچهره درهم کشیدن و روی گرداندن یا عکس آن در نزد او یکسان بود وعلّت خطاب اموری بوده که در زیر یادآوری می شود.

۱ــ خواست، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را با بهره بیشتری از خوبیها ونیکیها آشنا سازد.

۲ــ خواست، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به عظمت شأن مؤمنِ هدایت یافته آگاه سازد وبه روشنی برساند که به دست آوردن دل مؤمن برای این که ایمان او استوار باشد از تحصیل دل مشرک به امید اینکه ایمان آورد، برتر است.

۳ــ خواست برساند سران قریش که خود را بی نیاز از هدایت الهی می دانند

ص : ۳۱۴

شایسته تذکر وتزکیه نیستند وپیامبر در باره آنان مسئولیتی ندارد:(وَ ما عَلَیْکَ أَلاّ یَزَّکّی* کَلاّ إِنَّها تَذْکِرَهٌ*فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ) .

نتیجه این که: شخصـی که مورد نظر قرآن است روشن نیست وبر فرض این که آیات ناظر بر پیامبر (صـلی الله علیه وآله)باشـد، چهره درهم کشـیدن و روی گردانی از نابینـا به خـاطر هـدایت گروهی که فکر می کرد که هـدایت آنان مایه گسترش اسـلام است، حرام نیست هرچند شایسته مقام نبوت این بود که ندای نابینا را لبیک بگوید و سران شرک را رها سازد.

***

ص : ۳۱۵

## ۳۷- پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله)

### آیات موضوع

۱ـ(ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَد مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللّهِوَ خاتَم النَّبِیّینَ وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْء عَلِیماً) (احزاب/۴۰).

۲ــ (تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذِیراً) .(فرقان/۱)

۳ــ (إِنَّ الّذینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ* لایَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ ولا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیم حَمید) (فصلت/۴۱و۴۲).

۴ــ (وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرانُ لأُنْذِرَکُمْ بِهِ ومَنْ بَلَغَ)(انعام/۱۹).

۵ــ (وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کافَّةً لِلنّاسِ بَشیراً وَ نَذِیراًوَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ) (سباء/۲۸).

### ترجمه آیات

۱ــ «محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و ختم کننده پیامبران است وخدا به همه چیز دانا است».

۲ــ «بزرگ است خدایی که «فرقان» (قرآن) را بر بنده خویش نازل کرد، تا بیم رسان جهانیان باشد».

ص : ۳۱۶

۳ــ «کسانی را که موقع نزول آن به انکـار آن برخاسـتند، مجـازات خواهیم کرد، به راستی قرآن کتـابی ارجمنـد وعزیز است، باطل هرگز به آن راه ندارد نه از پیش و نه از پشت سرش، واین کتاب از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است».

۴ــ «بگو این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر که را قرآن به او می رسد به وسیله این قرآن بیم دهم و انذار کنم».

۵ــ «وما تو را به عنوان بشارت دهنده و بیم رسان برای همه مردم فرستادیم ولی بیشتر مردم نادانند».

## تفسیر آیات

### اشاره

کمتر مسئله ای از نظر بداهت و روشنی به پایه مسئله «خاتمیت» می رسد و این که پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)، خـاتم پیـامبران و آیین او خـاتم شـرایع وآیینهـا و کتـاب او آخرین کتـاب سـماوی است و این که بـا درگـذشت او، باب وحی وتشریع به روی امّت بسته شـد وپس از او نه پیامبری خواهـد آمـد و نه تشریعی انجام خواهد گرفت ونه بر کسـی وحی فرود خواهد آمد.

این حقیقت در قرآن مجید، در احادیث متواتر اسـلامی و خطب وسـخنان بزرگان و سـروده شعرا وارد شده تا آنجا که یکی از القـاب آن حضـرت «خـاتم النبیین» می باشـد و در آن جز یـک حزب سیاسـی به نـام بهـائیت ــ که به رنـگ دین فعالیت تفرقه افکنی خود را آغاز کرده ــ کسـی شک نکرد و پس از فاصـله انـدکی در هنـد (موزه مذاهب) حزب سیاسـی دیگری (قادیانی هـا) که وابسـتگی آنهـا به دولت اسـتعماری انگلیس کاملاً معلوم است تخم شک وتردیـد را در اذهان مردم ساده لوح آن قاره افشاند وبه تأویل وتفسیر بس ناروای آیات پرداخت.

هـدف در این بحث، پاسـخ گویی به شـبهات و یا پرسشـهای خاتمیت نیست، بلکه مقصود، از ارائه نظر قرآن در این باره است ودر این مورد فقط بعضی از آیات را

که وضوح بیشتری دارند وارد بحث می کنیم.(۱)

## آیه نخست از آیات خاتمیت

(ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَد مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللّهِوَ خاتَمَ النَّبِیّینَ وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْء عَلِیماً) (احزاب/۴۰).

«محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و ختم کننده پیامبران است وخدا به همه چیز دانا است».

توضیح: از رسمها وسنّتهای غلط زمان جاهلیت این بود که پسر خوانده خود را به منزله فرزند حقیقی خود می دانستند وبا او بسان فرزندان واقعی خود رفتار می کردند، مثلاً اگر پسر خوانده ای همسر خود را طلاق می داد به خود اجازه نمی دادند که با همسر او ازدواج کنند. اسلام برای کوبیدن این نوع سنتهای غلط، پیامبر را مأمور کرد که با زینب، همسر زید (که پسر خوانده آن حضرت بود وهمسر خود را طلاق داده بود) ازدواج کند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) با زینب ازدواج کرد. این ازدواج در میان مردمی که به خدا ورسول او ایمان راستین نداشتند وبه این عادات ورسوم خود به شدّت گرفتار بودند جنجالی برپا کرد، به طوری که می گفتند که چرا پیامبر با همسر سابق پسر خوانده خود ازدواج کرد؟

خداوند برای کوبیدن این افکار، در آیه مذکور چنین می فرماید:

«محمّد پدر هیچ یک از مردان شما که از نسل او نیستند، نیست وزید هم



---

۱- [۱] در گذشته بحث بس گسترده ای درباره «خاتمیت» در سلسله بحثهای «مفاهیم القرآن» که تفسیر موضوعی است به زبان عربی بر قرآن، انجام گرفته و این بخش به صورت مستقل به وسیله دوست عزیز جناب آقای استادی به پارسی برگردانیده شده و کراراً چاپ شده است از این جهت در متن ــ با اقتباس از ترجمه مذکور ــ به فشرده گویی پرداختیم.

یکی از آنان است از این لحاظ ازدواج با همسر سابق زید برای او اشکالی ندارد، آری او پیامبر وفرستاده خدا است وپیوسته از اوامر خدا پیروی می کند واین ازدواج هم به فرمان خدا بوده است؛ آری او پدر شما نیست، بلکه خاتم پیامبران وآخرین پیامبر الهی است که باب نبوت وپیامبری به وسیله او ختم شده وپس از او پیامبر دیگر و شریعت دیگری نخواهد آمد و شریعت وپیامبری او تا روز قیامت باقی خواهد ماند».

لفظ «خاتم» در «خاتم النبیین»

لفظ «خاتم»را در آیه به چند صورت می توان خواند، ولی اختلاف در تلفظ آن، کوچکترین اثری در مفاد ومعنی آن پدید نمی آورد، اینک احتمال های مختلف آن:

۱ـ «خاتِم» بر وزن حافظ که به صورت اسم فاعل است، ومفاد آن ختم کننده است.

۲ـ «خاتَم» به فتح تا، بر وزن عالَم (جهان) ومعنای آن آخر وآخرین است.

۳ـ «خاتَم» به همان صورت دوّم، ولی به معنای چیزی که با آن اسناد و نامه ها را مهر می کردند.

۴ـ «خاتَمَ» به فتح تا و میم بر وزن ضارَبَ (فعل ماضی باب مضاربه» یعنی کسی که باب بعثت پیامبران الهی را ختم کرد.

خلاصه این که لفظ خاتم را به هرنحو بخوانیم، معنای آیه این است که محمّد (صلی الله علیه وآله) آخرین پیامبر الهی است وپیامبری ونبوّت با آمدن او ختم شده و پس از او پیامبر وکتاب وشریعت ودین دیگری نخواهد آمد.

در طول ۱۴ قرن که از آغاز اسلام می گذرد، در تمام کتابهای لغت وتفسیر لغت خاتم وخاتم النبیین به همین معنا که بیان شد، تفسیر شده، وهیچ کس در معنای آن اختلاف نکرده است، برای اطمینان بیشتر می توانید به تفاسیر قرآن مجید

ونیز به کتب لغت و فرهنگ های عربی مراجعه کنید.

ما از باب نمونه گفتار چند نفر از آنان را در اینجا می آوریم وپیش از نقل گفتار دانشمندان، بهتر است که ابتدا به خود قرآن مجید ومواردی که در آن ماده «خ ت م» استعمال شده است ، مراجعه کنیم و از خود قرآن برای دریافت معنای «خاتم النبیین» استمداد واستفاده کنیم.

در قرآن این لفظ در آیات زیر وارد شده است:

۱ـ (یُسْقَوْنَ مِنْ رَحیق مَخْتُوم) (مطفّفین/۲۵).

«از شرابی خالص ومُهر خورده ، نوشانده می شوند(که نشانه خالص بودن آن این است که سرشیشه وظرف آن مهر شده است)».

۲ـ (خِتامُهُ مِسْکٌ) (مطففین/۲۶).

«مُهر آن، از مشک است (به طوری که هنگام آشامیدن آن، آخرین چیزی که درک می شود بوی مشک است)».

۳ـ (اَلْیَومَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ)(یس/۶۵).

«آن روز (روز قیامت) دهانهای آنان را مهر می کنیم و دستهای ایشان با ما صحبت می کنند وبه اعمال آنان گواهی می دهند».

۴ـ (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَویهُ وَ أَضَلَّهُ اللّهُ عَلی عِلْم وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ و قَلْبِهِ و ـجَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً)(جاثیه/۲۳).

«آیا کسی را که خدای خود را هوس خویش قرار داده و از روی علم، گمراهی را اختیار کرده خدا بر گوش ودل او مهر نهاده وبر چشم او پرده ای قرار داده است، دیده ای؟».

۵ـ (خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ) (بقره/۷).

«خدا بر دلها وبر گوشهای آنان مهر زده وبر چشمهای آنان پرده است».

هنگامی که عناد وتعصب شخص کافر به درجه ای رسید که از ایمان وبازگشت او به سوی خدا نومیدی حاصل شد، در این موقع خداوند بر دل وقلب او مهر می زند، همچنان که ما، در شیشه ها را مهر وموم می کنیم! در این صورت دل وقلب آنها مانند ظرف مهر شده ای می شود که هیچ منفذی نداشته باشد، نه ایمان داخل آن می شود ونه کفر از آن خارج می گردد.

چنانکه ملاحظه می فرمایید: «ختم» در این آیه کنایه از خاتمه پیدا کردن کار است، یعنی کفر والحاد وتاریکی روح آنان به درجه ای می رسد که جای امید برای تأثیر نور حق وکلمات الهی در آنها باقی نمی ماند، همانطور که مهر کردن نامه علامت آن است که نویسنده همه مقصود خود را نوشته وچیز دیگری باقی نمانده است.

بنابراین معنای ختم نبوت این است که موضوع نبوت به مرتبه نهایی رسیده و به وسیله پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)باب نبوت وپیامبری مهر شده وبه روی هیچ کس تا دامنه قیامت باز نخواهد شد.

### گفتار دانشمندان در معنای خاتم

۱ــ «ابن فارس» که یکی از بزرگترین دانشمندان علم لغت است می نویسد:معنای اصلی ختم به آخر رسیدن است، در زبان عربی می گویند:«خَتَمْتُ الْعَمَلَ» یعنی کار را به آخر رساندم، وهمچنین می گویند:«خَتَمَ القارِئُ السُورَه» یعنی قاری قرآن، سوره را به پایان رسانید وتا آخر آن را خواند، و از همین باب است ختم به معنای مهر کردن، زیرا آخرین مرحله حفظ بعضی از اشیاء این طور است که درب ظرف وشیشه را مهروموم می کنند.

«خاتم»ــ به فتح وکسر تا ــ هم از همین باب است، زیرا مرسوم است که به

وسیله خاتم یعنی «مهر» یا «انگشتری» نامه ها ونوشته ها را ختم می کنند ومهر کردن نامه حاکی از آن است که نامه به پایان رسیده است.

وپیامبر ما را «خاتم الأنبیا» می گویند چون آخرین پیامبر الهی است و«ختامه مسک» که در قرآن مجید آمده است یعنی آخرین چیزی که از آشامیدن آن شراب درک می کنند، بوی مشک است.(۱)

۲ــ «ابوالبقاء عبکری» دانشمند معروف در ذیل آیه (وَ لکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّين) می نویسد:«خاتم ــ به فتح تا ــ یا فعل ماضی از باب مفاعله است یعنی محمّد (صلی الله علیه وآله)پیامبران الهی را ختم کرد.ویا مصدر است که بنابر این «خاتم النبیین» به معنای ختم کننده پیامبران خواهد بود زیرا مصدر در این قبیل موارد به معنای اسم فاعل است».

ویا آن طور که دیگر دانشمندان گفته اند: خاتم ــ به فتح تاــ اسم است به معنای آخر و آخرین ویا آن طور که بعضی دیگر گفته اند به معنای اسم مفعول است خاتم النبیین یعنی «مَخْتُومٌ بِهِ النَّبِيُونَ» یعنی پیامبران الهی به وسیله پیامبر اسلام مهر وختم شده اند.

این چهار احتمال در صورتی است که خاتم به فتح تاء قرائت شود.

واگر به کسر تا قرائت شود ــ چنانکه شش نفر از «قراء سبعه» این طور قرائت کرده اندــ نیز به معنای آخر وآخرین است.

خلاصه بنابر هر یک از این پنج احتمال، معنای آیه این است که محمّد (صلی الله علیه وآله) آخرین پیامبر الهی است وپس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.(۲)

۳ــ «فیروز آبادی» در فرهنگ خود می نویسد:



---

۱- [۱] المقاییس/ماده خ ت م.

۲- [۲] التبیان فی اعراب القرآن، ج۲، ص ۱۰۰.

ختم به معنای مهر کردن است و در زبان عربی می گویند: «خَتَمَ عَلی قَلْبِهِ» یعنی قلب و دل او را جوری کرد که چیزی نفهمد و روحیات بد او از او خارج نشود(مثل ظرف مهر کرده ای که نه چیزی از آن خارج می شود ونه چیزی داخل می شود) وباز می گویند:«خَتَم الشیءَ» یعنی به آخر آن چیز رسید.

و «خِتام» بر وزن کتاب به گِلی گفته می شود که به وسیله آن درهای ظرف و شیشه را مهر می کنند و «خاتم»به آن چیزی گفته می شود که روی آن گِل زده می شود وبه معنای «انگشتری» هم آمده است.(۱)

در زمانهای سابق بیشتر افراد نام خود را روی انگشتری نقش می کردند وهمان انگشتری، مهر آنها بود که به وسیله آن نامه ها ونوشته های خود را مهر می کردند پس «خاتم» به معنای انگشتری هم، از همان ریشه «ختم» به معنی مهر کردن وبه آخر رسانیدن گرفته شده است.

۴ـ «جوهری»در لغتنامه خود می نویسد:

ختم به معنای رسیدن به آخر و «اِخْتَتَمَ» در مقابل «اِفْتَتَحَ» است؛ یعنی افتتاح به معنای شروع کردن وآغاز کردن وبازکردن واختتام به معنی به پایان رساندن وتمام کردن وبه آخر رسیدن است و «خاتم» به کسر تا وبه فتح تا هر دو به یک معنا است و «خاتَمُ الشَیْءِ» یعنی آخر آن چیز و «خاتَمُ الأَنْبِیاءَ» از القاب رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)است.(۲)

۵ـ «ابن منظور» در لغتنامه بزرگ خود می نویسد:

«ختام القوم» یعنی آخرین فرد قوم وخاتم از نامهای رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است وخاتم النبیین در آیه (وَ لکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَ خاتم النّبیین)به معنای آخرین پیامبر



---

۱- [۱] قاموس اللغه: ج۴، ص۱۰۲.

۲- [۲] مختار الصحاح، ص ۱۳۰.

است ویکی از نامهای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)«عاقب» است وآن نیز به معنای آخرین پیامبر است.(۱)

۶ـ ابومحمّد دمیری در منظومه خود چنین می گوید:

وَالْخاتِمُ الْفاعلُ قُلْ بِالْکَسْرِ *** وَ ما بِهِ یُخْتَمُ فتحاً یَجری

یعنی خاتم به کسر تاء به معنای ختم کننده، وبه فتح تاء به معنای مهری است که به وسیله آن نامه و چیزهای دیگر را مهر می کنند.(۲)

۷ـ بیضاوی مفسر معروف می نویسد:

خاتم النبیین یعنی آخرین پیامبری که پیامبران الهی را ختم کرد وبه پایان رسانید و اگر طبق قرائت عاصم به فتح تا بخوانیم، یعنی پیامبری که به وسیله او سلسله پیامبران الهی ختم شدند وبه پایان رسیدند (همانطور که نامه هنگامی که به پایان می رسد ختم ومهر می شود).(۳)

۸ـ «راغب اصفهانی» در فرهنگ پر ارج خود «مفردات» می نویسد:

در زبان عربی می گویند: «خَتَمْتُ الْقُرآنَ» یعنی قرآن را به آخر رسانیدم وتا پایان آن خواندم، وبه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)«خاتم النبیین» گفته می شود به جهت این که آن حضرت، نبوت را ختم کرد یعنی با آمدن خود رشته نبوت را به آخر رسانید.(۴)

۹ـ در تفسیر جلالین می نویسد:

خاتم ـ به فتح تا ـ به معنای وسیله ختم است یعنی چیزی که با آن نامه وچیزهای دیگر را مهر می کنند ومعنای جمله «خاتم النبیین» این می شود: پیامبران الهی به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ختم شدند.(۵)



---

۱- [۱] لسان العرب، ج۱۵، ص۵۵.

۲- [۲] التیسیر فی علوم القرآن، ص۹۰.

۳- [۳] أنوار التنزیل، ص۳۴۲.

۴- [۴] مفردات راغب، ص۱۴۲.

۵- [۵] تفسیر جلالین ذیل همین آیه.

۱۰_ «ابن خلدون» فیلسوف ومورخ مشهور در «مقدمه» می نویسد:

امّا مهر کردن نامه ها وسندها میان زمامداران پیش از اسلام وبعد از اسلام مرسوم و معروف بوده است وبخاری ومسلم در صحیح خود نقل کرده اند که :هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خواست نامه ای برای زمامدار روم بنویسد یاران آن حضرت یادآوری نمودند که زمامداران، نامه ای را که مهر نشده باشد، قبول نمی کنند، حضرت دستور داد انگشتری از نقره ساختند وروی آن نقش نمودند «محمّد رسول اللّه» و از آن پس آن حضرت نامه های خود را با آن انگشتری مهر می کرد.

سپس ابن خلدون می افزاید:

«در زبان عربی می گویند:«خَتَمْتُ الأَمْرَ» یعنی به آخر آن رسیدم ونیز می گویند «خَتَمْتُ الْقُرآنَ» یعنی قرآن را تا آخر آن خواندم و«خاتم النبیین» یعنی آخرین پیامبر.

ونیز اضافه می کند که: مهر کردن نامه به وسیله خاتم وانگشتری، علامت تمام شدن نامه وبه پایان رسیدن مقصود نویسنده وصحیح بودن نوشته ونامه است و اگر نامه یا نوشته و سندی مهر نداشته باشد ناتمام است واعتبار نخواهد داشت».(۱)

از این اتّفاق نظر میان فرهنگ نویسان زبان عربی استفاده می شود که واژه «خت م» یک معنا بیشتر ندارد و آن معنا «رسیدن به آخر» است وخاتم به کسر تا به معنای ختم کننده و آخر و آخرین است، وبه فتح تا یا فعل ماضی است به معنای «ختم کرد وبه آخر رسانید» ویا اسم است به معنای آخرین ویا به معنای مهر وانگشتری که نامه را به آن ختم ومهر می کنند تا علامت به پایان رسیدن نامه باشد وهمه این مفاهیم به همان ریشه برمی گردد ودر تمام استعمالات همان معنای به آخر رسیدن مقصود است.



---

۱- [۱] مقدمه ابن خلدون، ص ۲۶۴_ ۲۶۵.

وآنچه در بعضی از کتابهای لغت آمده است که خاتم به معنای انگشتری است باز با ریشه لغوی آن تناسب کامل دارد، ومعنای جداگانه ای نیست تا کسی خیال کند که یکی از معانی «خاتم» انگشتری است زیرا همانطور که گفته شد در دورانهای قبل چنین مرسوم بوده است که با انگشتری که نام صاحبش بر آن نقش شده بود نامه ها ونوشته ها وسندها را مهر می کردند ودر حقیقت انگشتری آنها مهرشان بود همان طور که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)هم انگشتری داشتند که مهر ایشان بود ونامه های خود را با آن مهر می کردند».(۱)

در «قاموس اللّغه» آمده است:«الخاتَم ما یُوضَعُ عَلی الطّینَهِ وَ حُلِیّ الإِصْبَع»(۲) ولی منظور صاحب قاموس این است که بگوید خاتم به معنای انگشتری هم آمده است وجمله «حلی الاصبع» را به جای انگشتری به کار برده است نه این که بخواهد بگوید خاتم به معنای «زینت» آمده است واینکه بعضی از «مبلغین» بهایی گفته اند «خاتم» در لغت به معنای «زینت» آمده است، وبه کلام صاحب قاموس استدلال کرده اند، دلیل بر بی اطلاعی ومغالطه کاری آنان است والّا هیچ شخص با انصافی نمی تواند بااستناد به این عبارت قاموس بگوید صاحب قاموس گفته است: خاتم به معنای زینت آمده است.

### گواه دوّم از قرآن بر خاتمیت

(تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذِیراً) .(فرقان/۱)

«بزرگ است خدایی که "فرقان"(قرآن) را بر بنده خویش نازل کرد، تا بیم رسان جهانیان باشد».

این آیه آشکارا می رساند که هدف از نازل شدن قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) این است که

ص : ۳۲۶

---

۱- [۱] الطبقات الکبری، ج۱، قسم دوّم، ص ۱۶۱_ ۱۶۰.
۲- [۲] قاموس اللّغه، ج۴، ص ۱۰۲.

قرآن یا خود پیامبر ، نذیر وبیم رسان همه مردم از روز نزول قرآن تا روز قیامت باشد.

راغب اصفهانی در فرهنگ خود بحث گسترده ای درباره لفظ «عالم» نموده است وپس از برررسی های زیاد می گوید: مجموع جهان آفرینش را «عالم» می گویند، وعلّت اینکه این لفظ به صورت جمع در آمده است، این است که هرنوعی از انواع جهان برای خود «عالمی است چنانکه می گویند:عالم خاک، عالم انسان، عالم حیوان.

وامّا جهت اینکه به صورتی جمع بسته شده است که معمولاً الفاظی را به آن صورت جمع می بندند که مفرد آن فقط بر عاقل گفته می شود، این است که عالم انسان جزء این عالم ها است وچون انسان از «ذوی العقول» است، از باب غلبه عاقل بر غیر عاقل، جمعی که مناسب با انسان است آورده اند.

بعضی گفته اند علّت چنین جمع بستن این است که منظور از «عالمین» فقط فرشتگان وجن وانس می باشد و این هر سه از «ذوی العقول» هستند از این جهت به صورتی جمع بسته شده است که «ذوی العقول» را به آن صورت جمع می بندد.

امام صادق (علیه السلام) فرموده است که منظور از «عالمین» انسانها هستند وخداوند هرانسانی را عالمی جدا به حساب آورده است و نیز آن حضرت فرموده است:عالم دو عالم است، عالم بزرگ که منظور جهان خلقت است وعالم کوچک که منظور انسان است زیرا نقشه خلقت انسان با نقشه خلقت جهان شباهت دارد.(۱)



---

۱- [۱] مفردات راغب، ص ۳۴۵ _ گفتار امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: مقصود از «عالمین» «انسانها» است آیاتی از قرآن آن را تأیید می کند مانند: (أَوَ لَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعالَمینَ) (حجر/۷۰) مردم به لوط گفتند: آیا ما تو را از حمایت کردن «انسانها» نهی نکردیم؟

زمخشری در ذیل آیه (اَلْحَمْدُللّهِ رَبِّ الْعالَمینَ)می نویسد:

منظور از عالم، فرشتگان وجن وانس می باشد وبعضی گفته اند که منظور همه مخلوقات خدا است که به وسیله آن، علم به وجود آفریدگار جهان حاصل می شود و این که به صورت جمع گفته شده است برای این است که همه افراد آن را شامل گردد.(۱)

نتیجه این که خواه «عالمین» در آیات دیگر قرآن مجید به معنای انسانها باشد یا به معنای انسانها وجن ها وفرشتگان یا به معنای همه جهان خلقت، در آیه مورد بحث حتماً منظور، انسانها ومطلق صاحبان عقل می باشد، البته صاحبان عقلهایی که مکلَّف باشند یعنی از طرف خدا موظف باشند که از روی اختیار کارهایی را انجام بدهند.

زیرا کلمه «نذیر» که در آیه مورد بحث وجود دارد بزرگترین دلیل بر این است که منظور از «عالمین» در این آیه کسانی هستند که قابل بیم وانذار باشند وآنها فقط صاحبان عقل و کسانی که به تکالیف الهی مکلّف هستند، می باشند.

بنابراین ، از این آیه به خوبی استفاده می شود که رسالت وانذار قرآن وپیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)مربوط به همه زمانها وهمه مردم است واختصاص به زمان و مردمی معیّن ندارد، زیرا آیه به طور مطلق وبدون قید وشرط می گوید: قرآن یا پیامبر را برای این فرستادیم تا نذیر وبیم دهنده همه انسانها باشد، هرگز آن را به زمان ومکان خاصی محدود نساخته است.

پاسخ به یک سؤال:ممکن است گفته شود که چون در برخی از آیات ونیز در استعمالات عرب کلمه «عالمین» به معنای «جمعیت زیادی از انسانها»به کار می رود، پس به طور جزم و قطع نمی توان گفت منظور از «عالمین» در آیه مورد بحث، همه جهانیان می باشد زیرا احتمال دارد در آیه هم منظور همان «جمعیت زیاد» باشد یعنی خدای متعال قرآن را فرستاد تا بیم دهنده جمعیتهای زیادی باشد



---

۱- [۱] تفسیر کشّاف، ج۱، ص ۱۱.

واین غیر آن است که بگوییم بیم دهنده مردم تا روز رستاخیز باشد!

پاسخ این گفتار این است که «عالمین» در عرف عرب واصطلاح قرآن مجید در سه معنا استعمال می شود:

۱_ تمام مخلوقات خدا، مانند:

(قالَ فِرْعَونُ وَ ما رَبُّ الْعالَمینَ* قالَ رَبُّ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ و ما بَیْنَهُما إنْ کُنْتُمْ مُوقِنینَ) (شعراء/۲۴_ ۲۳) .

«فرعون گفت:پروردگار «عالمین» کیست؟موسی جواب داد: پروردگار آسمانها و زمین و هرآنچه ما بین زمین و آسمان است اگر اهل یقین هستید».

۲_ «مخلوقاتی که دارای عقل وشعور هستند یعنی فرشته وانسان و جن مانند: (وَ مَا اللّهُ یُریدُ ظُلْماً لِلْعالَمینَ) (آل عمران/۱۰۸): «خدا برای جهانیان ستمی نمی خواهد».

۳_ انسانها،مانند: (أَتَأْتُونَ الذُّکْرانَ مِنَ الْعالَمینَ)(شعراء/۱۶۵): «چرا شما از انسانها به مردها رو می کنید( واز سنّت طبیعی و مشروع که ازدواج با زنها است، استفاده نمی کنید؟)».

بنابر این اگر «عالمین» در غیر این سه معنا یعنی به معنای جمعیت زیاد استعمال شود، احتیاج به قرینه دارد چون در آیه مورد بحث قرینه ای وجود ندارد احتمال این که منظور از عالمین جمعیت زیادی از انسانهاباشد، بی جهت خواهد بود.

زمخشری در ذیل آیه (یا بَنی إِسْرائیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الّتی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ و انّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمینَ) (۱) می گوید: عالمین به معنای جمعیت زیاد است.

گفتار زمخشری از جهاتی درست نیست زیرا اوّلاً: با گفتار ابن عباس که



---

۱- [۱] «ای فرزند اسرائیل! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و شما را بر مردم زمان خود برتری دادم، به یاد آرید» (بقره/۴۷).

می گوید: مراد از عالمین در این آیه همه ا نسانهای موجود در آن عصر بوده اند، موافق نیست.

ثانیاً: اگر گفتار زمخشری ویا نظر ابن عباس را در آیه فوق بپذیریم، به قرینه آیه دیگری است که می گوید: امّت اسلامی بر همه امّتها فضیلت وبرتری دارند.

(کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ) (آل عمران/۱۱۰).

«شما بهترین امّتها هستید که برای این مردم نمودار شده اید در حالی که مردم را به نیکی وا می دارید و از بدی و زشتی باز می دارید وبه خدا ایمان دارید».

از این آیه استفاده می شود که امّت اسلامی بر همه امّتها برتری دارند، این آیه قرینه می شود که بنی اسرائیل بر مردم زمان خود یا بر انبوهی ازمردم، فضیلت و برتری داشته اند نه بر همه مردم جهان تا روز قیامت که شامل امّت اسلامی هم بشود.

شبیه آیه مورد بحث آیه دیگری است در سوره آل عمران که در باره حضرت مریم می گوید:(إِنَّ اللّهَ اصْطَفیکِ وَ طَهَّرَکِ وَاصْطَفیکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ) (آل عمران/۴۲).

«ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک گردانیده و بر زنان زمانه خود برتری داده است».

در تفسیر این آیه گفته اند منظور برتری مریم بر زنان زمان خود می باشد، به دلیل اینکه در روایات زیادی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)نقل شده است که فاطمه زهرا بر همه زنان جهان برتری دارد مانند:

عایشه می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در روزهای آخر عمر خویش به فاطمه زهرا(علیها السلام) گفت: آیا نمی خواهی (راضی نیستی) که سیده و سرور همه زنهای با ایمان باشی؟(۱)



---

۱- [۱] الطبقات الکبری، ج۸، ص ۱۷، التاج، ج۳، ص ۳۵۵.

علامّه مجلسی روایات این باب را در بحار الأنوار نقل کرده است[(۱)] علاقمندان می توانند به آنجا مراجعه کنند.

خلاصه اگر در این دو آیه، از «عالمین» انبوهی از انسانها اراده شـده است نه همه انسانها، به خاطر قرینه خارجی و دلیل دیگری است که این معنـا را اثبـات می کنـد واگر قرینه و دلیـل دیگری نبود، معنـای «عالمین» در این دو آیه هم، همان جهانیان و همه انسانهـا است و چون ، چنین در آیه مورد بحث قرینه ای وجود نـدارد بایـد گفت مقصود همان معنای اوّلی و ظاهری آن اسـت یعنی معنای آیه این است: بزرگ است خـدایی که قرآن را بر پیامبرش نازل کرد تا به وسـیله قرآن همه انسانها را انـذار نمایـد، در این صورت رسالت و پیامبری او برای همه انسانها تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

### گواه سوم قرآن، برای خاتمیت

(إِنَّ الّـذینَ کَفَرُوا بِالـذِّکْرِ لَمّـا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتـابٌ عَزیزٌ* لایَأْتیهِ الْباطِـلُ مِنْ بَیْنِ یَـدَیْهِ و لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیم حَمیـد) (فصلت/۴۱و۴۲).

«کسانی را که موقع نزول قرآن به انکار آن برخاسـتند، مجازات خواهیم کرد، به راستی قرآن کتابی ارجمند وعزیز است، باطل هرگز به آن راه ندارد نه از پیش و نه از پشت سرش، واین کتاب از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است».

در این آیه شریفه مقصود از «ذکر» قرآن است به دلیل آیاتی که ذیلاً نقل می شود:

(إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) (حجر/۹).

«ما قرآن را نازل ساختیم و ما حافظ ونگهدار آن هستیم».

ص : ۳۳۱

---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۴۳، ص ۳۶.

(وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ)(حجر/۶).

«به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گفتند: ای کسی که قرآن به او نازل شده است تو مجنون هستی».amp;

(وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ) (نحل/۴۴).

«ما قرآن را به تو نازل ساختیم تا برای مردم آنچه را که برای ایشان نازل شده است بیان کنی شاید اندیشه کنند».

در تمام این آیات مقصود از «ذِکْر» قرآن مجید است وضمیر «لا یأتیه» به «ذِکر» بر می گردد. وبنابر این معنای آیه این می شود: قرآن کتابی است که به هیچ وجه، باطل به آن راه ندارد.

### نفوذ باطل به قرآن به چند صورت متصوّر است:

۱ــ تحریف آیات قرآن.

۲ــ احکام آن به وسیله کتاب دیگر نسخ وباطل شود.

۳ــ جریان هایی که قرآن خبر داده است مطابق با واقع نباشد وبطلان آن برای مردم روشن شود.

از آیه به طور روشن استفاده می شود که هیچ کدام از اینها به قرآن مجید راه ندارد و این کتاب بر اثر حقانیت پیوسته تا روز رستاخیز حجّت می باشد.

و نیز همین معنا از آیه (إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) (۱) استفاده می شود.



---

۱- [۱] ما قرآن را نازل ساختیم و آن را تا روز قیامت از باطل شدن و آن را ــ در مقابل راه پیدا کردن هر باطلی به آن ــ نگهداری و حفظ خواهیم کرد.

طبق مفـاد این دو آیه، قرآن کتاب حق و اسـتواری است که باطل به آن راه نـدارد و تا روز قیامت از نفوذ باطل به آن مصون و محفـوظ می باشـد ونـتیجه این می شود که حجیّت قرآن ابـدی باشـد و ابـدی بودن حجّیت قرآن مساوی است بـا ابـدی بودن رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)و شریعت اسلام و این که پس از او پیامبر و شریعت دیگری نخواهد آمد.

به بیان دیگر: هنگامی که حقانیّت همیشـگی قرآن و شـریعت اسلام تا روز رستاخیز ثابت شد اگر کتاب وشریعت دیگری بیاید یا عین شـریعت اسـلام خواهـد بود ویا غیر آن، اگر عین آن باشد، نیاز و احتیاجی به دوّمی نیست واگر مخالف شـریعت اسـلام باشد یعنی قسمتی از احکام آن مخالف و نقیض احکام اسلامی باشد یا باید هر دو حق یا یکی حق و دیگری باطل.

اگر بگوییم هر دو حق است نتیجه این می شود که دو حکم متناقض هر دو حق باشد و این محال است.

پس بایـد یکی حق باشـد و دیگری باطل و از آنجا که قرآن به صـراحت کامل حقانیت ابـدی شـریعت اسـلام وقرآن مجیـد را تصدیق نموده است، نتیجه این می شود که کتاب و شریعت بعدی باطل باشد یعنی کتاب وشریعت آسمانی نبوده و آورنده آن به دروغ چنین نسبتی را به خدای متعال داده است.

### گواه چهارم از قرآن برای خاتمیت

(وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرانُ لأُنْذِرَکُمْ بِهِ و مَنْ بَلَغَ) (انعام/۱۹).

«بگو این قرآن به من وحی شده است تا شما و هر که را قرآن به او می رسد به وسیله این قرآن بیم دهم و انذار کنم».

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر این آیه می نویسد:

«یعنی این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن شما و تمام کسانی را که

تا روز قیامت قرآن به آنها می رسد از عذاب الهی بترسانم و از این رو پیامبر گرامی فرمود: هرکس از دعوت من به توحید و خداپرستی با خبر شود قرآن به او رسیده است یعنی بر او اتمام حجّت شده است حتی بعضی از دانشمندان گفته اند:هرکس قرآن به او برسد مانند آن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دیده و از شخص آن حضرت معارف و حقایق اسلام را شنیده باشد و اصولاً خود قرآن هر کجا باشد مردم را به خداپرستی دعوت می کند و از عذاب الهی می ترساند» .(۱)

بنابراین از این آیه هم به خوبی استفاده می شود که رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) تا قیامت ادامه دارد، البته این معنا که برای آیه ذکر شد در صورتی است که (مَنْ بَلَغَ) را عطف بر ضمیر (لأُنْذِرَكُمْ) بگیریم.

گاهی تصوّر می شود که جمله (وَ مَنْ بَلَغَ) عطف بر ضمیر فاعل در (لأُنذِرَكُمْ) است و مفاد آیه در این صورت چنین می شود: من و هر کس که قرآن به او برسد باید مردم را از عذاب خدا بترسانیم.بنابر این احتمال، آن کس که قرآن به او می رسد تبلیغ کننده قرآن می شود نه تبلیغ شونده.ولی این احتمال از نظر قواعد عربی غیر صحیح است، زیرا هیچ گاه عطف بر ضمیر مرفوع متصل بدون فاصله قرار گرفتن یک ضمیر منفصل انجام نمی گیرد چنانکه می گویند:«نَصَرْتَ أَنْتَ وَ زَيْدٌ : تو و زید کمک کردید» در این مثال زید عطف بر ضمیر متصل«نصرتَ» است امّا چنانکه ملاحظه می فرمایید لفظ «أنت» بین معطوف و معطوف علیه فاصله شده است.

### گواه پنجم از قرآن برای خاتمیت

(وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ كافَّةً لِلنّاسِ بَشيراً وَ نَذِيراًوَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ) (سباء/۲۸).



---

۱- [۱] مجمع البیان، ج۴، ص ۲۸۲.

«وما تو را به عنوان بشارت دهنده و بیم رسان برای همه مردم فرستادیم ولی بیشتر مردم نادانند».

آنچه پس از دقّت و تأمّل در این آیه معلوم می شود این است که کافّه به معنای عامه، حال از برای «الناس» می باشد و تقدیر آیه این است «وما أرسلناك إلاّ للنّاس كافّه: یعنی ما تو را مبعوث نساختیم ونفرستادیم مگر برای همه مردم» و این جمله مساوی است با این جمله که گفته شود:«رسالت تو عمومی و جهانی و ابدی است» زیرا در غیر این صورت پیامبر همه مردم نخواهد بود.

امّا احتمال اینکه «کافه» به معنای «بازدارنده مردم از گناه» وحال از «ك» (أَرْسَلْناكَ) باشد بسیار ضعیف است به دو دلیل:

۱ــ با بودن کلمه (نذیراً) در ذیل آیه نیازی به کلمه «کافّه» به آن معنا نیست زیرا اگر «کافّه» به معنای بازدارنده است منظور این است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) با تذکر و یادآوری عذابهای الهی که برای گناهان و کارهای زشت مقرّر شده است مردم را از گناه باز دارد مثلاً بگوید: شراب نخورید زیرا شرابخوار به عذابهای دردناك الهی گرفتار خواهد شد و روشن است که معنای «انذار» هم همین است زیرا انذار به معنای ترساندن مردم است از عذاب الهی.

۲ــ در قرآن مجید همه جا کلمه کافّه به معنای عامّه استعمال شده است مانند:

(یا أَیُّهَا الّذینَ آمَنُوااْدْخُلُوا فِی السِّلْمِ كافَّةً) (بقره/۲۰۸).

(وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكینَ كافَّةً كَما یُقاتِلُونَكُمْ كافَّةً) (توبه/۳۶).

(وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا كافَّةً) (توبه/۱۲۲).

در تمام این آیات «کافه» به معنای «عامه» آمده است و نیز در روایتی که ذیلاً نقل می شود همین معنا را تأیید می کند:

۱ــ ابوهریره می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)فرمود:«أُرْسِلتُ إِلَی النّاسِ كافَّةً وَبِیَ

خُتِمَ النَّبِيُّونَ» (۱): من به سوی همه مردم مبعوث شده ام وپیامبران الهی با من ختم شدند و پس از من پیامبر دیگری نخواهد آمد.

۲ــ خالد بن معدان می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)فرمود: «بُعِثْتُ إلَی النّاسِ کافَّةً»(۲) من به سوی همه مردم مبعوث شده ام».

توجّه دارید که در این دو روایت کافّه به معنای عامّه وحال برای «النّاس» می باشد و این خود دلیل روشنی است بر این که کافه در آیه مورد بحث هم، به معنای عامه و حال از «النّاس» می باشد و در حقیقت باید گفت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در این دو روایت مضمون همین آیه را بازگو کرده اند.

در پایان این بحث باید این نکته را گوشزد کنیم که:آیاتی که به آنها برای خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)استدلال شده است از نظر دلالت بر دو نوع می باشد.

۱ــ آیه (وَلکِنْ رَسُولَ اللّهِ و ـَخاتَمَ النَّبِیینَ) که با صراحت کامل می رساند که باب نبوت به طور مطلق بسته شده، خواه دارنده آن دارای کتاب وشریعت باشد ویا تنها مروّج شریعت پیامبر پیشین شمرده شود.

۲ــ چهار آیه دیگر، فقط این اندازه دلالت دارد که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) وشریعت اسلام شریعت، و کتاب آسمانی دیگر که ناسخ قرآن وشریعت اسلام باشد نمی آید وبیش از این دلالت ندارند و منظور ما هم از استدلال به این چهار آیه همین بوده است یعنی خواسته ایم ادعای کسانی را که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)ادعای نبوت وآوردن کتاب و شریعت جدیدی کرده اند، باطل سازیم(۳).



---

۱- [۱] الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- [۲] همان.

۳- [۳] لازم است تذکر دهیم که در قرآن مجید غیر از این ۵ آیه آیات دیگری هم در این زمینه وارد است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می نماییم.

## ۳۸- علاقه به هدف، بردباری و نیایش در نیمه شب و علم گسترده

### آیات موضوع

۱ـ (فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدیثِ أَسَفاً) (کهف/۶).

۲ـ (وَلا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَکُنْ فِی ضیق مِمّا یَمْکُرُونَ)(نمل/۷۰).

۳ـ (فَلا تَذْهَبْ نَفْسَکَ عَلَیْهِمْ حَسَرات إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِما یَصْنَعُونَ) (فاطر/۸۰).

۴ـ (فَلا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنّا نَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ)(یس/۷۶).

۵ـ (فَبِما رَحْمَه مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ) (آل عمران/۱۵۹).

۶ـ (وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذی بَیْنَکَ و بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ* وَ ما یُلَقّیها إِلاّ الَّذینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقّیها إِلاّ ذُو حَظّ عَظیم) (فصلت/۳۴ـ ۳۵).

۷ـ (وَ إِنَّ لَکَ لأَجْراً غَیْرَ مَمْنُون* وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم* فَسَتُبْصِرُ و یُبْصِرونَ*بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونَ) (قلم/۳ـ۶).

۸ـ (وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ) (مدثّر/۷):

۹ـ (فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) (احقاف/۳۵).

۱۰ـ (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) (اسراء/۷۹).

۱۱ـ (يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلاَّ قَلِيلاً* نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً* أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرآنَ تَرْتِيلاً* إِنّا سَنُلْقی عَلَيْکَ قَولاً ثَقِيلاً* إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قِيلاً* إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِيلاً*وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً)(مزمل/۱ـ ۸).

۱۲ـ (إِنَّ رَبَّکَ يَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَکَ) (مزمل/۲۰).

۱۳ـ (طه* ما أَنْزَلْنا عَلَيْکَ الْقُرآنَ لِتَشْقی* إِلاّ تَذْکِرَةً لِمَنْ يَخْشی) (طه/۲ـ۳).

۱۴ـ (وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً) (نساء/۱۱۳).

۱۵ـ (وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ) (آل عمران/۷).

۱۶ـ (وَ ما کانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ ما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (انفال/۳۳).

۱۷ـ (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) (اسراء/۷۹) .

۱۸ـ (وَ لَلآخِرَةُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ الأُولی* وَ لَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) (الضّحی/۵ـ۶).

۱۹ـ (لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْکُمْ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) (توبه/۱۲۸).

۲۰ــ (إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَر* إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ) (کوثر/۱ــ۳).

۲۱ــ (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً وَ داعِياً إِلَى اللّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنيراً) (احزاب/۴۵).

۲۲ــ (فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّه بِشَهِيد وَ جِئْنابِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً) (نساء/۴۱).

۲۳ــ (وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَهِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعمَلُونَ) (توبه/۱۰۵).

## ترجمه آيات

۱ــ «شايد جان خود را به دنبال آنان آنگاه كه به رسالت تو ايمان نياورند از دست بدهى!».

۲ــ «برگستاخى كافران غم مخور، از مكر و حيله آنان بر خود فشار مده».

۳ــ «جان خود را بر اثر شدّت تأسّف بر آنها از دست مده، خداوند از آنچه كه انجام مى دهند آگاه است».

۴ــ «سخنان آنان تو را غمگين مسازد، ما از كارهاى پنهانى و آشكار آنان آگاهيم».

۵ــ «در پرتو رحمت الهى، در برابر تندى آنها، نرم شدى و اگر خشن و سنگدل بودى از اطراف تو پراكنده مى شدند، از آنان درگذر و در باره آنان طلب آمرزش كن ودر كارها مشورت بنما».

۶ــ «هرگز بدى و نيكى يكسان نيست بدى را با نيكى دفع كن تا دشمنان سرسخت، بسان دوستان گرم و صميمى شوند. به اين شيوه اخلاقى

افرادی نائل می شوند که دارای صبر و بردباری بوده و بهره عظیمی (از ایمان وتقوا) داشته باشند».

۷ـ «تو بر خویی بزرگ هستی به زودی می بینی ومی بینند که کدامیک، مجنون است».

۸ـ «برای خدا در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش»

۹ـ «بسان پیامبران اولوالعزم صبر بنما و در باره آنان، عجله مکن».

۱۰ـ «برخی از شب را برخیز! با قرآن و یا نماز به عبادت بپرداز و این یک برنامه اضافی است، شاید خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

۱۱ـ «ای جامه به خود پیچیده، شب را جز اندکی بپا خیز، نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن یا برآن بیفزا، قرآن را با ترتیل(با تأنّی و آرام) بخوان، به همین زودی گفتار گران بر تو القاء می کنیم ساعات و اوقات شب، مایه پا برجایی و استواری گفتار است. برای تو در روز ، رفت وآمد طولانی است. نام پروردگار خود را به یادآر و به او توجه نما».

۱۲ـ «خدای تو می داند که تو با جمعی از افرادی که با تو هستند نزدیک به دو سوّم و یا نصف و یک سوّم شب را به عبادت می گذرانی».

۱۳ـ «قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی بلکه مایه یادآوری است برای کسانی که از مخالفت خدا بترسند».

۱۴ـــ «کتاب وحکمت را بر تو فرو فرستاد وآنچه را که نمی دانستی به تو آموخت و کرم خدا در باره تو بزرگ است».

۱۵ـ «تأویل متشابه یا قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند».

۱۶ـ «هرگز خدا آنان را مجازات نمی کند تا تو در میان آنان هستی همچنانکه عذاب نمی فرستد تا طلب آمرزش می نمایند».

۱۷ـ «برای نماز نافله در برخی از شب برخیز تا خدا تو را برای مقام بس

پسندیده ای برانگیزد».

۱۸ــ «سرای دیگر برای تو از این جهان بهتر است، خدا به زودی آن قدر به تو می بخشد که راضی شوی!».

۱۹ــ «پیامبری از خود شما به سویتان آمد، که مشقّت و رنجهای شما بر او سخت و گران است، بر ایمان آوردن شما ، حریص و علاقمند، به مؤمنان رئوف و مهربان است».

۲۰ــ «ما به تو خیر کثیر دادیم(به شکرانه این نعمت) برای خدا نماز بگزار و دستهای خود را در حال نماز تا گلو، بالا ببر(یا قربان کن) بدخواه تو، عقیم است».

۲۱ــ «ای پیامبر ما تو را به عنوان گواه و بشارت و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، وچراغ فروزان، فرستادیم».

۲۲ــ «حال آنان چگونه است آن روز که برای هر امّتی گواهی بر اعمالشان می آوریم وتو را گواه بر اعمال آنها قرار می دهیم».

۲۳ــ «بگو هر کاری می خواهید انجام دهید به زودی خدا و رسول او و افراد با ایمان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی خدای آگاه از پنهانی و آشکار، بازگردانیده می شوید و شما از آنچه که انجام داده اید، گزارش می دهد».

## تفسیر آیات

### اشاره

در میان مقامات اجتماعی، هیچ مقامی ارزشمندتر و در عین حال سنگین تر و مشکل تر از منصب رهبری نیست وتا فردی دارای مجموعه ای از کمالات و سجایای انسانی و محاسن اخلاقی نباشد، نمی تواند شایسته این مقام گردد و به دیگر سخن: رهبر باید دارای توده ای از خوبیهای متضاد باشد که در هر مناسبتی از آنها بهره بگیرد مثلاً قاطعیت را با دور اندیشی، درستی را با نرمی، شکوه را با

درویشی، خوش بینی را با احتیاط لازم، به هم آمیزد، وبا روانشناسی و موقع شناسی کامل در هر فرصتی ابزار مناسب آن را به کار گیرد.

اگر در رهبر یک سلسله صفات مثبت لازم است پیراستگی از یک رشته اوصاف منفی نیز دست کمی از لزوم صفات مثبت ندارد. مثلاً آدمی که تحمّل انتقاد و شنیدن عقیده مخالف را ندارد و در مشکلات فاقد شکیبایی لازم است وبر او روح «قبضه کردن مناصب و توقع اطاعت کورکورانه دیگران» حکم فرما است، رهبری او زیانبار و فاجعه انگیز است چه بهتر به اصلاح خویش بپردازد، آنگاه در باره «قیادت» بیندیشد.

نایابی و عدم اجتماع یک چنین اوصاف مثبت ومنفی، مسئله رهبری را به صورت «کبریت احمر» در آورده و با مشکلاتی فراوان روبرو ساخته است و به خاطر همین پیچیدگی است که بشر امروز در حلّ امور مربوط به رهبری به تشکیل کنگره ها، سمینارها وشوراها و کنفرانسهای میهنی و بین المللی دست زده و خواسته است از این طریق گره رهبری را بگشاید.

اگر مسئله رهبری، امروز مورد توجه جهان غرب گردیده، از دیر باز پیشوایان بزرگ اسلام، بحثهای پربار و مهم درباره آن انجام داده اند که نمونه های آن را در فرمان امام علی (علیه السلام) به مالک و وصیّت او به فرزندش اما م حسن (علیه السلام)، وپیام فشرده اش به محمد بن ابی بکر مشاهده می کنیم.

اگر در رهبری اجتماعی با کلاف سر در گمی روبرو هستیم و هر چه بیشتر سعی می کنیم، شایستگان آن مقام را کمتر می یابیم، در مسئله «قیادت الهی» که در انسانهایی به نام پیامبر و رسول تجلّی می کند و مهندسی انسانها را در تمام شئون زندگی اعم از مادّی و معنوی بر عهده می گیرند، با مشکل دو چندان یا ده و صد چندانی روبرو می باشیم، زیرا تحمّل مسئولیت عظیم الهی آنچنان امتیازات بزرگ و برجستگیهای فزون از حد لازم دارد که دارندگان آنها را از نظر قدرت به صورت عنقای مغربی درآورده به طوری که گاهی در میان امّت بزرگ فقط یک نفر شایسته آن مقام

می گردد و اگر تاریخ نبوت، پیامبران زیادی را معرفی می کند، ولی پیامبران صاحب کتاب و بالاتر از آن صاحب شریعت بسیار کم بوده و خاتم آنان به یک فرد منحصر می باشد.

## صفات پیامبر در قرآن

### اشاره

دشواری رهبری پیامبرخاتم: رهبری پیامبر گرامی به خاطر جهانی بودن آن از یک طرف، و خاتم و آخرین سفیر بودن او از طرف دیگر، با دشواریهای فراوانی همراه بود، اقوامی که هدایت آنها را بر عهده گرفته بود، از نظر فرهنگ و تمدن آگاهی و بینش، اخلاق و انضباط، در یک سطح نبودند، خود این اختلاف، امواجی از مشکلات را در طریق رهبری او پدید آورده بود خداوند به خاطر پیروزی بر این سختیها او را با استعدادی بس فراوان که مظهر مجموعه ای از کمالات انسانی بود، آفرید و پس از چهل سال تربیت زیر نظر بزرگترین فرشته از فرشتگان جهان(۱)، او را برای رهبری برگزید.

در پرتو اندیشه های حکیمانه، وعلاقه به هدف و دلسوزی بر امّت، مشکلات را حل کرده و تمدنی را پی ریزی کرد که برای آن تاکنون نظیری دیده نشده است.

خدا در قرآن با بیانی زیبا به کمالات روحی وعلل پیروزی او در معرکه رهبری اشاره می نماید چه بهتر که در این بحث با صفات برجسته این شخصیت الهی آشنا شویم:

### ۱_ علاقه و دلسوزی به هدف

علاقه به هدف، عامل خودکاری است که مدیر یک مجتمع بزرگ و یا کوچک



---

۱- [۱] وَ لَقَدْ قَرَنَ اللّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ کانَ فَطیماً أَعْظَمَ مَلَک مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ طَریق الْمَکارِم وَمَحاسِنَ أَخْلاقِ الْعالَمِ لَیْلَهُ وَنَهارَهُ (نهج البلاغه، خطبه اشباح، خطبه ۱۸۷، ط عبده).

را بر سعی و تلاش، و تفوق بر مشکلات وادار می سازد و غبار خستگی را از چهره جان او پاک می کند واگر مدیر از درون، به کاری که برای آن گمارده شده است، احساس علاقه نکند، چنین مدیریتی فاجعه انگیز است.

قرآن به علاقه قابل تحسین پیامبر بر هدایت مردم تصریح می نماید:

(فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدیثِ أَسَفاً) (کهف/۶).

«شاید جان خود را به دنبال آنان آنگاه که به رسالت تو ایمان نیاورند از دست بدهی!».

این جمله حاکی از نهایت علاقه یک طبیب اجتماعی است که در راه مداوای بیمار خود تا آن حد می کوشد که در پرتگاه هلاک ونابودی قرار می گیرد و در آیه دیگر می فرماید:

(وَلا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَکُنْ فِی ضیق مِمّا یَمْکُرُونَ)(نمل/۷۰).

«برگستاخی کافران غم مخور، از مکر و حیله آنان بر خود فشار مده».

بازمی فرماید:

(فَلا تَذْهَبْ نَفْسَکَ عَلَیْهِمْ حَسَرات إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِما یَصْنَعُونَ) (فاطر/۸۰).

«جان خود را بر اثر شدّت تأسّف بر آنها از دست مده، خداوند از آنچه که انجام می دهند آگاه است».

(فَلا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنّا نَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ)(یس/۷۶).

«سخنان آنان تو را غمگین مسازد، ما از کارهای پنهانی و آشکار آنان آگاهیم».

آیات در این مورد که حاکی از علاقه عمیق و فزون از حدّ این رهبری آسمانی به هدایت امّت خود است بیش از اینها است و ما برای فشرده گویی به همین اندازه

اکتفا می کنیم.

## ۲_ مظهر خُلق عظیم

خشونت وتندخویی و فقدان روح انعطاف و گذشت، رهبر را با مشکلات زیاد و سرانجام با شکست روبرو می سازد سرانجام مردم که هنوز مزه تربیت و انضباط را نچشیده اند، از دور او پراکنده شده و صحنه یاری را ترک می کنند; امیرمؤمنان در یکی از سخنان کوتاه خود می فرماید:

«آلَهُ الرّیاسَهِ سِعَهُ الصَّدْرِ(۱): ابزار رهبری، گشادگی روح و روان است».

پیامبر به تصریح قرآن از نظر نرمش و انعطاف، آنجا که باید رهبر از خود گذشت ونرمش نشان دهد در حدّ اعلای این شیوه اخلاقی بود، وحی الهی، یکی از علل پیروزی پیامبر را عطوفت و مهربانی او می شمرد و می فرماید:

(فَبِما رَحْمَه مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ)(آل عمران/۱۵۹).

«در پرتو رحمت الهی، در برابر تندی آنها، نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، از آنان درگذر، ودر باره آنان طلب آمرزش کن ودر کارها مشورت بنما».

قرآن در یکی از سوره های مکی، راه نفوذ در مردم و قیام به وظایف رهبری را چنین بیان می کند:

(وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ* وَ ما یُلَقّیها إِلاّ الَّذینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقّیها إِلاّ ذُو حَظّ عَظیم) (فصلت/۳۴_ ۳۵).



---

۱- [۱] غرر الحکم، باب الف، ج۱، ص۴۴.

«هر گز بـدی و نیکی یکسان نیست بدی را با نیکی دفع کن تا دشـمنان سرسـخت، بسان دوسـتان گرم و صـمیمی شوند. به این شیوه اخلاقی افرادی نائل می شوند که دارای صبر و بردباری بوده و بهره عظیمی (از ایمان وتقوا) داشته باشند.

علّت تأثیر این شـیوه اخلاقی از این جهت است که افراد بـدکار در انتظار انتقام و کیفرند، آنگاه که بر خلاف انتظارشان ، بدی را با خوبی پاسـخ شـنیدند وجدان ملامت گر (نفس لوّامه) آنان بیدار شده و از درون آنان را به باد انتقاد وسـرزنش می گیرد، در این موقع است که جای عداوتها و کینه ها را، کم کم مهر و محبت وصفا و خلوص می گیرد.

طبیعی است رهبر موقع شـناس از این شـیوه اخلاقی در موردی اسـتفاده می کنـد که هنوز شخصـیت انسـانی آنان به کلّی محو نشده و «نفس لوّامه»آنان آسـیب ندیده باشد و گرنه بایدبا آنان به صورت دیگر معامله کرد و به تعبیر رسول گرامی (صـلی الله علیه وآله)«ولا یقیم النّاسِ إلاّ السَّیْفُ» (۱): برخی از مردم به اندازه ای لجوج و بدسگال هستند که فقط زیر ضربات خرد کننده شمشیر، آدم می شوند و دست از کردار زشت خود برمی دارند».

قرآن شیوه رفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) را با گروه کافر به نحو بس شایسته ای توصیف می کند و آن را با لفظ «عظیم» که در قرآن موضوعات بس محدودی با آن توصیف شده است، توصیف می کند و می فرماید:

(وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُون* وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم* فَسَتُبْصِرُ و َیُبْصِرونَ*بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونَ) (قلم/۳_۶).

«تو بر خویی بزرگ هستی به زودی می بینی ومی بینند که کدامیک، مجنون است».



---

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۱۱، کتاب جهاد.باب ۱، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.متن حدیث چنین است: الخیر کلّه فی السیف، و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس إلاّ السیف، و السیوف مقالید الجنه و النار.

مراتب عطوفت ومهربانی رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)در فتح مکه به روشنی تجلّی نمود، آنگاه که بر مردم مکه که سالیان درازی او را اذیت کرده و نبردهای خونینی بر ضدّ او به راه انداخته بودند، دست یافت ــ در چنین شرایطی ــ رو به آنان کرد و گفت:«ما ذا تقولون؟ و ما ذا تظنُّون: چه می گویید و چه درباره من می اندیشید؟» مردم اسیر وبهت زده ناگهان به یاد جوانمردی و بزرگواری و خُلق عظیم او افتادند و همگی گفتند:«لانَظُنُّ إِلاّ خیراً أَخٌ کَریمٌ وَ ابنُ أَخ کَریم»: جز نیکی در باره تو نمی اندیشیم، تو را برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار خود می دانیم» در این لحظه موجی از رحمت سراسر مردم مکه را فرا گرفت رو به همگان کرد و فرمود: «لا تَثریبَ عَلَیْکُمُ الْیَومَ یَغْفِرُ اللّه لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمینَ.امروز سرزنشی بر شما نیست، خدا همگان را می بخشد و او بخشاینده است» سپس افزود وبا این که رسالت مرا تکذیب کردید و مرا از خانه ام بیرون ساختید ولی با این همه، من بند بردگی از گردن شما باز می کنم واعلام می کنم که:«إِذْهَبُوا و ـَ أَنْتُمُ الطُّلَقاءُ: بروید! همه شما آزاد شده هستید».(۱)

خوی زیبا وعطوفت و انسان دوستی پیامبر پیوسته زبانزد جهانیان در طول قرون بوده و سرایندگان اسلامی که به مدح وثنای او پرداخته اند، غالباً بر این شیوه اخلاقی او تکیه کرده اند; ابوعبد اللّه شرف الدین بوصیری متوفای ۶۹۴ که از مشاهیر شعرا و ادبای قرن هفتم است، در مدح حضرت صاحب رسالت قصیده معروفی به نام«قصیده برده»(۲) دارد و در آن بر این شیوه اخلاقی اشاره می کند ومی گوید:

فاقَ النَّبِیّینَ فی خَلْق وَفی خُلْق *** وَ لَمْ یُدانُوهُ فی عِلْم وَ لا کَرَم

أَکْرِمْ بِخَلْقِ نَبی وَ إِنَّهُ خُلِقَ *** بِالْحُسْنِ مُشْتَمِل بِالبِشْرِ مُتَّسِمِ

«بر تمام پیامبران از نظر آفرینش و خوی برتری یافت و هیچ کدام در دانش و



---

۱- [۱] مغازی واقدی، ج۳، ص ۸۳۵ ; بحار الأنوار، ج۲۱، ص ۱۰۷، ۱۳۲.
۲- [۲] قصیده «برده» از سروده های بس معروف جهان اسلام است که بر آن شروح زیادی نوشته شده است وشایسته هر انسان عربی دان است که آن را حفظ کند.

کرم به او نمی رسند چه زیبا آفرینشی و چه زیبا اخلاقی است که با زیبایی آمیخته و تبسمی بر لب دارد».

حقا که راست و درست گفته اند:«حَسُنَتْ جَمیعُ خِصالِهِ: او با خصال بس زیبا آفریده شده است».

او با اخلاق زیبا و پسندیده خود تحقّق بخش خطاب قرآنی است که به او دستور می دهد که:(وَاخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ*فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنّی بَرىءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ)(شعراء/۲۱۵ و۲۱۶): «بالهای رحمت خود را بر مؤمنان فرود آور، واگر کافران به مخالفت با تو برخاستند، بگو من از کارهای شما بیزارم».

### ۳_ صبر و بردباری

خدا در آغاز بعثت او را از مسئولیت سنگینی که بر عهده گرفته است آگاه ساخت و فرمود:(إِنّا سَنُلْقی عَلَیْکَ قَولاً ثَقیلًا)(مزمل/۵):« ما گفتار سنگینی را بر تو وحی می کنیم» این قول سنگین، رسالت جهانی او است که ادای آن بر او و عمل به آن نیز بر رهروانش سنگین می باشد.

انجام چنین رسالت خطیری بدون یک روح مقاوم و صبور و شکیبا و بردبار، امکان پذیر نیست از این جهت در آیات متعددی او را به صبر و شکیبایی دعوت می نماید که برخی را یادآور می شویم:

در آغاز نزول وحی، و در سوره مدثّر او را چنین مورد خطاب قرار می دهد:(وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ) (مدثّر/۷): «برای خدا در طریق ابلاغ رسالت بردبار باش» بار دیگر، صبر و استقامت پیامبران مصمّم را یادآور می شود و می گوید:

(فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ)(احقاف/۳۵).

«بسان پیامبران اولوالعزم صبر بنما و در باره آنان، عجله مکن».

## ۴ـ نیایش نیمه شب

روح خضوع وحالت نیایش در انسان، رمز شعور و نشانه آگاهی او از وجود قدرت بزرگ و علم بی پایان در صفحه هستی، وتعلّق ذاتش به آن مقام بزرگ است احساس وابستگی به وجود برتر، انسانها را به ابراز خشوع وا می دارد و سرانجام خشوع در قالب «عبادت» تجلّی می کند ولی نیایشگران گروه واحدی نیستند که آنها را گروههای مختلفی تشکیل می دهد.

گروهی برای رفع نیاز و جلب سود و یا بیم از عذاب، به این احساس «لبیک» می گویند، در حالی که گروه دیگری که از معرفت بیشتری برخوردارند، به خاطر درک کمال مطلق و مهری که به خدا میورزند، به پرستش او می پردازند، البته اختلاف در انگیزه ها تأثیری روی اصل قداست عمل نمی گذارد، بلکه همگان در پرتو اصلِ (وَ لِکُلّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلِ عَمّا یَعْمَلُونَ) (۱) در پیشگاه خدا مأجور و مثاب و دارای پاداش بزرگ می باشند.

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) نیایشگران را به سه گروه تقسیم می کند ودر این مورد سخن بس جالبی دارند که اینک یادآور می شویم.

«قَوْمٌ عَبَدُوا اللّهَ خَوْفاً فَتِلْکَ عِبادَهُ الْعَبِیدِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُو اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی طَلَبَ الثّوابِ فَتِلْکَ عِبادَهُ الأُجراءِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللّهَ حُبّاً لَهُ فَتِلْکَ عِبادَهُ الأَحْرارِ وَ هِیَ أَفْضَلُ الْعِبادَهِ» (۲).

«گروهی بسان بردگان از ترس به نیایش می پردازند و گروه دیگر مانند مزدگیران به انگیزه پاداش، او را عبادت می کنند در حالی که گروه سوّم، روی مهری که به او



---

۱- [۱] برای هر کدام نسبت به اعمال خود درجه و رتبه ای است، پروردگار تو غافل ازکارهای آنان نیست. سوره انعام، آیه ۱۳۲.

۲- [۲] کافی، ج۳، ص ۱۳۱، باب عبادت، ح۵.

میورزند به نیایش برمی خیزند، و نیاش این گروه بهترین پرستشها است».

کلمه «حُبّاً له» رمز شعور عمیق و آگاهی ژرف از عظمت مربوب و کمال گسترده است و از این جهت، در انسان، عشق و علاقه عظیمی به کانون کمال می آفریند و در نتیجه از روی اخلاص و مهر، بدون چشمداشت پاداش، یا بیم از کیفر به عبادت برمی خیزد، و در خضوع و خشوع خود، لذّت می برد، لذّتی که دیگر «لذتها» را به دست فراموشی می سپارد.

## قرآن و نیایش پیامبر (صلی الله علیه وآله)

عبادتهای نیمه شب اولیای الهی که همراه با اشک شوق وسوز دل است، معلول شناخت عظیمی است که از خدا دارند ، نتیجه شوق و عشق به کمال است که در دل خود احساس می نمایند وسرانجام عبادت با لذت شهود معبود، در کامشان شیرین شده و خواب لذیذ و بالش ناز، وفراش گرم به دست فراموشی سپرده می شود وساعاتی به راز و نیاز با او می پردازند تا آنجا که رسول گرامی برخی از اوقات گاهی دو سوم شب را، به عبادت برگزار می کرد بنابر این چه بهتر با نیایش او آشنا شویم:

۱ـ خدا در سوره اسراء به پیامبر دستور «تهجّد» می دهد که همان عبادت در نیمه شب است چنانکه می فرماید:(وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) (اسراء/۷۹).

«برخی از شب را برخیز! با قرآن و یا نماز به عبادت بپرداز، و این یک برنامه اضافی است، شاید خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

۲ـ خداوند در سوره مزمل به بیان کم و کیف عبادت در دل شب می پردازد، وقت آن را شب، ومقدار آن را، بین دو سوم الی یک سوم شب اعلام می دارد وفلسفه قیام و تهجّد در شب را امری می داند که در پیشبرد اهداف او کاملاً مؤثّر است.

ما در اینجا آیات را یک جا می آوریم تا روابط منطقی آیات کاملاً روشن گردد:

(یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلْ * قُم اللَّیْل إلاّ قَلیلاً* نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلیلاً* أَوْزِدْ عَلَیْهِ و رَتِّلِ الْقُرآنَ تَرْتیلاً* إنّا سَنُلْقی عَلَیْکَ قَولاً ثَقیلاً* إنَّ ناشِئَهَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قیلاً* إنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَویلاً*وَاذْکُرِ اسْمَ رِبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إلَیْهِ تَبْتِیلاً)(مزمل/۸_۱).

«ای جامه به خود پیچیده، شب را جز اندکی بپا خیز، نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن یا برآن بیفزا، قرآن را با ترتیل(با تأنّی و آرام) بخوان، به همین زودی گفتار گران بر تو القاء می کنیم ساعات و اوقات شب، مایه تأثیر عمیق و استواری گفتار است. برای تو در روز ، رفت وآمد طولانی است. نام پروردگار خود را به یادآر و به او توجه نما».

بیایید در مضامین این آیات کمی دقّت کنیم! خدا در آغاز رسالت پیامبر و آغاز نزول وحی _ که شأن نزول آیات حاکی از آن است _ به پیامبرش دستور «عبادت در دل شب» را می دهد و او را از نظر کمّیت، میان دو سوم ویا نصف ویا یک سوم شب، مخیّر می سازد، تا بر حسب شرایط و امکانات به یکی از سه صورت، به نیایش خدا بپردازد واین قسمت با جمله های (قُمِ اللَّیلَ إلاّ قَلیلاً *نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلیلاً* أَو زِدْ عَلَیه)بیان شده است.

قیام در دل شب، نباید با نماز گزرادن پایان پذیرد، بلکه باید با تلاوت قرآن، آن هم به صورت «ترتیل» که در آن به الفاظ و معانی کاملاً توجه می شود، همراه گردد، اگر بنده حق با گزاردن نماز باخدا سخن می گوید وارتباط برقرار می کند، خدا هم از طریق قرآن که سخن او است با بنده خود سخن می گوید و در نتیجه ارتباط برقرار می گردد واین مطلب با جمله (وَ رَتِّلِ الْقُرآنَ تَرْتیلاً) بیان شده است.

در آیه بعد به راز این تکلیف (عبادت نیمه شب) اشاره شده است و آن این که به همین زودی، باری گران و مسئولیتی خطیر که تحمّل و ابلاغ رسالت است بر تو القا خواهد شد و برای انجام آن لازم است به خودسازی بپردازی و ارتباط مستمر با مبدأ قدرت برقرار کنی چنانکه می فرماید:(إنّا سَنُلْقی عَلَیْکَ قَولاً ثَقیلاً) .

ص : ۳۵۱

در آیه بعد، علّت گزینش شب را برای تهجّد بیان می کند و آن این که مقدار تأثیر عبادت به آرامش محیط و فراغت قلب بستگی دارد، از این جهت، عبادت نیمه شب، از نظر تأثیر، عمیق تر، و از نظر گفتار، استوارتر است و در این شرایط، گفتار از دل برمی خیزد و با آن تطبیق می کند در حالی که روز فارغ از غوغا و سعی و تلاش و رفت وآمد نیست وبا این گرفتاری نه وقت کافی هست ونه فراغت قلب، چنانکه می فرماید:(إِنَّ ناشِئَهَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قیلاً* إِنّ لَکَ فِی النَّهارِسَبْحاً طَویلًا) . پدیده نیایش نیمه شب، مایه پابرجایی و استواری در گفتار است.

انسان کامل به حکم این که یک موجود امکانی و از نظر قوا و نشاط روحی محدود است به هنگام انجام وظیفه، خصوصاً به وقت مقابله با جاهلان وافراد نادان، با یک نوع کم نشاطی و افسردگی روبرو می گردد که اگر افزایش یابد مایه دلسردی در انجام وظیفه می شود، برای زدودن هر نوع زنگار دل، عبادت بهترین وسیله ارتباط با کانون قدرت و مرکز کمال است که به روح و روان ، نیرو و نشاط بیشتری می بخشد.

۳ــ در سوره مزمّل آیاتی است که حاکی از قیام پیامبر (صلی الله علیه وآله)با گروهی از مؤمنان برای عبادت در شب می باشد، چنانکه می فرماید:(إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وطائِفَهٌ مِنَ الَّذینَ مَعَکَ)(مزمل/۲۰).

«خدای تو می داند که تو با جمعی از افرادی که با تو هستند نزدیک به دو سوّم و یا نصف و یک سوّم شب را به عبادت می گذرانی».

در حالی که خدا عبادت در شب را برای رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) «نافله» می داند ولی با این حال، حضرتش به اندازه ای به آن امر قیام کرد که قدمهای او ورم کرد و آیه ذیل در این مورد نازل گردید:

(طه* ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرآنَ لِتَشْقی* إِلاّ تَذْکِرَهً لِمَنْ یَخْشی) (طه/۲ــ۳).

«قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی بلکه مایه یادآوری

است برای کسانی که از مخالفت خدا بترسند».

### ۵_ علم و آگاهی گسترده

پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) داناترین وآگاهترین انسانی است که گام بر پهنه گیتی نهاده است وقرآن علم و آگاهی او را چنین توصیف می فرماید:

(وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظيماً) (نساء/۱۱۳).

«کتاب وحکمت را بر تو فرو فرستاد وآنچه را که نمی دانستی به تو آموخت، و کرم خدا در باره تو بزرگ است».

دقّت در جمله های سه گانه این آیه، ما را به وسعت علم او هدایت می کند:

۱_ (وَ أَنْزَل اللّهُ عَلَيْکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ) «خداوند کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد»، مقصود از کتاب قرآن و منظور از حکمت، دانشهای استوار است که در هر دوره زندگی، سعادت آفرین می باشد ونمونه هایی از آن در گفتار لقمان حکیم آمده است ولی هرگز منحصر به آن نوع دستورها نیست، بلکه از آن گسترده تر است.

۲_ (وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ) :«آنچه را که نمی دانستی، به تو آموخت»، علم و آگاهی ای که در این جمله آمده است، به حکم قانون «تغایر معطوف و معطوف علیه» غیر از کتاب و حکمت است که در جمله پیش وارد شده است ودر پایه عظمت آن همین بس که در جمله سوّم آن را چنین توصیف می نماید:

۳_ (وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظيماً) :«کرم و لطف خدا که علم و آگاهی تو یکی از شاخه های آن است، بزرگ است»، هیچ کرامتی بالاتر از علم و دانایی نیست وتوصیف کَرَم به عظمت، به گونه ای مشعر و گواه بر عظمت علم اوست. علمی که خدا او را عظیم توصیف می کند، تکلیف آن روشن است.

آدم (علیه السلام) نخستین پیامبر الهی است که به حکم آیه (وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ کُلَّها)

(بقره/۳۱) از اسرار هستی آگاه گشت، علمی را فرا گرفت که فرشتگان را از آن بهره ای نبود وبدین جهت بر آنها برتری جست ومسجود آنان قرار گرفت وخاتم پیامبران به اتّفاق روایات و امّت اسلامی برترین، پیامبران و سرآمد آنها به شمار می رود از این جهت باید از نظر کمالات نفسانی و ملاکات فضیلت و برتری، بالاتر از همه و از آدم ابوالبشر باشد.

«برید» که یکی از شاگردان امام باقر و امام صادق(علیهما السلام)است نقل می کند که یکی از این دو بزرگوار، بر وسعت علم و آگاهی پیامبر با آیه زیر استدلال فرمود:

(وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاّ اللّهُ و َالرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ) (آل عمران/۷):«تأویل متشابه یا قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند».

امام چنین فرمود:« وَرَسُولُ اللّهِ أَفْضَلُ الرّاسِخینَ فِی الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللّهُ عَزَّ وجلّ جَمیعَ ما أَنْزَلَ عَلَیْهِ مِنَ التَّنزیلِ وَ التَّأْویلِ وَما کانَ اللّه لِیُنْزِلَ عَلَیِهِ شَیئاً لَمْ یُعَلِّمْهُ تَأْوِیلَهُ) .(۱)

«پیامبر خدا برجسته ترین راسخان در علم است، خدا تنزیل وتأویل قرآن را به او آموخت و در شأن خدا نیست که چیزی را بر او فرو بفرستد و او را از حقیقت آن آگاه نسازد».

علم امیرمؤمنان (علیه السلام) ودیگر امامان معصوم پرتوی از علم نبوی است و مجموع احادیث صحیح و استواری که در اختیار داریم، همگی به او منتهی می گردد و مطالعه این بخش، گواه روشنی بر علم عظیم پیامبر خاتم است.

### ۶_ مایه مصونیت مردم از عذاب

اعمال زشت انسان واکنشی در این جهان و پی آمدی در سرای دیگر دارد،



---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج۱۷، ص۱۳۰.

یکی از آثار گناه در جامعه نزول عـذاب است که در آیات قرآن و احادیث بر آن تصـریح شـده است و کافی است که در این مورد آیات مربوط به نابودی اقوام سرکش را مطالعه نماییم.

ولی یکی از آثـار وجود پیـامبر این است که تـا او در میـان مردم است خـدا آنان را با نزول عـذاب مجازات نمی کنـد و به این ویژگی در آیه زیر تصریح شده است:

(وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فیهِمْ وَ ما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ) (انفال/۳۳)

«هرگز خدا آنان را مجازات نمی کند تا تو در میان آنان هستی همچنانکه عذاب نمی فرستد تا طلب آمرزش می نمایند».

نخستین کسـی که چنین ویژگی را از قرآن استخراج نمود، مولی الموالی امیرمؤمنان (علیه السلام) است وی در یکی از کلمات قصار خود می فرماید:

«کانَ فِی الأَرْضِ أَمانانِ مِنْ عَـذابِ اللّهِوَ قَـدْ رُفِعَ أَحَدُهُما فَدُونَکُمُ الآخَرَ فَتَمَسَّکُوا بِهِ، أمّا الأَمانُ الَّذی رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللّهِ (صـلی الله علیه وآله) وَ أَمّا الأَمانُ الْباقی فَالِاسْتِغْفارُ قالَ اللّه تعالی: ( ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فیهم...).(۱)

«در روی زمین دو وسـیله امنیت مؤثّر وجود دارد: یکی برداشته شد، به دیگری چنگ بزنید، آنچه برداشته شد، پیامبر خدا است ، وآنچه باقی است طلب آمرزش است خدا می فرماید: شأن خدا نیست که آنان را مجازات کند تا تو در میان آنان هستی...».

## ۷_ شفیع روز جزا

معنای شفاعت _ همگی با واژه شفاعت آشنایی کامل داریم، هنگامی که



---

۱- [۱] نهج البلاغه، بخش حکمت، شماره ۸۵.

سخن از جرم و گاه، و محکومیت یک فرد به میان می آید، وشخصی پابه میان می گذارد تا در باره فردی فعالیت و وساطت کند تا او را از مرگ و اعدام یا زندان و توقیف نجات بخشد،می گوییم: فلانی در حقّ او «شفاعت» کرد.

لفظ شفاعت از ماده «شَفْع» به معنی جفت، در مقابل «وِتر» به معنی تاق، گرفته شده است، علّت این که به وساطت شخص برای نجات گنهکار شفاعت گفته می شود، این است که مقام و موقعیت شفاعت کننده، ونیروی تأثیر او، با عوامل نجاتی که در وجود شفاعت شونده هست (هرچند کم و اندک باشد) ضمیمه (وجفت می شوند) و هر دو به کمک هم، موجب خلاصی شخص گنهکار می گردند.

معنای شفاعت اولیای خدا برای گنهکاران در ظاهر این است که عزیزان الهی، روی قرب و موقعیتی که در پیشگاه خداوند دارند، می توانند برای مجرمها و گنهکاران وساطت کنند و از خداوند بزرگ بخواهند که از تقصیر وگناه آنان درگذرد، البته شفاعت کردن و پذیرفته شدن شفاعت آنان در گرو یک رشته شرایطی است که برخی مربوط به شخص گنهکار، و برخی مربوط به مورد شفاعت (گناه) می باشد.

به عبارت دیگر، شفاعت همان کمک کردن اولیای خدا است با اذن خدا، به افرادی که در عین گنهکار بودن پیوند ایمانی خود را با خدا، وپیوند معنوی خویش را با اولیای خدا قطع نکرده اند.

وبه یک معنا، شفاعت این است که یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد از موجود بالا، به صورت یک امر قانونی استمداد کند، البته مدد خواه از نظر کمال روحی، باید به حدّی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد، و امکان تبدیل او به یک انسان پاک از میان برود.

عقیده به شفاعت به اندازه ای در میان مسلمانان رسوخ دارد که هرکجا برویم و از هر که بپرسیم این اعتقاد را از عقاید اسلامی خویش می شمارد، ودر اصالت آن از نظر اسلام هیچ گونه تردیدی نشان نمی دهد. همه می بینیم که در مواقع راز و نیاز

مسلمانها با خدا، ونیز در کنار قبر پیشوایان بزرگ اسلام، دلها و اندیشه های افراد گنهکار، به سوی شفیعان درگاه الهی کشیده می شود و از آنان می خواهند که از پیشگاه خدای بزرگ بخواهند تا مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرند.

یک چنین عقیده راسخ و پابرجایی، نمی تواند ساختگی وغیر اصیل باشد، قطعاً توجه جامعه اسلامی به سوی این عقیده معلول ورود آن در قرآن مجید و احادیث اسلامی است،زیرا معنی ندارد یک جمعیت یک میلیارد نفری بخصوص دانشمندان آنها به دنبال عقیده ای بروند که هرگز در کتاب آسمانی و مدارک دینی آنها وارد نشده باشد.

البته باید اعتراف کرد که این مسئله اصیل اسلامی بسان برخی دیگر از معارف بلند آن، با برخی از پیرایه های غلط همراه شده است و از همین رو، بر دانشمندان است که مردم را در این زمینه روشن سازند و مطالب اصیل اسلامی را از غیر آن جدا نمایند.

مسئله شفاعت وکمک کردن موجود عالی به فرد پایین ، غیر از مسئله پارتی بازی و وسیله تراشی ظالمانه دستگاههای بشری است، حالا اگر یک فرد نا اهل یا گروه غیر وارد، این اصل اسلامی را از محور صحیح آن منحرف کرده ، وچهره ا ن را کریه ساخته اند، مربوط به اندیشه صحیح اسلامی نیست.

البته برخی شاید چنین تصوّر کنند که روز رستاخیز شافعان راستین الهی، یزیدها و حجاج ها و چنگیزها را زیر بال و پر شفاعت خود قرار خواهند داد، وهمه آنان را حوزه معنویت و نورانیت شافعان بهره مند گردیده، و در کانون وجود آنان جهشی به سوی پاکی پیدا خواهد شد.ولی آنان در این اندیشه سخت در اشتباهند، زیرا شفاعت شافعان واقعی از آن کسانی است که روح و روان آنان نیروی جهش به سوی کمال و پاکی باشد، ولی کسانی که در سراسر وجود آنان نقطه قوّت و کمالی پیدا نمی شود، هرگز نورانیّت شافعان، وجود تاریک آنان را روشن نخواهد کرد.

باید در باره شفاعت چنین بیندیشیم:مردی را فرض کنیم که پاسی از عمر خود

را در فساد وناپاکی گذرانـده است ولی بر اثر برخورد با صالحان وپاکان، جرقه ای در دل او روشن می گردد، و انقلابی در او پدیـد می آیـد، و او را انسـان دیگری می سـازد. مشـابه این جریـان را در باره انسان های اخروی بیندیشـیم، انسان هایی که در روح وروان آنان آلودگی وجود دارد ولی در عین حال نیروی جهش به سوی کمال از روان آنان به کلی رخت بر نبسته است، در این موقع بر اثر برخورد با شخصـیتهای سازنده الهی و قرار گرفتن در حوزه نورانیت انسان های نورانی، یک نوع دگرگونی در وجود آنان رخ می دهد وجرقّه انقلاب و جهش به سوی کمال در روح و روان آنان روشن می گردد.

این تصویر نارسا وکمرنگی از حقیقت شـفاعت اخروی است که به وسـیله شافعان راستین به اذن الهی انجام خواهـد گرفت وتا خود به آن گام ننهیم، به حقیقت آن واقف نخواهیم شد.

بایـد در بـاره شـفاعت همانطور بیندیشـیم که در باره توبه و نـدامت می اندیشـیم، جای شک نیست که توبه ونـدامت از اعمال گذشـته با شـرایطی که گفته شده است انسان را شستشو داده وجرّقه انقلاب را در کانون وجود انسان روشن می سازد، وهرگز کسـی نگفته است که تشـریع توبه مـایه جرأت تبهکـاران می گردد. همچنین نبایـد موضوع اعتقـاد به شـفاعت را مایه جرأت و وسیله گسترش گناه بیندیشیم، بلکه باید آن را روزنه امیدی به سوی بازگشت به طهارت و پاکی تلقی کنیم.

سازنـدگی و آثـار تربیتی اعتقاد به شـفاعت: از آنجا که در این گفتار، حقیقت شـفاعت را به طور فشـرده بیان کردیم، شایسـته است که در مورد آثار تربیتی وخصوصیات این ایده مذهبی بحث کنیم:

هرچند از نظر بحثهای کلاسـیکی لازم بود که قبلاً، دلائل شـفاعت پیامبر را از نظر قرآن مورد بحث و بررسـی قرار دهیم سپس به آثار تربیتی آن بپردازیم زیرا تا وجود چیزی از نظر عقل و نقل ثابت نگردد، بحث درباره آن جنبه فرضی خواهد داشت.

امّا چون امروز از دید بسیاری از خوانندگان، اهمیت و لزوم بحث درباره یک

ایده مذهبی، در گرو آثار تربیتی و سازندگی آن است _ لذا _ اگر یک ایده مذهبی در این مسیر قرار نگیرد، آن را از مسائل درجه دو مذهبی می شمارند و احیاناً خود را موظف به غور و بحث در آن نمی دانند.

روی این لحاظ برای نشان دادن اهمیت بحث واین که اصل «شفاعت» حتی روی مقیاسی که آنان برای درجه بندی مسائل مذهبی ترتیب داده اند، از مسائل درجه یک می باشد، بحث درباره آثار تربیتی و اصلاحی آن را بر دیگر بحثها مقدّم داشته ابتدا در این مورد به بحث و گفتگو می پردازیم.

شفاعت مایه امیدواری است: اعتقاد به شفاعت پدید آورنده امید در دل گنهکاران، ومایه بازگشت آنان در نیمه زندگی، به سوی خدا است، واگر حقیقت شفاعت درست مورد بررسی قرار گیرد، خواهیم دید که اعتقاد به شفاعت اولیای خدا، نه تنها مایه جرأت و موجب سرسختی با خدا نمی باشد، بلکه سبب می شود که گروهی به امید این که راه بازگشت به سوی خدا به روی آنان باز است، تا توانند به وسیله اولیای خدا، آمرزش الهی را نسبت به خود جلب کنند، از عصیان و سرکشی و سرسختی دست برداشته و به سوی حق باز گردند.

نه تنها شفاعت در زندگی انسانها این نقش را بر عهده دارد، بلکه پذیرش توبه، ودر سطح وسیعتر، موضوع «انتظار فرج» وامید به بهبود وضع آینده اجتماع، از عوامل سازنده ای است که برای دگرگون ساختن اوضاع ونابسامانی های بشر بهانسان نیرو بخشیده و او را از محیط تیره و تار یأس و نومیدی، به فضای روشن رجا و امیدواری وارد می کند.

اعتقاد به شفاعت اولیای خدا(البته با شرایط خاصی) در باره گنهکاران، سبب می شود که فرد گنهکار معتقد گردد که وی از این به بعد می تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد و اعمال دیرینه وی طوری نیست که برای او یک سرنوشت شوم قطعی و غیر قابل تغییر ساخته باشد، بلکه او از همین حالا به کمک اولیای خدا و تصمیم راسخ خود بر اطاعت وفرمانبرداری از خدا، می تواند سرنوشت خود را عوض کند، و

ص : ۳۵۹

درهـای سـعادت را به روی خود بـاز کنـد; ولی بر عکس، یأس و نومیـدی و این که دیگر کاری از او و دیگران ساخته نیست، چراغ امید را در شبستان عمر انسان، خاموش می سازد.

جوانی که در طول زنـدگی گناهـان و لغزشـهایی داشـته است هرگـاه معتقـد گردد که کارهـای زشت پیشـین او، آنچنان کاخ سعادت وی را ویران کرده که دیگر قابل ترمیم نیست، وبرای او یک سـرنوشت قطعی پدیـد آورده که به هیـچ وسـیله ای نمی توان آن را دگرگون سـاخت، وآمرزش خـدا را به خویش جلب نمود، وحـتی توبه و پشـیمانی، و شـفاعت وکمـک خواهی از اولیای حق نمی تواننـد سـرنوشت او را دگرگون سازند، چنین اعتقادی نه تنها از حجم گناه او نمی کاهد، بلکه سـبب می شود که پرونـده زنـدگی وی روز به روز سیاه تر، وبـار گنـاه او سـنگین تر شـود.زیرا او بـا خـود چنین فکر می کنـد:اکنـون که راه بـازگشت به روی من بـاز نیست، و از این به بعـد هر نـوع قـدم نیکی در راه اطـاعت خـدا بردارم ، سـودی به حـال من نخواهد داشت، دیگر جهتی نـدارد که من در نیمه عمر رنج اطاعت را برخود هموار سازم و از گناهان لذت بخش دست بردارم.ولی بر عکس اگر روزنه امیـد را به روی خود باز ببینـد و بدانـد که از همین حالا می تواند وضع خود را در آینده دگرگون سازد، در این صورت کوشش می کند که گذشته را جبران کند و به وضع خود در آینده بهبود بخشد.

از این گذشـته همـان طور که می دانیم: شـفاعت اولیـای خـدا منوط به اذن پروردگار جهان است و تا اجازه خـدا نباشـد، هیچ کس نمی توانـد شـفاعت نمایـد، ناگفته پیـدا است که اذن خدا بی جهت وبی حکمت نخواهد بود، در این صورت باید گفت اذن خـدا شامل حال کسانی می شود که برای عفو و اغماض، شایسـتگی دارنـد و اگر در طول زنـدگی لغزش و گناهی داشـته انـد، به مرحله پرده دری و طغیان نرسـیده است، واگر رابطه خود را در بعضـی از جهات ضـعیف کرده انـد، ولی به کلی آن را قطع نکرده اند.چنین افرادی که پیوندهای گوناگون خود را با حق وحقیقت نگسسته اند، مشمول و شایسته شفاعت می شوند.

نوید شفاعت با این شرایط، خود هشداری است به گنهکاران که به هوش باشند وهرچه زودتر از ادامه گناه باز گردند، وهمه پیوند های خود را پاره نکنند، وپرده ها را ندرند، و از شعاع شفاعت دور نگردند که در غیر این صورت راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

همین احساس و توجه، در بازگشت افراد گنهکار به راه حق و تجدید نظر در برنامه های غلط، مؤثر می گردد، ودر حقیقت روزنه امیدی برای پاک ساختن برنامه زندگی از نقاط تاریک محسوب می شود.

تجربه نشان داده است که اگر روزنه امیدی به روی افراد مجرم گشوده شود و احساس نمایند که اگر در برنامه غلط و ناروای خود تجدید نظر کنند، راه نجاتی برای آنها هست، بسیاری از آنها از بیراهه، به راه باز می گردند.

در قوانین جزائی وکیفری ملّت ها، قانونی به نام «عفو زندانیان و مجرمان بزرگ و محکومان به حبس ابد» وجود دارد، نکته آن این است که روزنه امیدی برای این افراد باز شود، و در برنامه زندگی خود تجدید نظر نمایند، واگر این روزنه نبود، علت نداشت که در همان محیط، آرام بنشینند ودست به جنایت نزنند زیرا بالاتر از سیاهی (زندان ابد) رنگی نیست.

شفاعت در باره افراد لایق و شایسته، جز روزنه امید برای امکان تجدید حیات دینی و اخلاقی چیزی نیست، ومخصوص کسانی است که روابط خود را با خدا و اولیای دین حفظ کرده اند، ولی کسی که دارای اعمال نیک نبوده و از ایمان به خدا بهره نداشته باشد وعمری در گناه وفساد به سر برده است، هرگز مشمول شفاعت نخواهدبود.

فرق این دو طایفه را می توان با مثالی مجسّم ساخت:

فرض کنید سربازانی مأمور گشودن دژی بر فراز کوهی می باشند، و گشودن آن دژ، در حفظ کشور آنان از تجاوز خارجی فوق العاده مؤثر است، فرمانده ماهر و

ورزیده، وسایل لازم پیشروی و گشودن دژ را در اختیار آنان می گذارد، وفرمان بالا رفتن را صادر می نماید.

آن گروه از سربازان بی انضباط و ترسو که گوش به فرمان فرمانده نداده، ودر پایین کوه می مانند، هیچ گاه مشمول حمایت او نمی گردند، امّا آن گروه که فداکارند و به سرعت از کوه بالا می روند، اگر چه در بعضی از گذرگاهها بلغزند، ویا صعود وبالاـ رفتن در بعضی از نقاط حساس کوه برای آنها مشکل باشد، فرمانده دلسوز مراقب حال آنها بوده و در نقاط حساس به آنها کمک کرده و از لغزشگاه عبورشان می دهد.

این نوع مراقبت وکمک، یک نوع شفاعت از آن افرادی است که در مسیر هدف گام بر می دارند، وهیچ اشکالی ندارد که فرمانده دلسوز پیش از صعود به کوه این مطلب را اعلام کند و بگوید اگر شما در نقاط حساسی از صعود باز بمانید، از کمکهای بیدریغ من محروم نخواهید ماند، ومن با تمام قوا کوشش می کنم که شما را در این هدف کمک کنم.

یک چنین اعلام قبلی، افراد را برای کار دلگرم کرده ونور امید را در دل آنان پدید می آورد وبر قدرت وپایداری آنان می افزاید، و در حقیقت یک نوع تربیت و وسیله تکامل است.

در این جا باید بگوییم که: اعتقاد به شفاعت در صورتی می تواند مؤثّر و سازنده باشد که دور از هر نوع عوام فریبی تفسیر شود وحساب شفاعتی که قرآن و حدیث ویا عقل وخرد ما را به سوی آن دعوت می کند، از شفاعتی که در اذهان برخی از دور افتادگان از تعالیم اسلام وجود دارد، جدا گردد، زیرا گاهی تفسیرهای غلط برای شفاعت از طرف افراد ناروا، مردم را از درک حقیقت شفاعت باز می دارد و ما را به یاد شعر شاعری (حاجب) می اندازد که فکر می کرد در روز رستاخیز دست علی در باره شفاعت گنهکاران آن چنان باز است که علاقه مندان وی به اطمینان شفاعتش هرچه بخواهند می توانند گناه کنند، از این جهت به افتخار امام قصیده ای

سرود که نخستین بیت آن این است:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** من ضامنم تو هرچه بخواهی گناه کن

ولی همین شاعر، طبق گفته خویش ــ در عالم رؤیا امام را به خواب دید و خشم حضرت را از سرودن چنین شعر خرافی حس کرد و امام خواستار آن شد که قسمت دوّم از شعر خود را عوض کند و چنین بگوید:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

خواه این جریان ، حقیقت داشته باشد و یا افسانه و پنداری بیش نباشد، حقیقت همین است که در این داستان آمده است.

جوانان عزیز وعلاقه مندان به مکتب پیامبر، باید معارف دینی خود را از دانشمندان محقّق و کتابهای اصیل اسلامی بگیرند تا شفاعت حقیقی را از شفاعت تحریف یافته به خوبی بازشناسند و به گفته هر درویش معرکه گیر، یا داستانسرای حرفه ای، ویا نوشته های مبتذل که به خامه افراد فاقد صلاحیت نوشته می شود، اعتماد نکنند.

شفاعت پیامبر اسلام: این بحث اجمالی ، درباره واقعیت شفاعت، وآثار سازنده آن می تواند پاسخگوی بسیاری از پرسشها باشد، ولی بحث گسترده آن، نیاز به طرح بحثهای دیگری دارد که فعلاً مجال بازگویی آنها نیست افرادی که بخواهند با دیگر بحثهای مربوط به شفاعت آشنا شوند، به کتاب «شفاعت در قلمرو عقل و قرآن وحدیث» مراجعه بفرمایند.(۱)

آنچه که فعلاً موضوع کتاب ایجاب می کند، بیان دلایل قرآنیِ «شفیع بودن پیامبر در روز رستاخیز» است ودر این مورد به دو آیه بسنده می کنیم:



---

۱- [۱] این کتاب که به خامه ناچیز نگارنده است، مباحث دهگانه ای را پیرامون شفاعت مطرح کرده است و در سال ۱۳۵۴ منتشر شده است.

۱ـ (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) (اسراء/۷۹) :«برای نماز نافله در برخی از شب برخيز تا خدا تو را برای مقام بس پسنديده ای برانگيزد».

اکنون بايد ديد مقصود از مقام محمود چيست؟ مقامی که هرکس پيامبر را بر آن مقام ببيند، به تحسين او می پردازد؟

طبرسی می گويد: مفسّران اسلامی اتّفاق نظر دارند که مقصود از آن، همان مقام شفاعت است ومی گويند:پيامبر در روز رستاخيز لواء الحمد(پرچم سپاس و ستايش) را به دست می گيرد و همه پيامبران زير آن لواء گرد می آيند و او نخستين کسی است که شفاعت می کند و شفاعت او پذيرفته می شود.(۱)

زمخشری می نويسد: چه مقامی بالاتر از مقام شفاعت که مايه ستايش تمام اهل محشر می گردد(۲) روايات اسلامی در اين مورد اتّفاق نظر دارند که مقصود از آن همان مقام شفاعت است. سيوطی در کتاب الدّر المنثور و سيد هاشم بحرانی در تفسير برهان احاديثی را که «مقام محمود» را به شفاعت تفسيرمی کنند آورده اند.(۳)

۲ـ (وَ لَلآخِرَهُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ الأُولی* وَ لَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) (الضّحی/۵ـ۶): «سرای ديگر برای تو از اين جهان بهتر است، خدا به زودی آن قدر به تو می بخشد که راضی شوی!».

از اين که آيه نخست درباره روز رستاخيز سخن می گويد، طبعاً زمان و کمال اين «عطای رضايت آفرين» در همان زمان خواهد بود.

از آنجا که پيامبر رحمه لِلْعالمين است، نمی تواند در چنين روزی از فکر امّت بيرون آيد، وآنچه که می تواند رضايت او را تحصيل کند نجات گروه هايی از امّت

ص : ۳۶۴

---

۱- [۱] مجمع البيان، ج۳، ص ۳۵.

۲- [۲] کشّاف، ج۳، ص ۴۳۵.

۳- [۳] الدر المنثور، ج۴، ص ۱۹۷; برهان، ج۲، ص ۴۳۸ـ ۴۴۰.

است که پیوند ایمانی خود را با خدا، و ارتباط روحی خود را با پیامبر نبریده باشند، واین کار در پرتو شفاعت انجام می گیرد.

روایات اسلامی نیز آیه را به شفاعت پیامبر تفسیر کرده است و از ابن عباس نقل می کنند که او گفته است «رِضاهُ أَنْ تَدْخُلَ أُمَّتُهُ الجَنَّةَ: رضایت او در این است که امّت خود را وارد بهشت سازد».

دلایل شفیع بودن پیامبر منحصر به این آیات نیست بلکه در این مورد آیاتی داریم که به مسلمانان دستور می دهد که حضور پیامبر برسند و از او بخواهند که در باره آنان از خدا طلب آمرزش کند، از آنجا که درباره این آیات، در بخش وظایف مسلمانان نسبت به پیامبر بحث و گفتگو خواهیم نمود از این جهت سخن را در اینجا کوتاه نموده و از حضرت حق جَلَّ و علا خواهانم که ما را مشمول شفاعت خاتم پیامبران قرار دهد. واگر خدای ناخواسته مشمول شفاعت او قرار نگیریم، باید از خود برنجیم نه از خواجه روز قیامت!.

«پیامبری از خود شما به سویتان آمد، که مشقّت و رنجهای شما بر او سخت و گران است، بر ایمان آوردن شما ، حریص و علاقمند، به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) (توبه/۱۲۹).

«اگر از پیروی روی گردان شوند(نگران مباش) بگو خداوند مرا کافی است بر او توکل کرده ام و او صاحب عرش بزرگ است».

آیه نخست، پیامبر را با صفات پنجگانه توصیف کرده است و قسمت چهارم وپنجم از آنها مورد نظر ما است. اینک اجمالاً به همگی اشاره می شود:

۱ـ (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) :«ازخودتان»، ومقصود این است که او بشر است و از خصوصیات کسانی که بر ارشاد آنان برانگیخته شده است کاملاً آگاه است.

وبسیار دور از ذوق قرآنی است که این لفظ به معنی «عربی» و «قرشی» تفسیر شود، در حالی که در زمان نزول همین آیه که در سال نهم هجرت نازل شده جمعی از نژادهای دیگر از روم و فرس، گرد پیامبر را گرفته و به او ایمان آورده بودند.

۲ـ (عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ) : «از مشقت ورنجهایی که شما در راه جهاد و غیره متحمل می شوید، کاملاً آگاه است و نسبت به آنها بی تفاوت نیست»، امّا عشق به آزادی انسانها از چنگال شرک، سبب می شود که شما را بر پیمودن راههای سخت و دشوار دستور دهد.

۳ـ (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ) «بر ایمان و هدایت وسعادت شما در دو جهان علاقه بس شدیدی دارد»، (در گذشته به این ویژه گی اشاره نمودیم).

۴و۵ـ (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) «نسبت به افراد با ایمان، مهربان و رحیم است». در این جمله پیامبر با دو صفت به نامهای :رؤوف و رحیم توصیف شده و شاید تفاوت این دو، چنین باشد، رأفت او مخصوص مؤمنان فرمانبردار است، در حالی که رحم او عام است و هم بر مؤمنان و هم بر گنهکاران شامل می باشد.

در کتابهای حدیث و سیره، نمونه هایی از رأفت او به افراد با ایمان وارد شده است که نقل آنها مایه گسترد گی سخن است.

### ۹ـ صاحب کوثر

دو فرزند ذکور پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام قاسم و عبد اللّه درگذشتند دشمنان قسم خورده او مانند عاص بن وائل و غیره او را «عقیم» و «ابتر» نامیدند; در این مورد، قرآن او را با سوره خاصی که در مکه نازل شده است مورد خطاب قرار داد و فرمود:

(إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَر* إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الأَبْتَرُ) :

«ما به تو خیر کثیر دادیم(به شکرانه این نعمت) برای خدا نماز بگزار و دستهای خود را در حال نماز تا گلو، بالا ببر(یا قربانی کن) بدخواه تو، عقیم است».

مفسّران در معنای «کوثر» اختلاف فراوانی دارند، ولی هرچه دامنه اختلاف گسترش یابد نمی توان «نسل گسترده» او را از مصادیق وجزئیات آن ندانست زیرا ظاهر آیه این است که جمله نخست، به عنوان پاسخ به گفتار بدخواه آمده است که پیامبر را عقیم و ابتر خوانده بود ولازمه چنین گفتاری این است که کوثر به گونه ای تفسیر شود که بتواند پاسخگوی گفتار آن بدخواه گردد وآن جز با این نیست که خدا می گوید: بر خلاف اندیشه آن بدخواه، تو نه تنها ابتر و عقیم نیستی بلکه دارای نسل گسترده ای هستی که در جهان نمی توان بر آن نظیری یافت.

مفاد آیه یکی از اخبار غیبی قرآن است که برای همگان ملموس و محسوس است، با این که فرزندان پیامبر در بسیاری از اعصار، به وسیله جلّادان اموی وعباسی به صورت فردی و یا جمعی جام شهادت نوشیدند.(۱) ـ مع الوصف ـ جهان



---

۱- [۱] به اعتراف مورخان منصف اگر پیامبر در باره خاندان خود، به جای سفارش به مودّت ومحبت، بر خلاف آن، توصیه کرده بود، بیش از این مورد بی مهری قرار نمی گرفتند، ونیز تاریخ زندگی طالبیها، حسنیها و حسینیها و موسویها گواه روشن بر کشتار بی رحمانه ای است که در باره آنان انجام گرفته است، و کافی است در این مورد به کتاب «مقاتل الطالبیین» تألیف ابوالفرج اصفهانی متوفای ۳۵۶ مراجعه فرمایید; در این کتاب، حوادث دردناک و تلخ فرزندان ابوطالب که در گوشه وکنار جهان اسلام و یا در میدان مبارزه با طاغوتهای زمان کشته شده اند نگارش یافته است.

اسلام امروز ، خبر غیبی قرآن را در مورد گستردگی نسل رسول خدا کاملاً لمس کرده و شاهد نسل روز افزون رسول خدا می باشد.

فخر رازی در تفسیر خود، به هنگام بحث از مفاد کوثر می نویسد مقصود این است که خدا نسل پیامبر را در طول زمان حفظ می کند آنگاه می افزاید:

«فَانْظُرْ کَمْ قُتِلَ مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ ثُمَّ الْعالَمُ مُمْتَلِئٌ مِنْهُمْ وَلَمْ یَبْقَ مِنْ بَنی أُمَیَّةَ فِی الدُّنْیا أَحَدٌ یُعْبَأُ بِهِ ثُمَّ انْظُر کَمْ فیهِمْ مِنَ الأَکابِرِ مِنَ الْعُلَماءِ کَالْباقِرِ و الصّادِقِ و الکاظِمِ و الرِّضا _ (علیهم السلام) _ وَ النَّفْسُ الزَّکِیَّه وَ أَمْثالِهِمْ»(۱)

«بنگر چقدر افراد، ازاهل بیت پیامبر کشته شده اند و باز جهان مملوّ از آنها است ولی از خاندان امیّه یک نفر که قابل ذکر باشد باقی نمانده است، آنگاه بنگر که چه علمای بزرگی در میان اهل بیت پیامبر هست مانند حضرت باقر، حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا (علیهم السلام)ونفس زکیّه و مانند آن».

وی این سخن را در قرن ششم می گوید و ما اکنون در اوائل قرن پانزدهم هجری هستیم و جهان اسلام از مغرب و تونس و الجزائر و مصر گرفته تا برسد به عربستان و شامات و ترکیه و ایران، و غیره شاهد نسل درخشنده رسول خدا می باشیم وهمگی می گوییم: «صَدَقَ اللّه الْعَلِیُّ الْعَظیمُ; إنّا أعْطَیْناکَ الْکَوثَر».

در این جا تذکر نکته ای مناسب است و آن این که در اعصار گذشته بالأخص از عصر حضرت رضا به بعد، مقامی به نام «نقابه الطالبین» وجود داشت که مبرزترین آنان عهده دار آن مقام می باشد; بدین صورت که در هر نقطه و منطقه ای، «نقیبی» برای «طالبیین» معیّن می شد و بارزترین آنان «نقیب النقبا» لقب می گرفت وتاریخ از دو شخصیت بزرگ که یکی امام معصوم ودیگری فرزند او است نام می برد



---

۱- [۱] مفاتیح الغیب، ج۸، ص ۴۹۸، ط مصر، ۱۳۰۸.

که دارای چنین منصب گسترده ای بودند و این دو نفر عبارتند از حضرت رضا ــ سلام اللّه علیه ــ در عصر مأمون و شریف رضی در سال ۳۸۰ در عصر بهاء الدوله.

کار نقیب، حفظ انساب وضبط موالید ووفیات و آشنا ساختن آنان با آداب متناسب با خاندان آنها و بازداری آنان از کارهای پست و دون شأن، جلوگیری از ارتکاب گناه وغیره که «ماوردی» در کتاب «احکام سلطانیه» در باره آنها به صورت مفصّل سخن گفته است.(۱)

### ۱۰ــ شاهد بر اعمال امّت

آخرین ویژگی از نظر بازگویی در این کتاب(۲)، شهادت و گواه بودن او بر اعمال امّت است ، واین مقام در آیات یاد شده وارد شده است:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً و َمُبَشِّراً و َنَذِیراً وَ داعِیاً إِلَی اللّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً) (احزاب/۴۵).

«ای پیامبر ما تو را به عنوان گواه و بشارت و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، وچراغ فروزان، فرستادیم».

در این آیه رسول گرامی با اوصاف پنجگانه ای توصیف شده که هرکدام در خور بحث وگفتگو است:

۱ــ شاهداً ۲ــ مبشّراً ۳ــ نذیراً ۴ــ داعیاً إلی اللّه۵ــ سِراجاً مُنیراً.

توصیف پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان «شاهد»درآیات دیگری نیز وارد شده که گاهی از نظر تعبیر با آیه یاد شده یکسان است(۳)، وگاهی با هم اختلاف دارد مانند:(فَکَیْفَ



---

۱- [۱] الأحکام السلطانیه، ص ۸۲ ــ ۸۶ علاقمندان به این کتاب که وظایف نقابت خاصّه را از نقابت عامّه جدا کرده است، مراجعه بفرمایند.

۲- [۲] وگرنه: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

۳- [۳] به سوره فتح آیه ۸ و مزّمّل آیه ۱۵ مراجعه شود.

إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّه بِشَهِید وَ جِئْنابِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً)(نساء/۴۱):«حال آنان چگونه است آن روز که برای هر امّتی گواهی بر اعمالشان می آوریم وتو را گواه بر اعمال آنها قرار می دهیم».

در این آیه، پیامبر شاهد وگواه بر پیامبران پیشین است در حالی که در(شاهداً) ودر آیه ای که هم اکنون یادآور می شویم، وی شاهد وگواه بر اعمال امّتِ خود می باشد:

(وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعمَلُونَ)(توبه/۱۰۵):

«بگو هر کاری می خواهید انجام دهید به زودی خدا و رسول او و افراد با ایمان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی خدای آگاه از پنهانی و آشکار، بازگردانیده می شوید، وشما از آنچه که انجام داده اید، گزارش می دهد».

در این آیه مؤمنون بسان خود پیامبر، آگاه از اعمال منافقان معرفی شده اند، مسلّماً مقصود، همه افراد با ایمان نیست، بلکه گروه خاصی هستند که از آنان به افراد معصوم تعبیر می آوریم.

و اینکه آگاهی پیامبر از اعمال امّت چگونه انجام می گیرد، مورد بحث ما نیست ولی مسلّم است که اعمال آنان بر او عرضه می شود.

بحث در باره واقعیت این گواهی و رؤیت اعمال و حفظ و صیانت بر آنها و نحوه شهادت دادن در گرو بحث مفصّلی است که در کتاب «مفاهیم القرآن» تحت عنوان «الشهداء من القرآن» انجام داده ایم امید است که به زودی منتشر گردد.

در این جا سخن را در باره تشریح حیات و زندگی وخصوصیات پیامبر در قرآن کوتاه می کنیم ومطمئن هستیم که این نوشتار ترسیمی نارسا از حیات و زندگی او می باشد، و طبعاً پوزش صمیمانه نگارنده را پذیرفته و او را از نظر قصور ویا تقصیر

ص : ۳۷۰

در تبیین مقامات او مورد عفو قرار خواهند داد. چه بهتر که سخن خود را با سخن خدا _ که بیانگر صفات دهگانه از رسول خود می باشد_ به پایان برسانیم:

(اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوراهِ وَ الإنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إصْرَهُمْ وَ الأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).

«آنها از فرستاده خدا (رسول) وپیامبر امّی (درس نخوانده) پیروی می کنند، کسی که صفات او را در تورات وانجیلی که نزدشان است می یابند. آنها را به خوبیها فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد پاکیزه ها را برآنها حلال می شمرد وناپاکیها را تحریم می کند وبارهای سنگین وزنجیرهایی را که بر آنها بود(از دوش آنان) بر می دارد، پس آنها که به او ایمان آورده و او را احترام نموده و یاری نموده اند و از نوری که بر او فرود آمده پیروی کرده اند، همانا رستگارند».

صفات دهگانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) که در این آیه آمده است به صورت زیر است:

۱_ (الرّسول): فرستاده شده.

۲_ (النبیّ): پیامبر.

۳_ (الأُمّیّ): درس نخوانده.

۴_ (مکتوباً عندهم فی التوراه والإنجیل): خصوصیات او در تورات و انجیل نوشته شده است.

۵_ (یأمرهم بالمعروف): به کارهای نیک فرمان می دهد.

۶_ (و یَنهیهُمْ عَنِ المُنْکر) : از کارهای بد باز می دارد.

۷_ (ویحلّ لهم الطیّبات): چیزهای پاکیزه را برای آنان حلال می شمارد.

۸_ (ویحرّم علیهم الخبائث) : ناپاکیها را برای آنان تحریم می کند.

۹ــ (و یضع عنهم إصرهم): بارهای سنگین (تکالیف شاقّ مربوط به امّت بنی اسرائیل) از دوش آنان بر می دارد.

۱۰ــ (والأغلال الّتی کانت علیهم) : عادات زشت و خرافات را که به صورت غل و زنجیر به دست وپای آنان بسته شده است ، از دست وپایشان بازمی کند.

***

ص : ۳۷۲

## ۳۹– اطاعت از پیامبر در قلمرو مسایل سیاسی، قضایی و نظامی

### آیات موضوع

۱ــ (ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاّ الْبَلاغُ وَ اللّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما تَكْتُمُونَ) (مائده/۹۹).

۲ــ (وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُول إِلاّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللّهِ) (نساء/۶۴).

۳ــ (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْأَطاعَ اللّهَ) (نساء/۸۰).

۴ــ (أَطَيعُوا اللّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الأَمْرِ مِنْكُمْ)(نساء/۵۹).

۵ــ (فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً) (نساء/۶۵).

۶ــ (فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ) (نور/۶۳).

۷ــ (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا مَعَهُ عَلى أَمْر جامِع لَمْ يَذْهَبُوا حَتّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولئِكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرِ لَهُمُ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ) (نور/۶۲).

۸ــ (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (احزاب/۶):

ص : ۳۷۳

۹ــ (وَما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَه إِذا قَضَى اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبيناً)(احزاب/۳۶).

۱۰ــ (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَميعٌ عَليمٌ) (حجرات/۱) .

۱۱ــ (وَاعْمَلُوا أَنَّ فيكُمْ رَسُولَ اللّهِ لَوْ يُطيعُكُمْ فى كَثيرٍ مِنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ) (حجرات/۷).

۱۲ــ (فاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِى الأَمْرِ) (آل عمران/۱۵۹).

۱۳ــ (وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوفِ أَذاعُوا بِهِوَ لَو رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلى أُولِى الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَولا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلاّ قَليلًا) (نساء/۸۳).

۱۴ــ (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللّهَ وَأَطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِى الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فى شَىء فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلًا * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِوَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً)(نساء/۵۹ــ ۶۰).

۱۵ــ (ماكانَ لأَهْلِ الْمَدينَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّهِوَلا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ)(توبه/۱۲۰).

## ترجمه آيات

۱ــ «براى رسول وظيفه اى جز ابلاغ نيست وخدا از آنچه كه آشكار مى سازيد ويا پنهان مى داريد، آگاه است».

۲ــ «هيچ رسولى رااعزام نكرديم مگر اينكه به فرمان خدا، از او اطاعت شود».

ص : ۳۷۴

۳ـ «هر کس رسول را فرمان برد، خدا را فرمان برده است».

۴ـ «خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید».

۵ـ «چنین نیست، سوگند به پروردگار تو، مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافهای خود داور قرار دهند آنگاه از داوری تو در دل، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم گردند».

۶ـ «آنان که با فرمان پیامبر مخالفت میورزند از آن بترسند که فتنه و یاعذاب دردناکی دامنگیر آنان گردد».

۷ـ مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول ایمان دارند واگر در امر مهمی با او باشند بدون اذن او به جایی نمی روند. آنان که از تو اذن می گیرند آنها کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده اند در این صورت هرگاه برخی از آنان برای کارهای خود اجازه بگیرند، به آن کس که بخواهی اذن بده وبرای آنان طلب آمرزش کن، خدا بخشاینده و رحیم است».

۸ـ «پیامبر به مؤمنان از خود آنان اولی است».

۹ـ «برهیچ مرد و زن مؤمن آنگاه که خدا و پیامبر او در موردی فرمان دادند هیچ نوع اختیاری در کارشان نیست هرکس که خدا و رسول او را مخالفت کند، آشکارا گمراه شده است».

۱۰ـ «ای افراد با ایمان بر خدا و رسول او پیشی نگیرید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید خدا شنوا و دانا است».

۱۱ـ «بدانید در میان شما است پیامبر خدا اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند شماها به زحمت می افتید».

۱۲ـ «از آنان در گذر و برای آنان طلب آمرزش کن و در امور مشورتبنما».

ص : ۳۷۵

۱۳ــ «هنگامی که خبری ایمنی بخش یا بیم زا(از پیروزی و شکست) به آنان برسد فوراً آن را پخش می کنند و اگر آن را به پیامبر و صاحبان فرمان از آنها، رجوع دهند اهل استنباط و ریشه یاب از آنان، از حقیقت مطلب آگاه خواهند شد(وحقیقت را به آنان بازگو خواهند کرد) اگر کرم و رحمت او نبود همگی جز گروه کمی از شیطان پیروی می کردند».

۱۴ــ «ای افراد با ایمان خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا و صاحبان فرمان از خود را اطاعت نمایید اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این برای شما بهتر است وعاقبت و پایان نیکویی دارد.آیا ندیدی کسانی را که مدعی ایمان به آنچه که بر تو وبر پیشینیان از تو نازل شده است، می باشند، ومی خواهند مظاهر طغیان (حکّام باطل) را به داوری بطلبند وشیطان می خواهد آنها را شدیداً گمراه کند».

۱۵ــ «هرگز بر اهل مدینه وبادیه نشینان اطراف آن روا نیست که از پیامبر خدا تخلّف جویند وبرای حفظ جان خود، از او اعراض نمایند».

## تفسیر آیات

### اشاره

از مسائلی که قرآن به آن اهمیت خاصی داده است ، وظیفه جامعه اسلامی نسبت به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)است، ما در این بخش به وظایف دهگانه ای که قرآن از آنها یاد می کند، اشاره می نماییم وتشریح خصوصیات این وظایف ازقلمرو بحث ما بیرون است.

### ۱. اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) را از آن نظر که وحی الهی را از مقام ربوبی دریافت می کند،

نبّی (آگـاه از اخبار غیبی) و از آن نظر که مأمور به ابلاغ پیامی از جانب خـدا به مردم است، رسول می نامنـد، پیامبر در این دو مقام، فاقد امر و نهی واطاعت و عصیان است و وظیفه ای جز پیام گیری و پیام رسانی ندارد ولذا قرآن در باره او می فرماید:

(ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاّ الْبَلاغُ وَ اللّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما تَکْتُمُونَ) (مائده/۹۹): «برای رسول وظیفه ای جز ابلاغ نیست وخـدا از آنچه که آشکار می سازید ویا پنهان می دارید، آگاه است».

اگر قرآن در قلمرو رسالت، برای رسول حق اطاعت قائل می شود ومی فرمایـد: (وَ مـا أَرْسَلْنا مِنْ رَسُول إِلاّ لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللّهِ) (نساء/۶۴): «هیچ رسولی رااعزام نکردیم مگر اینکه به فرمان خـدا، از او اطاعت شود»، مقصود اطاعتی است که به اطاعت خدا منتهی می شود، یعنی به پیامهـای او گوش فرا دهنـد وبه گفته هـای او ماننـد انجـام نماز وپرداخت زکات جامه عمل بپوشاننـد، انجـام چنین وظایفی در حقیقت، اطاعت فرمان خـدا است، نه اطاعت پیامبر، هرچنـد به صورت ظاهر اطاعت پیامبر نیز به شـمار می رود وقرآن مـاهیت این نوع اطاعتها را در آیه دیگر به صورت روشن بیان می کنـد ومی فرمایـد:(مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْأَطاعَ اللّهَ)(نساء/۸۰): «هر کس رسول را فرمان برد، خدا را فرمان برده است».

بنابراین ، در بعضـی از موارد که قرآن برای رسول به عنوان رسالت حق اطاعت قائل شـده است، اطاعت حقیقی او نیست، بلکه اطـاعت خـدا است وبه گـونه ای به او نیز نسـبت داده می شود از این جهت قرآن شخصـیت رسول را نسـبت به «مقـام رسـالت» چنین ترسیم می کند:

(إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ * لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِر) (غاشیه/۳۱_ ۲۲): «یاد آوری کن تو تذکر دهنده ای، نه مسلّط بر آنها».

در قلمرو اطاعت: در حـالی که رسول گرامی یـادآور وآموزنـده وپیـام رسـانی بیش نیست، گـاهی از جـانب خـدا دارای مقام امامت شده و «مفترض الطاعه» می گردد که

با توجه به آن، خود شخصاً دارای مقام امر و نهی می شود.

در این قلمرو، پیامبر فقط گزارشگر وحی وپیام رسان الهی نیست، بلکه رئیس دولت اسلامی است که برای تنظیم امور امّت، باید به نصب و عزل فرماندهان وقاضیان واعزام سپاه وعقد معاهدات بپردازد.

رسول گرامی در این صورت حقیقتاً دارای امر و نهی می گردد که از طرف خدا به عنوان زمامدار مسلمانان، قاضی وداور آنان و مدیر کلیه شئون اجتماعی و سیاسی واقتصادی و دینی معرفی گردد. در این هنگام است که او علاوه بر اطاعت طریقی، دارای حقّ اطاعتِ موضوعی می گردد که فرمانبری از دستورات او مایه پاداش و نافرمانی موجب کیفر می گردد.

قرآن روی اطاعت پیامبر در موارد زیادی تکیه می کند و بر مفسّر محقّق لازم است میان دو نوع اطاعت(طریقی و موضوعی) فرق بگذارد وآیات را بر دو نوع تقسیم کند.

الف: گروهی که بر اطاعت رسول فرمان می دهند وقرائن گواهی می دهد که مقصود از اطاعت او، همان انجام دستورات الهی است که او تبلیغ می کند، مانند انجام فرائض و دوری از محرمات در این صورت اطاعت رسول راهی است برای اطاعت خدا و خود رسول در حقیقت، اطاعت وعصیانی ندارد.

ب: گروهی که او را به عنوان «أُولی الأمر» وفرمانده و قاضی و داور معرفی می کند و دست او را در تنظیم امور اجتماع باز نهاده و به او حقّ امر و نهی می دهد در چنین مواردی، اطاعت او خود، موضوعیت پیدا می کند و دارای احکام وخصایص می گردد.

آیات مربوط به بخش نخست به خاطر کثرت نیاز به بیان ندارد، مهم آیات مربوط به بخش دوّم است که برخی را یادآور می شویم:

۱ـ (أَطِيعُوا اللّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ)(نساء/۵۹):«خدا را

اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید».

شکی نیست که رسول در آیه، خود از مصادیق «اولی الأمر منکم» می باشد و به خاطر احترام بیشتر از وی، جداگانه از او نام برده شده و «اولی الأمر» زمامداران واقعی جامعه اسلامی هستند که از جانب خدا به این مقام نائل شده اند وبه خاطر داشتن چنین مقامی، دارای امر ونهی واقعی بوده و برای خود اطاعت وعصیانی دارند.

۲ـ (فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً) (نساء/۶۵): «چنین نیست، سوگند به پروردگار تو، مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافهای خود داور قرار دهند آنگاه از داوری تو در دل، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم گردند».

در این مورد رسول خدا به صورت قاضی و داور، تجلّی نموده و برای حفظ نظام، دارای مقام امر و نهی خواهد بود واگر مطاع نباشد ودستورهای او اجرا نگردد، داوری مختل و هرج و مرج بر جامعه حاکم می گردد.

۳ـ (فَلْیَحْذَرِ الَّذینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ) (نور/۶۳):«آنان که با فرمان پیامبر مخالفت میورزند از آن بترسند که فتنه و یاعذاب دردناکی دامنگیر آنان گردد».

جمله (عَنْ أَمْرِهِ) حاکی از آن است که پیامبر در این چشم انداز گذشته بر مقام تبلیغ و تبیین شریعت، امر و فرمان دارد که مخالفت آن، دارای واکنش سختی است.

مؤیّد مطلب، این است که آیه مربوط به مسئله جهاد و حضور در میدان نبرد است. در این شرایط پیامبر، مبلّغ احکام نیست، بلکه فرمانده «واجب الطاعه» است که باید دستورهای او مو به مو مورد اجرا قرار گیرد.

۴ـ (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْر جامِع لَمْ

يَذْهَبُوا حَتّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ أولئِکَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِر لَهُمْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ)(نور/۶۲).

«مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول ایمان دارند واگر در امر مهمی با او باشند بدون اذن او به جایی نمی روند. آنان که از تو اذن می گیرند آنها کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده اند در این صورت هرگاه برخی از آنان برای کارهای خود اجازه بگیرند، به آن کس که بخواهی اذن بده وبرای آنان طلب آمرزش کن. خدا بخشاینده و رحیم است».

الزام به استجازه به هنگام ترک میدان نبرد ویا به هنگام ترک مجلس که برای مشورت در باره امر مهمی برگزار شده، نشانه مقام و منصب خطیر رسول گرامی است که حرکات و سکنات افراد باید زیر نظر او صورت پذیرد.

۵ــ (النَّبِيُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (احزاب/۶): «پیامبر به مؤمنان از خود آنان اولی است» این نوع اولویت که در هیچ تشریعی در جهان نظیر آن دیده نشده است، از جانب «مالک النفوس» به پیامبر افاضه شده که از آن در مصالح جامعه اسلامی بهره بگیرد و افراد به فرمانهای او گوش فرا دهند وخواست او را بر خواست خود مقدّم بدارند و مفاد این آیه در همین سوره به صورت روشن نیز وارد شده چنان که می فرماید:

۶ــ (وَما کانَ لِمُؤْمِن وَ لا مُؤْمِنَه إِذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَکُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبيناً)(احزاب/۳۶).

«برهیچ مرد و زن مؤمن آنگاه که خدا و پیامبر او در موردی فرمان دادند هیچ نوع اختیاری در کارشان نیست هرکس که خدا و رسول او را مخالفت کند، آشکارا گمراه شده است».

دادن چنین قدرت وموقعیتی بر پیامبر نشانه دعوت به حکومت فردی و استبدادی شخص نیست زیرا اگر پیامبر خدا یک فرد عادی بود، طبعاً دادن چنین

قدرتی به او، جز استبداد و حکومت فرد بر جمع چیز دیگری نبود، در حالی که او چنین نیست او یک فرد وارسته از هر نوع خودخواهی است که جز رضای خدا خواهان چیزی نیست. او در رفتار و گفتار خود، به وسیله «روح القدس» تأیید شده و از هر لغزشی مصون می باشد در این صورت امر و فرمان او مظهر فرمان خداست که از زبان او به مردم ابلاغ می گردد.

به خاطر چنین عصمت ومصونیتی است که خدا در دو آیه زیر، هر نوع پیشدستی را بر او تحریم می کند و می فرماید:

۷_ (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ) (حجرات/۱) :«ای افراد با ایمان بر خدا و رسول او پیشی نگیرید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید خدا شنوا و دانا است».

۸_ (وَاعْمَلُوا أَنَّ فیكُمْ رَسُولَ اللّهِ لَوْ یُطیعُكُمْ فی كَثیر مِنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ) (حجرات/۷): «بدانید در میان شما است پیامبر خدا اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند شماها به زحمت می افتید».

ولی با این مقام و موقعیت، خدا روی مصالحی به پیامبر فرمان مشاوره می دهد، تا از این طریق شخصیت اجتماعی بزرگان صحابه را حفظ نماید چنانکه می فرماید:

۹_ (فاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ) (آل عمران/۱۵۹):«از آنان در گذر و برای آنان طلب آمرزش کن و در امور مشورت بنما».

دلائل اطاعت پیامبر بیش از آن است که در این جا منعکس گردید، آنچه مهم است تعیین حدود اطاعت و قلمرو آن است که به گونه ای فشرده بیان می گردد:

قلمرو های سه گانه اطاعت: با توجه به آیاتی که در زمینه اطاعت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) وارد شده می توان قلمرو اطاعت او را در زمینه های مسائل سیاسی و قضایی و نظامی محدود ساخت.

ص : ۳۸۱

پیـامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله) علاـوه بر مقـام تبلیغ احکام، رهبر سیاسـی و مرجع قضایی و فرمانـده کلّ قوا است ودر این زمینه ها «نافذ القول» ومطاع می باشد و ما در هر مورد، نمونه ای را متذکّر می شویم:

الف: اطاعت در قلمرو مسائل سیاسـی: یکی از مسائل حسّاس به هنگام جنگ، اخبار جبهه ها و گزارشهای مربوط به پیروزی و شکست است تصـمیم گیری در پخش وعـدم پخش این گونه گزارشـها، نیاز به تفکر و انـدیشه و رعایت مصالـح عمومی دارد ازاین جهت قرآن شخص پیامبر را معرفی می کند آنجاکه می فرماید:

(وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوفِ أَذاعُوا بِهِوَ لَو رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلی أُولِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَولا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ إِلاّ قَلیلاً)(نساء/۸۳).

«هنگامی که خبری ایمنی بخش یا بیم زا(از پیروزی و شـکست) به آنان برسـد فوراً آن را پخش می کنند و اگر آن را به پیامبر و صاحبان فرمان از آنها رجوع دهند اهل اسـتنباط و ریشه یاب از آنان، از حقیقت مطلب آگاه خواهند شد(وحقیقت را به آنان بازگو خواهند کرد) اگر کرم و رحمت او نبود همگی جز گروه کمی از شیطان پیروی می کردند».

پخش بی موقع خبر پیروزی چه بسـا مـایه غرور می گردد، همچنانکه اشاعه خبرِ شـکست موجب تضـعیف روحیه ها می گردد ولذا وظیفه مسـلمانان جز این نیست که اخبار رسیده را در اختیار پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)وصاحبان فرمان از خود(که به فرمـان پیـامبر دارای مقامـاتی شـده انـد) بگذارنـد تا آنان پس از ریشه یابی وتحقیق، دیگر مسـلمانان را از حقیقت امر آگاه سازند، البته این آیه مربوط به رهبری سیاسـی پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله) است و اگر از «اولی الأمر» نام می برد منافاتی با رهبری سیاسـی رسول خـدا ندارد زیرا «اولوا الأمر» به فرمان او «صاحبان فرمان» و «پیشوایان مردم» می گردند بالأخص که از نظر روایات، مقصود از آن «پیشوایان معصوم» است که پس از پیامبر

گرامی (صلی الله علیه وآله)مرجع سیاسی می باشند. آیات مربوط به «سائس» و «حاکم» بودن پیامبر، منحصر به این آیه نیست، بلکه قسمتی از آیاتی که در آغاز بحث مطرح کردیم بر مقام سیاسی پیامبر نیز گواه است.

ب: اطاعت در قلمرو مسائل قضایی: اگر پیامبر به حکم این آیه یگانه رهبر سیاسی است به حکم آیات دیگر، یگانه مرجع قضایی نیز می باشد وداوری داوران دیگر به فرمان ونصب او رسمیّت پیدا می کرد چنانکه می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیء فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً)(نساء/۵۹).

«ای افراد با ایمان خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا و صاحبان فرمان از خود را اطاعت نمایید اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این برای شما بهتر است وعاقبت و پایان نیکویی دارد».

اگر این آیه دستور می دهد که مشکلات قضایی را به خدا و رسول او بازگردانیم مقصود از ارجاع به خدا ارجاع به نماینده او است البته در آیه مورد بحث یک رشته پرسشهایی مطرح است که در فرصت دیگر باید درباره آنها بحث و گفتگو کرد.(۱)

به خاطر همین اصل که پیامبر یگانه مرجع قضایی مسلمانان است، خدا گروهی را که با وجود پیامبر، به حکّام باطل مراجعه می کردند، سخت نکوهش می کند و می فرماید:



---

۱- [۱] مانند مقصود از «اولی الأمر» کیست ۲ــ چرا فعل أطیعوا در باره رسول تکرار شده ودر باره اولی الأمر تکرار نشده است.۳ــ چرا در قلمرو سیاسی(نساء آیه ۸۳) اطاعت اولی الأمر لازم شمرده شده ولی در حلّ مسائل قضایی نامی از آنها نیامده و فرموده است:«فَرُدّوه إلی اللّهِ و َالرَّسُولِ» ومانند اینها که باید در فرصت دیگری درباره آنها بحث و گفتگو نمود.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيـدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِوَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً)(نساء/۶۰).

«آیـا ندیـدی کسانی را که مـدعی ایمان به آنچه که بر تو وبر پیشـینیان از تو نازل شـده است، می باشـند، ومی خواهنـد مظاهر طغیان (حکّام باطل) را به داوری بطلبند وشیطان می خواهد آنها را شدیداً گمراه کند».

مراجعه به طاغوت، دام شیطانی است که می خواهد انسانها را از راه راست (داوری پیامبر معصوم) به بیراهه ببرد.

این آیـات، پیـامبر را یگـانه رهبر سیاسـی ومرجع قضایی معرفی می کنـد و مسـلمانان را موظف می دارد که حتماً به او مراجعه کننـد و از مراجعه به غیر که همگی مظـاهر طـاغوت و حکّـام باطـل وخودکـامه انـد، خودداری نماینـد و فرمانهای او را محترم بشمارند.

ج: اطاعت در قلمرو مسائل نظامی: قرآن پیامبر را یگانه مرجع نظامی می دانـد به اندازه ای که جزئی ترین مسائل نظامی باید با اجازه او صورت پـذیرد ماننـد ترک میـدان جنگ که بایـد به اذن او باشـد واگر اذن او نباشد، باید حضور خود را در میدان بر همه چیز مقدّم بدارند چنانکه می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا مَعَهُ عَلى أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّى يَسْتَأْذِنُوهُ) (نور/۶۲).

«افراد بـا ایمـان کسـانی هسـتند که به خـدا و پیامبر او ایمان آورده انـد آنگاه که در کاری که اجتماع در آن لازم است بـدون اجازه او به جایی نمی روند»،متن آیه با ترجمه آن در آغاز بحث گذشت.

لفظ (أمر جامع) به معنی کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است ومصداق واضح آن مسـئله جهاد با دشـمن ومبارزه با او است وشأن نزول آیه همین

معنی را تأیید می کند.

اگر پیامبر در این آیات، یگانه رهبر و مرجع در امور سیاسی و قضایی و نظامی معرفی شده به خاطر حفظ مصالح جامعه است که بایـد تمام تشکیلات در نقطه ای متمرکز شـده و مدیریت های رده های گوناگون به مدیریت واحد باز گردد ویک فکر و اندیشه بر تمام تشکیلات سایه افکند.

به خاطر همین مقام نظامی است که خـدا اجازه نمی دهـد (آنگاه که پیامبر مردم را به جهاد دعوت می کنـد) اهل مدینه وبادیه نشینان آنها، از پیامبر تخلّف جویند وبرای حفظ جان خود از جان او چشم بپوشند چنانکه می فرماید:

(ماكانَ لأَهْلِ الْمَدينَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّهِ وَلا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ) (توبه/۱۲۰).

«هرگز بر اهل مـدینه وبادیه نشـینان اطراف آن روا نیست که از پیامبر خـدا تخلّف جوینـد وبرای حفظ جان خود، از او اعراض نمایند».

این آیات که نمونه آنها در قرآن فراوان است ایجاب می کند که مسـلمانان وظیفه دارند که در مسائل سیاسی و قضایی نظامی و ... به او مراجعه کنند و از سخنان او تخلّف و تخطّی ننمایند ودر حقیقت قلمرو لزوم اطاعت را روشن می سازند.

ص : ۳۸۵

## ۴۰- وظایف مسلمانان در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

### اشاره

۱_ احترام به پیامبر،۲_ متانت در سخن گفتن با او، ۳_ دوری از مجادله، ۴_ رعایت وقت پیامبر، ۵_ اجتناب از ایذاء او، ۶_ تحریم ازدواج با همسران وی، ۷_ دوستی فرزندان او، ۸ _ درودِ بر او، ۹_ تحریم خیانت،۱۰_ درخواست طلب مغفرت.

### آیات موضوع

۱_ (قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللّهُوَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) (آل عمران/۳۱).

۲_ (وَلَو أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتیهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنّا إِلَی اللّهِ راغِبُونَ)(توبه/۵۹).

۳_ (إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَنَذیراً *لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَ تُعَزِّروهُ وَ تُوَقِّرُوه وَتُسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَأَصیلًا)(فتح/۸ _۹).

۴_ (فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).

۵_ (وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللّه قَرْضاً حَسَناً) (مائده/۱۲).

۶_ (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالقَولِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعض أَنْ تَحْبطَ أَعْمالُکُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ

لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظيمٌ *إِنَّ الَّذينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّی تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ)(حجرات/۵).

۷ـ (وَمَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدی وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَساءَتْ مَصيراً) (نساء/۱۱۵).

۸ـ (وَ مَنْ يُشاقِقِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَديدُ الْعِقابِ)(انفال/۱۳).

۹ـ (يُجادِلُونَكَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ) (انفال/۶).

۱۰ـ (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَیْ نَجْويكُمْ صَدَقَةً ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ * ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَیْ نَجْويكُمْ صَدَقات فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَأَطيعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ)(مجادله/۱۲ـ۱۳).

۱۱ـ (إِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْيا وَ الآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهيناً) (احزاب/۵۷).

۱۲ـ (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلی طَعام غَيْرَ ناظِرينَ إِنيهُ وَ لكِنْ إِذا دُعيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسينَ لِحَديث إِنَّ ذلِكُمْ كانَ يُؤْذِی النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيی مِنْكُمْ وَ اللّهُ لا يَسْتَحْيی مِنَ الْحَقِّ).(احزاب/۵۳)

۱۳ـ (وَمِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذُونَ النَّبِيّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْر لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ)(توبه/۶۱).

۱۴ـ (وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجاب ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤذُوا رَسُولَ اللّهِ وَلا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً

إِنَّ ذلِكَمْ كانَ عِنْدَ اللّهِ عَظيماً)(احزاب/۵۳).

۱۵_ (وَ ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِنْ أَجْرِىَ إِلاّ عَلى رَبِّ الْعالَمينَ) (شعراء/۱۰۹).

۱۶_ (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاّ الْمَوَدَّهَ فِى الْقُربى)(شورى/۲۳).

۱۷_ (إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً) (احزاب/۵۶).

۱۸_ (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (انفال/۲۷).

۱۹_ (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحيماً) (نساء/۶۴).

۲۰_(وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) (منافقون/۵).

## ترجمه آيات

۱_ «اگر خدا را دوست مى داريد از من پيروى كنيد(در اين موقع) خدا شما را دوست مى دارد و گناهان شما را مى بخشد وخدا بخشايشگر و رحيم است».

۲_ «اگر به آنچه كه خدا وپيامبر به آنان داده راضى گردند وبگويند خدا ما را كافى است، خدا از كرمش و پيامبر او به ما مى دهند ما به سوى خدا توجه داريم».

۳_ «ما تو را اى پيامبر! گواه وبشارت دهنده و بيم دهنده فرستاديم تا به خدا و رسول او ايمان بياوريد و او را كمك و احترام كنيد و او (خدا) را صبح وعصر تسبيح بگوييد».

۴_ «آنانکه به او ایمان آورده و او را گرامی داشته ویاری نموده اند و از نوری که همراه او نازل شده پیروی نموده اند آنان رستگارانند».

۵_ «به پیامبران من ایمان آوردید وآنان را یاری نمودید و خدا را وام نیکو دادید؟».

۶_ «ای افراد با ایمان! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید وبا او بلند سخن نگویید (فریاد نزنید) همانطور که با یکدیگر بلند سخن می گویید، مبادا پاداش عمل شما بدون توجه از بین برود.آنهایی که از صدای خویش در (محضر پیامبر) می کاهند، کسانی هستند که خداوند دلهای آنان را برای پرهیزگاری آزموده است برای آنان آمرزشی وپاداشی بزرگ است.آنان که تو (پیامبر) را از بیرون اطاق بلند صدا می زنند بیشترشان نمی فهمند.اگر آنان صبر می کردند تا خود بیرون آیی برای آنها بهتر بود، خداوند آمرزنده و مهربان است».

۷_ «هرکس که با پیامبر پس از روشن شدن نشانه حق، به جدال و نِقاش برخیزد و از غیر راه مؤمنان پیروی کند وارد دوزخ می سازیم چه سرانجام بدی است».

۸_ «هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، خدا سخت کیفر است».

۹_ «با تو پس از روشن شدن واقعیتها مجادله می کنند».

۱۰_ «ای افراد با ایمان هر موقع بخواهید با پیامبر سرّی سخن بگویید، پیش از آن صدقه ای بدهید این کار برای شما نیکو و مایه پاکیزگی است اگر چیزی برای دادن صدقه نیافتید در این صورت خدا آمرزنده و مهربان است، آیا از «فقر» ترسیدید، از اینکه پیش از «نجوی» صدقه ای بدهید اکنون که انجام ندادید و خدا نیز توبه شما را پذیرفت نماز را بپا دارید و زکات بدهید، خدا وپیامبر او را اطاعت کنید، خدا از آنچه که انجام دهید آگاه است».

۱۱_ «آنان که خدا و پیامبر او را آزار می دهند، در دنیا و آخرت، مورد لعن الهی قرار می گیرند وبرای آنان در آخرت عذاب خوار کننده ای است».

۱۲_ «ای افراد با ایمان به خانه های پیامبر وارد نشوید، مگر اینکه به شما اذن دهند (و اگر برای صرف طعام دعوت شدید، پیش از موعد نیایید) و در انتظار وقت غذا ننشینید وقتی دعوت شدید وارد شوید، هنگامی که غذا صرف کردید متفرّق شوید، به بحث و گفتگو ننشینید این کار پیامبر را ناراحت می کند و از شما شرم می کند ولی خدا از بیان (حق) شرم ندارد».

۱۳_ « از منافقان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند وبه او می گویند خوش باور و گوش است (به سخن همه هرچه هم ضد ونقیض باشد گوش فرا می دهد) بگو خوش باور بودن او به نفع شما است، او به خدا ایمان دارد و به نفع مؤمنان تصدیق می کند، وبرای آنان که فرستاده خدا را اذیّت می کنند، عذاب دردناک است».

۱۴_ «هنگامی که چیزی از وسایل زندگی از آنان درخواست می کنید از پشت پرده بخواهید، این کار برای دلهای شما و هم برای دلهای آنان پاک دارنده تر است، مؤمنان حق ندارند پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله)با همسران او ازدواج نمایند این کار نزد خدا (گناه) بزرگی است».

۱۵_ «از شما برای ادای پیامهای خدا مزد و پاداشی نمی طلبیم، پاداش فقط بر پروردگار جهان است».

۱۶_ «بگو مزد و پاداشی از شما نمی خواهم جز دوستی نزدیکان من».

۱۷_ «خدا وفرشتگان بر پیامبر درود می فرستند ای افراد با ایمان بر او درود بفرستید، و تسلیم وی شوید».

۱۸_ «ای افراد با ایمان! خدا و پیامبر او را خیانت نکنید وبه امانتهای خود خیانت مورزید در حالی که می دانید».

ص : ۳۹۰

۱۹ـ «هرگاه آنان که بر خویشتن ستم کردند پیش تو می آمدند وخود طلب مغفرت کرده و پیامبر نیز در باره آنان طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند».

۲۰ـ «وقتی به آنان گفته می شود که بیایید پیامبر در باره شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را به عنوان اعتراض به عقب می رانند آنان را می بینی که ابا میورزند در حالی که اظهار بی نیازی می نمایند».

## ۱ـ احترام پیامبر (صلی الله علیه وآله)

### اشاره

تکریم بزرگان و ارج نهادن بر شخصیت های الهی با اعتقاد به عبودیت وبندگی آنها، تعظیم خدای سبحان است، احترام آنان نه تنها از این نظر است که انسان های کاملی بودند که راه سعادت را به روی انسان ها گشودند، بلکه در بزرگداشت آنها، انگیزه دیگری در کار است که عارفان را به احترام و تعظیم آنها وا می دارد وآن، ارتباط محکم و پیوند استوار آنها با خدا است که آنی با او به مخالفت برنخاسته و پیوسته مجریان فرمانهای خدا و پویندگان راه کوی او بودند.

روی این اساس هر نوع تکریم و تعظیمی که از اعتقاد به قداست و طهارت آنها از گناه، واخلاص وعشق آنان به کسب رضای حق وفداکاری وجانبازی آنان در گسترش آیین او، مایه بگیرد، در حقیقت تعظیم خدا و عشق به او است واگر آنان را دوست می داریم واحترام می گذاریم از این نظر است که آنان خدا را دوست داشته و به او عشق میورزیدند وخدا نیز آنها را دوست می داشت.

به دیگر سخن: آذر عشق به خدا و آتش مهر به او است که شعله های محبت اولیاء را در دل عارفان پدید می آورد وعلاقه انسانها را به آنان معطوف می دارد واگر این پیوند استوار، میان آنان ومقام ربوبی نبود هرگز مردم به آنان تا این حد عشق نمیورزیدند ومهر آنان را در قلب خود جایگزین نمی ساختند.

قرآن این حقیقت عرفانی را در آیه ای بازگو می کند :

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْكُمُ اللّهُوَیَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) (آل عمران/۳۱).

«اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید(در این موقع) خدا شما را دوست می دارد و گناهان شما را می بخشد وخدا بخشایشگر و رحیم است».

در این آیه مهر به خدا علّت پیروی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)معرّفی گردیده به گونه ای که گواه مدعیان دوستداران خدا، پیروی از رسول گرامی اعلام شده است، ونکته آن همان است که یادآوری شد که هر نوع گرایش به پیامبران از نظر گفتار ورفتار و اظهار مهر و مودّت به شخص و مقام آنان، در حقیقت اظهار علاقه به مقام ربوبی است و همگی از یک عشق ریشه دار به خدا سرچشمه می گیرد.

آیین وهابیّت که بر اساس هدم شخصیت ها ونادیده گرفتن مقامات اولیای الهی سرچشمه می گیرد، ابراز علاقه را به اولیاء الهی پس از فوت، یک نوع شرک و عبادت اولیاء و احیاناً بدعت و یک نوع عمل نوظهور تلقی می کند، در حالی که سراسر قرآن مملو از احترام به شخصیت اولیاء و انسانهای الهی است که سراپا اخلاص و طهارت وقداست بودند وما در اینجا بخشی از آیات الهی را وارد بحث می نماییم که از دیدگاه یک وهابی (با مقیاسهایی که در دست دارد)، دعوت به شرک و از دیدگاه یک موحّد واقعی دعوت به خود توحید است:

درتکریم پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) همین بس که قرآن یک رشته از افعال خدا را در عین انتساب به خود، به رسول گرامی نیز نسبت داده و از هر دو با هم یک جا نام می برد:

(وَلَو أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتیهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنّا إِلَی اللّهِ راغِبُونَ)(توبه/۵۹).

«اگر آنان به آنچه که خدا وپیامبر او داده راضی گردند وبگویند خدا ما را کافی است، خدا از کرمش و پیامبر او به ما می دهند ما به سوی خدا توجه داریم».

در حالی که شعار هر مسلمان همان طوری که در آیه یاد شده وارد شده

است، جمله (حَسْبُنا اللّه) است مع الوصف در همین آیه، خدا به اندازه ای به پیامبر خود احترام می گذارد که نام او را در کنار نام خود آورده وفعل واحد را به هر دو نسبت می دهد و می فرماید:

۱ـ (سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ) .

۲ـ (ما آتیهُمُ اللّهُ و َرَسُولُهُ) .

عین همین مطلب در آیه یاد شده در زیر نیز منعکس است:

(یَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَکُمْ لِیَرْضُوکُمْ وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ إِنْ کانُوا مُؤْمِنینَ) (توبه/۶۲).

«سوگند یاد می کنند که شماها را راضی سازند در حالی که خدا وپیامبر او شایسته ترند که آنان را راضی سازند».

جمله (وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ) آن چنان عظمت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) راترسیم می کند که رضایت او را در کنار رضایت خدا قرار می دهد.

۳ـ (وَ ما نَقَمُوا إِلاّ أَنْ أَغْناهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ)(توبه/۷۴): «آنان فقط از این انتقام می گیرند که خدا و پیامبر او (آنها را) از کرمش بی نیاز ساخته اند».

چه احترامی بالاتر از این که «اغناء»و «بی نیاز کردن» که فعل خدا است، به پیامبر خود نیز نسبت می دهد و او را نیز مایه بی نیاز شدن مردم معرفی کرده ومی فرماید:

(أَنْ أَغْناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ) .

شما اگر نزد وهابیها بگویید: بحمداللّه خدا و پیامبر او ما را بی نیاز ساختند! فوراً شما را متهم به شرک کرده و می گویند تو مشرکی زیرا کار خدا را به غیر او نسبت دادی ولی غافل از آنند که قرآن می فرماید:(أَنْ أَغْناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ) .

این نوع از نسبتها درعین واقعیت وصحّت، یک نوع ارج گذاری بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

ص : ۳۹۳

۴_ (وَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكَمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَهِ فَيُنَبِّئُكَمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (توبه/۹۴).

«خدا و رسول او اعمال شما را می بینند وسپس به سوی کسی که از آشکار و پنهان آگاه است بازگردانیده می شود و از آنچه انجام می دهید شما را با خبر می کند».

۵_ (وَلَمّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُوَ صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَما زادَهُمْ إِلاّ إيماناً وَ تَسْلِيماً)(احزاب/۲۲).

«آنگاه که افراد، «احزاب» را دیدند گفتند که این همان است که خدا و پیامبر او به ما وعده داده، خدا وپیامبر او راست گفته اند و این کار (تلاقی با احزاب) جز ایمان وتسلیم، چیزی بر آنها نیفزود».

این آیات در عین حقیقت ودرست بودن نشانه عظمت وقداست رسول خدا است و بیانگر آن است که شایسته است که فعل واحدی به هر دو (خداو رسول) نسبت داده شود،هرچند نسبت آن به خدا، به صورت استقلالی و به پیامبر او به صورت اکتسابی و وابستگی است.

شیوه معاشرت بیانگر پایه ایمان است:اگر قرآن به تکریم و تعظیم پیامبر دعوت می کند، به خاطر این است که شیوه معاشرت فردی با فرد دیگر نشانه پایه عقیده و ایمان او به عظمت و موقعیت طرف است.

درست است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در زندگی زاهد ووارسته بود و از تظاهر به مناصب سیاسی و قضایی و نظامی خودداری می کرد وبا یاران خود «حلقه وار» بدون اینکه مجلس صدر و ذیلی پیدا کند، می نشست، ولی این کار نباید سبب شود که مسلمانان در معاشرت خود، موقعیت اورا نادیده بگیرند و آداب و مراسم شایسته به مقام پیامبر را رعایت نکنند.

آیات وارد در مورد احترام پیامبر، بر دو گروهند:

ص : ۳۹۴

۱ـ آیاتی که به طور کلی دستور احترام می دهد:

۲ـ آیاتی که انگشت روی موارد جزئی می گذارد ونمونه هایی را ارائه می کند. ما در این بخش از هر دو قسمت آیاتی را متذکّر می شویم:

### الف: دعوت به تکریم وا حترام

قرآن در آیاتی جامعه اسلامی را به تکریم و بزرگذاشت پیامبر دعوت می کند و می فرماید:

(إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَنَذیراً * لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَ تُعَزِّروهُ وَ تُوَقِّرُوه وَتُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصیلًا)(فتح/۹ـ۸).

«ما تو را ای پیامبر! گواه وبشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا به خدا و رسول او ایمان بیاورید و او را کمک و احترام کنید و او (خدا) را صبح وعصر تسبیح بگویید».

در آیه یاد شده قبل از جمله های (وَ تُعَزِّرُوهُ وَ...) جمله (لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ) وارد شده است اکنون باید دید مرجع ضمایر (وَتُعَزِّرُوهُوَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا)چیست؟

هرگاه بگوییم هرسه ضمیر به لفظ «اللّه» بر می گردد، در این صورت احکام وارده درآیه مربوط به خدا بوده واز قلمرو بحث ما خارج خواهد بود.

ولی اگر بگوییم دو ضمیر نخست در جمله های (تُعَزِّروه و توقّروه) مربوط به «رسول»است وضمیر سوّم در جمله(وتسَبِّحُوهُ) مربوط به خدا است ، طبعاً دو حکم نخست (نصرت پیامبر وتکریم او) وظیفه اسلامی هر مسلمانی نسبت به پیامبر خواهد بود.

از این جهت برخی از «قرّاء» پس از جمله (توقّروه) وقف را لازم دانسته تا احکام مربوط به پیامبر، با حکم مربوط به خدا، به هم آمیخته نشود.

ص : ۳۹۵

البته در متن آیه گواهی بر تعیین یکی از دو احتمال وجود ندارد امّا با توجه به این که در آیه دیگر لفظ (عزّوره) را در بارهوظیفه مؤمنان نسبت به پیامبر به کار برده است می توان گفت که احتمال دوّم بر احتمال نخست برتری دارد چنانکه می فرماید:

(فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).(۱)

«آنانکه به او ایمان آورده و او را گرامی داشته ویاری نموده اند و از نوری که همراه او نازل شده پیروی نموده اند آنان رستگارانند».

ونیز در باره مطلق پیامبران می فرماید:

(وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللّه قَرْضاً حَسَناً)(مائده/۱۲).

«به پیامبران من ایمان آوردید وآنان را یاری(یا احترام) نمودید و خدا را وام نیکو دادید؟».

در این آیه نیزخود مؤمنان را به «تعزیر» پیامبران دعوت می کند.

شاید از طریق این دو آیه می توان گفت که مقصود در آیه مورد بحث همان احتمال دوّم است، یعنی احترام وتوقیر خود پیامبر.

### ب: متانت در سخن گفتن

در این مورد به آیاتی که در سوره «حجرات» وارد شده است، اکتفا میورزیم:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لاتَجْهَرُوا لَهُ بِالقَولِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعض أَنْ تَحْبطَ أَعْمالُکُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ)(حجرات/۲).

«ای افراد با ایمان! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید وبا او بلند



۱- [۱] اگر در آیات دیگر «تعزیر» به معنی کمک کردن باشد، قطعاً در این آیه به معنی احترام است به گواه اینکه مسئله کمک کردن را با جمله «نصروه» بیان کرده است.

سخن نگویید (فریاد نزنید) همانطور که با یکدیگر بلند سخن می گویید، مبادا پاداش عمل شما بدون توجه از بین برود».

۲_ (إِنَّ الَّذینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ للتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَأَجْرٌ عَظیمٌ)(حجرات/ ۳).

«آنها یی که از صدای خویش در (محضر پیامبر) می کاهند، کسانی هستند که خداوند دلهای آنان را برای پرهیزگاری آزموده است برای آنان آمرزشی وپاداشی بزرگ است».

۳_ (إِنَّ الَّذینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ) (حجرات/۴).

«آنان که تو (پیامبر) را از بیرون اطاق بلند صدا می زنند بیشترشان نمی فهمند».

۴_ (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّی تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) (حجرات/۵).

«اگر آنان صبر می کردند تا خود بیرون آیی برای آنها بهتر بود، خداوند آمرزنده و مهربان است».

جامعه خشن: پیامبر که دارای روح لطیف وفردی آزاده بود، گرفتار افرادی شده بود که از بسیاری از مزایای اخلاقی دور بودند وبا شخصیتی مانند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)طوری سخن می گفتند که گویی با یک فرد چوپان سخن می گویند.

در سال نهم هجرت(صلی الله علیه وآله)که آن را «عام الوفود» می نامند، هیئت ودسته های مختلفی از قبایل اطراف برای تشرّف به اسلام به مدینه می آمدند، واردین وقت و بی وقت پشت در اطاق پیامبر (صلی الله علیه وآله) _ که با مسجد چندان فاصله نداشت _ می ایستادند، فریاد می کشیدند که «یا مُحَمَّدُ اخْرُجْ: ای محمّد بیرون بیا!» (۱) این کار علاوه بر این که استراحت رسول خدا را بهم می زد یک نوع بی احترامی به شخصیتی مانند پیامبر (صلی الله علیه وآله)



---

۱- [۱] نور الثقلین، ج۵، ص ۸۰.

بود و لذا قرآن در آیه چهارم این سوره این گونه افراد را کم فهم و بی خرد شمرده است.

او نه تنها در این قسمت از آداب معاشرت، از بیگانگان وعربهای بیابانی ناراحتی داشت، بلکه برخی ازیاران واصحاب نزدیک آن حضرت هم، ادب سخن را در محضر وی مراعات نمی کردند.

بخاری محدّث معروف جهان تسنن می نویسد: هیئتی به نمایندگی از قبیله«بنی تمیم» وارد مدینه شد، هر کدام از ابی بکر و عمر، شخصی را برای ملاقات با آنها معیّن نمودند، اختلاف آنان در تعیین آن فرد منجر به مشاجره شد و داد و فریاد آنان در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله)باعث رنجش خاطر او گردید برای جلوگیری از تکرار این حرکات ناشایست در محضر آن پیشوای بزرگ، آیه دوّم و سوّم نازل گردید و این عمل را آنچنان بد شمرد که نتیجه آن «حبط» اعمال معرفی کردید(۱).

اصولاً باید دید چرا این نوع بی احترامی در محضر پیامبر سبب نابودی پاداش اعمال می گردد؟علّت آن است که توقیر واحترام از نظر ظاهر حتی طرز با او ویا با فرد دیگر، حاکی از یک احترام باطنی نسبت به پیامبر می باشد و ناگفته پیداست حرکات و اعمال ما زاییده عقیده ومراتب ایمان ماست، در این صورت یک چنین حرکات ناشایست وبی اعتنایی به چنین شخصیت، از بی اعتنایی قلبی به شخص پیامبر و مقدّسات مذهبی، حکایت می نماید.

این احترامات مخصوص زمان پیامبر نیست: اگر پیامبر در حال حیات احترام دارد پس از وفات نیز همان احترام را خواهد داشت ، حتی موقعی که عایشه در شهادت حسن بن علی(علیهما السلام) در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله)سر و صدا به راه انداخت و به کمک دسته ای از دفن فرزند پیامبر کنار قبر جدّش جلوگیری به عمل آورد، حسین بن علی(علیهما السلام) برای خاموش کردن وی این آیه را خواند:



---

۱- [۱] التاج، ج۴، ص ۲۱۳_ ۲۱۴.

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیّ)سپس این جمله را فرمود:«إِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَمْواتاً ما حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْیاءً: خداونـد انجـام هر نوع عملی را که در بـاره شـخص مؤمن در حال حیات او تحریم کرده، در حال مرگ وی نیز تحریم نموده است».(۱)

همان طور که دانشـمندان از این آیه فهمیده اند این قبیل احترامات به پیامبر عظیم اختصاص ندارد، بلکه همه پیشوایان اسلام و علما واساتیـد و پـدران و مادران وعموم بزرگان از این گونه احترام ها بایـد برخوردار باشـند، از این جهت در حرمها و آسـتانه های مقدّس، باید از داد وفریاد و امثال آن، خودداری نمود.

## ۲ـ مجادله با پیامبر ممنوع است

مجادله و اسـتدلال به مسلّمات نزد طرف بر ضدّ او، یکی از طرق استدلال است که در اسلام به آن دعوت شده است آنجا که خدا به پیامبر دستور می دهد که(وَ جادِلْهُمْ بِالّتی هِیَ أَحْسَنُ) (نمل/۱۲۵) :«با آنها با شیوه زیبا به جدال برخیز».

مع الوصف مجـادله و منـاقشه بـا پیـامبر حرام و ممنوع است ومقصود آن همـان «مراء» و تعصب بر باطـل می باشـد، چنانکه می فرماید:

(وَمَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَّ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی و ـنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَساءَتْ مَصِیراً)(نساء/۱۱۵).

«هرکس که بـا پیـامبر پس از روشن شـدن نشانه حق، به جـدال و نِقاش برخیزد و از غیر راه مؤمنان پیروی کنـد وارد دوزخ می سازیم چه سرانجام بدی است».

جمله (مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی) بیانگر همین واقعیت است و این که هدف



---

۱- [۱] نور الثقلین، ج۵، ص ۸۰و۸۱.

از «مناقشه» حقیقت یابی نبوده و جز لجاجت، چیزی در کار نباشد.

از این جهت در آیات دیگر می فرماید:(وَ مَنْ یُشاقِقِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ) (انفال/۱۳):«هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، خدا سخت کیفر است».

با این بیان مفاد دیگر آیاتی که مجادله با پیامبر را نکوهش می کند، روشن می گردد چنانکه می فرماید:

(یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ) (انفال/۶):«با تو پس از روشن کردن واقعیتها مجادله می کنند».

این نوع مجادله ها که برای حقیقت یابی و واقع بینی صورت نمی گیرد، محرَّم و ممنوع است ولی اگر طرف به خاطر درک حقیقت از درِ جدال وارد شود وسرانجام پس از روشن گشتن حق، از حق پیروی نماید هرگز حرام نبوده وپیامبر نیز به این نوع مذاکره ها گوش فرا می دهد ومجادله مردم نجران با پیامبر این نوع از مجادله بود و قرآن آن را در سوره آل عمران آیه های ۵۹و۶۰ نقل نموده است.

### ۳- رعایت وقت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

برخی از یاران پیامبر خواستار آن بودند که پیامبر وقت خصوصی در اختیار آنان بگذارد ولی موافقت با این درخواست، مایه اتلاف وقت گرانبهای پیامبر بود.

از طرف دیگر بستن این باب به طور کلی مقرون به مصلحت نبود، زیرا چه بسا مطالبی باید به طور خصوصی به پیامبر برسد ودیگری از آن آگاه نگردد، در این موقع برای جلوگیری از تفویت وقت پیامبر، مقرر شد که هرکس بخواهد، با پیامبر خصوصی سخن بگوید، باید قبلاً مبلغی به عنوان صدقه بپردازد تا از این طریق، فقط کسانی که واقعاً کار جدّی دارند، به طور خصوصی سخن بگویند.

این حکم الهی روی مصالحی هرچند بعدها نسخ شد ولی عملاً ثابت نمود که

این گروه برای وقت گرانبهای پیامبر به اندازه یک دینار ارزش قائل نبودند و لذا پس از نزول آیه احدی از آنان حاضر به «نجوی» با پیامبر نشد زیرا شرط لازم آن این بود که یک دینار، قبلاً به عنوان «صدقه» بپردازند. فقط در این میان، امیر مؤمنان به این آیه عمل نمود وچون کار ضروری داشت یک دینار صدقه داد آنگاه با پیامبر به «نجوی» پرداخت.

مجاهد و قتاده می گویند:احدی پس از این حکم با پیامبر «نجوی» نکرد جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) یک دینار صدقه داد وبه طور خصوصی با پیامبر به سخن پرداخت.(۱)

قرآن در این مورد می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْویکُمْ صَدَقَةً ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ * ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْویکُمْ صَدَقات فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَأَطیعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللّهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ)(مجادله/۱۲و۱۳).

«ای افراد با ایمان هر موقع بخواهید با پیامبر سرّی سخن بگویید، پیش از آن صدقه ای بدهید این کار برای شما نیکو و مایه پاکیزگی است اگر چیزی برای دادن صدقه نیافتید در این صورت خدا آمرزنده و مهربان است، آیا از «فقر» ترسیدید، از اینکه پیش از «نجوی» صدقه ای بدهید اکنون که انجام ندادید و خدا نیز توبه شما را پذیرفت نماز را بپا دارید و زکات بدهید، خدا وپیامبر او را اطاعت کنید، خدا از آنچه که انجام دهید آگاه است».

### ۴- حُرمت ایذاء پیامبر

یکی از محرّمات در اسلام، ایذاء مسلمان است و این حکم به پیامبر



---

۱- [۱] مجمع البیان، ج۵، ص ۲۵۲.

اختصاص نـدارد ولی تحریم آن در باره پیامبر، از تأکیـد بیشتری برخوردار است از این جهت در آیات قرآن روی تحریم ایذاء پیامبر تأکید شده می فرماید:

(إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً) (احزاب/۵۷).

«آنـان که خـدا و پیـامبر او را آزار می دهنـد، در دنیـا و آخرت، مورد لعن الهی قرار می گیرنـد وبرای آنان در آخرت عـذاب خوار کننده ای است».

روح هرچه لطیـف تر شـد، تـأثیر او از کارهـای ناشـایست وخـارج از حـدود ادب بیشـتر می شـود از این جهت قرآن اموری را متـذکر می گردد که مایه ایذاء پیامبر بود هرچند آنان به آن توجه نداشـتند و بخشـی از این امور در سوره احزاب آیه **۵۳** وارد شده است:

(یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا لاـ تَـدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّـ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعـام غَیْرَ نـاظِرِینَ إِنیهُ وَ لکِنْ إِذا دُعیتُمْ فَـادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسینَ لِحَدیث إِنَّ ذلِکُمْ کانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیی مِنْکُمْ وَ اللّهُ لا یَسْتَحْیی مِنَ الْحَقِّ).

«ای افراد با ایمان به خانه های پیامبر وارد نشوید، مگر اینکه به شـما اذن دهند (و اگر برای صـرف طعام دعوت شدید، پیش از موعد نیایید) و در انتظار وقت غذا ننشینید وقتی دعوت شدید وارد شوید، هنگامی که غذا صرف کردید متفرّق شوید، به بحث و گفتگو ننشینید این کار پیامبر را ناراحت می کند و از شما شرم می کند ولی خدا از بیان (حق) شرم ندارد».

در این آیه اموری که مایه ناراحتی روحی پیامبر بود و یاران او از آن غفلت داشتند بازگو شده است وآنها عبارتند از:

۱ــ بدون اذن وارد خانه پیامبر نشوید:(لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ).

۲ــ در صورتی که برای صرف طعام دعوت شده اند، پیش از موعد مقرر نیایند

و در انتظار وقت غذا ننشينند:(الاّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكَمْ إِلى طَعام غَيْرَ ناظِرينَ إِنيه)(۱) .

۳ــ پس از صرف غذا متفرّق شوند و خانه رسول خدا را خانه انس قرار ندهند زيرا اين كار وقت پيامبر را مى گيرد، و او را از انجام امورى بزرگ كه بر عهده او است، باز مى دارد: (فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلا مُسْتَأْنِسينَ لِحَديث إِنَّ ذلِكُمْ كانَ يُؤْذِى النَّبِىّ فَيَسْتَحْيى مِنْكُمْ وَاللّهُ لا يَسْتَحْيى مِنَ الْحَقِّ) .

در آيه ديگر يكى از مظاهر ايذاء پيامبر، اتهام «خوش باورى»و «خوش بينى» به او است چنانكه مى فرمايد:

(وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِىّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْر لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ)(توبه/۶۱).

« از منافقان كسانى هستند كه پيامبر را اذيت مى كنند وبه او مى گويند خوش باور و گوش است (به سخن همه هرچه هم ضد ونقيض باشد گوش فرا مى دهد) بگو خوش باور بودن او به نفع شما است، او به خدا ايمان دارد و به نفع مؤمنان تصديق مى كند، وبراى آنان كه فرستاده خدا را اذيّت مى كنند، عذاب دردناك است».

البته مقصود از «خوش بينى» اين نيست كه او در همه جا به طور جدّى تصديق مى كند، زيرا چنين چيزى امكان ندارد وهيچ گاه به نفع جامعه اسلامى نيست ، بلكه مقصود اين است كه سخنان همه را مى شنود، و به ظاهر هيچ كس راتكذيب نمى كند ولى در مقام عمل، به تحقيق مى پردازد كه ما درباره اين مطلب در تفسير سوره «توبه» به طور مشروح سخن گفته ايم.

***



---

۱- [۱] اناء: از أنى، يأنى، به معنى فرا رسيدن وقت شيئ است و در مورد آيه فرا رسيدن پختن غذا وآمادگى آن براى صرف، و مرجع ضمير، طعام است.

## ۵– وظیفه مسلمانان در باره همسران او

قرآن در باره همسران پیامبران دو دستور می دهد:

الف: (وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجاب ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ) (احزاب/۵۳).

«هنگامی که چیزی از وسایل زندگی از آنان درخواست می کنید از پشت پرده بخواهید».

در میان اعراب رسم این بود که به هنگام نیاز به وسائل زندگی، آن را از همسایه به عاریت می گرفتند وخانه پیامبر نیز از این شرایط جدا نبود ومسلمانان وقت و بی وقت برای رفع نیاز به «بیوت پیامبر» مراجعه می کردند و از همسران او وسایلی را به عاریت می گرفتند در این شرایط دستور داده شد که مسلمانان با همسران پیامبر رو در رو سخن نگویند و از پشت پرده و یا پشت در، به سخن بپردازند.

مقصود از حجاب در آیه ، حجاب اسلامی نیست که بر همه زنان لازم و فرض است، بلکه همان حائل و حاجز است که طرفین را از هم جدا می سازد.

این مطلب را دو چیز تأیید می کند:

۱ــ آیات مربوط به «حجاب اسلامی که در سوره «نور» وارد شده پیش از این دستور، نازل گردیده است: طبعاً مقصود از آیه متأخّر، دستور مجدّد خواهد بود، نه تأکید مگر اینکه قرینه ای بر تأکید باشد.

۲ــ تعلیلی که در این مورد وارد شده است مؤیّد این مطلب است چنانکه می فرماید:(ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ): «این کار برای قلوب شما و همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله)مایه پاکیزگی بیشتر است» و اگر مقصود حجاب اسلامی بود مناسب بود که تعلیل به صورت دیگری باشد.

ب: (وَلا تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِكُمْ كانَ عِنْدَ اللّهِ عَظيماً)

ص : ۴۰۴

(احزاب/۵۳).

«مؤمنان حق ندارنـد پس از درگذشت پیامبر (صـلی الله علیه وآله)با همسـران او ازدواج نمایند این کار نزد خدا (گناه) بزرگی است».

علّت تحریم ازدواج بـا همسـران پیـامبر، پس از رحلت مسـئله «غیرت زدگی» نیست، بلکه در این جا نکته ای وجود دارد که به آن اشاره می کنیم:

فلسفه تشریع این حکم به طور اجمال این است که:

همسـران پیامبر به خاطر انتساب با بیت وحی و به خاطر احترامی که قرآن به آنان گـذارده تا آنجا که آنها را «أُمّهات المؤمنین» (۱) نامیـده است در جامعه اسـلامی از احترام خاصّـی برخوردار بودند، و تمایل آنان به یک طرف، مایه گرایش عمومی به آن سو می گشت.

در این شـرایط، قرآن ازدواج با آنان را پس از درگذشت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ممنوع اعلام می دارد زیرا پیوند زناشویی بـا آنهـا زمینه بهره برداری سیاسـی از وجود آنهـا را برای شوهر فراهم می سـازد، ارتباط با خانـدان وحی را وسـیله نیل به آمال خود قرار می دهد.

تاریـخ بهترین معلّم و آموزگار است در جنگ جمل قرابت وخویشاونـدی زبیر با عایشه سـبب شد که زبیر افراد ساده لوح را به دنبـال خـود بکشـد و نـبرد خـونینی را به راه انـدازد اگر عـایشه هـوادار «زبیر» و «طلحه» نبود، هرگز زبیر و همتـای او «طلحه» به گردآوری چنین سپاهی موفق نمی شدند و لذا می فرماید: (وَلا تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً).

## ۶ـ وظیفه مسلمانان نسبت به فرزندان او

شعار همه پیامبران جهان این است:



---

۱- [۱] (وَأَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ) سوره احزاب، آیه ۶.

(وَ ما أَسْأَلُكَمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِنْ أَجْرِىَ إِلاّ عَلى رَبِّ الْعالَمينَ) (شعراء/۱۰۹): «از شما برای ادای پیامهای خدا مزد و پاداشی نمی طلبیم، پاداش فقط بر پروردگار جهان است».

اصولاً کاری که برای خدا است باید مزد آن نیز بر عهده او باشد و نباید از دیگران مطالبه شود.

گذشته از این، اعمال ارزشمند و بزرگ آنان بالاتر از آن است که بتوان با درهم و دینار بر آنها ارزش گذارد و آن را با «زخارف» دنیا معاوضه نمود.

از این جهت قرآن پاداش پیامبر را چنین معرفی می کند ومی فرماید:

(وَ إِنَّ لَکَ لأَجْراً غَيْرَ مَمْنُون) (قلم/۳): «برای تو پاداش عاری از منّت است».

ولی در عین حال قرآن در آیه ای به گونه دیگر سخن می گوید ویادآور می شود که پاداش تلاشهای من در راه هدایت شما، مودّت نزدیکان من است:

(قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُربی)(شوری/۲۳):«بگو مزد و پاداشی از شما نمی خواهم جز دوستی نزدیکان من».

ودر آیه دیگر یادآور می شود که اجر و پاداشی که از شما خواسته ام به نفع شما است چنانکه می فرماید:

(قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْر فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلى اللّهِوَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْء شَهید) (سبأ/۴۷).

«بگو آنچه را که به نام مزد طلبیده ام به سود شما است، اجر من بر خدا است و او بر همه چیز شاهد و ناظر است».

زیرا همین دوستی خاندان رسالت، که در آیه ۲۳ شوری اجر رسالت قرار گرفته است آثار تربیتی داشته و باعث ارتباط نزدیکی به آن بزرگواران می باشد چون

دوست داشتن گروهی که جانشین پیامبر و بازگو کننده احکام ومربّی جامعه اسلامی هستند، پیوسته ملازم با آگاهی انسان از فروع و اصول اسلام و موجب پیروی از راه آنان می باشد و در نتیجه دوستی آنان مایه نجات جامعه و سعادت اجتماع مسلمین است و نفع چنین مودّتی به خود جامعه باز می گردد و در نتیجه، درخواست مودّت نسبت به اهل بیت، در برگیرنده درخواست عمل به متن شریعت است ودر حقیقت درخواست چنین پاداشی بسان درخواست پزشک معالج در مثال زیر می باشد:

پزشک معالجی بیماری را به طور رایگان معالجه می کند وپس ازمعاینه دقیق نسخه بلند بالایی می نویسد و اظهار می دارد که من از تو هیچ نوع پاداشی نمی طلبم جز این که به این نسخه عمل کنی.

هر شنونده به روشنی قضاوت می کند ومی گوید پزشک از بیمار اجر و پاداش نخواسته است واگر می گوید پاداش من این باشد که به این نسخه عمل نمایی، پاداش صوری و ظاهری است ودر حقیقت پاداش نیست.

مناسب است که در این زمینه حدیثی از خاندان رسالت ذکر نماییم. حدیثی را که شیخ طوسی در امالی خود از امام باقر (علیه السلام)نقل کرده است یادآور می شویم. امام باقر (علیه السلام) به جابر بن یزید جعفی فرمود:

«یا جابِرُ أَیَکفی مَنِ انْتحلَ التَشَیُّعَ وَ أَحَبَّنا أَهْلَ الْبَیْت؟ فَوَ اللّهِ ما شیعَتُنا إلاّ مَنِ اتَّقَی اللّه وَ أَطاعه یا جابِر لا تَذْهَبَنَّ بِکَ الْمَذاهِبُ حَسَبَ الرّجُلِ أَنْ یَقُولَ: أُحِبُّ عَلِیّاً وَأَتَولاهُ ثُمَّ لا یَکُونُ مَعَهُ ذلِک. فلو قالَ: أُحِبُّ رَسُولَ اللّهِ (صلی الله علیه وآله)وَ رَسُولُ اللّهُ خَیرٌ مِنْ عَلیّ وَ لا یَتْبعُ سیرتَهُوَلا یَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ ما نَفَعَهُ حُبُّهُ إِیّاهُ شَیْئاً، إِتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُوا لَیْسَ بَیْنَ اللّهِ وَبَیْنَ أَحِد قِرابَهٌ، أَحَبُّ الْعِبادِ إِلَی اللّهِ وَأَکْرَمُهُمْ عَلَیْهِ أَتْقاهُمْ لَهُ» (۱).

«ای جابر آیا کافیست که انسان تنها خود را به تشیّع نسبت دهد و ما اهل بیت را دوست بدارد؟ به خدا سوگند شیعه واقعی ما کسی است که تقوا را پیشه خود سازد و



۱- [۱] امالی شیخ طوسی، مجلس یوم الترویه، جزء دوّم، ص ۹۵، ۳چ سنگی.

خدا را اطاعت کند.(تا آنجا که می فرماید) جابر! این سو و آن سو مرو، فکر مکن که برای آدمی کافی باشد که بگوید علی را دوست دارم در حالی که از نظر عمل با او همراه نباشد، اگر بگوید: پیامبر خدا را دوست می دارم و رسول خدا (صلی الله علیه وآله)افضل از علی است، امّا از کردار و رفتار او پیروی نکند، محبّت رسول خدا او را سودی نخواهد بخشید.

ازمخالفت خدا بپرهیزید، وبدانید میان خدا و انسانی خویشاوندی نیست، بهترین بندگان وگرامی ترین آنان نزد خدا پرهیزگارترین آنها است».

آری آنجا که محبت با پیروی از گفتار و رفتار پیشوایان اسلام توأم باشد، تبعاً خود محبت نیز بی پاداش نبوده و به حکم گفتار پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) «حُبُّ علی حَسَنَهٌ» تبعاً خود محبت و مودّت بی اجر نخواهد بود. بنابر این محبت اهل بیت(علیهم السلام)در حالی که مایه پیروی از اهل بیت است و در عین حال در صورت توأم بودن با عمل، ثواب نیز خواهد داشت.

از این جهت استاد شیعه مرحوم شیخ «مفید» می گوید:

استثناء مودّت در قربی از جمله قبل، استثنای منقطع است(۱) نه متصل. زیرا مودّت در قُربی، پاداشی نیست که در مفهوم «اجر» داخل شده باشد و سپس به وسیله کلمه استثناء (الاّ) خارج گردد، بلکه مودّت به خویشاوندان از اوّل در مفهوم «اجر» داخل نبود تا خارج گردد، بلکه درخواست فوق العاده ای است که از امّت شده است.

واین نوع استثناء در قرآن وکلمات عرب فراوان به چشم می خورد چنانچه قرآن مجید در باره اهل بهشت چنین می فرماید:

(لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً إِلّا سَلاماً) (مریم/۶۲):«در آنجا سخن بیهوده نمی شنوند جز سلام» در حالی که گفتار دور از لغو در این آیه (سلام) از نظر موضوع



---

۱- [۱] در مورد حقیقت «استثناء منقطع» به جلد چهارم «مفاهیم القرآن» مراجعه بفرمایید.

داخل در لغو نیست که از آن خارج گردد.

مؤیّد این مطلب( هدف از دوست داشتن اهل بیت تحکیم روابط و استفاده از علوم و معارف آنها است) روایات متواتری است که از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)درباره مودّت اهل بیت خود وارد شده است، پیامبر (صلی الله علیه وآله)به وسیله حدیث ثقلین(۱)وحدیث سفینه(۲) به مردم دستور می دهد که اصول و فروع حلال و حرام خود را از این خاندان فرا گیرند و برنامه زندگی خود را با گفتار و رفتار آنان تطبیق دهند.

با در نظر گرفتن این مراتب روشن می گردد که مقصود از ایجاب مودّت ومحبت خاندان معصوم پیامبر، جز این نیست که مردم در شئون دینی و دنیوی خود به آنان رجوع کرده و از رجوع به گروههای دیگر که پیراسته از گناه یا خطا نیستند، بپرهیزند.

هدف از الزام مودّت آنان جز وسیله جویی برای بقای دین و آگاهی مردم از متن شریعت وعمل مردم به دستورات دین، چیز دیگری نیست.

شکی نیست که دوستی با این خاندان و مراوده با آنان ، مایه آگاهی انسانهای تشنه، از حقایق نورانی اسلام و موجب تکامل فکری وعلمی امّت است وعلم و آگاهی از متن شریعت، انسان را به سوی عمل کشیده سرانجام انسان، راهی به سوی خدا پیدا می کند.

با این بیان معنی دو آیه دیگر که آنها نیز در زمینه پاداش رسالت وارد شده اند روشن می گردد:

۱ــ (ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْر فَهُوَ لَکُمْ) (سبأ/۴۷): «پاداشی که خواسته ام به نفع



---

۱- [۱] «إِنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثِّقْلَیْنِ کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی: من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت من».

۲- [۲] «مثل أَهلِ بَیْتی کَسَفِینهِ نُوح مَنْ رَکِبَها نَجی وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرقَ: خاندان من بسان کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار گشت نجات یافت و گروه مخالف غرق گردید».

خود شما است».

مفـاد این آیه کاملًا با آیه مورد بحث منطبق است زیرا دوستی خویشاونـدان پیامبر هر چنـد به صورت ظاهر به نفع پیامبر است، ولی مغز این کـار مربوط به خود امّت و به نفع آنهـا است و ارتبـاط با آن خانـدان وتحکیم پیونـد دوستی با این گروه معصوم، مایه نجات و وسـیله عمل به شـریعت و پیروی از آیین اسـلام است. زیرا آنان در متن صراط مستقیم قرار دارند و تمام احکام و معارف دین در اختیار آنان بوده و دوستی با آنان طبعاً انسان را از فروع واصول اسلام آگاه ساخته، افراد دوستدار، خواه ناخواه به سوی عمل و کردار کشیده می شوند، و محبت راستین به این خانواده پاک، از پیروی صحیح از آنان جدا نیست.

۲ـ (قُلْ ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِلاّ مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبيلًا) (فرقان/۵۷).

«من از شما اجری نمی خواهم من آن کسی را می خواهم که به سوی پروردگار خود راهی اتخاذ کند».

در این آیه راه جویی افراد به سوی خـدا، اجر رسـالت قرار داده شـده است ومقصود از «سبیـل» در این آیه، ممکن است همـان پیونـد دوستی بـا خانـدان رسـالت باشـد که خود مـایه آگـاهی انسان از احکام و معارف اسـلام بوده، سـرانجام موجب عمل به شریعت است همچنـانکه ممکن است مقصـود همـان عمـل به دسـتورات اسـلامی باشـد که خود راهی به سوی خـدا است ودر گذشـته بیان کردیم که مودّت این خاندان جنبه تربیتی دارد وسـرانجام سـبب می شود که انسان به دسـتورات اسـلام و به آیین خـدا که یکتـا راه به سوی او است، عمل نمایـد. در هر حال هر سه آیه که درباره مزد رسالت پیامبر (صـلی الله علیه وآله) وارد شـده بر یک معنی منطبق می گردنـد و نتیجه واحـدی را می دهند و آن به طور مسـتقیم ویا غیر مسـتقیم، عمل به متن شـریعت است.

***

## ۷- درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

قرآن یکی از وظایف مؤمنان را این می داند که بر او درود بفرستند چنانکه می فرماید:

(إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً) (احزاب/۵۶).

«خدا وفرشتگان بر پیامبر درود می فرستند ای افراد با ایمان بر او درود بفرستید، و تسلیم وی شوید».

محدّثان نقل می کنند:وقتی این آیه نازل گردید مردم از پیامبر پرسیدند که چگونه بر تو درود بفرستیم؟ پیامبر فرمود بگویید:«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد کَما صَلَّیْتَ عَلی إِبْراهیمَ وَآلِ إِبْراهیمَ».(۱)

## ۸- حرمت خیانت بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

خیانت بر مؤمن مطلقاً حرام ودر باره پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)این حرمت از تأکید بیشتری برخوردار است قرآن در این مورد می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (انفال/۲۷).

«ای افراد با ایمان! خدا و پیامبر او را خیانت نکنید وبه امانتهای خود خیانت مورزید در حالی که می دانید».

آیه در باره «ابولبابه» نازل شده که تفصیل آن در کتابهای تفسیر و سیره پیامبر وارد شده است.



---

۱- [۱] مسند الشافعی، ج۲، ص۹۷.

## ۹_ درخواست استغفار از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

درهای رحمت خدا ومغفرت وآمرزش او، به روی بندگان باز است، این فیض گاهی بدون واسطه و احیاناً از طریق اولیای او به افراد می رسد از این جهت قرآن گنهکاران را دستور می دهد که برای تحصیل مغفرت او، حضور پیامبر برسند و از او درخواست کنند که در باره آنان از خدا طلب مغفرت کند ودر این حالت دعای او مستجاب می باشد و در پوشش مغفرت او قرار می گیرند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفِرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحیماً) (نساء/۶۴).

«هرگاه آنان که بر خویشتن ستم کردند پیش تو می آمدند وخود طلب مغفرت کرده و پیامبر نیز در باره آنان طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند».

در آیه دیگر منافقان رامذمّت می کند و یادآور می شود که :وقتی به آنان گفته می شود که به حضور پیامبر برسند تا وی در باره آنان طلب مغفرت کند سرهای خود را به عنوان اعتراض به عقب برمی گردانند، چنانکه می فرماید:

(وَ إِذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ) (منافقون/۵).

«وقتی به آنان گفته می شود که بیایید پیامبر در باره شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را به عنوان اعتراض به عقب می رانند آنان را می بینی که ابا میورزند در حالی که اظهار بی نیازی می نمایند».

همان طور که فیض مادی از طریق اسباب ظاهری به انسانها

می رسد، مثلاً اشعه حیات بخش به وسیله خورشید در اختیار ما قرار می گیرد، همچنین فیض معنوی خدا، گاهی بدون واسطه و گاهی از طریق پیامبران و اولیای خدا به انسانها می رسد و این حقیقت در دو آیه دیگر کاملاً متجلّی است:

۱ــ خدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد که در حقّ مؤدّیان زکات، دعا کند زیرا دعای وی مایه سکونت و آرامش خاطر آنها است چنانکه می فرماید:

(وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) (توبه/۱۰۳) :«در باره آنان دعا کن، زیرا دعای تو مایه آرامش خاطر آنان است».

۲ــ این حقیقت به اندازه ای روشن بوده که فرزندان گنهکار یعقوب به علّت پرورش در خانهوحی به آن توجه داشتند وآنگاه که پرده از راز آنان برافتاد، از پدر درخواست استغفار کرده و گفتند:(قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئِينَ * قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (یوسف/۹۷و ۹۸).

«گفتند پدرجان برای ما در باره گناهانمان طلب آمرزش بنما زیرا ما خطاکار بودیم (یعقوب) گفت: به همین زودی برای شما طلب مغفرت می نمایم، او بخشایشگر و رحیم است».

گرچه دایره وظایف مسلمانان نسبت به پیامبر گسترده تر از وظایفی است که بیان گردید ولی این نُه وظیفه به عنوان بارزترین وظایف بیان شد.

پایان جلد هفتم

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹